

جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا (علیه السلام)

از مدینه تا مرو

تألیف :

جلیل عرفان منش

از دریچهٔ نگاه شیعه، گفتار، رفتار، کردار و تقریر معصوم، حجّت و برهان شرعی است. بدین‌سان سفر امام رضا(ع)، هشتمین اختر تابناک آسمان امامت و ولایت، سفری معمولی نیست، که هجرتی است تکلیف‌مدار و هدفمند، به انگیزهٔ آشکارسازی تزویرهای خودکامگان ستم‌پیشه.

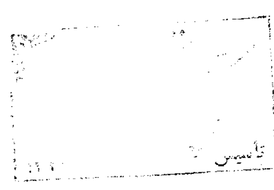
بی گمان، پرداختن به جزئیات این هجرت، خود، چند و چون داستان ولایتعهدی را می‌نمایاند و به بسیاری از پرسشها و برداشتهای نادرست دربارهٔ پذیرش این منصب از سوی امام(ع) پایان می دهد.

نویسنده سختکوش کتاب حاضر، تلاش می کند تا با بهره گیری پژوهشمندانه و مستدل از منابع گونه گون، جغرافیای تاریخی، سیاسی و اجتماعی شهرهایی را که حضرت علی بن موسی الرضا(ع) از آنها گذشته یا در آنها درنگ کرده است، بررسی کند و دیدگاه درست را برگزیند و بنمایاند.

Islamic Research Foundation
Astan Quds Razavi
Mashhad - IRAN

ISBN 964-444-590-2
9789644445903

بسم الله الرحمن الرحيم



جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه‌السلام

از مدینه تا مرو

جلیل عرفان‌منش

عرفان‌منش، جلیل
جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه‌السلام از مدینه تا مرو/جلیل عرفان‌منش.ـ مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۲.
۲۷۱ ص.: مصور، نقشه ISBN 964 - 444 -590 - 2
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه
۱. علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام، امام هشتم، ۱۵۳ـ۲۰۳ق. الف.عنوان.
ب. عنوان: هجرت امام رضا علیه‌السلام از مدینه تا مرو
BP ۴۷ / ۲ ۲۹۷/۹۵۷۲
کتابخانه ملّی ایران ۲۶۶ ـ ۷۵م



جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه‌السلام
از مدینه تا مرو

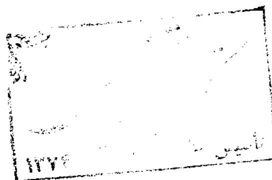
جلیل عرفان‌منش

ویراستهٔ محمد فلسفی
طراح جلد: سیدمجید ولی‌الهی
چاپ سوم ۱۳۸۲
۳۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۱۰۰۰ ریال
چاپ وصحافی : مؤسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

مراکز پخش
بنیاد پژوهشهای اسلامی، تلفن و دورنگار واحد فروش (مشهد) ۲۲۳۰۸۰۳، ص. پ ۳۶۶ ـ ۹۱۷۳۵
شرکت به‌نشر، دفتر مرکزی (مشهد) تلفن ۷ ـ ۸۵۱۱۱۳۶، دورنگار ۸۵۱۵۵۶۰
Web Site: www.islamic-rf.org E-mail: info@islamic-rf.org



فهرست مطالب



بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

تقدیم به روح مطهّر شهید سیّد مرتضی آوینی

اندیشهٔ اصلی این تحقیق هنگامی شکل گرفت که به توصیه و ترغیب مرحوم شهید سیّد مرتضی آوینی «پروژهٔ تحقیق و نگارش فیلمنامهٔ زندگانی ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام» در واحد تلویزیونی حوزهٔ هنری آغاز شد. این تحقیق که هم اینک برای تألیف تنظیم شده است در واقع پژوهش نگارش فیلمنامهٔ سریال مستند داستانی هجرت علیّ‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام از مدینه تا مرو می‌باشد.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

مؤلف



مقدّمه

یکی از مقاطع مهمّ تاریخ سیاسی اسلام و زندگانی ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام ماجرای پذیرش ولایتعهدی امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام است. این موضوع به دلیل اهمیّت و سؤال‌انگیز بودنش توجّه بسیاری از مورّخان قدیم و جدید را به خود جلب کرده و تاکنون کتابهای بسیاری را به خود اختصاص داده است.[1]

آنچه در این تحقیق مورد بررسی و دقّت قرار گرفته، جغرافیای تاریخی، سیاسی و اجتماعی شهرهایی است که حضرت رضا علیه‌السلام به دستور مأمون از آن جا عبور کرده و یا در آن جا توقف داشته است. مبدأ این خط سیر مدینه و مقصد آن مرو بود. مسیری که مأمون تأکید داشت حضرت رضا علیه‌السلام را از آن عبور دهد، یکی از راههای متداول آن زمان به شمار می‌رفت و آن از مدینه به بصره و از طریق سوق‌الاهواز (اهواز) به فارس و سپس از راه کویر و بیابان میان ایالتهای فارس و خراسان می‌گذشت و به مرو ختم می‌شد.

راه دیگری که در آن زمان متداول بود از مدینه به سمت کوفه و مدینةالسلام (بغداد) می‌رفت و سپس از آن جا به سمت ری، قم و خراسان و بالاخره به مرو منتهی می‌شد. این خط سیر اخیر از سه شهر حسّاس: کوفه، بغداد و قم می‌گذشت. شهر کوفه مرکز تجمّع شیعیان و پایگاه علویان محسوب می‌شد و همواره شاهد قیامها و نهضتهای علویان بر ضد حکّام بنی‌امیه و بنی عبّاس بود. بغداد در زیر

---

۱ ـ جهت اطلاع: به **کتابنامهٔ امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام** در بخش ضمائم کتاب حاضر رجوع شود.

سیطرهٔ عبّاسیان متعصّب و مخالفان سیاسی مأمون اداره می‌شد، و در کشمکشهای سیاسی و خاندانی میان مأمون و برادرش امین تبدیل به کانون توطئه برضد مأمون شده بود. شهر قم، از معدود شهرهای ایران به شمار می‌رفت که دارای تمایلات شیعی بود و محبّت به خاندان علی‌بن ابی‌طالب در آن موج می‌زد.

از این‌رو مسیری که مأمون برای انتقال امام رضا علیه‌السلام از مدینه به مرو انتخاب کرده بود از دیدگاه جغرافیای طبیعی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی بسیار حساب شده و زیرکانه بود. بررسی جغرافیای تاریخی هجرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام به گونه‌ای که به تفصیل و با طرح جزئیات حوادث، شهر به شهر، منزل به منزل به شرح آن خواهیم پرداخت خود به تنهایی نمایانگر ماهیّت ولایتعهدی علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام است و به اعتقاد نگارنده، ترسیم جغرافیای تاریخی عزیمت امام رضا علیه‌السلام و حوادثی که در طول این سفر رخ داده یکی از دلایل روشن ماهیّت ولایتعهدی است که به بسیاری از پرسشها و سوء تعبیرها دربارهٔ پذیرش آن از سوی امام علیه‌السلام خاتمه می‌دهد. امام رضا علیه‌السلام در طول این سفر همواره دست به اقداماتی زد که مآلاً به افشای اهداف مأمون از طرح ولایتعهدی و اعلام مواضع خود نسبت به پیشنهاد مأمون انجامید. این اقدامات از همان ابتدای سفر آغاز شد و در طول سفر هر گاه که فرصت مغتنم بود ادامه می‌یافت تا هنگامی که حضرت به مرو رسید. مواضع امام بعد از پذیرش تحمیلی ولایتعهدی شدّت بیشتری به خود گرفت، و سرانجام منجر به شهادتش شد.

تأمّلاتی در منابع و مآخذ

۱ـ یکی از نقایص مهم منابع تاریخ زندگانی ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام عدم توجه به عنصرهای «زمان»، «مکان» و «ترتّب حوادث» است. متأسفانه این اشکال در اکثر منابعی که در تحقیق حاضر مورد بررسی و یا بهره‌برداری قرار گرفت، مشاهده شد. باید اعتراف کرد که اکثر منابع تاریخ زندگانی ائمه علیهم‌السلام، «تاریخ شفاهی» است که به صورت مکتوب نگارش یافته و فاقد ویژگیهای «تاریخ علمی» است. به همین دلیل شیوهٔ نگارش بسیاری از مورّخانِ قدیم و جدید، نگارش روایی است که عمدتاً به شرح وقایع و یا حادثه‌نگاری محدود می‌شود. از این‌رو بسیاری از روایتها فاقد

جنبه‌های «زمانی» و «مکانی»، هستند. به طوری که بسختی می‌توان تشخیص داد حادثه‌ها درکجا و در چه زمانی روی داده‌اند. ترتّب حوادث، جلو و به دنبال بودن آنها و نیز تأثیر متقابل ماجراها بر یکدیگر از جمله مواردی است که به ندرت مورد توجّه واقع شده است. این نقایص در بررسیهای تاریخی، محقق را با ابهامات و معضلات فراوانی روبرو می‌سازد و مورّخ را از دریافت شرایط و سایر جنبه‌های تاریخی و عناصر مؤثر بر حوادث بازمی‌دارد.

۲- به علاوه در منابع تحقیق حاضر، بجز معدودی از آنها، غالب منابع فاقد «نگرش همه جانبه» به حوادث می‌باشند و اصولاً کمتر به تجزیه و تحلیل حوادث پرداخته‌اند. از تناقضات تاریخی به سادگی عبورکرده‌اند و در جایی که نیاز به شرح و توضیح و تحلیل است باکلی‌گویی گذشته و از ذکر شرایط و یا عناصر مؤثر بر شکل‌گیری ماجراهاکمتر سخن به میان آورده‌اند.

۳- یکی دیگر از اشتباهاتی که در منابع و مآخذ این تحقیق ملاحظه می‌شود، عدم توجه به جغرافیای طبیعی و سیاسی مناطق و شهرهایی است که در مسیر عبور حضرت امام علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام واقع شده است. مثلاً بعضی خط سیر حرکت امام رضاعلیه‌السلام را از شهر و منطقه‌ای ذکر کرده‌اند که هیچ تناسبی با مسیر راههای متداول آن زمان نداشته و اصولاً با مسیر جغرافیایی طبیعی راهها و شهرها در تناقض است. این گونه اشتباهات، متأسفانه مأخذ نقل مورّخان جدید نیز شده که عمدتاً ناشی از فقدان آگاهیهای جغرافیای تاریخی است.

۴- پاره‌ای مورّخان قدیم و به تبع آنها مورّخان جدید بدون توجه و در نظرگرفتن موقعیّتهای سیاسی مذهبی شهرها گزارشهایی از عبور و یا توقف علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام ثبت کرده‌اند. این گزارشها علاوه بر این که به لحاظ جنبه‌های تاریخی با اغلاط و تناقضات فراوان روبروست و مورد تأیید منابع معتبر تاریخی نیست، با مسیری که مأمون به تصریح منابع موثّق برای عبور حضرت رضاعلیه‌السلام تعیین کرده بود نیز مغایرت کامل دارد و فاقد پایه و اساس منطقی است.

۵- برخی ازکتابهای تاریخی، خصوصاً منابع تاریخ محلّی، از قدمگاهها و توقفگاهها و یا مساجدی در شهرهای مختلف ایران نام برده‌اند که امام علی‌بن موسی‌الرضاعلیه‌السلام در آن اماکن توقف داشته و یا نمازگزارده است. این اماکن

علی‌القاعده مربوط به همان سفر حضرت از مدینه به مرو بوده ولی بعضی از آنها در شهرهایی واقع شده‌اند که محل عبور امامعليه‌السلام نبوده است. به عنوان مثال: «هشت قدمگاه» در منطقه‌ای، منسوب به حضرت رضاعليه‌السلام ثبت شده که اساساً واقعیّت تاریخی ندارد و عمدتاً منشأ آنها خواب و یا رؤیا است. این اماکن منحصراً مربوط به مسیر آن حضرت از ایران است و در سایر کشورهایی که در خط سیر حضرت قرار گرفته‌اند مشاهده نشده است. وجود این اماکن ـ هر چند ساختگی ـ اگر چه نمایانگر میزان عشق و علاقهٔ مردم ایران به خاندان عصمت و طهارت است ولی نمی‌تواند دستمایهٔ مناسبی برای تعیین مسیر عبور حضرت رضاعليه‌السلام ـ آن چنان که پاره‌ای از کتب به آن تکیه کرده‌اند ـ باشد و تنها در صورت وجود اعتبار و سندیّت تاریخی است که قدمگاهها می‌توانند راهنمایی تعیین کننده باشند.

۶ـ علاوه بر این اماکن ساختگی، حوادثی را نیز در برخی از تذکره‌ها و مناقب به علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام نسبت داده‌اند که کاملاً جنبهٔ افسانه‌ای و غیرتاریخی دارد. متأسفانه برخی از این خطاهای تاریخی به طور غیر محققانه‌ای دستمایهٔ برخی از نویسندگان جدید شده است و چنانچه به اهتمام معدود مورّخان معاصر آثار ارزشمندی پیرامون زندگانی امام علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام تألیف نشده بود، این گونه کتب، تا نسلها در حافظهٔ دوستداران و شیعیان آن حضرت عليه‌السلام باقی می‌ماند.

از مدینه تا بصره

مأموریت به مدینه

هنگامی که رجاءبن ابی ضحاک و یاسر خادم[1] از سوی مأمون مأموریت یافتند تا

---

۱ ـ بعضی از منابع از جمله **الارشاد**؛ **مقاتل الطالبیین**؛ **روضةالواعظین** می‌نویسند: مأموری که مأمون برای عزیمت امام از مدینه به سوی مرو گسیل داشته بود، عیسی بن یزید جلودی بود. اما اکثر منابع در مورد رجاءبن ابی ضحاک و یاسر خادم اتفاق دارند و صحیح همان است، زیرا جلودی، همان کسی بود که به دستور هارون‌الرشید خانه‌های علویان و فرزندان علی‌علیه‌السلام را در مدینه غارت کرد و آسیب رساند و حتی از زیورآلات و جامهٔ زنانشان نگذشت. چنین فردی برای این مأموریت خطیر نمی‌توانست از سوی مأمون انتخاب خوبی باشد. بررسی کنید، شیخ مفید، **الارشاد**،۲۵۰/۲؛ ابوالفرج اصفهانی، **مقاتل الطالبیین**، ص۵۲۳؛ فتال نیشابوری، **روضةالواعظین**، ص۳۶۹. و مقایسه کنید با شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**علیه‌السلام، ۳۹۸/۲ و ۴۰۱.نگاه کنید به جریر طبری، **تاریخ طبری**، (ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده)، ۵۶۵۹/۱۳ ابن اثیر، **الکامل فی التاریخ** (چاپ بیروت)، ۱۶۲/۴؛ مسعودی، **مروّج‌الذهب و معادن الجوهر**، ۴۴۱/۲؛ ابن واضح یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ۴۶۵/۲؛ کلینی، **اصول کافی**، ۴۰۷/۲. کلینی می‌نویسد: «مأمون نامه‌ای به امام رضاعلیه‌السلام نوشت و آن حضرت را به خراسان (مرو) طلبید، امام‌علیه‌السلام به عللی عذر خواست، مأمون پیوسته به آن حضرت نامه می‌نوشت. تا آن حضرت دانست چاره‌ای ندارد و مأمون دست‌بردار نیست لذا از مدینه بیرون شد...». ابوالفضل بیهقی می‌نویسد: «سهل بن فضل خواست که خلافت را از عبّاسیان بگرداند و به علویان درآورد... معتمدی از خویشان خود نامزد کرد تا با معتمد مأمون همراه شد و هر دو به مدینه رفتند. ابوالفضل بیهقی، **تاریخ بیهقی**،ج۶، (از مجلد ۱)، ص۱۹۰. صاحب **بحرالانساب** بدون ذکر هیچ منبع معتبری از سلیمان‌بن ابراهیم بن محمدبن داود بن

علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام را به مرو آورند، امام علیه‌السلام در مدینه بود. حضرت رضا علیه‌السلام همچون پدر بزرگوارش امام موسی کاظم علیه‌السلام در مدینه اقامت داشت (این که منزل امام علیه‌السلام در کدام، محله از محله‌های شهر مدینةالرسول بوده منابع، اطلاعات چندانی به ما نمی‌دهند). رجاءبن ابی ضحاک و یاسر خادم، به منزل امام علیه‌السلام رفتند و نامهٔ مأمون را به حضرت تسلیم کردند. امام علیه‌السلام با فرستادگان مأمون سخنی نگفت و با کراهت نامه را خواند و بناچار پیشنهاد مأمون را پذیرفت و آمادهٔ سفر شد.[۲] در اوّلین گام قبل از آغاز سفر به سوی مرو، امام دست به اقداماتی زد که ماهیّت پذیرش ولایتعهدی را آشکار ساخت مثل صحنهٔ دردناکِ وداع با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، تعیین جانشین بعد از خود و کیفیّت وداع با اهل بیت خود.

وداع با رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

شیخ صدوق به سند خود از محول سیستانی نقل می‌کند که چون قاصد مأمون برای احضار حضرت رضا علیه‌السلام از خراسان به مدینه وارد شد من در مدینه حضور داشتم، حضرت برای وداع با مرقد مطهّر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد آستانهٔ مقدس شد. چندین مرتبه به مرقد آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیک شد و وداع کرد و سپس بازگشت و هر

قاسم‌بن حبیب‌بن عبدالله حبیب‌بن شجاع بن ارقم، به عنوان فرستادهٔ مأمون نام می‌برد که از طوس به همراه چهارصد نامه برای حضرت روانهٔ مدینه شد. ر.ک. به: ابن یحیی خزاعی، **بحرالانساب**، ص ۱۰۰.

۲ ـ ر.ک. به: شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا علیه‌السلام**، ۱۳۹/۲؛ کلینی، **اصول کافی**، ۴۰۴/۲؛ شیخ مفید، **الارشاد**، ص ۲۹۰ و ۲۹۱؛ فتال نیشابوری، **روضةالواعظین**، ص ۳۶۷؛ ابن طقطقی، **تاریخ فخری**، ص ۳۰۰؛ نخجوانی، **تجارب السلف**، ص ۱۵۸؛ ملا باقر مجلسی، **بحارالانوار**، ۹۲/۴۹؛ مقدس اردبیلی، **حدیقةالشیعة**، ص ۵-۶۵۳؛ خواجه ابوالفضل بیهقی، **تاریخ بیهقی**، ۱۹۱/۱... از جمله تذکره‌نویسان متأخر که پذیرش سفر مرو را از سوی امام رضا علیه‌السلام «بدون اکراه» ذکر می‌کند جواد فاضل است وی در کتاب خود بدون هیچ‌گونه مأخذ و سندی، می‌نویسد: «مأمون در نامه‌ای که به امام علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام تقدیم داشته از منویات خود سخنی نگفته، بلکه فقط با لحن تقاضا و تمنّا از امام دعوت کرده به مرو تشریف‌فرما شود، امام نیز این دعوت را قبول فرمود» ر.ک. به: **معصومین چهارده‌گانه**، (امام رضا علیه‌السلام)، ص ۱۰۵.

بار که نزدیک ضریح می‌آمد با صدایی بلند می‌گریست. من به حضور آن حضرت علیه السلام شرفیاب شدم، سلام کردم و او را (به خاطر) طلب کردن مأمون به خراسان تهنیت گفتم. آن حضرت فرمود: من را واگذارید، همانا از جوار جدّ بزرگوارم صلی الله علیه و آله بیرون می‌روم و در غربت رحلت می‌کنم و در کنار قبر هارون دفن خواهم شد. محول سیستانی می‌گوید: تا خراسان آن بزرگوار را مشایعت کرده، همراه وی بودم تا این که در طوس وفات یافت و او را نزد هارون دفن کردند.[۳]

مسعودی نیز در *اثبات الوصیّة* و ابن شهرآشوب در *المناقب* این روایت را به نقل از محمّدبن عیسی نقل کرده‌اند.[۴]

تعیین جانشین و پیشوای شیعیان

حضرت رضا علیه السلام از آنجا که سرانجام این سفر را می‌دانست، فرزندش جواد علیه السلام را که در آن زمان کودکی چند ساله بود به هنگام وداع با جدّش به مسجدالنّبی برد، حضرت جواد علیه السلام قبر مطهّر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در آغوش گرفت، امام رضا علیه السلام فرمود: ای رسول خدا، من او را به شما سپردم. حضرت جواد علیه السلام عرض کرد ای پدر، به خدا قسم که به جانب خدا می‌روی. سپس حضرت رضا علیه السلام به تمامی وکلا و اصحاب خود فرمود: سخنان او را گوش کنید و امر او را اطاعت نمایید و ترک مخالفت وی کنید. و نزد ثقات اصحاب خود تصریح بر امامت او فرمود و به آنها

---

۳ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا** علیه السلام، ۲/۴۶۴؛ مسعودی، **اثبات الوصیة**، ص۳۹۴.

۴ ـ نگاه کنید به: ابن شهرآشوب، **المناقب**، ص۱۹۶؛ مسعودی، **اثبات الوصیة**، ص۳۹۴. و همچنین ر.ک: به: مجلسی، **بحارالانوار** (ترجمهٔ موسی خسروی)، ۱۰۵/۱۲. صاحب **بحرالانساب**، وداع آن حضرت علیه السلام را با رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شب یکشنبه پانزدهم محرّم‌الحرام ذکر کرده است. وی به شرح خوابی که حضرت رضا علیه السلام هنگام وداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده، می‌پردازد که در منابع قدیم ذکری از آن نشده است و به گونه‌ای که در فصول آینده به برخی از جنبه‌های تاریخی این کتاب اشاره خواهیم کرد، علاوه بر خلط میان تاریخ و افسانه، اغلاط و اشتباههای فاحشی در این کتاب به چشم می‌خورد که ارزش تاریخی آن را از سایر کتب تاریخی شفاهی پایین می‌آورد. ر.ک. به: یحیی خزاعی، **بحرالانساب**، چاپ دارالخلافهٔ طهران، ۱۲۶۸.

شناساند که حضرت جوادالائمه جانشین و قائم‌مقام اوست.[5]

حدیقة الرضویة یکی از محدود تذکره‌هایی است که می‌نویسد: حضرت بعد از وداع با قبر پیامبر اکرم(ص) به روضهٔ جدّه‌اش حضرت صدیقهٔ زهرا(س) مشرف شد و درد دلهای خود را به آن حضرت عرض کرد.[6]

وداع با اهل بیت(ع)

امام(ع) هنگامی که قصد خارج شدن از مدینه را کرد، دستور داد اهل بیت و خاندان وی در اطراف ایشان گرد آمدند، آنگاه فرمود: بر من بگریید تا صدای شما را بشنوم.[7] گریه کردن بر مسافری که به سفر می‌رود امری است غیر متعارف، اما این که امام چنین دستوری می‌دهد، قصد آن دارد که به اهل‌بیت خود بگوید من دیگر از این سفر بازنخواهم گشت. این موضوع را مسعودی در *اثبات الوصیة* و ابن شهرآشوب در *المناقب* به تصریح بیان کرده‌اند. آن دو به نقل از محمّدبن عیسی روایت کرده اند که حضرت رضا(ع) فرمود: هنگامی که خواستند مرا از مدینه بیرون برند من اهل و عیال خود را گرد آوردم و به آنها امر کردم بر من گریه کنند تا من گریه و زاری آنها را بشنوم، سپس از آنها جدا شدم و دوازده هزار دینار برای آنها گذاشتم. پس فرمود: من به سفری می‌روم که دیگر به جانب اهل و عیال خود باز نخواهم

---

۵ - ابن شهرآشوب، **المناقب**، ص۱۹۶؛ مسعودی، **اثبات‌الوصیة**، ص۳۹۴؛ محمّدبن جریر طبری، **دلائل الائمّة**، ص۱۷۶ (چاپ نجف)؛ باقر مجلسی، **بحارالانوار**، ۳۲/۲. مجلسی می‌نویسد: حضرت(ع) دست فرزندش را گرفت و در مسجد پیامبر برد و در کنار قبر رسول خدا ودایع امامت را به او سپرد و او را از جریان آینده مطلع کرد و سپس حرکت نمود. **درّالنظیم**، به نقل از شیخ عباس قمی، **مفاتیح الجنان**، ص۶۵۷. و همچنین، شیخ عباس قمی، **منتهی‌الآمال**، ص۳۱۹.

۶ - محمّدتقی خراسانی، **حدیقةالرضویة**، ص۷۴ به نقل از عمادزاده، **زندگانی امام رضا(ع)**، ص۴۷۶.

۷ - شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا(ع)**، ۴۶۴/۲؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۰۵/۱۲؛ نجفی یزدی، **مناقب اهل بیت**، ۱۷۹/۲. شیخ عباس قمی، این ماجرا را به نقل از یوسف‌بن خاتم شامی، در **درّالنظیم** نیز آورده است. ر.ک. به: شیخ عباس قمی، **مفاتیح الجنان**، ص۶۵۷.

گشت.[۸]

آغاز سفر و ملاحظاتی دربارهٔ عزیمت امام علیه‌السلام به مکّه

منابع اوّلیه و سایر تواریخ معتبر آغاز حرکت امام رضا علیه‌السلام را از مدینه به سوی بصره ذکر کرده‌اند.[۹] با این وجود برخی از منابع بخصوص تذکره‌های متأخّر می‌نویسند: حضرت ابتدا به مکّه رفت و در این سفر امام جواد علیه‌السلام نیز همراه ایشان بود، امام علیه‌السلام با خانهٔ خدا وداع کرد و سپس از مکّه به سفر ادامه داد.

مسند الامام الرضا علیه‌السلام به نقل از راوندی در *الخرائج* می‌نویسد: امام رضا علیه‌السلام با همراهان خود وارد مکّهٔ مکرّمه شد و خانهٔ خدا را زیارت کرد و با اهل‌بیت وداع نمود. محمّدبن میمون گوید: من در مکّه با آن جناب بودم و پیش از آن‌که به طرف خراسان حرکت کند عرض کردم تصمیم دارم به مدینه برگردم نامه‌ای برای فرزندت ابوجعفر علیه‌السلام بنویس تا با خود ببرم. حضرت رضا علیه‌السلام تبسّمی فرمود و نامه را نوشت، من نامه را به مدینه بردم و به حضرت جواد دادم...[۱۰]

شیخ مفید نیز در *الارشاد* بدون تأکید بر عزیمت امام رضا علیه‌السلام از مدینه به مکّه در سفر تاریخی‌ای که آن جناب به خراسان داشت به نقل از مسافر روایت می‌کند که من خدمت حضرت رضا علیه‌السلام در منیٰ بودم، یحیی‌بن خالد از آن جا عبور کرد در حالی که سر و روی خود را از غبار پوشانده بود، حضرت فرمود: این بیچاره‌ها نمی‌دانند، امسال چه بر سرشان خواهد آمد، سپس فرمود: از آن شگفتر من و هارون

---

۸ ـ ابن شهرآشوب، **المناقب**، ص۱۹۶؛ مسعودی، **اثبات الوصیّة**، ص۳۹۴؛ همچنین نگاه کنید به: جریر طبری، **دلائل الائمّة**، ص۱۷۶؛ باقر مجلسی، **بحارالانوار**، ۳۲/۲؛ شیخ یوسف‌بن خاتم شامی، **درّالنظیم** به نقل از شیخ عباس قمی، **مفاتیح الجنان**، ص۶۵۷.

۹ ـ نگاه کنید به: ابن واضح یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ۱۷۶/۳؛ مسعودی، **اثبات الوصیّة**، ص۲۰۵؛ کلینی، **الکافی**، ۴۰۷/۲؛ ابن طقطقی، **تاریخ فخری**، ص۳۰۰؛ شیخ مفید، **الارشاد**، ص۲۹۰؛ ملاباقر مجلسی **بحارالانوار**، ۹۲/۴۹؛ و ابن حجر، **تهذیب التهذیب**، ۳۸۷/۷ و سایر منابع.

۱۰ ـ عزیزالله عطاردی، **مسند الامام الرضا** علیه‌السلام، (متن عربی)، ۱۶/۱-۲۱۵. همچنین نگاه کنید به: مسعودی، **اثبات الوصیّة**، ص۳۹۴. مجلسی با تفاوتهایی این روایت را آورده است، ر.ک به: **بحارالانوار**، ۱۰۸/۱۲.

مانند این دو هستیم (دو انگشت خود را به هم چسبانید) یعنی من و هارون در کنار هم دفن خواهیم شد. مسافر گوید: به خدا من معنی سخن آن حضرت را نفهمیدم تا وقتی که حضرت را در کنار هارون دفن کردیم.[۱۱]

اگر گفتهٔ شیخ مفید را در این‌باره بپذیریم، زمانی که حضرت در سفر حج بود، بنابر آنچه مسافر از حضرت نقل می‌کند که من و هارون در کنار هم دفن خواهیم شد، معلوم می‌شود که هنوز هارون در قید حیات بوده است، بنابراین با توجه به مرگ هارون در سال ۱۹۳ و هجرت امام علی‌بن موسی‌علیه‌السلام از مدینه به مرو در سال ۲۰۰ قطعاً این روایت مربوط به آن سفر نیست.[۱۲]

معتبرترین منبعی که از وداع آن حضرت با خانهٔ خدا روایت می‌کند، شیخ صدوق است که می‌نویسد: حضرت برای طواف بیت‌الحرام به مکّه رفت و فرزند برومند خود جوادالائمّه راکه شش سال داشت با خود به همراه برد. موفق غلام آن حضرت، حضرت جوادعلیه‌السلام را روی دوش خود گذاشت و در حرم طواف می‌داد. چون حضرت جوادعلیه‌السلام به حجر اسماعیل رسید از دوش موفق به زیر آمد، آن جا نشست و اشک از دیدگان وی جاری شد، مدتی گریست، موفق عرض کرد، قربانت شوم برخیز، گریه بس است. حضرت جوادعلیه‌السلام فرمود: موفق از این جا حرکت نکنم تا آن گاه که خدا بخواهد. موفق خدمت امام رضاعلیه‌السلام رفت و جریان را عرض کرد.

---

۱۱ ـ شیخ مفید، **الارشاد**، ۲۴۹/۲. شیخ صدوق نیز به روایت خود از موسی‌بن مهران می‌نویسد: امام رضاعلیه‌السلام را در مسجد مدینه ملاقات کردم در حالی که هارون خطبه می‌خواند فرمود: آیا می‌دانید که من و او در یک خانه مدفون خواهیم شد؟ و نیز از محمّدبن فضیل مروی است کسی از حضرت رضاعلیه‌السلام شنیده بود ـ در حالی که آن بزرگوار در منی یا عرفات به هارون نظر می‌کرد ـ که می‌فرمود: من و هارون این چنین باشیم و دو انگشت خود را به هم چسباند و ما مقصود آن بزرگوار را ندانستیم تا این که واقعهٔ طوس به وقوع پیوست و مأمون امر کرد حضرت رضاعلیه‌السلام را در جنب هارون دفن کردند. شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام**، ۴۷۳/۲. این روایت را، مسعودی با تفاوتهایی نقل کرده است. ر.ک. به: مسعودی، **اثبات‌الوصیّة**، ص ۳۹۱.

۱۲ ـ مقایسه کنید با روایت موسی بن مهران که شیخ صدوق در **عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام** آورده است چنانچه ملاحظه خواهید نمود این روایت بنابر گفتهٔ شیخ صدوق در مکّه هنگامی که حضرت به هارون نظر می‌کند بیان شده است. نگاه کنید به: پاورقی قبل.

حضرت رضا علیه السلام گریان نزد فرزندش آمده او را در آغوش گرفت و سر و سینه‌اش را بوسید و فرمود: نور دیده‌ام چرا این قدر گریه و زاری کرده‌ای، حضرت جواد علیه السلام گفت: چگونه خود را تسلی دهم در حالی که می‌بینم شما آن چنان با خانهٔ خدا وداع می‌کنی که گویا دیگر مراجعت نخواهی کرد و من یتیم خواهم شد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای فرزند دلبندم به قضای الهی راضی شو و در هر پیشامدی صابر و شکیبا و خرسند و شادمان باش، آنگاه هر دو در آغوش هم گریستند و با هم وداع کردند. حضرت جواد به مدینه و حضرت رضا علیه السلام به سوی خراسان حرکت کردند.[۱۳]

این گفتهٔ شیخ صدوق دربارهٔ حضور حضرت جواد علیه السلام با آنچه راوندی در *الخرائج* در روایتی که از محمّدبن میمون نقل می‌کند «من نامهٔ حضرت را از مکّه به مدینه بردم و به حضرت جواد دادم.» اختلاف دارد و معلوم می‌شود در آن هنگام حضرت جواد علیه السلام در مدینه به سر می‌برده است. علاوه بر این اختلاف، به لحاظ جغرافیای راههای متداول آن زمان عزیمت امام علیه السلام به مکّه در مسیر مخالف راه مدینه به مرو است و برابر آنچه ابن خردادبه در *المسالک و الممالک* و قدامةبن جعفر در کتاب *الخراج* و یعقوبی در *البلدان* و ابن رسته در *الاعلاق النفیسة* که به ترتیب در سالهای ۲۵۰، ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۹۰ هـ. ق تألیف شده‌اند می‌نویسند: از مدینه تا مکّه ۲۸۶ میل، برابر ده منزل راه است که این مسافت در مسیر مخالف راه مدینه به مرو است.[۱۴] صرفنظر از این ملاحظات، بنابر گزارشهای تاریخی، مأمون اصرار داشت حضرت را از مدینه به سوی بصره و فارس و سپس به سوی مرو (خراسان) حرکت دهد و یکی از دلایل مهم این تصمیم اوضاع سیاسی حاکم بر بعضی از

---

۱۳ ـ هروی، **حدیقة الرضویة**، ص۷۴؛ عمادزاده، **زندگانی امام رضا علیه السلام**، ص۴۷۸. **اثبات الوصیة**، نیز با تفاوتهایی به نقل از امیةبن علی آن را روایت می‌کند ر.ک. به: مسعودی، **اثبات الوصیة** (ترجمهٔ محمّدجواد نجفی)، ص۳۹۴. بعضی از تذکره‌نویسان متأخر نیز بدون ذکر مأخذ، روایت فوق را با تفاوتهایی نقل کرده‌اند. ر.ک. به: جواد فاضل، **معصومین چهارده‌گانه** (علی‌بن موسی‌الرضا علیه السلام، ص۱۰۵؛ واحد تدوین و ترجمه، **سرچشمه‌های نور**، امام رضا علیه السلام، ص۱۸۲.

۱۴ ـ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص۸-۲۰۷؛ یعقوبی، **البلدان**، ص۹۳؛ ابن قدامة، **کتاب الخراج**، ص۱۱. جهت اطلاع از منازل مابین مدینه تا مکّه نگاه کنید به: یادداشت شمارهٔ ۱.

شهرها بود. مأمون سفارش مؤکّد داشت که حضرت را از مدینه به سمت کوفه و قم عبور ندهند زیرا در این خط سیر، علاوه بر شهرهای کوفه و قم که پایگاه شیعیان بود، شهر بغداد نیز در مسیر این راه به سمت ایالت جبال و قم قرار داشت که اهمیّت آن به لحاظ سیاسی کمتر از دو شهر یاد شده نبود. در دو شهر کوفه و قم شیعیان پایگاه محکمی داشتند و نوعاً نسبت به سفر اجباری امام رضاعلیه‌السلام واکنش نشان می‌دادند، و بغداد نیز با توجه به این که مرکز تجمّع و پایگاه عبّاسیان متعصّب و مخالف با سیاستهای مأمون مبنی بر خارج کردن خلافت از دودمان آل عبّاس و انتقال آن به آل علی‌علیه‌السلام بود، شهر بی‌خطری از دیدگاه مأمون به حساب نمی‌آمد.

شهر مکّه نیز به لحاظ سیاسی در آن زمان و مقارن بودن با شورش علویان بر ضد مأمون از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار بود. محمّدبن جعفربن محمّدبن علی‌بن حسین‌علیه‌السلام معروف به «دیباج» و حسین بن حسن علی بن حسین بن علی‌علیه‌السلام معروف به «ابن افطس»، در سال ۲۰۰ هـ ق قیام کردند. دیباج در مکّه و نواحی حجاز قیام کرد و خود را امیرالمؤمنین خواند و ابن افطس نیز که در مدینه ظهور کرد قیام خود را به سوی مکّه کشاند و هنگامی که مردم در منیٰ بودند به آنها پیوست و امیرالحاج داودبن عیسی بن موسی هاشمی در نتیجهٔ قیام او فرار کرد.[۱۵] پرواضح است که سفر امام رضاعلیه‌السلام به مکّه در شرایطی که با اجبار برای پذیرش ولایتعهدی عازم مرو بود، به لحاظ سیاسی مغایر سیاست مأمون و دستور وی به فرستادگانش می‌باشد. در نهایت به نظر نگارنده سفر امام رضاعلیه‌السلام از مدینه به سوی مرو در مسیر مکّه به لحاظ جغرافیای راه، اوضاع سیاسی، و نیز از حیث تزلزلی که در روایات

---

۱۵ - مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ۲/۴۱-۴۳۹؛ ابوالولید ارزقی، **اخبار مکّه**، ص۱۶۸ و ۱۹۲؛ ابن واضح یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ۲/۴۶۱؛ نخجوانی، **تجارب السلف**، ص۱۵۹؛ ابن طقطقی، **تاریخ فخری**، ص۳۰۲؛ حمدالله مستوفی، **تاریخ گزیده**، ص۳۱۱؛ جریر طبری، **تاریخ طبری**، (چاپ بیروت)، ۱۲۲/۵ و ۱۲۸؛ ابن اثیر، **الکامل فی‌التاریخ**، (چاپ بیروت)، ۱۵۳/۴؛ مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ۴۴۰/۲؛ فصیحی، **مجمل فصیحی**، ۲۱۹/۱. پاره‌ای از منابع از خروج محمّدبن جعفر صادق در مکّه نیز نامی به میان آورده‌اند. ر.ک. به: نخجوانی، **تجارب‌السلف**، ص۱۵۹ و ابن طقطقی، **تاریخ فخری**، ص۳۰۲.

دیده می‌شود چندان قرین صحّت نیست.[۱۶]

به سوی بصره

مبدأ هجرت تاریخی امام رضاعلیه‌السلام مدینه و مقصد آن مرو بود به‌گونه‌ای که شرح آن رفت، مأمون فرستادگان خود را مکلّف کرده بود که حضرت را از راه بصره[۱۷] حرکت دهند.

قبل از بررسی جغرافیای راه مدینه تا بصره لازم است اطلاعاتی دربارهٔ بصره دریافت کنیم، تا علت مسیر حرکت امام‌علیه‌السلام از این شهر و نیز ماهیّت پذیرش ولایتعهدی روشنتر شود.

بنای شهر بصره در سال ۱۴ هجری در زمان خلیفهٔ دوم نهاده شد، بلاذری (۱۹۸-۲۹۷) در فتوح *البلدان* می‌نویسد: چون عتبةبن غروان در خدیبه فرود آمد به عمربن خطاب نامه نوشت که مسلمانان را جایی باید تا زمستان را در آن گذرانند و چون از جنگ بازآیند در آن جا بیاسایند. عمر پاسخ داد که سپاهیان را همه در یک جا گرد آور و چنان کن که آن جای نزدیک آب و چراگاه باشد و آن را بهر من نیز در نامه‌ای وصف کن. عتبه نوشت: من زمینی یافته‌ام پر درخت برکرانهٔ صحرا و نزدیک علفزار، در آن مردابهایی است پوشیده از نای، چون عمر بخواند گفت: زمینی است خرّم، نزدیک آبشخورها و چراگاهها و بیشه‌ها و فرمان داد که عتبه مردمان را در آن سرزمین منزل دهد. وی مسلمانان را بدان جای آورد، خانه‌ها از نی بنا نهادند و عتبه مسجدی هم از نای بساخت و این همه در سال چهارده هجری بود.[۱۸] از آن پس

---

۱۶ - لازم به تذکّر است که نظیر این اختلافات در مسیر حرکت امام رضاعلیه‌السلام به کرّات در منابع به چشم می‌خورد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد. برای اطلاع از راه مکّه به بصره نگاه کنید به: یادداشت شمارهٔ ۲.

۱۷ - مترجم **تاریخ یعقوبی** در نقل این خبر چنین می‌نویسد: علی‌بن موسی بن جعفرعلیه‌السلام را مأمون از مدینه به خراسان آورد و فرستاده‌اش نزد آن حضرت رجاءبن ابی ضحاک خویشاوند فضل‌بن سهل بود. آن بزرگوار را از راه (ماه) بصره آوردند تا به مرو رسید و مأمون در روز دوشنبه هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ ایشان را ولیعهد خود نمود. ر.ک. به: ابن واضح یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ترجمهٔ محمّد ابراهیم آیتی، ۴۶۵/۲.

۱۸ - احمدبن یحیی بلاذری، **فتوح البلدان**، ص ۲۰۱.

هنگامی که مسلمانان به جنگ می‌رفتند آن نی‌ها (خانه‌ها) را برچیده، درهم می‌پیچیدند و به کناری می‌نهادند، تا از جنگ بازآیند، آنگاه خانه‌ها را از نو می‌ساختند و حال چنان بود تا مردم مکانهای خویش برگزیدند و خانه‌ها (از خشت و گل) بساختند.[۱۹]

بصره توسط حاکمانی منتخب از سوی بنیانگذار آن اداره می‌شد و پس از او عثمان خلیفهٔ سوّم در این شهر صاحب پایگاه شد و سپس معاویه و خلفای بنی امیّه و آنگاه بنی عبّاس ولایتداران این شهر (بصره) را تعیین می‌کردند و به طوری که در تاریخ مشهور است، این شهر محل تجمّع عثمانیان بود.[۲۰] در حوالی این شهر، شهری موسوم به شقّ عثمان وجود داشت که نوادگان عثمان در آن موطن داشتند[۲۱] و در این شهر شیعیان پایگاهی نداشتند.[۲۲]

در زمان امامت علی علیه السلام بصره کانون توطئه بود. جنگ جمل در بصره روی داد و علی علیه السلام در سال سی‌وشش هجری هنگامی که وارد بصره شد، در خطبه‌ای طولانی اهل بصره را ملامت کرد و فرمود: ای اهل سبخه (محلی است در بصره) اخلاق شما از مردم پست، و اعمال شما ناچیز، و دین شما تلخ و شور است. حضرت مکرر اهل بصره را مذمّت کرد.[۲۳]

از سویی دیگر بصره در سالهای مورد بحث، در آتش خشونت زیدبن موسی علیه السلام

---

۱۹ ـ همان، ص۲۰۲، **یاقوت** در **معجم‌البلدان** (تألیف ۶۲۳ هـ.ق) و صفی‌الدین بغدادی در **مراصدالاطلاع** (تألیف ۷۰۰ هـ.ق) دربارهٔ شهر بصره اطلاعات مفیدی ارائه می‌دهند. نگاه کنید به: اعتماد السلطنه، **مرآت البلدان**، ۱/۸۲-۲۶۶.

۲۰ ـ شیبی، **الصلة بین التصوّف والتشّیع**، ص۱۷۳ به نقل از جعفر مرتضی حسینی، **زندگانی سیاسی هشتمین امام** (متن فشرده) ص۱۲۳.

۲۱ ـ بلاذری اسامی حکّام و ولایتداران مشهور بصره را که از سوی عمر، عثمان، معاویه، سلیمان بن عبدالملک، عمربن عبدالعزیز، هارون‌الرشید، یوسف بن عمر و یزیدبن ولید منصوب گردیده‌اند، نام برده است. نگاه کنید به: **فتوح البلدان**، ص۲۰۲ ـ ۲۰۵ و ۲۳۱.

۲۲ ـ لسترنج، **جغرافیایی تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۵۱.

۲۳ ـ مسعودی، **مروّج الذّهب**، ۱/۷۲۳؛ اعتماد السلطنه، **مرآت البلدان**، ۱/۸۲-۲۶۶؛ اعثم کوفی، **الفتوح** (چاپ بمبئی)، ص۳-۱۴۱ و ۱۴۶.

می‌سوخت[۲۴] و این در حالی بود که حضرت رضا علیه السلام با صراحت از اقدام برادرش اظهار ناخشنودی می‌کرد.[۲۵] با توجه به این حادثه و همچنین سوابق تاریخی این شهر تصویر روشنی از علّت انتخاب بصره در مسیر حرکت امام رضا علیه السلام توسط مأمون به دست می‌آید.[۲۶]

شرح منازل و مسافات مدینه تا بصره

منابع جغرافیایی وکتابهای مسالک و ممالک قدیم شرح مستقلی از منزلگاههای میان مدینه تا بصره ذکر نکرده‌اند، امّا از اطلاعاتی که در ذکر مسافات و منازل میان مدینه وکوفه وکوفه به بصره ارائه می‌دهند می‌توان به منازل و مسافات میان مدینه تا بصره پی برد. در تلاقی راههای مذکور «معدن نقره» منزلگاهی است که از آن جا سه راه جداگانه به مدینه، کوفه و بصره وجود دارد، ما ابتدا منازل و مسافات میان مدینه تا معدن نقره و سپس از آنجا تا بصره را ذکر می‌کنیم.

ابن رسته در *الاعلاق النفیسة*، منازل میان مدینه تا معدن نقره را چنین شرح می‌دهد:

۱ـ از مدینه تا «رکابیه» (Rikabiya) ده میل است.

۲ـ از رکابیه تا «طرف» Tarf (Taraf) پانزده میل است و آن منزلگاهی است که در ایّام حج جمعیّت زیادی در آن گرد می‌آیند و آب آشامیدنی آنها بارانی است که در آبگیرها جمع می‌شود.[۲۷]

۳ـ از طرف تا «سقره» (Saqara) هفت میل است.

۴ـ از سقره تا «بطن النّخل» (Batn-an-Nakhl) پانزده میل است و آن منزلگاهی

---

۲۴ ـ جریر طبری، **تاریخ طبری**، (متن عربی)، ۵/۴۴-۵۳۵؛ ابن واضح یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ص ۴۲۱، ۴۶۱ و ۴۶۶؛ حمدالله مستوفی، **تاریخ گزیده**، ص ۳۱۱.

۲۵ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا** علیه السلام، ۲/۸۱-۴۷۸.

۲۶ ـ ابن بطوطه در سال ۷۲۵ هـ. ق که از بصره دیدن کرده مردم این شهر را برخلاف شهر قم، کاشان، ساوه، طوس و نجف که شیعه و یا از غلاة شیعه بودند مردمی از مذهب سنت و جماعت می‌داند. ر.ک. به: ابن بطوطه، **سفرنامه**، ۱/۱۹۷.

۲۷ ـ از طرف تا مدینه ۳۵ میل است. قدامة بن جعفر، کتاب **الخراج**، ص ۱۱.

است پرجمعیّت و پرنعمت، دارای نخلستانها و مزارع بسیار که آب آشامیدنی آن از قنوات است و چاه در آن‌جا کم عمق است و در پنج ذراعی آب ظاهر می‌شود، این سرزمین شنزاری بود که بعد از اسلام، معصب بن زبیر در ایام خلافت برادرش آن را آباد نمود.[۲۸] راه از بطن‌النخل تا «مکحولین» (Mokhalin) ادامه می‌یابد و از آن جا به «حصین» (Husain) می‌رود.[۲۹]

۵ ـ از حصین تا «عسیله» (Osaila) سیزده میل است، عسیله منزلگاهی است کم آب،[۳۰] تنگ و باریک که آب آشامیدنی آن از ۵ حلقه چاه آب تأمین می‌شود.

۶ـ از عسیله[۳۱] تا «محدث» (Mohaddeth) بیست و هشت میل است. محدث جایی است کم آب که[۳۲] استراحتگاه شبانهٔ عسیله می‌باشد.

۷ـ از محدث تا «معدن نقره» (Madin-Naqira) ده میل[۳۳] و آن منزلگاهی است که بدویان بسیاری در آن ساکنند. آب شرب آنها از چاههاست ولی اندک است.[۳۴]

همان‌طور که اشاره شد معدن نقره منزلگاهی است که در مسیر چند راه قرار گرفته است و از آن جا راه به سمت مکّه، بصره، کوفه ادامه می‌یابد. ما مسیر راه را به سوی بصره ادامه می‌دهیم.

اصطخری در *مسالک الممالک* می‌نویسد: از بصره به مدینه هژده (هیجده) مرحله باشد و به معدن نقره راه کوفه و بصره به هم افتد.[۳۵]

جیهانی در *اشکال العالم* می‌نویسد: راه بصره از آن جا (مدینه) هیجده منزل

---

۲۸ ـ از طرف تا بطن‌النخل ۲۲ میل است. همان، ص ۱۱.

۲۹ ـ **الاعلاق النفیسة** و کتاب **الخراج** مسافت میان، بطن النخل، مکحولین و حصین را ذکر نمی‌کنند.

۳۰ ـ همان، ص ۱۱.

۳۱ ـ از عسیله تا بطن‌النخل ۳۶ میل است. همان.

۳۲ ـ همان.

۳۳ ـ از عسیله تا معدن نقره ۴۲ میل است. همان.

۳۴ ـ نگاه کنید به: ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص۷-۲۰۶.

۳۵ ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۲۸.

است و نزدیک معدن نقره با راه کوفه می‌پیوندد.[۳۶] ابن‌رسته نیز در *الاعلاق النفیسة* می‌نویسد: هرکس بخواهد راه نباج (منزلگاهی است در مسیر راه بصره) را طی کند باید همان راه کوفه تا مکّه را بپیماید و هرکس بخواهد می‌تواند از راه مدینه نیز برود و از جادهٔ کاروان‌رو هم مسیر است، پس کسی که می‌خواهد از راه مدینه برود باید از نباج به «عیون» رود سپس تا «عناب» (Anab) و از آن جا تا معدن نقره سپس تا عسیله پیش برود و تا به راهی که از برای مدینه وصف کردیم برسد. در معدن نقره راه مردم بصره و کوفه به هم می‌پیوندد.

با توجه به این ملاحظات چنانچه از معدن نقره بخواهیم به سمت بصره حرکت کنیم باید از معدن نقره به سوی عناب و از آن جا به سمت عیون و از آن جا به سوی نباج برویم.[۳۷] نباج در دویست و شصت و دو میلی بصره است[۳۸] و از آن جا تا بصره شش منزل است.[۳۹]

ورود حضرت رضا علیه‌السلام به نباج

مسند الامام الرضا علیه‌السلام می‌نویسد: امام همام علیه‌السلام از قادسیه بیرون شد و از طریق بادیه به طرف بصره حرکت کرد و پس از چندی به ناحیهٔ نباج رسید. نباج بر وزن کتاب نام دهکده‌ای است در کویر بصره که به آن نباج بنی‌عامربن کریز گویند و این قریه یکی از منازل حاجیان بصره است. یاقوت حموی در *معجم‌البلدان* گفته است: نباج در ده منزلی بصره قرار دارد و در این ناحیه جنگی بین بکربن وائل و تمیم روی داد که بر اثر آن تمیمیان پیروز شدند و آب نباج را عبدالله‌بن عامر بن کریز استخراج کرد، و در آن کشت و زرع نمود و نخلستانها ایجاد کرد.[۴۰] شیخ صدوق در روایتی از ابوحبیب نباجی ورود حضرت را به نباج چنین شرح می‌دهد:[۴۱]

---

۳۶ ـ ابوالقاسم بن احمد جیهانی، **اشکال العالم**، ص۵۲.

۳۷ ـ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص۲۱۲.

۳۸ ـ همان، ص۲۱۱-۲۱۰.

۳۹ ـ قدامةبن جعفر، **کتاب الخراج**، ص۱۷.

۴۰ ـ عزیزالله عطاردی، **مسندالامام الرضا(ع)**، ۵۴/۱.

۴۱ ـ شرح این ماجرا با کمی اختلاف در کتابهای دیگر آمده است: نگاه کنید به: مجلسی،

ابوحبیب نباجی گوید: در عالم رؤیا دیدم که رسول اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله به نباج تشریف آورد، و در مسجدی که حُجّاج فرود می‌آیند وارد شد. گویا من خدمت آن جناب رسیده، بر آن حضرت سلام کردم و پیش روی او ایستادم. در این هنگام طبقی را مشاهده کردم که از برگ درختان خرمای مدینه بافته بودند، و در آن طبق خرمای صیحانی بود. حضرت از آن طبق مشتی خرما برداشت و به من داد و من آنها را شمردم هیجده دانه بود. پس از این که از خواب بیدار شدم، خواب خود را چنین تعبیر کردم که من هیجده سال دیگر عمر خواهم کرد. بیست روزی از این جریان گذشت من در زمین خود به امور کشاورزی و باغداری اشتغال داشتم. شخصی نزد من آمد و گفت: ابوالحسن علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام از مدینه آمده و در مسجد نزول اجلال فرموده است. من به طرف مسجد حرکت کردم و دیدم مردم گروه گروه به دیدن آن جناب می‌شتابند، من نیز به خدمت حضرت رفتم. آن جناب در همان موضعی نشسته بود که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دیده بودم و زیر پای مبارکش تخته حصیری همچون حصیر زیر پای پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بود و در پیش روی او طبقی که از برگ خرما بافته شده و بر آن خرمای صیحانی بود. پس بر آن جناب سلام کردم، پاسخ داد و مرا نزد خود طلبید و مشتی از آن خرما را به من عطا فرمود. من آنها را شماره کردم عدد آنها به قدر عدد خرماهایی بود که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله در خواب به من عطا فرموده بود. عرض کردم یابن رسول‌الله زیادتر از این به من عطا فرما، فرمود: اگر رسول خدا زیادتر از این به تو عطا فرموده است ما هم زیادتر از این به تو عطا کنیم.[۴۲]

مسند *الامام الرضا*علیه‌السلام همین روایت را با کمی اختلاف به نقل از مسعودی در *اثبات الوصیة* می‌آورد، امّا در متن روایت، عبارت «حضرت از مدینه به نباج آمدند» را ذکر نمی‌کند و می‌نویسد: امام‌علیه‌السلام از مدینه به مکّه و از آن جا به قادسیّه و از قادسیّه به نباج آمده است،[۴۳] در حالی که از روایت شیخ صدوق به روشنی استفاده

بحارالانوار (ترجمهٔ فارسی)، ۱۰۷/۱۲؛ شیخ عباس قمی، **منتهی الآمال**، ص۳۰۲؛ نجفی یزدی، **مناقب اهل‌بیت**، ۱۷۷/۲؛ مسعودی، **اثبات الوصیة**، ص ۶-۴۹۵.

۴۲ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**علیه‌السلام، ۲/ ۸-۴۵۷.

۴۳ ـ نگاه کنید به: عزیزالله عطاردی، **آثار و اخبار امام رضا**علیه‌السلام، ص ۸۰، و همچنین: **مسند الامام**

می‌شود که حضرت بعد از مدینه از طریق راه بصره به سوی نباج آمده است.

ابن شهرآشوب نیز در *المناقب* این روایت را ذکر می‌کند، امّا راوی آن ابن علوان و مکان واقعه بصره است که در جای خود به شرح آن می‌پردازیم.[۴۴]

اما در این جا برای روشن شدن اختلافی که در مسیر حرکت حضرت از مکّه به قادسیه و از آن جا به نباج و بصره، و مسیر مدینه به نباج و بصره وجود دارد، ابتدا به بررسی وقایع و حوادثی که در قادسیه روی داده می‌پردازیم.

ملاحظاتی دربارهٔ عبور امام رضاعليه‌السلام از قادسیّة (کوفه، بغداد و قم)

*مسند الامام الرضا*عليه‌السلام به نقل از *بصائر الدرجات*، روایتی را که در قادسیه روی داده طرح می کند، و می‌افزاید: «حضرت از طریق بادیه از مکّه به قادسیه رفت»[۴۵] و سپس در جایی دیگر می‌نویسد که «حضرت از قادسیه به سمت بصره رفت و در چند منزلی بصره به ناحیهٔ نباج رسید.»[۴۶]

امّا آنچه در قادسیّه روی داده، بنابر روایت احمدبن محمّدبن ابی نصر بزنطی این است: هنگامی که حضرت به قادسیه آمد، مردم به استقبال ایشان رفتند. بزنطی که خود جزء استقبال کنندگان از حضرت بوده است می‌گوید: پس از این که به خدمت ایشان رسیدم فرمود: برای من اتاقی اجاره کن که دارای دو در باشد، دری به حیاط باز شود و دری به بیرون تا مراجعه کنندگان به آزادی رفت و آمد داشته باشند.

الرضاعليه‌السلام، ۱۷۱/۱-۱۷۰. مسعودی در **اثبات الوصیة**، عبارت «حضرت از مدینه آمد و در مسجد وارد شد» را ذکر کرده که احتمالاً در نقل روایت، **مسند الامام الرضا**عليه‌السلام آن را به سهو ذکر نکرده است. مسعودی در پایان روایت می‌افزاید حضرت آن روز در آنجا (نباج) بود، بعد از آن روز از طریق بصره و اهواز و فارس به طرف خراسان حرکت کرد. ر.ک. به: مسعودی،**اثبات الوصیّة** (ترجمهٔ نجفی)، ص۳۹۶. سایر منابع با اختلافاتی به نقل از شیخ صدوق و یا بنابر روایت او ذکر می‌کنند. ر.ک. به: ابن صباغ، **الفصول المهمّة فی معرفة الائمة**، (طبع دارالخلافة)، ص۲۶۰؛ طبرسی، **اعلام الوری**، ص۱۸۷؛ شیخ عباس قمی، **منتهی الآمال**، ص۳۰۳؛ نجفی یزدی، **مناقب اهل بیت**، ۱۷۲/۲؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۷۷/۱۲.

۴۴ ـ ابن شهرآشوب، **المناقب**، ۳۹۷/۲.

۴۵ ـ عزیزالله عطاردی، **مسند الامام الرضا**عليه‌السلام، ۵۳/۱، ۱۶۱-۱۶۰.

۴۶ ـ همان، ۴/۱-۵۳.

سپس حضرت زنبیلی برای من فرستاد که در آن تعدادی دینار و یک قرآن بود و خادم آن جناب نزد من می‌آمد و من مایحتاج زندگی او را تهیه می‌کردم و می‌فرستادم. روزی به حضرت‌علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم میل دارم مسأله‌ای از شما بپرسم ولی عظمت و جلال شما مانع می‌شود که سؤال خود را مطرح کنم و این سؤال برای من بسیار اهمیّت دارد و دوست دارم با طرح آن خود را از آتش جهنّم نجات دهم.

امام‌علیه السلام به من نگریست در حالی که بسیار اندوهگین بودم، فرمود: هر چه در نظر گرفته‌ای بپرس، عرض کردم: قربانت کردم من از پدرت در همین مکان پرسیدم جانشین شما کیست؟ پدرت شمارا معرفی کرد و اینک در حالی که دو سال از آن سؤال می‌گذرد، از شما می‌پرسم که امام و جانشین بعد از شما کیست؟ حضرت علیه السلام در این هنگام فرزندش ابوجعفر امام جوادعلیه السلام را به من معرفی کرد.[۴۷]

بنابر آنچه مسند *الامام الرضا*علیه السلام از توقف حضرت در قادسیه گزارش می‌دهد حضرت باید از راه کوفه گذشته باشد زیرا به صراحت می‌نویسد: حضرت از مکّه از طریق بادیه به قادسیه رفت.[۴۸] مسیر عبور حضرت از طریق مکّه به معدن نقره و از آن جا به سوی کوفه است، زیرا قادسیّه در پانزده میلی کوفه است.

ایرادی که بر این نظریه دربارهٔ توقّف حضرت و یا گذر ایشان در سفر تاریخی خود به خراسان وارد است صرف‌نظر از این که مأمون مؤکّداً فرستادگانش را برحذر داشته بود که حضرت را به سوی کوفه ببرند این است که اوّلاً نباج در مسیر این راه قرار ندارد، بلکه در مسیر راه مدینه به بصره است (از مدینه و یا مکّه به معدن نقره و از آن جا به سمت نباج که در شش منزلی بصره است و از آن جا به بصره). ثانیاً بررسی منازل و نواحی میان قادسیه تا بصره نشان می دهند که نباج در شش منزلی

---

۴۷ ـ عطاردی، **مسند الامام الرضا**علیه السلام، ۱۵۵/۱ و ۱-۱۶۰ به نقل از: **بصائر الدرجات**،ص ۲۴۶. و با تفاوتی کلینی در **الکافی**، ۶۳۱/۲ و **قرب الاسناد** در ص ۲۲۱ آورده‌اند.

۴۸ ـ منابع جغرافیایی اطلاعی از منازل راه مکّه به قادسیه از طریق بادیه به طور واضح ارائه نمی‌دهند. راه متداول مکّه به قادسیّه همان راه مکّه به کوفه است، زیرا قادسیّه در چند منزلی راه کوفه است. ر.ک. به: یادداشت شمارهٔ ۱ (راه مکّه به سوی کوفه) و یادداشت شمارهٔ ۴.

بصره در مسیر مخالف راه قادسیّه به بصره است.[۴۹] علاوه بر آن اگر توقف حضرت را در قادسیّه یعنی در پانزده میلی کوفه بپذیریم این موضوع با توقف امام و یا گذر ایشان از نباج کاملاً متضادّ است، زیرا چنانچه فردی بخواهد از مکّه و یا مدینه به سوی قادسیّه و از آن جا به سمت نباج برود، لازم است راهی را که به قادسیه آمده بازگردد و از معدن نقره و یا هر راه دیگری وارد نباج و سپس بصره شود.

با این اوصاف نکته‌ای که احتمال توقف حضرت را در نباج نسبت به قادسیّه قوّت می‌بخشد، صراحت گزارش ابی‌حبیب نباجی است که می‌گوید: ورود حضرت به نباج زمانی بود که ایشان از مدینه عازم خراسان بودند، در حالی که این صراحت در گزارش بزنطی به چشم نمی‌خورد و از آنچه وی از امام رضا علیه السلام در قادسیّه می‌پرسد نمی‌توان به این نتیجه رسید که توقف امام علیه السلام در قادسیه مربوط به سفری است که حضرت به سوی خراسان رهسپار بوده است.[۵۰]

پاره‌ای از مورّخان جدید بدون توجه به جغرافیای تاریخی هجرت امام علی‌بن موسی‌الرضا علیه السلام از مدینه به مرو و همچنین بی‌توجه به خط سیری که مأمون تعیین کرده بود و تأکیدات او مبنی بر این که حضرت را از طریق بصره و فارس به خراسان حرکت دهند و نه از کوفه و قم، به‌گونه‌ای غیر مستند و مستدل عبور حضرت را از مسیر شهرهای کوفه و قم ذکر کرده‌اند. در این جا لازم است اطلاعاتی دربارهٔ این دو شهر و همچنین شهر بغداد که قهراً در مسیر راه کوفه به ایالت جبال و قم واقع می‌شود برای بررسی تطبیقی نظریات این دسته از تذکره‌نویسان ارائه شود.

تحفة الرضویة می‌نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از مدینه به طرف خراسان حرکت کرد، به شهر بغداد وارد شد. در آن جا مردی حمّامی، رجب نام از شیعیان با

---

۴۹ - ر.ک. به: یادداشت شمارهٔ ۳ (مسافات و منازل راه قادسیه تا بصره).

۵۰ - در متن روایت بزنطی آمده بود: «از هنگامی که من این سؤال را از پدرتان کردم دو سال می‌گذرد» با توجه به این که شهادت امام موسی کاظم علیه السلام در سال ۱۷۳ هـ ق است، و با صرف‌نظر از مدت زمانی را که حضرت در آخرین زندان هارون سپری کرد، این سخن با سال هجرت امام رضا علیه السلام که ۲۰۰ هـ ق می‌باشد سازش ندارد و چندان اطمینانی به نظریهٔ **مسند الامام الرضا علیه السلام** مبنی بر توقف حضرت در قادسیه با استناد به روایت بزنطی حاصل نمی‌شود.

اخلاص آن جناب بود و مکرر در مدینه به زیارت حضرت مشرّف می‌شد. چون از توجّه آن جناب به بغداد با خبر شد بی‌اندازه شادگشت و تا سه فرسخی به استقبال آن جناب شتافت و در آن جا به زیارت مقدم همایونش رسید و حضرت را به خانهٔ خود نزول اجلال داد. برخی از شیعیان بغداد به زیارت حضرت شتافتند. چند روزی حضرت در بغداد ماندگار شد. روزی به حمّامی فرمود: حمّام را آماده کن، امشب به حمّام خواهم رفت. حمّامی حسب‌الامر حمّام را زینت داد و تا آنجا که می‌توانست در نظافت و پاکیزگی حمّام کوشید. در نزدیکی حمّام مرد پیسی بود که برص تمام اعضای او را گرفته بود و بوی عفنی از بدن او استشمام می‌شد، به همین علّت کمتر از خانهٔ خود بیرون می‌آمد و چون شنیده بود حضرتعليه‌السلام ممکن است امشب به حمّام تشریف‌فرما شود از موقعیت استفاده کرده، نزد «گلخن تاب» آمده و پنجاه درهم به او داد و از او درخواست کرد تا بگذارد در یکی از گوشه‌های حمّام مخفی شود شاید از برکت قدوم شریف حضرتعليه‌السلام رفع بدبختی و بیچارگی او بشود. نیمه‌شب چراغها افروخته و بوهای خوش همه جا به کار برده حوضها دارای آب صاف و پاک گردیده در این حال ذات ملکوتی صفات حضرت سلطان سریر ارتضا علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌آلاف التحیة والثناء به اندرون حمّام نزول اجلال فرمود و در گوشه‌ای که برای حضرتش آماده بود قرار گرفت. در این حال مرد «مبرص» از مخفیگاه خود خارج شد و در برابر آن حضرت ایستاد و عرضه داشت: فرزند امیرالمؤمنین! شما منبع معجزات و کراماتید، استدعا دارم نظری به حال من بفرمایی. حمّامی از دیدن او که مایهٔ نفرت خلق است بسیار شرمسار شد و خواست او را شکنجه کند (بیرون کند) حضرت او را منع کرده از جا برخاست ظرفی پر از آب کرده، سورهٔ فاتحه بر آن خواند و آب را بر سر او ریخت، بلافاصله به امر حضرت آن مرض از او دفع شد و بدن او سرخ و سفید گشت که گویا بکلّی بیماری نداشته است. حضرت به حمّامی دستور داد او را بیرون ببر و از لباسهای من به او بپوشان و او را نگهدار تا از حمّام خارج شویم. چون حضرت از حمّام خارج شد، آن مرد به دست و پای حضرت افتاد و نزدیکان او که خبردار شدند زیاده از پانصد نفر حلقهٔ اخلاص و تشیّع آن جناب را به گوش افکندند (شیعه شدند).[۵۱]

---

۵۱ ـ عماد زاده، **زندگانی امام رضا**عليه‌السلام، ص۷-۱۷۶، به نقل از: **تحفةالرضویّة**. شیخ عباس قمی به

بیعت طاهر ذوالیمینین با امام رضاعليه‌السلام در بغداد

برخی از منابع از جمله ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود از ورود حضرت علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام به بغداد و بیعت طاهربن حسین[52] با حضرت عليه‌السلام در سفری که عازم مرو بود اخباری ذکر کرده‌اند. بنابر نوشتهٔ بیهقی، هنگامی که فضل به سهل ذوالریاستین از مأمون خواست تا به نذری که هنگام جنگ با برادرش امین کرده بود که اگر در جنگ پیروز شود، ولایتعهدی را به علویان خواهد سپرد، وفا کند و وی به پیشنهاد فضل‌بن سهل امام علی‌بن موسی الرضاعليه‌السلام را به ولایتعهدی برگزید، فضل نامهٔ مأمون را به انضمام نامه‌ای که خود نوشته بود به بغداد فرستاد و طاهربن حسین که تمایل به علویان داشت از این ماجرا بشدّت خوشحال شد و پس از آن که معتمدان فضل بن سهل و مأمون (یاسر خادم و رجاءبن ابی ضحاک) به اتفاق

نقل از سید عبدالکریم بن طاووس مسیر حضرت را از کوفه به بغداد و از آن جا به قم گفته است. شیخ عباس قمی، **مفاتیح الجنان**، ص۶۵۸. و مقایسه کنید با **منتهی الآمال**: «مأمون دستور داد که آن حضرت را از طریق بصره، اهواز و فارس ببرند نه از طریق کوهستان قم». شیخ عباس قمی، **منتهی‌الآمال**، ص۲۹۸.

۵۲ـ طاهربن حسین‌بن مصعب پوشنجی، (پوشنگی)، از خاندان ایرانی است که تحت تأثیر آئین پویای اسلام مسلمان شد. جدّش طلحةبن عبدالله خزاعی به علت خدمتی که به عبّاسیان کرد والی خراسان شد (۱۶۰ق). در سال ۱۹۵ مأمون، طاهربن حسین را به فرماندهی سپاه خود منصوب کرد. وی در اختلاف میان مأمون و امین بر سر خلافت به نفع مأمون وارد جنگ شد و در جنگی که در حوالی جبال (ری) روی داد فرماندهٔ سپاه امین، علی‌بن عیسی‌بن ماهان را شکست داد و از پای درآورد. این اقدام نقش بسیار مؤثری در پیروزی مأمون داشت و سرانجام در سال (۱۹۸) بغداد به دست طاهر و هرثمه سقوط کرد و سربازان طاهر، امین را به هلاکت رساندند. با این که طاهر میل بازگشت به خراسان را داشت امّا به دلیل این که بیم داشت مأمون او را مسؤول قتل برادرش بداند از وی دوری می‌کرد و مأمون نگهداری قلمرو غربی را به او واگذار کرد و عهده‌دار شرطهٔ بغداد شد. در سال ۲۰۶ قصد تسلّط بر سرزمینهای شرق عراق راکرد و با رسیدن به مشرق نام مأمون را از خط و سکّه بینداخت و اعلام استقلال کرد ولی سرانجام در سال ۲۰۷ توسط طرفداران مأمون با سمّ کشته شد. ر.ک. به: ابن‌طقطقی، **تاریخ فخری**، ص۲۹۴، ۲۹۶، ۱۲-۳۱۱؛ مسعودی، **مروج‌الذهب**، ۳۹۴/۲ ـ ۳۹۱، ۴۰۱ - ۳۹۸، ۱۰ - ۴۰۹ و ۴۴۲؛ ر.ک. فرای، **تاریخ ایران کمبریج**، ۴/۴-۸۱؛ ابن‌اثیر، **کامل تاریخ** (ترجمهٔ عباس خلیلی)، ۱۸۳/۱۰-۱۷۷، ۲۲۳، ۲۲۹ و ۴/۱۱ و ۶.

حضرت از مدینه به سوی مرو بازمی‌گشتند در مسیر خود در بغداد به مدت یک هفته نزد طاهربن حسین اقامت کردند. طاهر، حضرت را احترام و اکرام کرد و نامه‌ای را که مأمون به خط خود نوشته بود به آن حضرت عرضه داشت و گفت:

نخست کسی منم که به فرمان امیرالمؤمنین (مأمون)، خداوندم تو را بیعت خواهم کرد.[۵۳] و چون من این بیعت بکردم با من صد هزار سوار و پیاده است، همگان بیعت کرده باشند. رضا، «رَوَّحه الله»[۵۴] دست راست را بیرون کرد تا بیعت کند چنان که رسم است، طاهر دست چپ پیش داشت. رضا گفت: این چیست؟ (طاهر) گفت: (دست) راستم مشغول است به بیعت خداوندم مأمون و دست چپ فارغ است. از آن پیش داشتم، (از آن سبب با دست چپ بیعت می‌کنم)، رضا از آنچه او بکرد، او را بپسندید و بیعت کرد و دیگر روز رضا را گسیل کرد، با کرامت بسیار، او را تا به مرو آوردند و چون بیاسود، مأمون خلیفه در شب به دیدار وی آمد و فضل (بن) سهل با وی بود و یکدیگر را گرم بپرسیدند و رضا از طاهر بسیار شکر کرد و آن نکته دست چپ و بیعت بازگفت، مأمون را سخت خوش آمد و پسندیده آمد، (از) آنچه طاهر کرده بود. گفت: ای امام، آن نخست دستی بود که به دست مبارک تو رسید من آن چپ را راست نام کردم و طاهر را که ذوالیمینین خوانند سبب این است...[۵۵]

قطع نظر از شرایط سیاسی بغداد و خط سیری که مأمون برای انتقال امام رضاعلیه‌السلام ترسیم کرده بود، این که سبب نامگذاری طاهربن حسین به ذوالیمینین بیعت طاهر با امام رضاعلیه‌السلام باشد، متزلزل است زیرا پاره‌ای منابع تاریخی سبب را مهارت بسیار او در بکارگیری اسلحه می‌دانند.[۵۶] و یا بدین‌سبب که او دو دست راست دارد، یا

---

۵۳ - «نخستین کسی که به فرمان مأمون با تو بیعت می‌کند من هستم.» مقایسه کنید با سایر منابع که عبّاس فرزند مأمون را نخستین فردی که با حضرت رضاعلیه‌السلام به عنوان ولایتعهدی بیعت کرد نام برده‌اند: شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام**، ۳۸۷/۲؛ ابوالفرج اصفهانی، **مقاتل الطالبیین**، ص۳۷۵؛ فتال نیشابوری، **روضة الواعظین**، ص۳۷۱؛ شیخ مفید، **الارشاد**، ص۲۹۰؛ طبری، **تاریخ طبری**، (ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده)، ۵۶۵۹/۱۳، و سایر منابع.

۵۴ - روانش پاک باد.

۵۵ - ابوالفضل بیهقی، **تاریخ بیهقی**، ۱/۶-۱۹۰.

۵۶ - عبدالحسین زرین‌کوب، **تاریخ مردم ایران**، ۹۸/۲.

مردی که هر دو دستش یکسان از او فرمان می‌برند.[۵۷] ابن‌اثیر می‌نویسد: در جنگی نابرابر که میان علی‌بن عیسی بن ماهان با طاهربن حسین در حوالی ری رخ داد، طاهربن حسین برای مقابله با دشمن، سپاه خود را به دسته‌های کوچک تقسیم کرد. در این هنگام عباس بن لیث[۵۸] از قلب سپاه دشمن به وی حمله کرد و طاهر با دو شمشیر به سوی او تاخت و عباس بن لیث را با ضربتی به دو نیمه کرد و این اقدام باعث گسیخته شدن سپاه دشمن و هزیمت آنها شد و بدین جهت او را ذوالیمینین خواندند.

مسعودی نیز می‌گوید: سبب شکست سپاه ضربتی بود که طاهر با هر دو دست به عباس بن لیث زد، و به همین جهت او را طاهر ذوالیمینین نامند زیرا هر دو دست را برای شمشیر زدن به کار می‌برد.[۵۹]

ملاحظاتی دربارهٔ سفر حضرت به قم

برخلاف تأکید و تصریح منابع وکتب تاریخی در تعیین مسیر حرکت امام علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام از سوی بصره و اهواز و فارس به خراسان و این که مأمون، رجاء‌بن ابی ضحاک را برحذر داشته بود که حضرت از مسیر کوفه و قم عبور کند، برخی از تذکره‌نویسان می‌نویسند: حضرت در سفر به خراسان وارد قم شد و مورد استقبال شدید مردم شیعهٔ قم قرارگرفت و در منزلگاهی که فرود آمد مدرسه‌ای ساخته شد که امروزه به مدرسهٔ رضویّه مشهور است.

فرحة *الغری* می‌نویسد: حضرت رضاعليه‌السلام وارد قم شد و مردم که از ورود آن حضرت با خبر شده بودند به ملاقات آن حضرت می‌شتافتند و برای ضیافت ایشان بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند، حضرت برای قطع خصومت فرمود: (اِنَّ النّاقَةَ مَأمُورَةٌ) این شتر مأمور است و به هر کجا برود همانجا منزل خواهیم کرد. شتر به حرکت درآمد تا کنار خانه‌ای زانو زد. صاحب آن خانه شب قبل از ورود آن حضرت در خواب دیده بود که حضرت رضاعليه‌السلام فردا میهمان او خواهند بود و چون رؤیای او به

---

۵۷ ـ فرای، **تاریخ ایران کمبریج**، ۸۳/۴.

۵۸ ـ ابن اثیر، **کامل تاریخ** (ترجمهٔ عباس خلیلی)، ۱۸۲/۱.

۵۹ ـ مسعودی، **مروّج الذهب**، ۳۹۲/۲.

حقیقت پیوست در شگفت شد. آن خانه مورد توجه قرارگرفت و مردم به آن محل می‌آمدند و استفاده می‌بردند. امروز همان محل، مدرسه شده است. شیخ محمّدباقر ساعدی خراسانی نیز درکتاب *پیشوای هشتم شیعیان* می‌نویسد: هم اکنون آن مدرسه در قم موجود و به مدرسهٔ رضویّه مشهور است و سابقاً آن را مدرسهٔ مأموریه هم می‌گفتند چون حضرت فرموده بود: ناقه مأمور است.[۶۰]

شیخ عباس قمی این روایت را به نقل از سید عبدالکریم بن طاووس در *مفاتیح الجنان* آورده است.[۶۱]

همان طورکه اشاره شد، مأمون تأکید داشت حضرت را از مسیر کوفه و قم عبور ندهند. سفارش مأمون در این مورد بی‌دلیل نبود، زیرا شهر کوفه و قم مرکز تجمّع شیعیان بود.

کوفه پایگاه حکومت علیعلیه‌السلام بود و اگر چه در طول تاریخ کوفیان به بی‌وفایی مشهورند و قیام خونین حسین‌بن علیعلیه‌السلام و سایر قیامهایی که بعد از نهضت عاشورا روی داد شاهد آن است، با این همه شهر کوفه به دلیل حضور پیروان علی‌بن ابی‌طالبعلیه‌السلام و شیعیان، همواره کانون قیامها و نهضتهای علویان بر ضدّ حکّام بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس بود و فراوانی قیامهایی که در این شهر رخ داد نمایانگر این موضوع است. علاوه بر آن اگر روایات محکم و اسناد تاریخی معتبری را که گواه عبور حضرت از بصره است نادیده بگیریم به لحاظ جغرافیای راهها، گذر حضرتعلیه‌السلام از قم و از آن جا به اهواز و یا فارس و سپس خراسان کاملاً غیرمنطقی می‌نماید. بنابراین آنچه که دسته‌ای از تذکره‌نویسان گفته‌اند کاملاً بی‌اساس است. قم نیز علاوه بر ملاحظات جغرافیای راهها، مانند کوفه مرکز تجمّع شیعیان بود و حضور علویان و بزرگان شیعه در آن دیار درستی آن را تأیید می کند.

شیخ مفید در *الارشاد*، از عبور دعبل خزاعی شاعر معروف شیعی از قم خبر

---

۶۰ ـ عماد زاده، **زندگانی امام رضا**علیه‌السلام، ص۲-۴۸۱ و در ذیل عبارت نقل شده می‌نویسد: این خط سیر که از قدما نقل است (**انوار البهیّة** محدّث قمی) با خط سیری که اعتمادالسلطنه می‌نویسد منافات دارد.

۶۱ ـ شیخ عباس قمی، **مفاتیح الجنان**، ص۶۵۷. و همچنین شیخ عباس قمی، **منتهی الآمال**، ص۳۰۲.

می‌دهد، وی می‌نویسد: دعبل قصیده‌ای برای حضرت خواند و حضرت دستور داد پارچه‌ای از خز به وی بدهند که در آن ششصد دینار اشرفی طلا بود تا دعبل آن را توشهٔ سفر کند. دعبل نپذیرفت و تنها خواهش کرد حضرت یکی از جامه‌های خود را به او بدهند و حضرت چنین کرد. آنگاه دعبل از مرو به قم آمد و چون مردم متوجّه شدند وی جامهٔ امام علیه‌السلام را نزد خود دارد خواستند آن را به هزار درهم بخرند ولی دعبل راضی نشد، با این همه آن را از دست دعبل گرفته در میان خود قسمت کردند و از جامه تکّه‌ای برای دعبل بیش نماند.[۶۲]

از گزارش شیخ مفید دربارهٔ عبور دعبل از قم بخوبی استفاده می‌شود که اگر چنانچه مأمون حضرت را از این شهر حرکت می‌داد، در میان شیعیان و مردم قم با چه واکنشی روبرو می‌شد، بخصوص که حضرت از هر کجا گذر می‌کرد به نحوی اکراه و اجبار سفر خویش و عاقبت ولایتعهدی را فاش می‌ساخت. بنابراین آنچه در این دسته از تذکره‌ها آمده دور از صحّت و گاه متناقض با سایر منابع است.

در مورد توقّف حضرت در قم، منابع تاریخ محلی نیز آن را تأیید نمی‌کند. حسن قمی که در سال ۳۷۸ هـ.ق *تاریخ قم* را تألیف کرده است می‌نویسد:

مأمون، رضا علیه‌السلام را از مدینه به مرو در صحبت رجاء‌بن ابی ضحاک از راه بصره و فارس و اهواز (بصره، اهواز و فارس) به طوس آورد و برای او در آخر سنه مأتین (۲۰۰ هـ.ق) بیعت به ولایتعهدی بست.[۶۳] *تاریخ قم* که از قدیمی‌ترین منابع تاریخ محلی است، هیچگونه اطلاعی از عبور حضرت رضا علیه‌السلام از شهر قم نمی‌دهد.[۶۴]

کلینی نیز در *اصول کافی* می‌نویسد:

مأمون آن حضرت را از بصره و شیراز (که شیعیانش کمتر بودند) به مرو حرکت داد... مأمون به حضرت نوشت: راه کوهستان و قم را در پیش نگیرد، بلکه از راه بصره و اهواز و فارس بیاید (شاید مقصودش این بود که آن حضرت از راهی برود که

---

۶۲ ـ شیخ مفید، **الارشاد**، ۲/۶-۲۵۵؛ نیشابوری، **روضة‌الواعظین**، ص۳۷۳.

۶۳ ـ حسن بن محمّدبن حسن قمی، **تاریخ قم**، ص۱۹۹؛ ابن خلّکان، **وفیات الاعیان**، ۲۵۱/۱؛ شیخ مفید، **الارشاد**، ۲۵۵/۲؛ شیخ عباس قمی، **منتهی الآمال**، ۹-۳۵۵.

۶۴ ـ **تاریخ قم**، نگاه کنید به: فصل «طالبیینی که به قم آمدند.»

شیعیانش کمتر باشند و از ناراحتی امام آگاه نشوند) تا آن که به مرو رسید.[۶۵]

راوندی نیز در این زمینه می‌نویسد: مأمون به رجاءبن ابی ضحاک دستور داد امام را از کوفه گذر ندهد تا اهل آن شهر شیفته و فریفتهٔ او نشوند.[۶۶]

سیر منازل از نباج تا بصره

برابر شرح ابن رسته در *الاعلاق النفیسة*، منازل و مسافات نباج تا بصره به شرح ذیل است:

۱ـ از نباج تا «سُمینه» (Sumaina)، بیست و سه میل.

۲ـ از سمینه تا «یَنسوعه» (Yansuca) بیست و نه میل.

۳ـ از ینسوعه تا «ذات العُشر» (Dhatel - Ushar) بیست و سه میل.

۴ـ از ذات العشر تا «ماوِیّه» (Mawiya) بیست و نه میل.

۵ـ از ماوِیّه تا «حَفر ابی موسی» (Hafar-Abi-Mosa) سی و دو میل.

۶ـ از حَفر ابی‌موسی تا «خَرْجا» (Khardja) بیست و شش میل.

۷ـ از خرجا تا «شَجی» (Shadji) بیست و سه میل.

۸ـ از شجی تا «رُحیل» (Ruhail) بیست و نه میل.

---

۶۵ ـ ابوجعفر محمّدبن یعقوب‌بن اسحاق کلینی رازی، **اصول کافی**، ۴۰۲/۲ و ۴۰۷ و همچنین نگاه کنید به: محمّدبن محسن کاشانی، **معادن الحکمة**، ص۱۰۸؛ مسعودی، **اثبات الوصیة**، ص۲۰۴؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۳۴/۴۹؛ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**، ۱۴۹/۲ و ۱۸۰.

۶۶ ـ جعفرمرتضی حسینی، **زندگی سیاسی هشتمین امام**، ص۱-۳۵۰. به نقل از: **مسند الامام الرضاعليه‌السلام** می‌نویسد: امام رضاعليه‌السلام وارد بغداد نشد و از قادسیّه راه بیابان بصره را در پیش گرفت و از طریق نباج وارد بصره شد و هرگز کوفه و بغداد را ندید. عطاردی، **مسند الامام الرضاعليه‌السلام**، ۱۰۸/۱. شیخ صدوق به نقل از عبدالسلام بن صالح هروی می‌نویسد: به خدا سوگند که آن حضرت در امر ولایتعهدی به طوع و رغبت داخل نشد، بلکه از روی اکراه او را به سوی کوفه سوار کردند و پس از آن، حضرت را از راه بصره و فارس به مرو آوردند. شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعليه‌السلام**، ۳۸۰/۲. روایت اخیر مقایسه شود با روایت علی‌بن ابراهیم بن هاشم که می‌گوید: مأمون نوشت (آن حضرت) از راه کوفه و قم تشریف‌فرمای خراسان نشود و آن جناب را از راه بصره و اهواز و فارس آوردند تا این که به مرو رسید. شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعليه‌السلام**، ۳۸۹/۲.

۹ـ از رحیل تا «حُفَیر» (Hufair) بیست و هشت میل.

۱۰ـ از حفیر تا «مَنْجشانیّه» (Mandjashaniy) ده میل.

۱۱ـ از منجشانیه تا «بصره» هشت میل.[۶۷]

قدامة بن جعفر در کتاب *الخراج* منازل نباج تا بصره را در شش منزل به شرح ذیل آورده است:[۶۸]

۱ـ از نباج (Nibadj)تا «سُمینه».

۲ـ از سمینه تا «ینسوعه».

۳ـ از ینسوعه تا «ذات العشر».

۴ـ از ذات العشر تا «مأوِیّه».

۵ـ از ماوِیّه تا «حفیر».

۶ـ از حفیر تا «بصره».

ورود حضرت به بصره

گزارشی از ابن شهرآشوب در *المناقب* است که آن حضرت هنگامی که از مدینه به مرو عازم بود در بصره توقف داشت و راوی این قول ابن علوان است. امّا آنچه نقل می‌کند همان ماجرایی است که ابی‌حبیب نباجی در ورود حضرت علیه السلام به نباج نقل کرده و به نظر می‌رسد روایت در اصل یکی است، امّا در آخر روایت ابن علوان، ماجرایی افزون بر آنچه ابوحبیب نباجی گفته دارد. روایت ابن شهرآشوب چنین است:[۶۹]

ابن علوان[۷۰] گوید: در خواب دیدم کسی به من گفت: رسول خدا به بصره آمده‌اند.[۷۱] گفتم: به کجا وارد می‌شوند؟ گفت: در حیاط بنی فلان.[۷۲] من به آنجا

---

۶۷ ـ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص ۱۱-۲۱۰.

۶۸ ـ قدامة بن جعفر، کتاب **الخراج**، ص ۱۷.

۶۹ ـ ابن شهرآشوب، **المناقب**، ۳۹۷/۲.

۷۰ ـ شیخ صدوق در **عیون اخبار الرضا** علیه السلام؛ اربلی در **کشف الغمّة فی معرفة الائمّة** و مسعودی در **اثبات الوصیة** به نقل از ابوحبیب نباجی آورده‌اند.

۷۱ ـ شیخ صدوق و دیگران: «به نباج تشریف آوردند». **عیون اخبار الرضا** علیه السلام، ۴۵۸/۲ و ...

رفتم و دیدم رسول خدا جلوس فرموده و مقابل او طبقی از خرما است.[۷۳] حضرت با دست مبارک خود از آن خرما برداشته به من دادند و من آنها را شمردم هیجده دانه بود. وقتی بیدار شدم،[۷۴] وضو گرفتم و نماز خواندم و جایی را که حضرت رسول‌صلى‌الله‌عليه‌وآله جلوس فرموده بودند بخاطر سپردم. چندی نگذشت که علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام به بصره آمدند و من به حیاط بنی‌فلان رفتم و دیدم حضرت رضاعليه‌السلام در جای رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله نشسته است و در مقابل او طبقهایی از خرما است. هیجده دانه از آنها را به من عطا فرمود.[۷۵] گفتم: یابن رسول‌الله زیادتر مرحمت فرمایید فرمود: اگر جدّم زیادتر از آن داده بود من هم می‌دادم.

ابن شهرآشوب در ادامهٔ روایت به نقل از ابن علوان اضافه می‌کند:

حضرت پس از چند روز نزد من فرستاده از من ردایی با اندازه‌های معیّن خواست. گفتم: چنین ردایی نزد من نیست. حضرت رضاعليه‌السلام فرمود: آن در بقچهٔ فلانی است کسی نزد عیالت بفرست و آن را بخواه. من کس فرستادم و نشانی دادم و او رفت و آنچه حضرت فرموده بود آورد.[۷۶]

---

۷۲ ـ شیخ صدوق: «در مسجد». همان.

۷۳ ـ شیخ صدوق: «خرمای صیحانی». همان.

۷۴ ـ شیخ صدوق و مسعودی: «خواب خود را چنین تعبیر کردم که هیجده سال دیگر عمر خواهم کرد». **عیون اخبار الرضاعليه‌السلام**، ۴۵۸/۲.

۷۵ ـ شیخ صدوق: «چون بیست روزی از این جریان گذشت من در زمین خود مشغول کشاورزی و باغداری بودم شخصی نزد من آمد و گفت: ابوالحسن علی‌بن موسی الرضاعليه‌السلام از مدینه آمدند و...». همان.

۷۶ ـ مسعودی در **اثبات الوصیة** و شیخ صدوق در **عیون اخبار الرضاعليه‌السلام** با تفصیل بیشتری شرح می‌دهند.

از بصره تا فارس

از بصره تا سوق‌الاهواز

امام علیه السلام هنگامی که از بصره خارج شد به استناد منابع و تواریخ معتبر، از طریق بصره وارد سوق‌الاهواز (خوزستان) شد. ابن رسته در *الاعلاق النفیسة*، ابن حوقل در *صورةالارض*، جیهانی در *اشکال العالم*، اصطخری در *مسالک الممالک* و قدامةبن جعفر در کتاب *الخراج* منازل و مسافات راه میان بصره تا سوق‌الاهواز را بیان کرده‌اند که به اختصار در این جا می‌آوریم.

از دیار عرب (عراق) تا خوزستان دو راه وجود دارد، یکی از بغداد به واسط و از واسط به خوزستان و راه دیگر از بصره به خوزستان که کوتاهترین راه و فاصله میان ایران و عراق آن روز محسوب می‌شد.

مسیر راه بصره به خوزستان به شرح ذیل است:

۱ـ از بصره تا «ابلّه» (Obolla) چهار فرسخ.

ابلّه معرّب کلمهٔ یونانی آپولوگوس (Apologos) است که یکی از شهرهای قدیمی است و هوای گرم و تب‌آلود، داشته است.[۱]

ابلّه در شمال مصب نهر ابلّه در جزیرهٔ بزرگی واقع شده بود و در کنارهٔ جنوبی این نهر شهری بود موسوم به شقّ عثمان. در سدّ بالای مصب نهر ابلّه و روبروی آن، یعنی در ساحل خاوری شط العرب، برای مسافرانی که از دجله می‌گذشتند و به خوزستان می‌رفتند منزلگاهی بود که آن را عسکر ابوجعفر اردوگاه منصور خلیفهٔ

---

۱ ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۲۱ و ۲۵.

عباسی می‌نامیدند.[۲]

اصطخری در *مسالک الممالک* می‌گوید: ابلّه بر، رود ابله است و در این رود هوری است عظیم که کشتی از دریا رهایی یابد. این جا بیم غرق شدن باشد و آن را «هور ابلّه» خوانند.[۳]

ناصر خسرو که در سال ۴۳۸ هـ ق از شهر ابلّه دیدن کرده در سفرنامهٔ خود می‌نویسد: شهر ابلّه بر کنار نهر است و نهر، بدان موسوم است، شهری آبادان دیدم با قصرها و بازارها و مساجد و اربطه (رباطها =کاروانسراها) که آن را حدّ و وصف نتوان کرد و اصل شهر بر جانب شمال نهر بود و از جانب جنوب نیز، محلّتها (محله‌ها) و مساجد و اربطه‌ها و بازارها بود و بناهای عظیم بود چنان که از آن نزه‌تر (پاکتر) در عالم نباشد و آن را شقّ عثمان می‌گفتند و...[۴]

۲ـ از ابلّه تا «بیان» (Bayan) پنج فرسخ.

۳ـ از بیان تا «حصن مهدی» (Hicn-Mohdy) از راه خشکی سواره شش فرسخ و از راه رودخانهٔ «جدید» (Nahr-al-Djadyd) هشت فرسخ (دو مرحله)[۵] است. و برابر نقل ابن‌حوقل بیان تا حصن مهدی یک منزل بر پشت شتر مسافت دارد.[۶] حصن مهدی یا دژمهدی قلعه‌ای است که مهدی خلیفهٔ عباسی (پدر هارون‌الرشید) آن را ساخته بود و امروز (سال ۳۲۰ هـ. ق) از آن اثری نیست.[۷]

۴ـ از حصن مهدی تا «سوق الاربعاء» (Souk-al-Arbaa) چهار فرسخ.

۵ـ از سوق الاربعاء تا «محول» (Mohavwal) شش فرسخ.

۶ـ از محول تا «دولاب» (Doulab) هشت فرسخ.

۷ـ از دولاب تا «سوق‌الاهواز» (Souk-al-Ahwaz) دو فرسخ. بنابراین از بصره تا

---

۲ ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۵۱.

۳ ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۸۳. آدم متز، دربارهٔ کشتیرانی در رودخانه‌ها و استفاده از زورق در شبکهٔ شهرهای بصره، اطلاعات ارزنده‌ای ارائه می‌دهد. جهت اطلاع، ر.ک. به: آدم متز، **تمدّن اسلامی در قرن چهارم هجری**، ص۲۱۸، ۲۱-۲۲۰، ۵-۲۴۴.

۴ ـ ناصر خسرو، **سفرنامه**، ص۱۵۹.

۵ ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۹۴.

۶ ـ ابن حوقل، **صورة‌الارض**، ص۳۰.

۷ ـ ابوالقاسم بن احمد جیهانی، **اشکال العالم**، ص۱۰۲.

سوق‌الاهواز سی‌وشش فرسخ راه است.[۸]

جیهانی، در *اشکال العالم*، اصطخری در *مسالک الممالک*، ابن حوقل در *صورة‌الارض*، مسیر راه بصره تا خوزستان (سرحد خوزستان) را با تفاوتهای اندکی به این شرح بیان می‌کنند:[۹]

۱ـ ابلّه

۲ـ بیان

۳ـ حصن مهدی

۴ـ باستیان

۵ـ خان مزدویه

۶ـ دورق

۷ـ قریه دایرا

۸ـ آسک

۹ـ ارجان

ابن بطوطه که در سال ۷۲۵ هـ. ق از بصره وارد ابلّه شده این مسیر را از طریق آب طی کرده است او می‌گوید: از ساحل بصره بر صنبوق (زورق کوچک) نشستیم و به ابلّه رفتیم، ابلّه تا بصره ده میل فاصله دارد... از ابلّه وارد هوری شدیم که از خلیج فارس منشعب می‌شود، ما به وسیلهٔ کشتی کوچکی مسافرت می‌کردیم... پس از غروب به راه افتادیم و سحرگاه به عبّادان (آبادان) رسیدیم... صبحگاهان به عزم ماجول (معشور یا ماهشهر) سوار کشتی شدیم... یک روز در آن شهر به سر بردیم... چارپایی کرایه کردیم و پس از آن که سه روز از طریق بیابان راه پیمودیم به رامز (رامهرمز) رسیدیم، در این بیابان طوایف کُرد در چادرهای معین زندگی می‌کنند. می‌گویند این طوایف از نژاد عرب می‌باشند. رامز شهر خوبی است و شهرهای زیادی دارد... در رامز یک شب توقف کردیم. آن گاه از میان جلگه‌ای که آبادیهایی از

---

۸ ـ قدامة بن جعفر، کتاب **الخراج**، ص۲۶. در ضمن نگاه کنید به: ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص۲۱-۲۱۹.

۹ ـ ابن حوقل، **صورة‌الارض**، ص۳۰؛ جیهانی، **اشکال العالم**، ص۸-۱۰۷؛ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۴-۹۳.

طوایف کرد در آن بود حرکت کردیم در سر یک از منازل این راه زاویه‌ای است که برای مسافرین نان و گوشت و حلوا آماده دارند. حلوای آنان از شیرهٔ انگور است... سرانجام به شهر تستر (شوشتر) رسیدیم تستر برای ورود و خروج مسافرین یک در بیشتر ندارد و آن را دروازهٔ دسبول (دزفول) می‌نامند. دروازه در لغت آنان به معنی در است، درهای دیگر این شهر به سوی رودخانه باز می‌شود... از تستر (شوشتر) حرکت کردیم سه روز از کوههای بلند راه می‌رفتیم تا به ایذه رسیدیم، ایذه را «مال الامیر» نیز می‌نامیدند.[۱۰]

ناصر خسرو در سال ۴۳۸ هـ ق. نیز مسیر بصره، ابلّه، عبّادان (آبادان) را از طریق دریا طی کرده است. وی در سفرنامهٔ خود می‌نویسد:

از بصره بیرون آمدیم و در زورق نشستیم، از نهر ابلّه تا چهار فرسنگ که می‌آمدیم، از هر دو طرف نهر و باغ و بستان و کوشک و منظر بود. چون به شاطی عثمان رسیدیم فرود آمدیم و برابر شهر ابلّه و آن جا مقام کردیم[۱۱] و ... بر کشتی بزرگ که آن را «بوصی» می‌گفتند نشستیم و خلق بسیار از جوانب که آن کشتی را می‌دیدند، دعا می‌کردند که «یا بوصی سلکك الله تعالی» و به عبّادان (آبادان) رسیدیم.[۱۲]

ناصر خسرو از عبّادان به مهروبان، و از آن جا به سبب ناامنی راه با کمک حاکم ارغان (ارجان) به سمت ارجان ادامهٔ سفر داده و پس از حرکت به سوی اصفهان به مرو (خراسان) رفته است. بنابراین در مسیر راه خود از اهواز و فارس عبور نکرده

---

۱۰ ـ ابن بطوطه، **سفرنامه**، ص۲۰۳-۱۹۸. ابن بطوطه دربارهٔ سفر خود از عراق به ایران می‌نویسد: رسم من در مسافرتها بر این بود که تا ممکن است دو بار از یک راه نروم، من قصد بغداد داشتم لیکن یکی از اهالی بصره پیشنهاد کرد که اول به لرستان و از آن جا به عراق عجم (سرزمینی میان قم و اصفهان) بروم آنگاه به عراق عرب بازگردم من پیشنهاد وی را پذیرفتم. (همان، ص۲۰۰). به طوری که ملاحظه شد مسیر سفر ابن‌بطوطه از طریق بصره به ابلّه و از آن جا به عبّادان (آبادان) و سپس به ماجول (ماهشهر) و از آن جا به رامز (رامهرمز) و سپس به تستر (شوشتر) بود. اما برابر گزارشهای به دست آمده حضرت امام رضاعلیه‌السلام از بصره به سوق‌الاهواز (اهواز) و از آن جا از طریق ارجان به فارس حرکت کردند.

۱۱ ـ ناصر خسرو، **سفرنامه**، ص۱۶۱.

۱۲ ـ همان.

است.

راه کنونی بصره به اهواز

راه کنونی بصره به اهواز، براساس نقشه‌های جدید امروزه از بصره به «العشار» (Al-Ashar) با عبور از شط‌العرب و از آن جا به سمت «تنومه» (Tanumah) و سپس «یمین» (Yamin) و «جاسم» (Jasim) و سپس از مرز ایران به سمت «شلمچه» (Shalamcheh) و از آن جا به «مندوان» (Mondovan) و «حسینیه» (Hoseyniyeh) و «آهو» (Ahu) و از آن جا به «حمید» (Hamid) و سپس «عبادیه» (Abadiyeh) و اهواز منتهی می‌شود.[۱۳]

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، از نامهای قدیمی این مسیر در نقشه‌های امروزی نشانی نمانده و به سختی می‌توان مکان دقیق منزلگاههای قدیمی را پس از گذشت بیش از دوازده قرن از هجرت علی‌بن موسی الرضاؑ با توجه به تحوّلات و دگرگونیهای جغرافیای طبیعی و سیاسی، اجتماعی مناطق یاد شده، تعیین کرد.

سوق‌الاهواز

اهواز در اواخر سال ۵۱ ه.ق توسط ابوموسی اشعری در زمان زمامداری عمربن خطاب فتح شد.[۱۴] ابن حوقل که کتاب خود *صورة الارض* را در سال ۳۶۷ ه.ق تألیف کرده است، حدود خوزستان را به شرح ذیل وصف می‌کند:

حدود خوزستان و موقع آن در میان سرزمینهای مجاور که بدان می‌پیوندد و از مضافات آن به‌شمار می‌روند، بدین گونه است: حدّ شرقی آن فارس و اصفهان است و میان خوزستان و حدّ فارس از سوی اصفهان، رود طاب[۱۵] جاری است و تا

---

۱۳ ـ نگاه کنید به: **نقشهٔ راهنمای عراق** و **اطلس راههای ایران**، چاپ دوم، ص۲۸ و ۳۷، انتشارات گیتاشناسی، ۱۳۶۰.

۱۴ ـ بلاذری، **فتوح البلدان**، ص ۲۴۳.

۱۵ ـ اسم طاب امروزه اشتباهاً بر نهرهای خیرآباد که از شعب رود هندیان یا رود زهره است و به خلیج‌فارس می‌ریزد اطلاق می‌شود و این غیر از رود طاب است: لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۲۹۱.

نزدیکی مهروبان[۱۶] مرز آن را تشکیل می‌دهد و بر کرانهٔ این رودخانه روستایی بزرگ و ناحیه‌ای پهناور است. این رود عمیق و بزرگ است و پلی چوبین[۱۷] معلّق در هوا دارد و فاصلهٔ آن تا آب، ده ذراع و گذرگاه کاروانیان و عابران است. آن گاه رود طاب مرز میان دورق و مهروبان می‌گردد تا آن که به دریا می‌ریزد.

غرب خوزستان روستای واسط و توابع آن و نیز دورراسبی[۱۸] است، امّا شمال آن حدّ صیمره و کرج و لور (لرستان) است تا آن که به حدود «جبال» از سوی اصفهان می‌پیوندند. به گفتهٔ برخی لرستان و توابع آن جزء خوزستان و سپس جزء جبال شده است. مرز خوزستان از سوی فارس و اصفهان و حدود جبال از سوی واسط تربیعی به خط مستقیم است جز این که حدّ جنوبی از عبّادان (آبادان) تا روستای واسط به صورت مخروط درمی‌آید و در تربیع از طرف مقابل تنگ می‌شود و همچنین در تربیع از ناحیهٔ جنوب و نیز از ناحیهٔ عبّادان به سوی دریا تا فارس نیم دایره‌ای است که درگوشه تشکیل می‌گردد و این حدّ از مغرب آغاز و به سوی دجله کشیده می‌شود تا آن که از «بیان» می‌گذرد، آنگاه از پشت «مفتح» و «مذار» پیچیده به روستای واسط که از همان جا آغاز گشته بود می‌پیوندند.[۱۹]

شهر اهواز را در آغاز سوق‌الاهواز می‌نامیدند و به اختصار الاهواز و یا اهواز گفتند.[۲۰] اهواز جمع «هوز = خوز» است[۲۱] و کلمهٔ خوزستان یعنی کشور «خوزها».[۲۲] یاقوت حموی در معجم *البلدان* به نقل از ثوری می‌نویسد: اهواز را به

---

۱۶ ـ = ماهی‌روبان: همان ص۴۵. و نیز ر.ک. به: نجیب بکران، **جهان‌نما**، ص۴۸.

۱۷ ـ بر رودخانهٔ طاب پلی ساخته‌اند که آن را «پول ثکان» می‌نامند. حمدالله مستوفی، **نزهةالقلوب**، ص۱۵۵.

۱۸ ـ این شهر در قرون وسطی وجود داشته و اکنون اثری از آن دیده نمی‌شود: لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۲۶۰.

۱۹ ـ ابن حوقل، **صورةالارض**، ص ۲۳-۲۲.

۲۰ ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۲۵۰؛ بلاذری، **فتوح‌البلدان**، ص۲۵۱؛ اعتماد السلطنه، **مرآت البلدان**، ۱/۱۳۲.

۲۱ ـ نگاه کنید به: **لغتنامهٔ دهخدا** و **برهان قاطع**، کلمهٔ هوز و خوزستان.

۲۲ ـ اعتماد السلطنه، **مرآت البلدان**، ص ۱۳۱ به نقل از: یاقوت حموی، **معجم‌البلدان**؛ صفی‌الدین بغدادی، **مراصد الاطلاع**. و همچنین ابن حوقل، **سفرنامهٔ ابن حوقل**، (ایران در

زبان فارسی «هوز مشیر» گویند و تحقیق این است که اهواز در اصل اخواز بوده و آن را معرّب کرده، اهواز گفته‌اند.[۲۳] در نسخ خطی «هرمزاوشیر» و «هرمز اردشیر» هم آمده است.[۲۴]

قدامةبن جعفر در سال ۲۶۶ نواحی اهواز را به هفت بخش تقسیم می‌کند[۲۵] که نخستین آنها از کنار مرز بصره ناحیهٔ سوق الاهواز است و مجاور «مذار» (Madhar)[۲۶] ناحیهٔ «نهرتیری» است و پس از آن تستر (Tostar)[۲۷] و ناحیهٔ شوش (Sous)[۲۸] و ناحیهٔ جندی‌شاپور و ناحیهٔ رام‌هرمز (رامهرمز) و ناحیهٔ سوق‌العتیق (Souk-al-atyk) است.[۲۹]

سرزمین خوزستان در محلّی مستوی و هموار قرار گرفته و دارای آبهای جاری

صورةالارض)؛ ص۲۵۸؛ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۳۴۱.

۲۳ ـ اعتماد السلطنه، **مرآت البلدان**، ص ۱۳۱.

۲۴ ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۲۵۱، ۳۴۱، ۳۴۲؛ بلاذری، **فتوح‌البلدان**، ص ۲۵۱.

۲۵ ـ قدامةبن جعفر، **کتاب الخراج**، ص ۱۳۶.

۲۶ ـ نگاه کنید به: یعقوبی، **البلدان**،ص ۱۰۱؛ ابن فقیه، **مختصر البلدان**، ص ۲۱۱؛ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص۹-۱۰۷؛ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۸۸؛ ابن حوقل، **صورةالارض**، ص۲۱۴؛ مقدسی، **احسن التقاسیم**، ص۵۳؛ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۴۶.

۲۷ ـ نگاه کنید به: ابن خردادبه، **المسالک والممالک**،ص ۴۲-۱۶۲-۱۷۶؛ یعقوبی، **البلدان**، ص ۱۴۱--۵۰؛ قزوینی، **آثار البلاد و اخبار العباد عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات**، ص۲-۱۷۰؛ مستوفی، **نزهة القلوب**، ص۱۰۹؛ ابوالفداء، **تقویم البلدان**، ص۳۵۵؛ یاقوت حموی، **معجم‌البلدان**، ۸۴۷/۱؛ مقدسی، **احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم** ص ۹-۴۰۲؛ یعقوبی، **البلدان**، ۵۰-۱۴۱.

۲۸ ـ مستوفی، **نزهة القلوب**، ص ۱۱۱؛ یعقوبی، **البلدان**، ص۷-۱۴۱؛ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**؛ ص۱۲۲ـ ۲۰-۲۱۹؛ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۸۹ـ۹۳ـ۹۶؛ ابن خردادبه، **المسالک والممالک**، ص ۴۲-۱۶۲-۱۷۶؛ یاقوت حموی، **معجم‌البلدان**، ص۱۸۸؛ ابوالفداء، **تقویم‌البلدان**، ص ۳۳۵-۳۵۹؛ ابن فقیه، **مختصر کتاب البلدان**، ص ۱۴۱؛ ابن حوقل، **صورةالارض**، ص ۲۳۱؛ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۲۵۸.

۲۹ ـ قدامةبن جعفر، **کتاب الخراج**، ص ۱۳۶.

است، در سراسر خوزستان کوهی و ریگی نیست و تنها در مجاورت نواحی شوشتر، جندی‌شاپور، ایذج «ایذه» و اصفهان کوه دیده می‌شود. خوزستان دارای آبهای پاکیزه و شیرین و جاری است و در سراسر این سرزمین شهری نمی‌شناسیم که آبش از چاه باشد زیرا وجود آبهای جاری فراوان آن را از آب چاه بی‌نیاز می‌کند.[۳۰] خاک آن هر چه از دجله به سوی شمال دور شویم خشکتر و سالمتر است و هر چه به دجله نزدیکتر شویم در سستی (یا شوره‌زار بودن) از جنس زمین بصره است... محصول آن خرما است و همهٔ حبوبات نیز مانند گندم، جو و باقلا در آن به عمل می‌آید. برنج نیز فراوان دارد تا آنجا که آرد می‌کنند و نان می‌پزند و می‌خورند و قوت ایشان است. در همهٔ بخشهای بزرگ شهری نیست که نیشکر نداشته باشد و در منطقهٔ مسرقان[۳۱] فراوان است و از آن جا بیشتر به شوشتر و عسکر مکرم[۳۲] می‌برند، زیرا نیهای عسکر مکرم و شوشتر شکر فراوان ندارد، برخلاف سوس (شوش) که شکرش بسیار است و در سایر جاها نیشکر به اندازهٔ رفع حاجت و بیشتر از آن وجود دارد. همه قسم میوه در خوزستان هست جز گردو و میوه‌های سردسیری که در آن جا به دست نمی‌آید. مردم خوزستان غالباً مذهب اعتزال دارند و این مذهب در نزد آنان بیش از اقوام دیگر شایع است.[۳۳]

---

۳۰ ـ آدام متز به نقل از مقدسی در **احسن التقاسیم**، ص۴۱۶ از منزلگاهها و گذرگاههایی در خوزستان نام می‌برد که در آن جا منابع بزرگ آب برای مسافران تهیه شده بود. ر.ک. به: آدام متز، **تمدّن اسلامی در قرن چهارم هجری**، ۲۲۷/۲.

۳۱ ـ مسرقان، نام نهری است که اکنون به آب «گرگر» موسوم است. لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۲۵۴.

۳۲ ـ مکرم، سردار عرب نزدیک خرابه‌های شهری که به فارسی «رستم گواد» نام داشت و عربها آن را «رستم قباد» می‌نامیدند مستقر شد و این مکان بعدها به «عسکر مکرم» یعنی اردوگاه مکرم معروف شد. این نام در نقشه‌ها دیده نمی‌شود ولی در جای آن خرابه‌های «بند قیر» است که از آن‌جا آب گرگر (مسرقان) به کارون می‌ریزد. همان، ص۲۵۵.

۳۳ ـ ابن حوقل، **صورةالارض**، ص۲۶-۲۴. نگاه کنید به: اصطخری، **مسالک الممالک**،ص ۹۳-۸۹.

ورود امام رضاعليه‌السلام به اهواز

امام رضاعليه‌السلام از بصره به سوی اهواز حرکت کرد[۳۴] ولی از جزئیات مسیر حرکت امام‌عليه‌السلام و منزلگاههایی که حضرت در آن توقف فرمود منابع هیچ گزارشی ارائه نکرده‌اند. آنچه مسلم است منازلی را که قدامةبن جعفر شصت و شش سال بعد از عزیمت حضرت رضاعليه‌السلام درکتاب *الخراج* نام برده با توجه به مدت زمان کوتاهی که عمدتاً نمی‌تواند تحولات عمده‌ای در منزلگاههای آبی و خاکی بصره به سوق‌الاهواز بوجود آمده باشد، قریب به یقین همان منازلی است که حضرت‌عليه‌السلام در سال ۲۰۰ از آن جا عبور کرده که شرح آن به تفصیل آمده است.

رخدادهای اهواز

شیخ صدوق به سند خود از ابوالحسن صانع و او از عموی خود نقل می‌کند که: من با حضرت رضاعليه‌السلام تا خراسان همراه بودم و با ایشان مشورت کردم دربارهٔ قتل رجاءبن ابی ضحاک که آن جناب را به خراسان آورد، پس آن جناب مرا از این فکر نهی کرد و فرمود: آیا می‌خواهی نفس مؤمنی را به عوض کافری به قتل رسانی[۳۵]؟

---

۳۴ ـ راوندی در **الخرائج و الجرائح** می‌نویسد: ما قال ابوهاشم، لما بعث المأمون رجاءبن ابی الضحاک، یحمل الی ابی الحسن علی‌بن موسی طریق الاهواز و لم یمران علی طرق الکوفة... ر.ک. به: راوندی **الخرائج والجرائح**، (چاپ بمبئی)، ص۱۰۴. و همچنین نگاه کنید به: مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۰۵/۱۲ و ۱۱۲؛ عطاردی، **مسند الامام الرضاعليه‌السلام**، ۵۵/۱؛ ابوالقاسم سحاب، **زندگانی امام رضاعليه‌السلام**، ص۲۴۳.

کتاب **معصومین چهارده گانه** متأسفانه بدون ذکر هیچ‌گونه مأخذی می‌نویسد: موکب امام بسیار مجلل و شکوهمند و زیبا بود بر قاطری شهبا بسته بودند و... موکب همایون امام از بصره باکشتی به محمره (خرمشهر) نزول اجلال فرمود و با همان تشریفات مجلل از محمره به اهواز رسید... امام علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام از اهواز به اراک و از آن جا به ری تشریف‌فرما شد و از راه ری به سمت خراسان گذشت. ر.ک. به: جواد فاضل، **معصومین چهارده‌گانه**، (امام علی‌بن موسی الرضاعليه‌السلام)، ص۹-۱۰۸. ترسیم این خط سیر اخیر صحیح نمی‌باشد.

۳۵ ـ فقال: ترید أن تقتل نفساً مومنةً بنفس کافرةٍ؟ مترجم **عیون اخبار الرضاعليه‌السلام** (محمّدتقی اصفهانی) می‌افزاید: از این کلام حسن حال رجاءبن ابی ضحاک معلوم می‌شود و مقصود این است که کسی دیگر باعث این عمل شده و تو می‌خواهی رجاء را به عوض او به قتل رسانی؟ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعليه‌السلام**، ۴۵۴/۲.

چون آن جناب به اهواز رسید فرمود: نیشکری از برای من جستجو کنید. بعضی از اهل اهواز که آنها را عقلی نبود گفتند: این مرد اعرابی است و نمی‌داند که در فصل تابستان نیشکر یافت نمی‌شود، پس به آن جناب عرض کردند: ای سیّد ما نیشکر در این وقت نیست بلکه در فصل زمستان پیدا می‌شود. آن جناب فرمود: جستجو کنید که بزودی آن را بیابید. اسحق‌بن ابراهیم گفت: به خدا قسم که طلب نمی‌کند سیّد من مگر موجود را پس از آن به جمیع نواحی و اطراف فرستادند تا این که زراعتکاران اسحق آمدند و گفتند: نزد ما پیدا می‌شود و ما ذخیره کرده‌ایم آن را از برای بذر که بعد از این زراعت کنیم. پس این یکی از دلیلهای آن بزرگوار شد و علامت امامت او گردید. چون آن بزرگوار به مکانی رسید که آن را قنتریه می‌گفتند (یا نزد مأمون رسید)[۳۶] در حالت سجود از او شنیدم که می‌فرمود: حمد مخصوص تو است اگر تو را اطاعت کنم، ومرا حجّتی نیست اگر تو را معصیت کنم، و عملی از برای من و از برای غیر من نیست در احسان تو، و مرا عذری نیست اگر بدی کنم، وآنچه خوبی به منت رسد از جانب توست ای کریم! بیامرز هر مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای را که در مشرق و مغرب زمین هستند.[۳۷] راوی گوید چند بار پشت سر آن بزرگوار نماز خواندیم و آن بزرگوار در نمازهای واجب غیر از حمد و سورهٔ

تصمیم دربارهٔ قتل رجاءبن ابی ضحاک، نمایانگر اهمیّت و حساسیّت مسیری است که مأمون برای انتقال حضرت رضاعليه‌السلام تعیین کرده بود. بی‌شکّ عبور حضرت رضاعليه‌السلام از کانونهای شیعی و شهرهایی که شیعیان آن حضرت و یا سایر مخالفان سیاسی مأمون در آن نفوذ داشتند با موانع و مشکلات زیادی توأم بود و نوعاً خطرات قابل ملاحظه‌ای برای مأموران حکومتی از جانب شیعیان حضرت علی‌بن موسی الرضاعليه‌السلام ونیز از جانب عباسیان متعصّب که مخالفان سرسخت انتقال خلافت به علویان بودند در پی داشت. علاوه، باید خوارج را نیز که از مخالفان این طرح بودند اضافه کرد.

۳۶ ـ تردید از ما نیست.

۳۷ ـ ملاباقر مجلسی می‌گوید: حضرت در اهواز در مسجدی نماز خواند و این دعا را فرمود: لَكَ الْحَمْدُ اِنْ اَطَعْتُكَ وَلاحُجَّةَ لي اِنْ عَصَيْتُكَ ولاصُنْعَ لی وَلالِغَيْرِی في اِحْسانِكَ وَلا عُذْرَلی اِنْ اَسَأتُ، مٰا اَصٰابَتْني مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْكَ يا كريمُ، اِغْفِرْ لِمَنْ فی مَشارِقِ الاَرْضِ وَمَغٰارِبِهٰا مِن المُؤمِنِيْنَ والمُؤمِنَاتِ. به نقل از عمادزاده، **زندگانی امام رضاعليه‌السلام**، ص۴۷۹. همچنین ر.ک. به: **بحار الانوار** (ترجمهٔ موسی خسروی)، ۱۲/۵-۱۰۴.

«انّا انزلناه» در رکعت اول و حمد و سورهٔ «قل هوالله» در رکعت دوم، سورهٔ دیگری نخواند.[۳۸]

*مسند الامام الرضا*علیه‌السلام، این روایت را با تغییرات مختصری نقل می‌کند، و در بخش ماجرای قتل رجاءبن ابی ضحاک، با صراحت اشاره می‌کند که این ماجرا در شهر اهواز روی داده است.[۳۹]

عَنْ أَبِیْ الحَسَنِ الصائغ عَنْ عَمِّهِ قالَ: خَرَجْتُ مَعَ الرِّضاعلیه‌السلام اِلیٰ خُراسان اؤامره‌فی قَتْلِ رَجاءبن ابی الضّحاک، الّذِی حمله الی خراسان فنهانی عن ذلک وقال: اَترید أنْ تَقْتل نَفْساً مؤمنةً بنفسٍ کافرةٍ؟ قال: فَلَمّا صارَ اِلَی الأهْواز قالَ لأهْلِ الأهْواز: اُطْلُبُوا لي قَصَب سکّر...[۴۰]

حادثهٔ دیگری که در اهواز روی داد بیماری امام‌علیه‌السلام در این شهر بود ولی قبل از بازگو کردن ماجرای بیماری امام‌علیه‌السلام لازم است اطلاعاتی دربارهٔ وضعیت آب و هوای بیماری‌زای اهواز به نقل از یاقوت حموی و صفی‌الدّین بغدادی از *معجم‌البلدان* و مراصد الاطلاع[۴۱] بیان کنیم:

هوای اهواز قتال غربا است و در وقتی که در هیچ شهری ناخوشی و تب وجود ندارد در این شهر موجود است و در هر شهری که شخص مبتلا به تب شد بعد از تنقیه و رفع مرض آن مرض دیگر عود نمی‌کند، مگر باز اخلاط فاسدهٔ ردیّه در بدن او جمع شود. ولی در اهواز این طور نیست، ناخوشی بدون حدوث اسباب مسطوره عود می‌نماید زیرا سبب کثرت اکل و امتلا و غیره نیست بلکه این ناخوشی از آب و هوای این بلد است.[۴۲]

دربارهٔ بیماری امام رضاعلیه‌السلام ابوهاشم جعفری گوید: من در «آبیدج» بودم.[۴۳]

---

۳۸ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**علیه‌السلام، ۲/۵-۴۵۴.

۳۹ ـ عطاردی، **اخبار و آثار امام رضا**علیه‌السلام، ص۸۲.

۴۰ ـ عطاردی، **مسند الامام الرضا**علیه‌السلام، ۱۷۵/۱.

۴۱ ـ **مراصد الاطلاع** خلاصهٔ کتاب **معجم البلدان** است که در سال ۷۰۰ تألیف شده است.

۴۲ ـ اعتماد السلطنه، **مرآت البلدان**، ۱۳۳/۱.

۴۳ ـ در منابع جغرافیایی مکانی را به نام «آبیدج» نیافتم اما به لحاظ تشابه اسمی ممکن است منظور همان شهر «ایذج» یا «ایذه» باشد که در این صورت از این مکان ابن‌بطوطه و مقدسی به عنوان «مال‌امیر» نام می‌برند که پلی سنگی بر روی رودخانهٔ کارون داشته و امروزه نیز

هنگامی که شنیدم حضرت رضاعليه‌السلام وارد اهواز شده‌اند خود را به این شهر رسانده و به مجلس آن جناب رفتم و خود را به آن حضرت معرفی کردم و این نخستین ملاقاتی بود که با ایشان انجام دادم. ابوهاشم جعفری در ادامهٔ روایت خود می‌افزاید: امام رضاعليه‌السلام در این هنگام مریض بود و هوا نیز بسیار گرم و فصل تابستان. حضرت فرمود: برای من طبیبی بیاورید، من طبیبی را به بالین آن جناب بردم، حضرت نام گیاهی را برای طبیب برد و خواص آن را بیان داشت، طبیب گفت: من در روی زمین چنین گیاهی را نمی‌شناسم و کسی غیر از شما نام این گیاه را نمی‌داند، شما از کجا این گیاه را می‌شناسید، و این گیاه در این زمان و در این مکان پیدا نمی‌شود.[۴۴]

از دو حادثهٔ نیشکر و بیماری امامعليه‌السلام در اهواز، روشن می‌شود که عزیمت حضرت به خراسان در فصل تابستان و هوای گرم بوده است. این موضوع در تعیین مسیر راه و منزلگاههایی که حضرت از آن عبور کرده‌اند حائز اهمیّت است، زیرا

خرابه‌های آن دیده می‌شود، و در گذشته به «خره‌زاد» مادر اردشیر بابکان معروف بوده است. نگاه کنید به: مقدسی، **احسن التقاسیم**، ص۴۱۴؛ ابن‌بطوطه، **سفرنامه**، ۲۹/۲؛ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۲۶۴؛ برتولد اشپولر، **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلام**، ۲۶۶/۲. آدام‌متز نیز به نقل از یاقوت در **معجم‌البلدان**، از پل ایذج بر بالای رود کارون نام می‌برد و می‌نویسد: یاقوت آن را از عجایب دنیا می‌داند. ر.ک. به: آدام متز، **تمدّن اسلامی در قرن چهارم هجری**، ۲۲۸/۲.

۴۴ ـ راوندی صاحب **الخرائج**، ماجرای نیشکر و گیاه دارویی را در یک ماجرا شرح می‌دهد... طبیب گفت: این گیاه در چنین وقتی یافت نمی‌شود حضرت فرمود: برایم مقداری نیشکر تهیّه کن، پزشک گفت: این سخت‌تر از اوّلی است زیرا حالا وقت نیشکر نیست. حضرت رضاعليه‌السلام فرمود: نیشکر و داروی گیاهی هر دو در همین سرزمین و هم‌اکنون وجود دارد. از آب شادروان عبور کنید آسیابی خواهید دید در آن جا مردی سیاه چهره است از او بپرسید نیشکر و آن گیاه کجا می‌روید؟ (اسم گیاه را، راوی فراموش کرده است) من به آسیاب رفتم و مرد سیاه را دیده و از او پرسیدم او به نیشکرهای پشت سر خود اشاره کرد و هر چه لازم بود برداشتم و برگشتم... این جریان را که رجاءبن ابی ضحاک شنید به همراهان خود گفت: اگر بیشتر در این محل اقامت کنیم مردم فریفتهٔ او می‌شوند و از آن جا کوچ کرد. ر.ک. به: راوندی، **الخرائج والجرائح**، (چاپ بمبئی)، ص۵-۱۰۴. همچنین نگاه کنید به: عطاردی، **مسند الامام الرضاعليه‌السلام**، ۱۷۵/۱؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۶/۱۲-۱۰۵ و سایر منابع.

به‌طوری که بازگو خواهیم کرد، در گذشته کاروانهایی که از یک شهر به شهر دیگری می‌رفتند از دو راه زمستانی و تابستانی حرکت می‌کردند این دو مسیر مختلف در مناطقی که زمینهای ناهموار و کوهستانی داشت متداول بوده است.

حادثهٔ دیگری نیز هنگام خارج شدن حضرت رضاعليه‌السلام از اهواز نزدیک پل اربق[۴۵] روی داده که از مضمون آن درمی‌یابیم عدّه‌ای بعد از شهادت امام موسی کاظم‌عليه‌السلام گمان بردند که حضرت همچنان در قید حیات است و بر آن جناب توقف کردند.[۴۶]

شیخ صدوق در عیون *اخبار الرضا*عليه‌السلام به سند خود از جعفربن محمّد نوفلی روایت می‌کند که: در پل اربق (اربک) نزد حضرت رضاعليه‌السلام آمدم و بر او سلام کرده عرض کردم فدای وجودت شوم جمعی گمان می‌کنند پدر بزرگوارت زنده است، فرمود: دروغ گفتند خدا ایشان را لعنت کند اگر پدرم زنده بود میراثش قسمت نمی‌شد و زنانش نکاح نمی‌شدند، و لیکن قسم به خدا پدرم موسی کاظم‌عليه‌السلام مرگ را چشید چنان که علی بن ابی‌طالب‌عليه‌السلام چشید. محمّد نوفلی می‌گوید: من عرض کردم تکلیف من چیست و مرا به چه چیز امر می‌کنی؟ فرمود: بعد از من بر تو باد پیروی از فرزندم محمّد و اما من از دنیا خواهم رفت و قبری در طوس و دو قبر در بغداد مزار خواهد شد، عرض کردم فدای وجودت یکی از دو قبر بغداد را می‌دانم، قبر دوّم از کیست؟: فرمود: بزودی بر تو معلوم می‌شود. پس از آن فرمود قبر من و هارون چنین است. و دو انگشت خود را به هم چسبانید.[۴۷]

حدیقة *الرضویة*، این روایت را از شیخ صدوق نقل می‌کند، اما به اشتباه می‌نویسد: جعفربن محمّد بن نوفلی گفت در مدینه، خدمت حضرت رضاعليه‌السلام رسیدیم نزدیک پل اربق (قریه‌ای است نزدیک زامهران) و[۴۸]... همان‌طور که

---

۴۵ ـ پل اربک هم آمده است.

۴۶ ـ دربارهٔ «فرقهٔ واقفیه» نگاه کنید به: نوبختی، **فرق الشیعة** (چاپ نجف)، ص۶۸ و ۷۰؛ احمدبن علی بن احمد نجاشی، کتاب **الرجال**، ص ۶۱، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۸؛ شیخ صدوق، **علل الشرایع**، ۲۳۵/۱؛ عبدالعزیز کشی، **اختیار معرفة الرجال**، ص ۶۰، ۴۵۹، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۹۳.

۴۷ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**عليه‌السلام، ۴۶۳/۲.

۴۸ ـ عماد زاده، **زندگانی امام رضا**عليه‌السلام، ص۴۷۸ به نقل از هروی، **حدیقة الرضویّة**، ص۷۴.

ملاحظه می‌شود شیخ صدوق این روایت را بدون ذکر شهر خاصی نقل کرده ولی ما از قید «پل اربق» درمی‌یابیم که این حادثه در شهر اهواز روی داده نه در مدینه و از پیشگویی حضرت دربارهٔ محل دفن خویش و این عبارت که می‌فرماید: من از میان شما می‌روم، درمی‌یابیم که توقف حضرت در اهواز و پل اربق مربوط به همان سفری است که حضرت عازم مرو بودند و این اشارهٔ اخیر حضرت علیه‌السلام که معمولاً در هر جا موقعیت ایجاب می‌کرد، بیان می‌فرمود حکایت از ماهیّت تحمیلی ولایتعهدی و آگاهی امام علیه‌السلام بر شهادت خویش و دفن شدن در کنار قبر هارون در طوس دارد.

دربارهٔ ادامهٔ مسیر حرکت امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام به فارس، منابع توضیحی نمی‌دهند که حضرت ازکدام راه به سمت فارس و از آن جا به خراسان عزیمت کرده است و ما تنها از طریق اتّصال نقاط جغرافیایی روشن که در منابع معتبر ذکر شده می‌توانیم جزئیات مسیر حرکت حضرت و منازل بین راه را به دست آوریم و یا حدس بزنیم، زیرا مسیر راه خوزستان (سوق‌الاهواز) به فارس (اصطخر) منحصر به یک راه نیست. خوشبختانه در مورد اخیر ماجرای پل اربق روشن کنندهٔ مسیر است و معلوم می‌شود حضرت از کدامین دروازهٔ اهواز آن روزگار به سوی فارس تشریف‌فرما شدند. هر چند که متأسفانه امروزه از بسیاری منزلگاهها و شهرها و دهکده‌ها هیچ نام و نشانی در نقشه‌های جغرافیایی باقی نمانده است. بنابراین با توجه به اهمیت پل اربق در مسیر بعدی حرکت امام علیه‌السلام، به اختصار اطلاعاتی در این زمینه بیان می‌کنیم.

اطلاعاتی که کتاب **سرچشمه‌های نور** دربارهٔ پل اربک ارائه می‌دهد قابل توجّه است، مؤلفین این کتاب در ادامهٔ مسیر کاروان امام رضا علیه‌السلام می‌نویسند: کاروان علویان همچنان به راه خود ادامه دادند تا از سرزمین بصره عبور کردند و به اهواز رسیدند و از روستای «چهارگانه» که به آن اربک نیز گفته می‌شود گذشتند و راه فارس را در پیش گرفتند. این کتاب در جایی دیگر، به روستای «چهاردانگه» از توابع «رامهرمز» واقع در خوزستان، روستای اربک می‌گوید. ر.ک. به: **سرچشمه‌های نور**، امام رضا علیه‌السلام ، ص۱۸۳.

نکاتی دربارهٔ اربق و اربک

یاقوت حموی معتقد است که اربق و اربک دو منطقهٔ جداگانه در خوزستان است، اربق از نواحی رامهرمز است[۴۹] و اربک شهر و ناحیه‌ای است از اهواز که دارای قراء و مزارع است و نیز پلی دارد که در تاریخ غزوات اوایل اسلام نام آن آمده است.[۵۰] لشکر اسلام اربک را در عهد خلیفهٔ دوّم و در سال هفده هجری به سرداری نعمان بن مقرّن المُزَنی فتح کرد.[۵۱] و این فتح پیش از فتح نهاوند بود.[۵۲] در منابع از پل اربق (اربک) نام چندانی به جا نمانده است. در نقشهٔ قدیمی «صورة خوزستان» که ابن حوقل در *صورة الارض*، آورده است، حدود منطقهٔ اربق مشخص شده است.

آنچه از این نقشهٔ قدیمی به دست می‌آید این است که اربق در حوالی رود مسرقان واقع شده و این رود از شهر عسکر مکرم گذشته به سمت راست می‌پیچد و در نیمهٔ چپ هرمز به رود مسرقان بازمی‌گردد، اربق در میان راه ایذج و رامهرمز قرار دارد که این شهر اخیر در حدّ فاصل ناحیهٔ فارس و خوزستان واقع شده است و از آن جا راهی به سمت سنبیل در مرز فارس دیده می‌شود.[۵۳]

در تاریخهای محلی خوزستان نیز از پل اربک (اربق) نامی به میان آمده است.

در زمان ساسانیان و در قرنهای نخستین اسلام، شاخهٔ شرقی کارون که در آن زمان، مسرقان نامیده می‌شد، درکنار شوشتر از شاخهٔ دیگر جدا شده تا آخر خاک خوزستان جداگانه به دریا می‌ریخت، بدین‌سان که ازکنار شرقی شوشتر و میاناب می‌گذشت و در هفت یا هشت فرسنگی به شهر معروف عسکر مکرم رسیده و از

---

۴۹ ـ یاقوت حموی، **معجم‌البلدان**، ۱۸۸/۱ به نقل از اعتماد السلطنه، **مرآت البلدان**، ۳۰/۱.

۵۰ ـ در این‌باره نگاه کنید به: جریر طبری، **تاریخ طبری**، ۶۴۰۸/۱۵، ۶۴۶۲، ۶۴۸۷، ۶۵۱۹؛ ابن‌اثیر، **تاریخ کامل** (ترجمهٔ علی هاشمی حائری)، ۲۸۶/۱۶؛ ابن مسکویه، **تجارب الامم** (ترجمهٔ علی‌نقی منزوی)، ص ۳۰۰.

۵۱ ـ **فتوح البلدان** دربارهٔ فتح حوزه‌های اهواز از «اربک» نامی نمی‌برد و تنها به پلهای نعمان اشاره می‌کند که این پلها منسوب به نعمان بن عمروبن مقرّن المُزَنی است که نزدیک آنها وی لشکرگاه داشته است. نگاه کنید به: بلاذری، **فتوح البلدان**، ص۱۲۶، ۲۵۴-۲۴۳.

۵۲ ـ **مرآت البلدان**، ۳۱/۱ به نقل از یاقوت حموی، **معجم البلدان**، ۱۸۸/۱.

۵۳ ـ ابن حوقل، **صورة‌الارض**، ص۲۲ و ۲۳. (نقشه پیوست است).

میان آن شهر نیز گذر می‌کرد و به روستایی که «روستای مسرقان» نامیده می‌شد می‌رسید سپس از آن جا نیز عبور کرده از بیرون، کنار شرقی اهواز را پیموده از زیر پل معروف اربک که بر سر راه اهواز به رامهرمز قرار داشت و پل بسیار معروفی بود گذشته و سرانجام در دهنه‌ای جداگانه به دریا می‌ریخته است.[۵۴]

ابن اثیر نیز درگزارشهایی که در حوادث سال ۴۴۳ هـ.ق ارائه می‌دهد از وجود این پل در این زمان به ما اطلاعاتی می‌دهد.[۵۵] وی رود مسرقان را که از زیر این پل می‌گذشته به خاطر پرآبی می‌ستاید و از جنگ سال ۴۴۳ میان «بهاءالدولهٔ دیلمی» و «پسر واصل» یاد می‌کند و می‌نویسد: بهاءالدوله پل اربک را شکسته آب را در میانهٔ خود و پسر واصل حائل گردانید.[۵۶]

آخرین اطلاع ما از پل اربک به قرن پنجم هجری باز می‌گردد. این پل در آن زمان در جنوب اهواز بر سر راهی که از اهواز به رامهرمز می‌رفته قرار داشته و رود مسرقان نیز از زیر آن عبور می‌کرده است ولی به علت زیادی آب این رودخانه، گذشتن از آن جز از روی پل اربک (اربق) ممکن نبوده است.[۵۷]

ملاحظاتی دربارهٔ عبور امام رضاعلیه‌السلام از شوشتر و دزفول

در منابع از حرکت امام رضاعلیه‌السلام از اهواز به تستر[۵۸] (شوشتر) و همچنین دزفول یادی نشده است، هر چند که این دو شهر از نواحی خوزستان به شمار می‌رفته اما با توجه به صراحت منابع که مسیر حضرت رضاعلیه‌السلام را از اهواز به سمت فارس مکرراً ذکر کرده‌اند به نظر می‌رسد توقف و یاگذر حضرت رضاعلیه‌السلام از این دو شهر (شوشتر

---

۵۴ ـ احمد اقتداری، **دیار شهریاران**، بخش اول، ۵۷۸/۱؛ علاءالملک حسینی شوشتریِ مرعشی، **فردوس** (در تاریخ شوشتر و برخی از مشاهیر آن) به تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی، ص۱۶۶.

۵۵ ـ ابن اثیر، **کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران**، ترجمهٔ علی هاشمی حائری، ۲۷۶/۱۶-۲۹۵.

۵۶ ـ احمد اقتداری، **دیار شهریاران**، بخش اول، ۵۷۸/۱ و حسینی شوشتری، **فردوس**، ص۱۶۹.

۵۷ ـ احمد اقتداری، **دیار شهریاران**، ۵۷۸/۱.

۵۸ ـ «تستر» نام قدیم شهر شوشتر است وجه تسمیهٔ آن به «شوش تر» از آن جا ناشی می‌شود که شوش معرّب سوس و به معنی خوب است بنابراین «سوس تر» (تستر) و یا شوشتر به معنی خوبتر است. اعتمادالسلطنه، **مرآت البلدان**، ۴۹۸/۱.

و دزفول)، دور از واقع باشد، زیرا اوّلین منزلگاه از اهواز به سوی فارس «ازم»[۵۹] و اولین ناحیهٔ آن ارجان است که سرحدّ فارس و خوزستان محسوب می‌شده است و از آن جا راه فارس به رامهرمز (غرب اهواز) منتهی می‌گردید، این در حالی است که شوشتر و یا دزفول در شمال این شهر امتداد می‌یابد و این تفاوت فاحش یکی از دلایل عدم توقف یا گذر امام علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام از این دو شهر است. با این وجود گزارشهایی از عبور حضرت رضاعليه‌السلام از شهر شوشتر و دزفول وجود دارد که براساس آنها حضرت از حوالی پل شوشتر گذشته و مسجدی نیز در آن جا به نام آن حضرت ساخته شده است.

تحفة العالم می‌نویسد: قدیمی‌ترین مساجد شوشتر مسجد جامع است و عوام را اعتقاد بر این است که حضرت علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام در آن مسجد نمازگزارده، ولی این حرف را اصلی نیست، زیرا بنای این مسجد بعد از وفات آن حضرت بوده است[۶۰] امّا ممکن است در سفری که آن بزرگوار متوجه خراسان بود در این محل که در آن وقت صحرا بوده نمازگزارده و بعدها به این شرافت این مسجد را آن جا بنا کرده باشند.[۶۱]

اگر روایت صاحب *تحفة العالم* را بار دیگر مرور کنیم نظریهٔ او در این‌باره که مسجد جامع قدیم شوشتر مکانی بوده است که حضرت رضاعليه‌السلام در آن نمازگزارده و سپس در ایام خلیفهٔ سیزدهم عباسی[۶۲] ساختمان این مسجد آغاز شده و تا زمان

---

۵۹ ـ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص ۲۲۱. ابن حوقل «سوق سنبیل» ذکر می‌کند: **صورة الارض**، ص ۳۰. قدامةبن جعفر «جویرول» را اوّلین منزل و «ازم» را دوّمین منزل می‌شمارد: کتاب **الخراج**، ص ۲۶. علاوه بر این راه، راههای دیگری از خوزستان به فارس منتهی می‌شود نگاه کنید به: ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص ۲-۲۲۱؛ ابن خردادبه، **المسالک والممالک**، ص ۴۳؛ ابن بلخی، **فارسنامه**، ص ۶۲؛ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۳۱۹؛ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۱۱۲ و...

۶۰ ـ اعتماد السلطنه، **مرآت البلدان**، ۵۱۳/۱. برابر نقل **تحفة العالم** بنای این مسجد در ایام خلافت المعتز بالله (سیزدهمین خلیفهٔ عباسی) آغاز و تا زمان خلافت المسترشد بالله (بیست و نهمین خلیفهٔ عباسی) پایان یافته که اسم او را بالای محراب با گچبری نوشته‌اند.

۶۱ ـ همان.

۶۲ ـ المعتز، او از سال ۲۵۱ تا ۲۵۵ حکومت کرد.

خلافت بیست و نهمین خلیفهٔ عباسی[۶۳] به اتمام رسیده، و همچنین با توجه به عبارت «عوام را اعتقاد بر این است که حضرت رضاعليه‌السلام در آن مسجد نماز گزارده‌اند»، مبهم و متزلزل به نظر می‌رسد و نقادی اعتمادالسلطنه که می‌افزاید: «ولی این حرف را اصلی نیست» این ابهام و تزلزل را بیشتر می‌کند.

امّا آنچه یاقوت به نقل از «مسعربن مهلهل» دربارهٔ قدمگاه و یا مسجد علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام می‌نویسد: مستدلتر و محکمتر از روایت *تحفةالعالم* است.

قدمگاه و یا مسجد علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام

یاقوت حموی در *معجم البلدان* و بغدادی در *مراصد الاطلاع* به نقل از مسعر بن مهلهل می‌نویسد:

در اهواز چند رود جاری است، از جمله رود ششتر (شوشتر) است که به وادی عظیمی می‌رود و در وادی پلی بر روی آن بسته‌اند و بر روی پل مسجد وسیعی ساخته‌اند... در این وادی، شادروان محکمی از سنگ ساخته شده، به اندازهٔ مخصوصی که آب را به قاعده به چند بخش تقسیم می‌کند. و روبروی شادروان، مسجد علی‌بن موسی الرضاعليه‌السلام است که وقتی حضرت از مدینه به خراسان تشریف می‌بردند، ساختند.[۶۴]

گزارشی نیز از مقدسی در *احسن التقاسیم* (تألیف ۳۷۵) وجود دارد و در آن اشاره به یک پل و مسجد و شادروان دارد که در میان رودخانهٔ دجیل (کارون)[۶۵] قرار داشت. این پل توسط امیر عضدالدّوله[۶۶] ویران و از نو بنا شد و بنا به گفتهٔ مقدسی مسجد، مشرف بر رودخانه است.[۶۷]

---

۶۳ ـ المسترشد، او از سال ۵۱۲ تا ۵۲۹ حکومت کرد.

۶۴ ـ به نقل از اعتمادالسلطنه، **مرآت البلدان**، ۱۳۲/۱.

۶۵ ـ شادروان عظیم شوشتر را برای بالا آوردن آب رودخانه ساخته بودند تا آب از کارون وارد نهری که حفر کرده بودند شود و ناحیهٔ خاوری آن شهر را مشروب سازد. لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۲۵۴.

۶۶ ـ امیر عضدالدّولهٔ دیلمی از سال ۳۳۸ تا ۳۷۳ هـ. ق حکومت کرد و در سال ۳۶۷ اهواز را به تصرّف خود درآورد.

۶۷ ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۲۵۲ و ۲۵۴.

امروزه در شمال غرب شهر شوشتر بقایایی از این پل مانده است. این پل را پل شادروان شوشتر، پل شادروان شاپوری و یا شادروان قیصری هم می‌نامند. بنای شادروان را به دوران قبل از اسلام در زمان شاهپور اول نسبت می‌دهند و در این‌باره روایتهای افسانه‌ای نیز نقل شده است که چون شاهپور «والرین» قیصر روم را در جنگ اسیر ساخت او را به ساختن این شادروان برانگیخت.[۶۸]

علاوه بر آنچه یاقوت حموی و مقدسی ارائه داده‌اند، تاریخهای محلی شوشتر، دزفول و خوزستان از وجود چندین بقعه و منزلگاه یا نظرگاه منسوب به امام علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام در نواحی شوش و دزفول، سخن می‌گویند.

سه بقعه به نام امام رضا دیمی وجود دارد که دو تای آن در شهر شوشتر، کمی دورتر از پل شاه علی و لشکر.[۶۹] و دیگری در شرق این شهر، مشرف به رودخانهٔ شطیط است.[۷۰] بقعهٔ سوم نیز در شهر دزفول و در ضلع شرقی این شهر درکنارکورهٔ آجرپزی قرار دارد.[۷۱]

نام دیمی که به دنبال نام امام رضا علیه‌السلام افزوده شده، بنابر گفتهٔ مولف *تذکرة الاخبار* از بقعهٔ اخیر که در صحرای «دیم سبیلی» واقع بوده، گرفته شده و در زبان مردم به امام رضا دیمی شهرت یافته است.[۷۲] شرف‌الدّین شوشتری در این‌باره می‌نویسد: دیم به لفظ شوشتری، جای بی‌آب را گویند و می‌افزاید که سه بقعه در شوشتر به همین نام است.[۷۳]

علاوه بر بقاع امام رضا دیمی بقعه‌ای به نام «شاخراسون» (شاه خراسان) یکی

---

۶۸ ـ احمد اقتداری، **دیار شهریاران**، بخش اول، ۱/۷۸-۵۷۲و ۸۶-۵۸۲؛ احمد کسروی، **تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان**،چاپ دوم، ص۶۳-۵۴؛ علاءالملك حسینی شوشتری مرعشی، **فردوس** ، ۱۰-۸، ۱۲، ۱۳، ۸-۱۴۷، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۳-۱۷۰؛ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۶-۲۵۲.

۶۹ ـ احمد اقتداری، **دیار شهریاران**، بخش اول، ۱/۷۷۷.

۷۰ ـ همان، ص۵۵۴.

۷۱ ـ همان، ص۳۶۸.

۷۲ ـ همان.

۷۳ ـ همان، ص۷۷۷.

در دزفول[۷۴] و دیگری در شوشتر[۷۵] وجود دارد و در این شهر اخیر دو بقعهٔ دیگر به نامهای «امام ضامن»[۷۶] در حوالی کنارستان و بقعهٔ امام رضاعليه‌السلام در حوالی بلوک عقیقی[۷۷] دیده می‌شود.

وجود این بقاع و یا قدمگاهها در شهر دزفول و شوشتر قابل تأمّل است و در نگاه اول می‌رسانند که حضرت رضاعليه‌السلام در مسیر راهشان به خراسان از اهواز به سمت شوشتر و دزفول عزیمت کرده‌اند. قبل از آن که به اثبات و یا ردّ این نظریه بپردازیم، لازم است اطلاعات بیشتری دربارهٔ این بقاع و قدمگاهها در دو شهر شوشتر و دزفول به دست دهیم.

بقعهٔ امام رضا دیمی

در جنوب شهر شوشتر، پس از خرابه‌های حصار شهر، در پشت بقعهٔ امامزاده عبدالله، کمی دورتر از پلهای شاه علی[۷۸] و لشکر[۷۹]، بقعهٔ امام رضا دیمی واقع

---

۷۴ ـ همان، ص ۳۲۰؛ و سید عبدالله داعی دزفولی، **تذکرة الاخبار و مجمع الابرار**، ص ۳۸.

۷۵ ـ احمد اقتداری، **دیار شهریاران**، بخش اول، ۸۶۹/۱.

۷۶ ـ همان، ص ۷۷۱.

۷۷ ـ احمد اقتداری، **دیار شهریاران**، بخش اول، ۷۷۵/۱.

۷۸ ـ نام پلی است که فتحعلی‌خان قاجار بر رود شطیط ساخته است این پل در زمان ایران باستان و در قرون نخستین اسلامی وجود نداشته است و ابن بطوطه که در سال ۷۴۵ هجری قمری از این مکان عبور کرده توسط «جسر» گذشته است (جسر چند قایق متّصل به هم است که یک پل متحرّک را تشکیل می‌دهد) در زمان فتحعلی شاه کاروانیان از روی کلک عبور می‌کردند، از جمله گروهی از بزرگان فیلی (نام یکی از قبیله‌های مهم در آن دوران) که به فرمان فتحعلی‌شاه روانهٔ خوزستان بودند با کمک کلک می‌خواستند از رود بگذرند و به شوشتر روند، ناگهان در نیمهٔ راه کلک وارونه شد و آنها در آب غوطه‌ور شدند فتحعلی شاه از آن پس دستور داد تا این پل را بسازند. اکنون، قسمتی از این پل ویران شده و کسانی که می‌خواهند از شوشتر روانهٔ بختیاری و یا دزفول و لرستان شوند از این پل عبور می‌کنند. این پل را علاوه بر پل شاه علی، پل نفس‌کش و پل فتحعلی‌شاه نیز می‌نامند. احمد اقتداری، **دیار شهریاران**، بخش اول، ۱/ ۴-۵۸۳ و ۷۷۷؛ ابن‌بطوطه، **سفرنامه**، ۲۰۲/۱.

۷۹ ـ پل لشکر به این علت «لشکر» نام گرفته که در ابتدای صحرایی واقع شده بود که آب آن صحرا به عسکر مکرم (لشکر مکرم) می‌ریخته. نگاه کنید به همان مأخذ، ص ۷۰۸.

است، ابعاد بقعه ۸×۱۰ متر است و بقعه یک اتاق کوچک است که در سمت جنوب آن آثار محراب کوچکی با گچبری سبک صفوی یا اوایل قاجار که جلوه‌ای دارد باقی مانده است. گنبد بقعه میل مضرس است که شش طبقه دارد و بر فراز آن علمک کوچکی از کاشی نصب است.

بنا تاریخ و تزیینی ندارد، شیخ شرف‌الدّین شوشتری این بقعه را در ردیف پنجم یادداشتهای خطی خود ذکر نموده و نوشته است: «دیم» به کسر دال و سکون یا و میم، به لفظ شوشتری جای بی‌آب راگویند. در شوشتر سه بقعه به این نام هست و مردم معتقدند حضرت رضاعليه‌السلام از شوشتر برای مسافرت عبور کرده و این سه محل مکانهای توقف آن حضرت است، ولی احتمال دارد منشأ آنها «خواب» باشد[۸۰]...

احمد اقتداری، مؤلف *دیار شهریاران* می‌افزاید، مسافرت حضرت رضاعليه‌السلام از طریق اهواز به خراسان، تا اهواز معلوم است ولی از اهواز به شوشتر معلوم نیست، شاید از راه دیگر رفته باشند و مرحوم سیّد عبدالله شوشتری مؤلف *تذکرهٔ شوشتر* این کلام را به عوام نسبت می‌دهد و خودش اعتنایی به آن نمی‌کند.[۸۱]

بقعهٔ دیگر امام رضا دیمی

در خارج شهر شوشتر، در شرق بقعهٔ سیّد محمّد گیاهخوار و غرب بقعهٔ صاحب‌الزمان و تقریباً مشرف به رودخانهٔ شطیط بقعهٔ دیگر امام رضا دیمی واقع است. طول ایوان ورودی بنا ۶/۴۵ متر و عرض آن ۳/۴۰ متر و عرض تمامی بنا ۱۴/۳۰ متر است. بنای این بقعه به سمت شمال است و در ورودی بقعه نیز رو به همین سمت است. حیاط آن نسبتاً وسیع و دیوارهای آن سنگی و از سنگ‌چینی تراش است، گنبد بقعه شلجمی و گچ‌اندود است. داخل بقعه ۳×۳ متر و چهار ضلعی است که دارای چهار هلال و چهار پنجرهٔ نورگیر است. سقف اتاق مدوّر و یا به شکل گنبد هشت ضلعی است. داخل بقعه از حیث بنا هشت ترک کلاه درویشی

---

۸۰ ـ احمد اقتداری، **دیار شهریاران**، بخش اول، ۷۷۷/۱ به نقل از نسخه‌های خطی شیخ محمّدمهدی شرف‌الدّین شوشتری، ردیف پنجم، مبحث بقاع و مزارات شوشتر.

۸۱ ـ احمد اقتداری، **دیار شهریاران**، بخش اول، ۷۷۷/۱.

است و معلوم است که گنبد دوازده ترک[۸۲] و یا هشت ترک داشته که پس از تعمیرات به صورت گنبد شلجمی درآمده است. بدنهٔ دیوارها گچ‌اندود شده ولی قبلاً دارای نقّاشی و خطّاطی بوده و چند خط که تقلید از اصل آن کرده‌اند از راست به چپ آشکار است.

فی بُیُوتٍ اَذِنَ اللهُ أنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهٰا بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصٰالِ رِجٰالٌ لاٰتُلْهِیْهِمْ تِجٰارَةٌ وَلاٰبَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللهِ وَاِقٰامِ الصَّلٰوةِ وَایتٰاءِ الزَّکٰوةِ یَخٰافُونَ یَوماً تَتَقَلَّبُ فیه القُلُوبُ والاَبْصٰارُ. (نور/۳۷).

آثار قبری در درون بقعه نیست احتمالاً هدف از ساخت بنا، یادگار حضور حضرت در این مکان بوده «قدمگاه». بر سر در ورودی بقعه، کتیبه‌ای در پنج سطر و هر سطر چهار مصراع به ابعاد ۴۰×۹۵ سانتی‌متر نصب شده است و سطور این کتیبه چنین خوانده می‌شود:

این بنای رفیع و کوی مراد — وین مکان شریف و فیض رضا
بود در عهد خسرو دوران — خسرو جم خدیو ملک ندا
شاه گیتی ستان سلیمان شاه — آن که فرمان اوست حکم و قضا
واندر ایام (...) علی — خان عادل محیط جود و سخا
داشت حاجی جلال با اویی — از سر اعتقاد و صدق و صفا
مرحبا بر عقیدهٔ صافش — که نبود بجز رضای خدا
حبّذا فیض و درگه عالیش — که قرین باد (...) دست دعا
.... — هست چون فیض یثرب و بطحا
.... — ....
هاتفی گفت یا امام رضا — سنة اربع وتسعین بعد الالف

متأسفانه ریخته‌گیهای کتیبه خوانده نشده ولی تاریخ کتیبه ۱۰۹۴ و مربوط به روزگار شاه سلیمان صفوی است. بر دو طرف ایوان دو ایوان موازی با هم وجود

---

۸۲ ـ کلاه دوازده ترک یا دوازه گوشه از ابداعات دوران صفویه است. این کلاه به رنگ سرخ بود و دوازده شکاف به نام دوازده ائمه داشت و سربازان صفوی به همین نام یعنی قزلباش (سرخ سر) خوانده می‌شدند. نگاه کنید به: راجر سیوری، **ایران عصر صفویه**، ترجمهٔ احمد صبا، ص ۱۷.

دارد و دو اتاق در انتهای آنها است، هر یک به ابعاد ۵×۳/۵ متر و با اتاق ضربی آجری.[۸۳]

بقعهٔ سوم امام رضاعليه‌السلام

سوّمین بقعه‌ای که در خوزستان به نام امام رضا دیمی مشهور است در دزفول واقع شده است. این بقعه در ضلع شرقی شهر دزفول، نزدیک میدان بزرگ و نوسازی، درکنار کوره‌های آجرپزی که هنوز هم تعدادی از آنها دایر است واقع شده و این کوی را محلهٔ جمشیدآباد می‌خوانند. این بقعه بنای آجری ساده‌ای به طول و عرض تقریبی ۶/۵×۱۰ متر باگنبدی مضرس دارد که بقعهٔ امام رضا دیمی خوانده می‌شود. علت نامگذاری این بقعه به «دیمی» از توضیحاتی که تذکرهٔ دزفولی می‌دهد به دست می‌آید. مؤلّف *تذکرة الاخبار* می‌نویسد: «بقعهٔ متبرکهٔ دیگر امام رضاعليه‌السلام، پایین ولایت، در صحرای دیم سبیلی واقع شده، در سمت غرب دروازه‌ای مشهور به دروازهٔ بابایوسف، دو سه میدان خارج از ولایت». بنابراین نوشته چون بقعه در صحرای دیم سبیلی واقع بوده، نام دیم از صحرای دیم سبیلی بر آن باقی مانده است و امروز در زبان مردم بقعهٔ امام رضا دیمی نامیده می‌شود. بنای بقعه شامل دو قسمت اصلی است؛ یکی ایوان شمالی بقعه با دهانه‌ای به اندازهٔ ۲/۷۰ متر که دو بازو آن را در برگرفته است، بازوی شرقی که بر آن پلکان بام ساخته شده و بازوی غربی که قرینهٔ پلکان شرقی است و دارای طاقچه‌ای است که به داخل گوشوارهٔ کوچکی گشوده می‌شود. انتهای ایوان، مدخل بقعه است که دری ساده و چوبین، ایوان را به درون بقعه وصل می‌کند. ضریحی آهنین و نوساز به ابعاد تقریبی ۲/۸۰×۱/۸۰ متر در داخل بقعه قرار دارد و قبر آجری گچ پوشیده‌ای را در برمی‌گیرد. گنبد این بنا یازده طبقه است که به علامتی فلزی در روی سروک گنبد پایان می‌گیرد. پایهٔ اول طبقات یازده‌گانه مستدیر است و سقف و پشت بام گلی است.[۸۴]

---

۸۳ ـ احمد اقتداری، **دیار شهریاران**، بخش اول، ۱/۶-۵۵۴.

۸۴ ـ احمد اقتداری، **دیار شهریاران**، بخش اول، ۱/۹-۳۶۸.

بقعهٔ شاخراسون (شاه خراسان) در دزفول

سیّد عبدالله دزفولی در کتاب *تذکرة الاخبار* و *مجمع الابرار* در ذکر قدمگاهها یا نظرگاهها یا مکانهای توقف یکی از ائمهٔ معصومین علیهم السلام یا اولاد عظام ایشان و به طور کلی بقاعی که باقی و آباد است ولی کسی از ایشان در آن جا مدفون نیست، می‌نویسد: از جمله، بقعهٔ شریفی است مشهور به شاه خراسان. بنایی ساده و آجری که آجرها نسبتاً کهنه و مدخل رو به شمال است، ایوانی دارد با طاقی مربع شکل به ابعاد ۲/۷۰×۳/۱۰ متر با پایه‌های آجری به عرض ۱۲۰ سانتی متر و سقفی آجری و مدوّر که بر روی هشت گوشواره بنا شده و بر بالای سقف گنبد کلاه درویشی هشت ترک ساخته‌اند. در قسمت چپ بقعه اتاقی با طاق ضربی هلالی قرار دارد. تزییناتی در داخل و خارج بنا دیده نمی‌شود، گنبد به سبک کلاه درویشی و نمونهٔ کوچک هشت ترک و ساده مکعبّ مستطیل شکل است به ابعاد ۶۵×۷۳×۹۱ سانتی‌متر که در زیر سقف مدوّر قرار دارد. در اتاق مربع شکل مقبره دو پنجره رو به شرق و یک مدخل به اتاق سمت غربی وجود دارد که شکل مدخل و پنجره‌ها یکسان و یک اندازه می‌باشد.[۸۵]

بقعهٔ شاخراسون (شاه خراسان) در شوشتر

در کنار رود کارون و در نزدیکی پل متحرک، بقعهٔ شاخراسون واقع است که ۱۰×۱۷ متر ابعاد کلی بنا است. اتاق بقعه ۵×۵ متر است و سقف آن، آجر کاری جناقی است که بدیع و زیبا و با لچکیها و نیم لچکیهای زیبا ساخته شده است. قبر در ضلع بالایی اتاق قرار دارد و به صورت افقی محراب بنا را قطع می‌کند و از نظر قرار گرفتن، محل قبر شکل غیرعادی دارد. گوشواره‌هایی در اطراف محل مقبره ساخته شده که فاقد تزیینات است و در محوطهٔ قبرستان هم سنگ قبری که کهنه باشد دیده نمی‌شود.[۸۶]

---

۸۵ ـ احمد اقتداری، **دیار شهریاران**، بخش اول، ۳۲۰/۱.

۸۶ ـ همان، ۷۶۹/۱.

قدمگاه امام رضاعليه‌السلام

در جنوب آبادی کهنک بقعهٔ کوچکی از آجر با گنبدی دو طبقه و گلابی مانند وجود دارد که قدمگاه امام رضاعليه‌السلام نامیده می‌شود، گنبد بر یک قاعدهٔ مدوّر و قطور بنا شده است. بنا دارای دو طاق رومی کوچک در جبههٔ ایوان شمالی است. اضلاع خارجی بقعه ۱۱×۱۰ متر است و بقعه در میان قبرستانی واقع است و اراضی زراعتی و درختان کُنار اطراف آن را گرفته‌اند. به نظر می‌آید اصل بنا یک چهار طاقی قدیمی باشد که بر روی آن گنبد ساخته‌اند. در قبرستان قدمگاه امام رضای کهنک نیز یک سنگ قبر کهنه با نقش خنجر و کلاه خود در فاصلهٔ ۲۰۰ متری دیوار این بقعه دیده می‌شود.[۸۷]

در آثار تاریخی شوشتر، در منطقهٔ «دش زورک» که آبادی بزرگی است در منتهی‌الیه بلوک عقیلی و در نزدیکی رودخانه‌ای که به کارون می‌ریزد، چند بقعه دیده می‌شود که هیچ کدام به لحاظ تاریخی قدمتی ندارد، یکی از این بقاع به نام امام رضاعليه‌السلام و دیگری شاهچراغ[۸۸] نامیده می‌شود.[۸۹] بقعهٔ دیگری در منطقهٔ کُنارستان نزدیک بنهٔ حاج سلطان، به نام بقعهٔ امام ضامن نیز دیده می‌شود.[۹۰] اطلاعات به دست آمده از تذکره‌ها و تواریخ محلّی شوشتر و دزفول و آنچه منابع قدیم، از جمله یاقوت و مقدّسی (به سال ۶۲۳ و ۳۷۵) در خصوص قدمگاه،

---

۸۷ ـ احمد اقتداری، **دیار شهریاران**، بخش اول، ۱/۲-۳۵۱.

۸۸ ـ منظور احمدبن موسیعليه‌السلام است که آن بزرگوار نیز چند سال بعد از مسافرت برادرش امام علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام از مدینه عازم خراسان شد و در راه فارس توسط عامل مأمون که قصد کشتن وی و سایر خاندان او را داشت در منطقهٔ خان زنیان ناچار به جنگ شد، و سرانجام پس از چند نبرد در شیراز به شهادت رسید. جهت اطلاع نگاه کنید به: مجلسی، **بحارالانوار**، ۲۷۶/۱۱، ۲۱۶/۱۲؛ شیخ عباس قمی، **الکنی و الالقاب**، ص۳۱۷؛ باقر شریف قریشی، **حیاة الامام موسی‌بن جعفر** (متن عربی)، ۴۱۰/۲؛ حاج محمّد هاشم، **منتخب التواریخ**، ص۵۲۲؛ سلطان الواعظین، **شبهای پیشاور**، ص۱۱۵؛ فرصت الدوله، **آثار العجم**، ص۴۴۵؛ سید جلال‌الدین محمّد شریفی، **آثار الاحمدیّه**، ۱۰-۸؛ مقدّس اردبیلی، **حدیقة الشیعة**، ص۶۹۲؛ باقر خوانساری، **روضات الجنات**، ۶۰/۱؛ روضانی، **جامع‌الانساب**، ص۶۵.

۸۹ ـ **دیار شهریاران**، بخش اول، ۷۷۵/۱.

۹۰ ـ همان، ص۷۷۱.

نظرگاه، بقعه و سایر بناهای یادبود از امام رضاعلیه‌السلام ارائه می‌دهند اگر با منابع معتبری که هیچ‌گاه از مسیر حضرت‌علیه‌السلام از دو شهر اخیر نام نبرده‌اند در تناقض نباشد، مؤید یکدیگر نیز نیستند، مضافاً این که اطلاعات ما از قدمگاههای علی‌بن موسی‌الرضاعلیه‌السلام در دو شهر شوشتر و دزفول بسیار محدود و بعضاً مبهم است.

به طور کلّی دربارهٔ خط سیر حضرت رضاعلیه‌السلام آنچه ما امروزه پیش‌رو داریم اطلاعات محدودی است از بعضی نقاط جغرافیایی و این که بیش از هزارودویست سال پیش حضرت علی‌بن موسی‌الرضاعلیه‌السلام از این مناطق گذشته و یا در آن توقف داشته‌اند، مثلاً در سوق‌الاهواز تنها گزارش معتبری که به ما رسیده ماجرای پل اربق است و بعد از آن منابع تنها به عبور حضرت علیه‌السلام از فارس از طریق خوزستان به سمت خراسان اشاره می‌کنند و این اطلاعات محدود امر تحقیق را دشوار و نمی‌تواند مسیر دقیق عبور حضرت را برای ما ترسیم کند. اگر بپذیریم هنگامی که حضرت رضاعلیه‌السلام از بصره و اهواز به فارس تشریف فرما می‌شد، از این دو شهر عبور کرده‌اند، ایشان باید از مسیر شوش به ارجان گذشته باشند، زیرا در این صورت حضرت رضاعلیه‌السلام از تستر (شوشتر) به سمت سوق‌الاهواز و از آن جا به سمت رامهرمز و سپس از طریق سنبیل به سوی ارجان که اولین ناحیهٔ فارس است رهسپار گردیده است و از آنجایی که پل اربک (اربق) نیز در مسیر راه اهواز به رامهرمز قرار داشته، به لحاظ جغرافیایی پذیرش این روایت نیز به تنهایی قرین صحّت است، امّا در قیاس با منابع معتبری که مسیر حضرت را از بصره به اهواز ذکر کرده‌اند با تناقض روبرو می‌شود، زیرا با شرحی که اشاره خواهیم کرد، راه شوش به ارجان و یا فارس در واقع ادامهٔ راهی است که از واسط به ارجان و به طور دقیقتر از بغداد به فارس منتهی می‌شود و بر این اساس حضرت باید از واسط به اهواز آمده باشند. و اما آنچه به اجمال دربارهٔ اعتبار بناهای منسوب به حضرت رضاعلیه‌السلام در شهر شوشتر و دزفول می‌توان گفت نیز خالی از فایده نیست. این بناها که تعدادشان قریب به ده بنا می‌رسد اگر چه از حیث کثرت، گذر امام رضاعلیه‌السلام را در این دو شهر قوّت می‌بخشند، اما به لحاظ اعتبار، متزلزل و مبهم هستند. سه بقعهٔ امام رضا دیمی در شوشتر که عوام آن را محل توقف حضرت رضاعلیه‌السلام می‌دانند برابر گفتهٔ شرف‌الدّین شوشتری سندی ندارد و احتمال آن که منشأ آن خواب و یا رؤیا باشد، می‌رود. بقعهٔ

شاخراسون در دزفول نیز براساس نقل صاحب *تذکرة الاخبار* و مجمع *الابرار* که می‌گوید: «قدمگاه و یا نظرگاه یا مقام توقف یکی از ائمهٔ معصومین یا اولاد عظام یکی از ایشان می‌باشد» با ابهام روبرو است و دربارهٔ بقعه‌ای که به همین نام در شوشتر است منابع محلّی اطلاعات ارزشمندی در اختیار ما قرار نمی‌دهند. قطع‌نظر از صحت و میزان اعتبار قدمگاهها و یا نظرگاههای امام علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام در شوشتر و دزفول اگر مسیر حضرت‌علیه‌السلام را از این دو شهر اخیر مرور کنیم، حضرت رضاعلیه‌السلام می‌بایست از راه واسط به سمت اهواز عزیمت کرده باشد، زیرا دزفول و شوشتر در مسیر این راه واقع شده‌اند. متون و نقشه‌های جغرافیدانان مسلمان قرون اوّلیهٔ اسلام، راه واسط به اهواز را که همان راه بغداد به اهواز است ذکر کرده‌اند.

اصطخری در سال (۳۴۰ هـ.ق) راه واسط به ارغان (ارگان= بهبهان) را که راه بغداد به شیراز است چنین توصیف می‌کند: واسط به «عمل» و از آن جا به «طیب» یک مرحله، از آن جا به «قرقوب» یک مرحله، از قرقوب به «سوس»[۹۱] یک مرحله، از سوس به «گندیساپور»[۹۲] و از آن جا به «شوشتر» یک مرحله، و از شوشتر به لشکر (عسکر مکرم) یک مرحله، از آن جا به «رامهرمز» سه مرحله، از رامهرمز به «سنبیل» دو مرحله، و از آن جا به «ارغان» یک مرحله. اصطخری می‌افزاید از واسط به لشکر راه کوتاهتری نیز وجود دارد که از شوشتر نمی‌گذرد.[۹۳]

ابن حوقل نیز در سال (۳۶۷ هـ ق) می‌نویسد: از خوزستان تا عراق دو راه عمده است، یکی به بصره[۹۴] و از آنجا به بغداد، و دیگری به واسط و از آنجا به بغداد،... امّا راه واسط به بغداد بدین شرح است: واسط به طیب و از آن جا به قرقوب،

---

۹۱ ـ سوس همان شهر قدیمی شوش است.

۹۲ ـ گندیساپور، همان شهر قدیمی جندیشاپور است، جندیشاپور در هشت فرسخی شمال باختری شوشتر سر راه دزفول، جایی که امروزه «شاه‌آباد» نام دارد قرار داشته که هم اکنون نیز باقی ماندهٔ خرابه‌های آن وجود دارد. ن. ک. به: لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۲۵۶.

۹۳ ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۹۴.

۹۴ ـ راه «بصره» را در راه بصره به سوق‌الاهواز شرح دادیم.

شوش، جندیشاپور، شوشتر و عسکرمکرم هر کدام یک منزل، از عسکر مکرم تا رامهرمز سه منزل و از آن جا تا سوق سنبیل دو منزل، و از سوق سنبیل تا ارجان یک منزل است.[۹۵]

ناصر خسرو در سال (۴۳۸ ه.ق) در بازگشت از سفر حجّ، از راه بصره[۹۶] و ابلّه[۹۷] از طریق آب وارد عبادان[۹۸] و از آن جا به مهروبان[۹۹] آمد. بعد از آن به ارغان[۱۰۰] (ارجان) و سپس از راه کوهستان به لوردغان[۱۰۱] و از آن جا راهی اصفهان[۱۰۲] گردید.

ناصر خسرو راه بصره تا اصفهان را به طریقی که شرح آن آمد یک‌صدوهشتاد فرسنگ ذکر کرده است.[۱۰۳] این راه را نیز ابن‌بطوطه قریب به سیصدسال بعد با تفاوتهایی در مسیر طی می‌کند که در واقع راه قدیمی خوزستان به اصفهان است.

چنانچه ابن‌بطوطه و ناصرخسرو قسمتهایی از آن راه را پیموده باشند، در این صورت «شوش»، «ایذه» (مال‌الامیر)، کارون (حدود پل شالو) و ده‌کرد (شهرکرد امروز) و از آن جا تا اصفهان در این مسیر قرار می‌گرفته است. علاوه بر این، راه متداول دیگری وجود داشته که از بندر مهروبان به ارجان و از آن جا از طریق

---

۹۵ ـ ابن حوقل، **صورة الارض**، ص ۳۰.

۹۶ ـ ناصر خسرو، **سفرنامه**، ص۱۵۳ و ۱۵۹.

۹۷ ـ همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۱.

۹۸ ـ همان، ص ۱۶۱.

۹۹ ـ همان، ص۱۶۳. مهروبان نام بندری بوده است در ساحل خلیج فارس در ده تا پانزده هزار گزی شمال غربی بندر دیلم در دامنهٔ جنوبی ارتفاعات بین سردشت زیدون و رودخانهٔ زهره و جلگهٔ ساحلی بندر دیلم. و به فاصلهٔ هفتصد گز در جنوب قریهٔ شاه عبدالله قرار داشته است. و در زمان ناصرخسرو شهری بوده با بازاری بزرگ و جامعی نیکو سه کاروانسرای بزرگ هر یک چون حصاری محکم و عالی و آب شهر نیز از باران تأمین می‌شده است امّا یاقوت حموی در **معجم‌البلدان** آن را شهری خرد وصف می‌کند که خود آن را دیده بوده است. خرابه‌های شهر چنان که گفته شد نزدیک شاه عبدالله فعلی واقع است. همان، بخش تعلیقات، ص ۲۹۱.

۱۰۰ ـ همان، ص۱۶۴.

۱۰۱ ـ همان، ص۱۶۵. لوردغان، در مسیر راه ارجان به اصفهان در چهل فرسنگی ارجان است.

۱۰۲ ـ همان.

۱۰۳ ـ همان.

گردنه‌های کوه کیلویه به لورکان و سپس به لنجان و اصفهان می‌رسیده است.[104]

همچنان که اشاره شد، ابن بطوطه در سال ۷۲۵ در مسیر راه خود، از واسط[105] به بصره[106] و از آن جا از طریق آب توسط «صنبوق» (زورق کوچک) به ابلّه[107] آمد و سپس از ابلّه توسط کشتی به عبادان[108] (آبادان) و از آبادان به ماجول[109] (معشور یا ماهشهر) و از ماهشهر به رامز[110] (رامهرمز) و از آن جا به تستر[111] (شوشتر) و از شوشتر به ایذه[112] (مال‌الامیر) و از ایذه به اصفهان[113] رفت.

با توجه به مسیر سفر ناصرخسرو در قرن پنجم و بخصوص ابن‌بطوطه در قرن هشتم هـ. ق، مسیر راه رامهرمز به شوشتر و ایذه مسیر متداول راه اصفهان بوده است و چنانچه بپذیریم امام علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام از اهواز به شوشتر عزیمت کرده باشد نوعاً این مسیر، همچنان که منابع جغرافیایی قرون اول اسلامی نیز بدان اشاره کرده‌اند، مسیر راه بغداد به اصفهان است نه مسیر راه بصره به فارس.

لسترنج نیز در همین رابطه می‌نویسد: از اهواز راهی بود که در جهت مغرب به نهر «تیرا» و از آن جا به واسط در عراق می‌رفت این راه شمالی از کرسی ایالت خوزستان و از عسکر مکرم عبور می‌کرد و به شوشتر می‌رسید و از آن جا از جندیشاپور و شوش به سمت باختر متوجه می‌شد و به طیب می‌رفت و از آن جا راه دیگری بود که به واسط می‌پیوست.

از جندیشاپور، به قول مقدّسی راهی بود که از «کوههای لر» می‌گذشت و به گلپایگان در ایالت جبال و شمال باختری اصفهان می‌رسید و از عسکر مکرم راه

---

۱۰۴ - **ایرانشهر**، نشریهٔ شمارهٔ ۲۲ کمیسیون ملّی یونسکو در ایران، ۱۴۶۳/۲.

۱۰۵ - ابن بطوطه، **سفرنامه**، ۱۹۲/۱.

۱۰۶ - همان، ص۱۹۵.

۱۰۷ - همان، ص۱۹۹.

۱۰۸ - همان.

۱۰۹ - همان، ص۲۰۰.

۱۱۰ - همان، ص۲۰۱.

۱۱۱ - همان.

۱۱۲ - همان، ص۲۰۴.

۱۱۳ - همان، ص۲۱۰.

دیگری بود (و این راه را قدامةبن جعفر و دیگران ذکر کرده‌اند) که در جهت خاور به ایذج می‌رفت و سپس از ایالت جبال عبورکرده به اصفهان منتهی می‌شد.[۱۱۴] پس در نتیجه، عبور حضرت رضاعليه‌السلام از شوشتر و دزفول در واقع ادامهٔ راهی است که به سوی اصفهان منتهی می‌شده است.

---

۱۱۴ - لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۲۶۵. نگاه کنید به: قدامةبن جعفر، کتاب **الخراج**، ص۱۹۴؛ **الاعلاق النفیسة**، ص۱۸۸؛ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۹۵؛ ابن‌حوقل، **صورة الارض**، ص۱۷۷؛ مقدسی، **احسن التقاسیم**،ص۴۰۱ و ۴۲۰؛ **ایرانشهر**، نشریهٔ شمارهٔ ۲۲ کمیسیون ملّی یونسکو در ایران، ۱۴۶۳/۲.

از فارس تا یزد

به سوی فارس

ایالت فارس[1] دارای سابقهٔ دیرینهٔ تاریخی است و در ازمنهٔ مختلف به عنوان پایتخت و یا یکی از ایالتهای مهم ایران به حساب می‌آمده،[2] حدود فارس بنابر گفتهٔ زرکوب شیرازی در *شیرازنامه* دارای چند رکن است، رکن شمالی آن از ولایت اصفهان تا حدود ابرقوه، رکن جنوبی آن از کنار دریا تا حدود کرمان، رکن شرقی از اعمال کرمان تا صوب سیرجان، رکن غربی از اعمال خوزستان تا صوب دریای عمان و ارجان است.[3]

مسلمانان بعد از فتح فارس آن را به پنج ولایت تقسیم کردند و این تقسیم‌بندی تا زمان هجوم مغول باقی بود، اول کورهٔ اردشیرخره که شیراز کرسی آن بود و مرکز ایالت فارس نیز به شمار می‌رفت. دوم کورهٔ شاپورخره که کرسی آن شهر شاپور بود.

---

۱ ـ فارس در منابع تاریخ قدیم یونانیان، پارسه، پرس، پرسر، پرسین و پارای تاسن، خوانده شده و آن را به سرزمین ایران اطلاق کرده‌اند. ر.ک. به: اعتمادالسلطنة ، **تطبیق جغرافیایی قدیم و جدید ایران**، ص۹-۸۸.

۲ ـ جهت اطلاع نگاه کنید به: زرکوب شیرازی، **شیرازنامه**؛ فرصت‌الدوله، **آثار العجم**؛ میرزا حسن فسائی، **فارسنامهٔ ناصری**؛ آتور جان آربری، **شیراز مهد شعر و عرفان**؛ علی سامی، **شیراز**؛ مصطفوی، **اقلیم پارس**.

۳ ـ زرکوب شیرازی، **شیرازنامه**، ص۳-۲۲.

سوّم ارجان که کرسی آن شهری به همین نام بود و چهارم کورهٔ اصطخر که کرسی آن شهر قدیمی «پرس‌پلیس» پایتخت فارس در عهد ساسانیان بود و بالاخره کورهٔ داربجرد که شهری به همین نام، کرسی آن بود.

این نکته را نیز باید در نظر داشت که در دورهٔ خلفا، شهر یزد و ولایت آن و همچنین ایالت روذان (بین «آثار» جدید و بهرام‌آباد) قسمتی از کورهٔ اصطخر و جزء ایالت فارس محسوب می‌شد، ولی بعد از هجوم مغول یزد جزء ایالت جبال شد. در قرن چهارم، شیراز قریب یک فرسخ وسعت داشت و دارای بازارهای تنگ ولی پرجمعیّت بود و هشت دروازه داشت، به این شرح: دروازهٔ اصطخر، دروازهٔ شوشتر، دروازهٔ بند آستانه، دروازهٔ غسان، دروازهٔ سلم، دروازهٔ کوار، دروازهٔ مندرود و دروازهٔ مهندر.[۴]

راه اهواز به فارس

از اهواز به فارس و اصطخر چند راه وجود داشته و امروزه نیز کسانی که از اهواز به فارس و شیراز می‌روند می‌توانند از چندین راه وارد این شهر شوند. در منابع اطلاعی از این که حضرت رضاعليه‌السلام از کدامین مسیر عبور کرده‌اند وجود ندارد ولی احتمال دارد حضرت در سفر تاریخی خود به مرو از راه ارجان، رامهرمز گذشته باشند زیرا نسبت به ابتدا و میانهٔ این راه گزارشهایی از عبور آن حضرت در دست داریم که به آنها اشاره خواهیم کرد. ابتدا می‌پردازیم به شرح و بررسی راهها.

راه اهواز به شیراز برابر نقل قدامةبن جعفر در کتاب *الخراج* به شرح زیر است:

۱ـ از «سوق‌الاهواز» (Souk-al-Ahwaz) تا «جویرول» (Djowyraul) دو فرسخ.

۲ـ از جویرول تا «ازم» (Azam) چهار فرسخ، (ازم ناحیه‌ای است از شیراز که آبهای گوارا دارد و هوایش سازگار است).[۵]

۳ـ از ازم تا «سابل»[۶] چهار فرسخ.

۴ـ از سابل تا «قریة الحباری» (Karyat-al-Hobora) سه فرسخ.

---

۴ ـ نقل اختصار از، لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۹-۲۶۷.

۵ ـ اعتماد السلطنه، **مرآت البلدان**، ۴۹/۱.

۶ ـ Sabel یا (Sanabik).

۵ـ از قریة الحباری تا «عین» (Ain) سه فرسخ.

۶ـ از عین تا «رامهرمز» (Rama Hormoz) چهار فرسخ.

۷ـ از رامهرمز تا «وادی الملح»[۷](Wadi-al-Milh)یا صحرای نمک چهار فرسخ.

۸ـ از وادی الملح تا «زط» (Zott) دو فرسخ.

۹ـ از زط تا «خابران» (Khabaran) سه فرسخ.

۱۰ـ از خابران تا «مستراح» (Mostrah) یا استراحتگاه، دو فرسخ.

۱۱ـ از مستراح تا «دهلیزان» (Dihlyzan) دو فرسخ.

۱۲ـ از دهلیزان تا «کنارستان» (Kanaristan) سه فرسخ.

۱۳ـ از کنارستان تا «نسایل»[۸] سه فرسخ.

۱۴ـ از نسایل تا «ارجان»[۹] پنج فرسخ.

۱۵ـ از ارجان تا «داسین» (Dasyn) هفت فرسخ.

۱۶ـ از داسین تا «بندق» (Bandak) شش فرسخ.

۱۷ـ از بندق تا «خان حماد» (Khan-hammad) شش فرسخ.

۱۸ـ از خان حماد تا «امران» (Amran) نه فرسخ.

۱۹ـ از امران تا «نوبندگان»[۱۰] شش فرسخ.

۲۰ـ از نوبندگان تا «کرگان»[۱۱] پنج فرسخ.

۲۱ـ از کرگان تا «خراره» (Khararh) پنج فرسخ.

۲۲ـ از خراره تا «خلان»[۱۲] پنج فرسخ.

۷ـ درّهٔ نمک هم گفته‌اند.

۸ـ Nasail یا (Nasaick).

۹ـ Arrjan یا ارغان (Arrkan).

۱۰ـ Noubandijan یا نوبنجان.

۱۱ـ KarGun. ابن بلخی مابین این دو منزل از «کوسجان» یا کونجان به مسافت سه فرسخ نام می‌برد. ابن بلخی، **فارسنامه**، ص ۲۳۱.

۱۲ـ Khollan. نام صحیح این محل خلار (Khollar) است. نگاه کنید به: مقدسی، **احسن التقاسیم**، ص۴۵۵؛ یاقوت حموی، **معجم البلدان**، ۲/۳۸۰؛ فرصت‌الدوله، **آثار العجم**، ص۵۲۳.

۲۳ـ از خلان تا «جویم»[۱۳] پنج فرسخ.
۲۴ـ از جویم تا «شیراز» پنج فرسخ.
بنابراین از اهواز تا شیراز صدودو فرسخ است.[۱۴]

ابن بلخی، صاحب *فارسنامه* که در حقیقت کتاب او قدیمیترین کتاب تاریخی و جغرافیایی فارس به شمار می‌آید در شرح راههای فارس به خوزستان (اهواز) چهارده منزل را برمی‌شمارد بدون آن که به شرح جزئیات هر یک بپردازد، برخلاف قدامةبن جعفر در *الخراج* که منازل اهواز تا شیراز را بیست و پنج منزل شمرده و به جزئیات نیز اشاره کرده است. البتّه این نکته را نباید از نظر دور داشت که کتاب *الخراج* در سال ۲۲۶ هـ. ق و *فارسنامه* در سال ۵۴۰ هـ. ق نوشته شده و فاصلهٔ زمانی ممکن است باعث ایجاد تغییرات احتمالی در اوضاع اجتماعی و اقتصادی و تأثیرات آن در جغرافیای راهها و همچنین تحوّلات جوّی و جغرافیایی شده باشد. از سویی دیگر ریزبینی قدامةبن جعفر با هدف او از تألیف این کتاب که با دقّت زیاد برای کارگزاران حکومتی و ممیّزان مالیاتی تهیه شده مربوط می‌شود.

ابن‌بلخی راه شیراز به اهواز را تا سرحد خوزستان یعنی «بوستانک» و «ارجان» بیشتر ذکر نکرده است و مسیر مشترک آنها در واقع چیزی حدود شصت‌ودو فرسنگ است که اوّلین منزل آن از بستانک آغاز و به جویم ختم می‌شود.

---

۱۳ ـ Djowaim. «جوین» هم آمده است که در واقع «گویم» کنونی است که به این نام خوانده می‌شود. اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۱۲۰ و ۱۲۲؛ ابن خردادبه، **المسالک والممالک**، ص۴۴؛ ابن‌بلخی، **فارسنامه**، ص ۷۰، ۷۷، ۱-۸۰؛ یاقوت حموی، **معجم‌البلدان**، ۴۵۷/۲؛ حمدالله مستوفی، **نزهة القلوب**، ص ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۱۴. حمدالله مستوفی می‌افزاید: جویم و خلار دو قریهٔ مهم‌اند که اولی در پنج فرسخی و دومی در نُه فرسخی در فاصلهٔ شرق شیراز قرار دارند، سنگ آسیاب در اکثر ولایت فارس از خلار برده می‌شود و ایشان را غیر از آن حاصلی نیست، عجب این که ایشان از کم آبی آسیا ندارند و به جهت آرد کردن به دیگر مواضع روند. حمدالله مستوفی، **نزهةالقلوب**، ص۳۲۶. نگاه کنید به لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**،ص ۲۷۳. این دو شهر برابر نقشه‌های کنونی تقریباً ۲۹ و ۶۴کیلومتری شرق شیراز واقع شده‌اند. نگاه کنید به: **اطلس راههای ایران**، گیتاشناسی، چاپ دوّم، ص۳۵.

۱۴ ـ قدامة بن جعفر، کتاب **الخراج**، ص۸-۲۶.

سرحدّات خوزستان تا شیراز

۱ـ «بوستانک» (Bostank) چهار فرسخ.

۲ـ «ارجان» (Arrjan) چهار فرسخ.

۳ـ «فزرک»[۱۵] شش فرسخ.

۴ـ «حبس» (Habs) چهار فرسخ.

۵ـ «صاهه»[۱۶] چهار فرسخ.

۶ـ «گنبد ملغان» (Gonbad-Molghan) پنج فرسخ.

۷ـ «کشن»[۱۷] شش فرسخ.

۸ـ «خوابدان» (Khabdan) چهار فرسخ.

۹ـ «کوسجان»[۱۸] سه فرسخ.

۱۰ـ «دیه گوزاز تیر مردان» (Deh-Gozaz-termardan) چهار فرسخ.

۱۱ـ «خراره» (Khorarh) پنج فرسخ.

۱۲ـ «خلار» (Khollar) پنج فرسخ.

۱۳ـ «جویم» (Djowaim) پنج فرسخ.

ابن رسته در *الاعلاق النفیسة*، ۹۰ سال بعد از هجرت علی بن موسی الرضا عليه‌السلام در کتاب خود مسافات و منازل راه اهواز به فارس و اهواز به شیراز را در دو بخش جداگانه به شرح ذیل ذکر می‌کند:

راه اهواز به فارس

اوّلین خورهٔ فارس بعد از اهواز ارجان است.[۱۹]

۱ـ از سوق‌الاهواز تا «ازم» (Azam) شش فرسخ.

---

۱۵ ـ Fazrak یا بزرک.

۱۶ ـ Sahha یا صامه.

۱۷ ـ Koshan، در مسیر راه دیگری که از اهواز به سمت شیراز از راه دشت ارژن و دوراهی کازرون می‌باشد واقع شده است. نگاه کنید به: **اطلس راههای ایران**، ص۳۵.

۱۸ ـ Kosdjan یا کونجان.

۱۹ ـ ابن بلخی، **فارسنامه**، ص۲۳۱.

۲ـ از ازم تا «آبغرین» (Abgharin) پنج فرسخ.
۳ـ از آبغرین تا «خابران» (Khabaran) هشت فرسخ.
۴ـ از خابران تا «بلانجرد» (Balandjird) شش فرسخ.
۵ـ از بلانجرد تا «ارجان» شش فرسخ.[۲۰]

راه دیگر

۱ـ از سوق الاهواز تا «ازم» شش فرسخ.
۲ـ از ازم تا «عین» شش فرسخ.
۳ـ از عین تا «وادی الملح» شش فرسخ.
۴ـ از وادی الملح تا «خابران» پنج فرسخ.
۵ـ از خابران تا «دهلیزان» (Dihlizan) چهار فرسخ.
۶ـ از دهلیزان تا «ارجان» هفت فرسخ.[۲۱]

راه دیگر

از سوق الاهواز تا «رامهرمز» هیجده فرسخ.
از رامهرمز تا «زط» هفت فرسخ.
از زط تا «سنبیل» هشت فرسخ.
از سنبیل تا «ارجان» چهار فرسخ.[۲۲]

راه اهواز به شیراز

۱ـ از سوق‌الاهواز تا «ازم» شش فرسخ.
۲ـ از ازم تا «عبدین» (Abdin) پنج فرسخ.
۳ـ از عبدین تا «رامهرمز» شش فرسخ.
۴ـ از رامهرمز تا «زط» شش فرسخ.

---

۲۰ ـ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص ۲۲۱.
۲۱ ـ همان، ص ۲۲۱.
۲۲ ـ همان.

در آن جا مرداب صعب‌العبوری است و پل طویل و درازی بـر روی وادی‌المـلح بسته‌اند.

۵ـ از زط تا «دهلیزان» شش فرسخ.

۶ـ از دهلیزان تا «ارجان» هفت فرسخ.

در آن جا پلی است، منسوب به خسروان که طول آن بیش از ۳۰۰ ذراع است و از سنگ ساخته شده است این پل بر روی درّهٔ ارجان قرار دارد.

۷ـ از ارجان تا «دره» پنج فرسخ.

۸ـ از دره تا «هیر» (Hir) شش فرسخ.

۹ـ از هیر تا «بندک» (Bandak) چهار فرسخ.

۱۰ـ از بندک تا «خان حماد» (Khanhammad) هشت فرسخ.[۲۳]

راه ارجان به شیراز

ابن‌رسته از راه دیگری نام می‌برد که از ارجان (بهبهان) شـروع مـی‌شود یـعنی جایی که امروزه آثاری از قدمگاه حضرت علی‌بن موسی‌الرضاؑ در آن جا است. این راه در ده منزل و به مسافت شصت فرسخ به شرح ذیل است:

۱ـ ارجان تا «سیربور» (Sirabur) ده فرسخ.

۲ـ سیربور تا «سیبویه» (Sibvych) چهار فرسخ.

۳ـ سیبویه تا «موردستان» (Muridistan) و از آن جا تا «درچـند» (Darchand) چهار فرسخ.

۴ـ از درچند تا «خورآبادان» (Khurabadan) شش فرسخ.

۵ـ از خور آبادان تا «نوبندگان»[۲۴] چهار فرسخ.

۶ـ از نوبندگان تا «شاه دزدان» یا شاه اللصوص چهار فرسخ.

۷ـ از شاه‌دزدان تا «نای مرغان» (Nay-Murgahn) شش فرسخ.

۸ـ از نای مرغان تا «کورابناهیان» (Kurabanahiyan) پنج فرسخ.

۹ـ از کورابناهیان تا «دستجرد» هشت فرسخ.

۲۳ـ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ۲-۲۲۱.

۲۴ـ Noubandadjan یا نوبنجان.

۱۰ـ از دستجرد (دستگرد) تا «شیراز» ده فرسخ.[۲۵]

جیهانی نیز در *اشکال العالم* که در سال ۳۲۰ هـ. ق آن را تألیف کرده به اختصار مسیر راه خوزستان تا شیراز را ذکر می‌کند. جیهانی اوّلین منزل خوزستان را «بازار سبیل» و تعداد منازل تا شیراز را یازده منزل به مسافت ۵۷ فرسخ به شرح زیر برمی‌شمارد:[۲۶]

راه خوزستان به شیراز

۱ـ از «بازار سبیل» (سوق سبیل) تا «ارجان» شش فرسخ.

۲ـ از ارجان تا «کردمان» هفت فرسخ.

۳ـ از کردمان تا «بندک» چهار فرسخ.

۴ـ از بندک تا «خان حماد» هشت فرسخ.

۵ـ از خان حماد تا «خواندن» چهار فرسخ.

۶ـ از خواندن تا «نولنجان» چهار فرسخ.

۷ـ از نولنجان تا «کرکان» شش فرسخ.

۸ـ از کرکان تا «جرجان» پنج فرسخ.

۹ـ از جرجان تا «خلار» چهار فرسخ.

۱۰ـ از خلار تا «جویم» چهار فرسخ.

۱۱ـ از جویم تا «شیراز» پنج فرسخ.

علاوه بر راههایی که برشمردیم، منابع تاریخ ایران باستان از راهی که از تخت جمشید به سمت غرب تا شوش متداول بوده، یادکرده‌اند که در بررسی و تطبیق آن با آنچه جغرافیدانان مسلمان نگاشته‌اند می‌توان به نتایج ارزنده‌ای برای کشف دقیق مسیر حضرت علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام دست یافت.

۲۵ ـ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص ۲۲۲.

۲۶ ـ در نسخهٔ کابل میان «کردمان» تا ارجان از منزلی به نام «راسین» نیز نام می‌برد (از کردمان تا راسین چهار فرسنگ) در نتیجه مسافت منازل در مجموع شصت‌ویک فرسخ می‌شود. نگاه کنید به یادداشتهای بخش «دریای فارس و توابع آن» جیهانی، **اشکال العالم**، (به تصحیح و تعلیق فیروز منصوری)، ص ۱۲۶.

راه باستانی شوش به تخت جمشید، (راه شاهی)

۱ـ شوش
۲ـ رامهرمز
۳ـ ارجان (ارگان)
۴ـ فهلیان
۵ـ گویم
۶ـ بیضاء
۷ـ تخت جمشید

راه شاهی که در دامنهٔ جنوبی رشته کوه تاروس به اربل و از آن جا از راه رود زاب (زه‌آب) به تنگ ملاوی می‌رسیده، پس از گذشتن از پل دختر به شوش منتهی می‌شده و از آن جا به رامهرمز می‌رفته و از رامهرمز در دنبالهٔ رود مارون به ارگان (ارجان) ادامه می‌یافته و به فهلیان امروزی می‌رسیده و از آن جا در دنبالهٔ رود زهره پس ازگذشتن از «پل مورد» (و عبور ازکوهستانهای صعب‌العبورکوه کیلویه) به گویم و از آن جا به طرف جلگه‌های مرودشت و سپس به تخت جمشید (پاسارگاد) منتهی می‌شده است.[۲۷]

راه شوش به ارجان (بهبهان) که اوّلین ناحیهٔ فارس است برابر نقل ابن‌رسته به شرح زیر است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود این راه قدیمی با راه باستانی، منزلگاههای مشترکی دارد و تا سال ۲۹۰ هـ. ق که ابن‌رسته کتاب خود را تألیف کرده مورد استفاده واقع می‌شده است. ادامهٔ این راه را ابن‌رسته در مسیر راه ارجان به شیراز، در شرح راه اهواز به شیراز می‌آورد و ما از پیوند این دو راه می‌توانیم مسیر راه را از شوش به شیراز موردٔ بررسی قرار دهیم. ناگفته نماند که راه شوش به ارجان از منطقه‌ای در خاک عراق، نزدیک به «واسط» (Wacet) به نام «باذبین» (Badhibin) آغاز می‌شده که در واقع شاهراه ارجان به واسط بوده است.[۲۸]

---

۲۷ ـ مصطفوی، **اقلیم پارس**، ص ۲-۳۶۱؛ **ایرانشهر**، نشریهٔ ۲۲ کمیسیون ملّی یونسکو در ایران، ۲/۱۴۵۶؛ **اطلس تاریخی ایران**، مؤسسهٔ جغرافیایی دانشگاه تهران، نقشهٔ شمارهٔ ۶ و ۷.

۲۸ ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، بخش خوزستان؛ قدامة‌بن جعفر، **کتاب الخراج**، ص ۲۲۵.

راه شوش به ارجان (بهبهان) اوّلین ناحیهٔ فارس

۱ـ از سوس (شوش) تا «جندیشاپور» هشت فرسخ.
۲ـ از جندیشاپور تا «تستر» (شوشتر) هشت فرسخ.
۳ـ از تستر تا «سوق‌الاهواز»[۲۹].
۴ـ از سوق‌الاهواز تا «کندل» (Kandal) یازده فرسخ.
۵ـ از کندل تا «رامهرمز» نه فرسخ.
۶ـ از رامهرمز تا «زط» نه فرسخ.
۷ـ از زط تا «سنبیل» هشت فرسخ.
۸ـ از سنبیل تا «ارجان» چهار فرسخ.

ورود حضرت رضاعليه‌السلام به ارجان (بهبهان)

منابع قدیم از عبور و یا توقف حضرت رضاعليه‌السلام در ارجان ذکری نکرده‌اند و تنها از مسیر حرکت آن حضرت از اهواز به فارس سخن گفته‌اند.[۳۰] ولی منابع جغرافیایی و برخی منابع جدید[۳۱] از توقف حضرتعليه‌السلام سخن گفته‌اند. اعتمادالسلطنة، در *مرآت البلدان*، از مسجدی در بقایای شهر قدیمی ارجان، معروف به مسجد حضرت امام رضاعليه‌السلام نام می‌برد که هنگام عبور از این شهر، حضرت در آن مسجد نماز گزارده است.

بهبهان، شهر نوآبادی است که تقریباً بیش از سیصد سال از عمر آن نمی‌گذرد. شهر قدیم این ناحیه که مسافت آن تا بهبهان، زیاده از یک فرسخ نیست، ارجان نام داشت. یونانیها، ارجان را اکران می‌گفتند. اسکندر وقتی از خوزستان به سمت فارس می‌رفت از اکران عبور کرد. مسجدی در خرابه‌های ارجان وجود دارد و معروف است که حضرت علی بن موسی الرضاعليه‌السلام در این مسجد نماز گزارده

---

۲۹ ـ مسافت در متن کتاب نیامده است. ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص ۲۲۰.

۳۰ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**عليه‌السلام، ۱۴۹/۲ و ۱۸۰؛ شیخ مفید، **الارشاد**، ۲/۶-۲۵۵؛ مسعودی، **اثبات الوصیّة**، ص ۲۰۴؛ کلینی، **اصول کافی**، ۴۰۲/۲ و ۴۰۷.

۳۱ ـ ابوالقاسم سحاب، **زندگانی حضرت رضا**عليه‌السلام، ص ۲۴۳ به نقل از **مطلع الشمس**؛ سیّد حجّت بلاغی، **تاریخ نایین**، ۲/۶-۲۳۵.

است.[۳۲]

صاحب *مطلع الشمس* نیز ضمن برشمردن مسیر حرکت امام علی بن موسی الرضاعليه‌السلام به وجود این مسجد در زمان خود اشاره می‌کند و می‌گوید: حضرت رضاعليه‌السلام را از مدینه به بصره و از آن جا به اهواز و عربستان[۳۳] عبور دادند. آن وقت شهر ارگان (ارجان) آباد بود و حاکم‌نشین اهواز شمرده می‌شد و آثار مسجدی که به حضرت رضا منسوب است هم اکنون در ارجان وجود دارد.[۳۴]

دربارهٔ ارجان (بهبهان)

ارجان (ارگان) شهری است با سابقهٔ تاریخی که بنابر گفتهٔ اصطخری در *مسالک الممالک* و یاقوت حموی در *معجم‌البلدان* در زمان سلطنت جاماسب هنگامی که او در جنگ با روم پیروز شد و شهر «میافارقین» و «آمد» را تسخیر کرد، این شهر را برای فرزند قباد که ارجان نام داشت بنا کرد و سپس مناطق وسیعی را به آن منضم ساخت.[۳۵]

ارجان در سال ۱۶ هـ. ق توسط ابی‌العاص و ابوموسی اشعری فتح شد.[۳۶]

از این شهر در قرن چهارم به عنوان شهری بزرگ یاد شده که شش دروازه داشته و مشهور به دروازه‌های اهواز، ریشهر، شیراز، رصافه، میدان وکیّالین (کیل کنندگان) بوده است.[۳۷]

حمدالله مستوفی در قرن هشتم این شهر را ویران توصیف کرده، زیرا در این سالها ملاحده (اسماعیلیان) بر این شهر استیلا داشتند و مکرراً آن را مورد غارت

---

۳۲ ـ اعتمادالسلطنه، **مرآت البلدان**، ۳۶۸/۱.

۳۳ ـ سابقاً خوزستان را عربستان و یا عربستان ایران می‌نامیدند.

۳۴ ـ ابوالقاسم سحاب، **زندگانی امام رضا**عليه‌السلام، ص۲۴۳ به نقل از **مطلع الشمس**.

۳۵ ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۲۲۵؛ اعتمادالسلطنه، **مرآت البلدان**، ۳۲/۱. زرکوب شیرازی معتقد است قبادبن فیروز پدر انوشیروان این شهر را بناکرده است. زرکوب شیرازی، **شیرازنامه**، ص۳۱.

۳۶ ـ **شیرازنامه**، ص۲۴.

۳۷ ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**،ص ۲۹۰.

قرار می دادند.[۳۸]

جغرافی نویسان قدیم، از این شهر به نام «ارجان» یاد کرده‌اند. ولی اوّلین بار، شرف‌الدّین علی یزدی در سال ۷۹۵ هـ. ق این شهر را بهبهان نام نهاد و از آن تاریخ به همین نام مشهور شد.[۳۹]

اعتماد السلطنه، در *مرآت البلدان* علت تغییر نام ارجان به بهبهان را چنین شرح می دهد: در موضع حالیه بهبهان، سابق چند چادرنشین بودند که از ارجان به جهت زراعت می آمده‌اند، بعد از آن که بعضی از اعراب کوفه که معروف به رئیس فلان و رئیس بهمان بودند به حکم امیر تیمور[۴۰] از کوفه کوچ کرده به ارجان آمدند و املاک زیادی خریدند، در موضع حالیه بهبهان بنای آبادی گذاشتند و از آن جایی که سیاه چادر را «بهان»[۴۱] می نامیده‌اند این طایفه گفتند ما در این محل «خانه» به از «بهان» می سازیم (بهتر از سیاه چادر می سازیم) لهذا آبادی موسوم به «به از بهان» گردید و از کثرت استعمال، بهبهان شد.[۴۲]

یاقوت می نویسد: ارجان را فارسیان «ارقان» (ارغان) تلفظ می کنند.[۴۳] صاحب *فارسنامهٔ ناصری* می نویسد: کورهٔ قباد که پایتخت آن ارگاه بوده،اعراب آن را ارجان گفتند.[۴۴] ابن بلخی در *فارسنامهٔ* خود، از ناحیه‌ای به نام ارجان و «ارجمان» نام می برد که آن ناحیه در نزدیکی سرمق است و این منطقه را نباید با ارجان اشتباه

---

۳۸ ـ حمدالله مستوفی، **نزهة القلوب**، ص۱۷۷.

۳۹ ـ شرف الدّین علی یزدی، **ظفرنامه**، ۴۱۷/۱ به بعد، و همچنین نگاه کنید به: لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**،ص ۲۹۱.

۴۰ ـ امیر تیمور از پادشاهان سلسلهٔ تیموریان است که از سال ۷۸۳ تا ۸۰۷ حکومت کرد.

۴۱ ـ معنی لغوی بهان را در لغتنامه‌های رایج نیافتم. نگاه کنید به: **لغتنامهٔ دهخدا، فرهنگ عمید، برهان قاطع.**

۴۲ ـ اعتماد السلطنه، **مرآت البلدان**، ۳۶۸/۱. **فارسنامهٔ ناصری** می‌نویسد: بعد از خرابی شهر ارجان، اهالی آن مانند ایلات در چادرهای ایلاتی منزل کردند و اهل کوه‌کیلویه چادر سیاه را «بهان» گویند. نگاه کنید به: میرزا حسن حسینی فسائی، **فارسنامهٔ ناصری**، ۱۴۷۴/۲.

۴۳ ـ به نقل از اعتمادالسلطنه، **مرآت البلدان**، ۳۱/۱؛ زرکوب شیرازی، **شیرازنامه**، ص۳۱.

۴۴ ـ میرزا حسن حسینی فسائی، **فارسنامهٔ ناصری**، ۹۰۰/۲؛ زرکوب شیرازی، **شیرازنامه**، ص۳۲؛ ابن‌حوقل، **صورة‌الارض**، ص۳۲.

گرفت.[۴۵]

ناصرخسرو که در مسیر سفرش به ارجان آمده از این شهر دیدن کرده و چند روزی در این شهر مانده است.[۴۶]

شهر ارجان قدیم در حوالی بهبهان کنونی واقع بوده است. فرصت‌الدّوله در *آثار العجم*، فاصلهٔ بهبهان تا ارجان را در سمت شرقی (بهبهان) یک فرسنگ[۴۷] و *فارسنامهٔ ناصری*، به مسافت نیم فرسنگ در سمت جنوبی آن ذکر می‌کند.[۴۸] لسترنج از بهبهان در فاصلهٔ چند میلی پایین‌تر از ارجان در کنار رودخانهٔ طاب نام می‌برد.[۴۹] وی می‌نویسد: در قرن چهارم ارجان شهری بزرگ بود. مسجدی خوب (احتمالاً مسجد امام رضاؑ) و بازارهای معمور داشت، نزدیک شهر دو پل سنگی معروف، بر روی رودخانهٔ طاب، ساخته شده بود که از روی آن پلها به خوزستان می‌رفتند و هنوز آثار آنها باقی است. بنای یکی از آن دو پل را منسوب به دیلمی پزشک حجّاج‌بن یوسف حاکم عراق در زمان امویان دانسته‌اند و اصطخری دربارهٔ آن پل گوید: یک طاق دارد که عرض آن هشتادگام و بلندی آن چنان است که مردی شترسوار با بیرقی در دست می‌تواند آزادانه از زیر آن عبور کند، این پل که «پول ثکان» نامیده می‌شد به فاصلهٔ یک تیر پرتاب از شهر ارجان در سر راه سنبل واقع بود. پل دوم بیش از سه هزار ذراع طول داشت و از بناهای زمان ساسانیان بود و پل خسروی «قنطرة الکسروية» نامیده می‌شد و سر راه قریهٔ دهلیزان قرار داشت.[۵۰]

بهبهان در زمان قدیم شاهراه ارتباط خوزستان و فارس بوده و از نواحی فارس به‌شمار می‌آمده است[۵۱] ولی اکنون جزء خوزستان است.[۵۲]

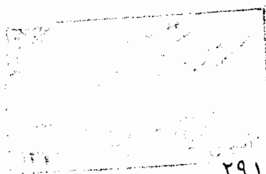
---

۴۵ ـ ابن بلخی، **فارسنامه**، ص۱۲۴.

۴۶ ـ ناصر خسرو، **سفرنامه**، ص۱۶۵.

۴۷ ـ فرصت‌الدّوله، **آثار العجم**، ص۴۱۰.

۴۸ ـ فسائی، **فارسنامهٔ ناصری**، ۲/۹۰۰.



۴۹ ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**،ص ۲۹۱.

۵۰ ـ ابن حوقل، **صورة‌الارض**، ص۴۴، ۵-۵۴، ۶۴؛ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۱۹۰ و ۱۹۱.

۵۱ ـ زرکوب شیرازی، **شیرازنامه**، ص۲۳.

از ارجان راهی موسوم به «راه شاهی»، از تخت جمشید به سمت شوش می‌رفته است.[۵۳] ابن حوقل نیز به راه خوزستان تا بصره اشاره می‌کند و می‌گوید اولین منزل آن از ارجان «آسَک» بوده است.[۵۴] اعتمادالسلطنه و فرصت‌الدّوله آسک را از نواحی اهواز و میانهٔ راه ارجان و رامهرمز برمی‌شمرند و فاصلهٔ آن را تا ارجان دو منزل (دو روز) ذکر می‌کنند.[۵۵]

مسیر کنونی اهواز به شیراز

از اهواز به «کریت» نوزده کیلومتر و از آن جا به کوپال، سی‌ودو کیلومتر است. از کوپال دو راه وجود دارد که هر دو راه از طریق جادهٔ اسفالته به رامهرمز می‌رسند. در حدود بیست و هفت کیلومتری کوپال به سمت هفتگل یک راه شنی است که از «یعار» به «مربچه» و از آن جا به رامهرمز منتهی می‌شود، ولی راه مستقیم کوپال به رامهرمز طولانی‌تر است و قریب هفتاد کیلومتر است. از رامهرمز به بهبهان، چند راه خاکی و اسفالته وجود دارد که راه متداول آن از «دوکوهک» به فاصلهٔ هشت کیلومتر، «رستم آباد» پنج کیلومتر، «سلطان‌آباد» شانزده کیلومتر، «کهله» چهارده کیلومتر، «ارمش» شش کیلومتر و از آن جا به «جایزان» نُه کیلومتر است. در مسیر راه سلطان‌آباد که مسیری قدیمی است و جاده‌ای شنی دارد، راه جادهٔ شنی و اسفالته به هم می‌پیوندد و تا حوالی بهبهان ادامه می‌یابد. در جایزان به سمت «جولکی» راه اسفالته به دو راه منتهی می‌شود و از آن جا راهی است به سمت «آغاجاری» و ادامهٔ راه به «بهبهان» ختم می‌شود. از جولکی راه ادامه می‌یابد و به حوالی «بید بلند» می‌رسد که مسیر راه حدود دوازده کیلومتر است. سپس از آن جا به منطقه‌ای در انشعاب رود مارون منتهی می‌شود که به «کره سیاه» مشهور است. رود مارون از حوالی رامهرمز و از سلطان‌آباد تقریباً به موازات جاده در فاصلهٔ چند کیلومتری امتداد می‌یابد و به کرهٔ سیاه منشعب می‌شود و شعبه‌ای از آن از کنار رود خیرآباد که

---

۵۲ ـ مصطفوی، **اقلیم پارس**، ص ۱۴۰.

۵۳ ـ **ایرانشهر**، ۲/۶–۱۴۵۵؛ **اطلس تاریخی ایران**، نقشهٔ شمارهٔ ۷.

۵۴ ـ ابن حوقل، **صورة الارض**، ص ۳۰.

۵۵ ـ فرصت‌الدوله، **آثار العجم**، ص ۴۰۱؛ اعتماد السلطنه، **مرآت البلدان**، ۱۵/۱.

در قدیم به رود طاب مشهور بوده به سوی بهبهان راه می‌پیماید. در ادامهٔ راه از کره سیاه به سمت بهبهان از یک دو راهی گذشته و به فاصلهٔ ده کیلومتر به جادهٔ بهبهان ـ آغاجاری می‌پیوندد که تا بهبهان، شش کیلومتر فاصله دارد. در فاصلهٔ نوزده کلیومتری بهبهان خیرآباد قرار دارد و رودی نیز به همین نام از آن جا می‌گذرد، این رود از سمت جنوب به سوی سردشت می‌رود و در حوالی سردشت رود دیگری به نام آب رزک به آن می‌پیوندد و هر دو رود به رود بزرگتری که زهره نام دارد می‌ریزند و این رود، به هندیجان می‌پیوندد و از طریق هندیجان به خلیج‌فارس می‌رسد.

از خیرآباد به سمت «لیشتر» بیست و دو کیلومتر راه است و از آن جا به «خان عوضی» می‌رویم با مسافت پانزده کیلومتر و از آن جا تا «دوگنبدان» (گچساران) هیجده کیلومتر است. از دوگنبدان تا «امامزاده جعفر» هیجده کیلومتر و سپس تا «الله اکبر» نُه کیلومتر و از آن جا تا «خان احمد» نُه کیلومتر و سپس تا «کته» ده کیلومتر فاصله دارد (باشت در پنج کیلومتری کته است). مسیر ادامه می‌یابد به مسافت چهارده کیلومتر تا «کوپا» و از آن جا نُه کیلومتر تا «دِه‌نو» و از آن جا دوازده کیلومتر که بپیماییم به یک دو راهی می‌رسیم که یک راه به سمت جنوب و دیگری به سمت شمال امتداد می‌یابد، راه اول به «فهلیان» و از آن جا به «نورآباد» و راه دیگر از «آبشار» و «مورگا» به «یاسوج» می‌رود که انتهای این دو راه در نهایت به شیراز منتهی می‌گردد. امروزه اگر کسی بخواهد از اهواز در مسیر یاسوج به شیراز برود این راه را انتخاب می‌کند، اما امروزه راه دیگری متداولتر است و آن راهِ «نورآباد» (ممسنی) از «چنار شاهیجان» به «دشت ارژن» و از آن جا به شیراز می‌روند.[۵۶]

---

۵۶ ـ مسیر اخیر خط سیر برادر گرامی حضرت رضا علیه‌السلام احمدبن موسی (شاهچراغ) می‌باشد که آن حضرت بین سالهای ۲۰۱ تا ۲۰۳ هـ. ق برای دیدار برادرش عازم خراسان بود که توسط عامل مأمون در خان‌زنیان، راه بر وی مسدود شد... نگاه کنید به: فرصت‌الدوله، **آثار العجم**، ص۴۴۵؛ سلطان الواعظین، **شبهای پیشاور**، ص۱۱۵؛ میرزا حسن فسائی، **فارسنامهٔ ناصری**، ص۱۵۴؛ سید جلال‌الدّین محمّد شریفی، **آثار الاحمدیه**، ص ۱۰-۸؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۲۷۶/۱۱؛ محمّدعلی روضاتی، **جامع الانساب**، ص۷۷؛ محمّد کشی، **الرجال الکشّی**، ص۲۹۴؛ سید حسین حسینی بروجردی، **منظومهٔ نخبة المقال**، ص۱۴؛ باقر شریف قریشی، **تحلیلی از زندگانی امام کاظم** علیه‌السلام، ۲/۵-۴۷۲؛ محمّد باقر خوانساری، **روضات الجنات فی**

از دوراهی اخیر، یک جادهٔ خاکی قدیمی وجود دارد که نسبت به راه یاسوج به شیراز، راه میان‌بر محسوب می‌شود. این راه از مسیری به فاصلهٔ ۵ کیلومتر، تا فهلیان به مسافت هفت کیلومتر از دوراهی فاصله دارد، و از ابتدای «فهلیان» مسیر جادهٔ فوق در امتداد «رودشور» آغاز می‌شود و از آن جا به سمت «زیررود» و «سرنجلک» که یک چهار راهی است و منتهی به «راشک»،[۵۷] «ده گپ» و «سورن آباد» می‌شود مسیر راه از سورن‌آباد ادامه می‌یابد. از آن جا دو راه یکی به سمت شمال و به «اردکان» و دیگری مستقیم به «مالکیدی» و از آن جا به جادهٔ اسفالته می‌پیوندد، از این جا راه در جادهٔ اسفالته تا اردکان (به سمت شمال) بیست و شش کیلومتر فاصله دارد و ادامهٔ راه از «دالین» به شیراز تا حوالی «خلار» بیست کیلومتر و تا «گلستان» که در مسیر جادهٔ اسفالته واقع شده سی‌وسه کیلومتر است و از گلستان تا ابتدای «جادهٔ قلات» هشت و تا «گویم» دوازده کیلومتر است. از گویم راه به مسافت شش کیلومتر ادامه می‌یابد و به «بزین» می‌رسد و از آن جا تا شیراز حدود پنج کیلومتر فاصله است. اما اگر خواسته باشیم از مسیر دیگری (جادهٔ بوشهر) که راه متداول امروز اهواز به شیراز است بگذریم، باید از فهلیان بعد از سپری کردن ده کیلومتر به نورآباد (ممسنی) آمده و از آن جا به مسافت چهارده کیلومتر به سمت «سراب بهرام» و سپس به مسافت دوازده کیلومتر به «گلگون» و از آن جا به مسافت یازده کیلومتر به «چنار شاهیجان» بیاییم. این منطقه در مسیر یک سه راهی قرار دارد که در امتداد راهی که آمدیم به سمت جنوب به کازرون می‌رود و راه دیگر به شیراز منتهی می‌شود که از چنار شاهیجان به مسافت دوازده کیلومتر تا «تره‌دان» و هیجده کیلومتر تا «دوان» فاصله دارد. میان این دو راه جادهٔ شنی است که به «کوهمره» می‌رسد. دوان با فاصلهٔ تقریبی ۵ کیلومتر از تنگ معروف «ابوالحیات» فاصله دارد و از آن جا به مسافت سی‌وشش کیلومتر به دشت «ارژن» و از آن جا به مسافت هشت کیلومتر به «چهل چشمه» می‌رسیم و از آن جا به فاصلهٔ دوازده کیلومتر به «خانه زنیان» و سپس با طی کردن چهار کیلومتر به سمت «حسین آباد» و از آن جا به فاصلهٔ

احوال العلماء والسّادات، ۶۰/۱ و ۶۹۲؛ شیخ عباس قمّی، **الکنی والالقاب**، ۳۲۲/۲؛ جنید شیرازی، **شدّالازار فی حطّ الاوزار عن زوّار المزار**، ص۲۸۹ به بعد.

۵۷ ـ راشک در مسیر راههای باستانی و قدیمی جادهٔ شوش به پاسارگاد واقع بوده است.

چهارده کیلومتر به «ده شیخ» می‌رسیم، از ده شیخ تا «کشن» پنج کیلومتر و از آن جا تا شیراز حدود دو کیلومتر راه است.[۵۸]

بررسی راههای اهواز تا شیراز و مسیر حرکت امام علیه‌السلام

در ابتدای راه اهواز به شیراز یعنی پل اربق (اربک) که برابر نقل ابن‌حوقل در صورةالارض از آن جا راهی به سمت سوق سنبیل[۵۹] است راه را ادامه می‌دهیم. جیهانی این مکان را اولین منزلگاه نام می‌برد و بعد از آن به مسافت شش فرسخ به سمت ارجان از منزلگاه بعدی که همان ارجان است یاد می‌کند.[۶۰] اما سایر منابع، از جمله ابن‌رسته، «ازم» را به عنوان اولین منزل آورده‌اند.[۶۱] و ابن بلخی «بوستانک»[۶۲] و قدامةبن جعفر، «جویرول» را ذکر می‌کنند.[۶۳] منازل موجود در مسیر راه اهواز تا ارجان در نوشته‌های جغرافیدانان با تفاوتهایی ذکر شده است. قدامةبن جعفر بیش از دیگران این منازل را برشمرده به طوری که از اهواز تا ارجان برابر شرح او چهارده منزل فاصله است.[۶۴] ابن رسته[۶۵] در شرح راههای مختلفی که ذکر می‌کند منازل اهواز تا ارجان را بین چهار تا شش منزل نام می‌برد. و ابن‌بلخی، تنها یک منزل ذکر می‌کند.[۶۶]

منابعی که به ذکر راههای باستانی پرداخته‌اند نیز بیش از یک مرحله ذکر نکرده‌اند. در مجموع منازل مشترکی که جغرافیدانان از اهواز تا ارجان نام برده‌اند: ازم، رامهرمز، زط، وادی الملح و دهلیزان است. از ارجان به شیراز، منازل با شرح

---

۵۸ ـ آنگاه کنید به: **اطلس راههای ایران، مؤسسهٔ گیتاشناسی**، ص۶-۳۴ و همچنین **نقشهٔ استان فارس**، مؤسسهٔ گیتاشناسی.

۵۹ ـ ابن حوقل، **صورة الارض**، ص ۳۰.

۶۰ ـ جیهانی، **اشکال العالم**، ص۱۰۷.

۶۱ ـ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص ۲۲۱.

۶۲ ـ ابن بلخی، **فارسنامه**، ص ۲۳۱.

۶۳ ـ قدامةبن جعفر، کتاب **الخراج**، ص ۲۶.

۶۴ ـ همان.

۶۵ ـ ابن رسته، **الاعلاق النفیسه**، ص ۲۲۱.

۶۶ ـ ابن بلخی، **فارسنامه**، ص ۲۳۱.

بیشتری آمده است و به نظر می‌آید این راه بیش از سایر راههای فارس مورد توجه جغرافیدانان بوده به طوری که لسترنج می‌گوید: راهی که از شیراز به سمت شمال باختری به ارجان و خوزستان می‌رفت، بیش از همهٔ راههای دیگر در کتابهای جغرافیایی شرح داده شده و دربارهٔ آن حداقل هشت شرح جداگانه به ما رسیده، هر چند که در ذکر پاره‌ای از منزلگاههای آن راه بین کتابهای مراجع اختلاف‌نظر است. آخرین وصفی که از این راه شده در کتاب *ظفرنامهٔ* شرف‌الدّین علی یزدی است که مسیر امیر تیمور را در سال ۷۵۹ از اهواز به شیراز از راه بهبهان نقل می‌کند.[۶۷]

در شهر ارجان قدیم آن چنان که یاقوت حموی و دیگران ذکر کرده‌اند قدمگاهی است موسوم به قدمگاه امام رضاعليه‌السلام[۶۸]. وجود این قدمگاه در این مکان مسیر امام علی‌بن موسی الرضاعليه‌السلام را از پل اربق (اربک) به ارجان روشن می‌کند.

قدمگاه بعدی که در منابع تاریخ محلی به تناوب از آن یاد شده شهر ابرقوه و یا ابرکوه است که در منتهی الیه جادهٔ شمالی شیراز به شهرهای یزد و خراسان است. اگر مسیر متداولی که در منابع جغرافیایی آمده، همان مسیری باشد که حضرت رضاعليه‌السلام پیموده در این صورت حضرت از ارجان به سمت شیراز و از آن جا به سمت دروازه اصطخر که راهی است به سوی خراسان که در پاره‌ای منابع از جمله *الاعلاق النفیسة*،[۶۹] *اشکال العالم*[۷۰] و *مسالک الممالک*[۷۱] نیز به همین نام (راه خراسان) مشهور است، عبور فرموده و به ابرقوه رسیده‌اند.

در راه ارجان تا شیراز چند منزلگاه معروف است که غالب منابع از آن یاد کرده‌اند، بندق[۷۲] (بندک)،[۷۳] خان‌حماد،[۷۴] نوبندگان،[۷۵] (نوبنجان)،[۷۶] کرکان[۷۷]

---

۶۷ ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۳۱۹؛ شرف‌الدّین یزدی، **ظفرنامه**، ۱۱۴/۱ به بعد.

۶۸ ـ اعتمادالسلطنه، **مرآت البلدان**، ۳۶۸/۱.

۶۹ ـ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص ۲۲۱.

۷۰ ـ جیهانی، **اشکال العالم**، ص ۱۱۸.

۷۱ ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۱۱۵.

۷۲ ـ قدامة بن جعفر، **کتاب الخراج**، ص ۲۷.

۷۳ ـ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص ۲۲۲؛ جیهانی، **اشکال العالم**، ص ۲۷.

(جرجان)[۷۸]، خراره،[۷۹] خلان،[۸۰] خلار[۸۱] و جویم[۸۲] (گویم).[۸۳]

ابن بلخی، مسیر راه را از دوراهیی که ارجان را به شیراز متّصل می‌کند توأماً نام برده، این دو راه که از ارجان (بهبهان) به موازات هم تا حوالی شیراز امتداد دارد، دو جادهٔ قدیمی است که در منابع اولیه به طور جداگانه ذکر آنها آمده است، این دو راه امروزه به راه شیراز، اردکان (یاسوج) و شیراز، بهبهان معروفند «فرزک»، «حبس»، «صاهه»، «کشن» در مسیر راه اخیر و «خلار»، «جویم» و ... در مسیر راه دوم قرار دارند. همچنان که گفته شد در میانهٔ این راه، راهی قدیمی معروف به جادهٔ شاهی وجود داشته که بدون رفتن به شیراز مستقیماً به سمت اصطخر منتهی می‌شده است. باید در نظر داشت که این راه در زمان ایران باستان و قبل از پیدایش شهر شیراز مورد استفاده بوده است،[۸۴] بنابراین با توجه به احداث این شهر در سنهٔ ۷۴ه‍.ق و از رونق افتادن شهر اصطخر احتمالاً این راه در سال ۲۰۰ هجری چندان رونق سابق خود را نداشته، با این همه در منابع و تواریخ محلی شیراز و همچنین سایر منابع هیچ‌گونه گزارشی از ورود و یا توقف حضرت رضاعليه‌السلام ثبت نشده است. منابع تاریخی تنها اطلاع می‌دهند که حضرت رضاعليه‌السلام از اهواز و از طریق فارس (نه شیراز) به سمت خراسان رفتند و در این‌باره به طور مفصّل در جای خود سخن

---

۷۴ ـ قدامة بن جعفر، **کتاب الخراج**، ص۲۸؛ ابن رسته، **الاعلاق النفسیة**، ص۲۲۲؛ جیهانی، **اشکال العالم**، ص۲۸.

۷۵ ـ ابن بلخی، **فارسنامه**، ص ۲۳۱؛ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص۲۲۲.

۷۶ ـ قدامة‌بن جعفر، کتاب **الخراج**، ص۲۷.

۷۷ ـ همان.

۷۸ ـ همان.

۷۹ ـ همان، ص۲۸.

۸۰ ـ همان.

۸۱ ـ همان.

۸۲ ـ همان، ابن بلخی، **فارسنامه**، ص۱۳۲.

۸۳ ـ **ایرانشهر**، ۴۵۶/۲.

۸۴ ـ شیراز در سال ۷۴ هجری توسط محمّدبن یوسف برادر حجّاج بن یوسف ثقفی در نُه فرسخی جنوب شهر باستانی اصطخر بنا شد. ابن بلخی، **فارسنامه**، ص۱۳۲.

خواهیم گفت.

شیراز

از ورود حضرت علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام به شیراز در منابع گزارش موثقی ثبت نشده است و در منابع محلّی تاریخ این شهر هیچ قدمگاه و یا بنای یادبودی به آن حضرت منسوب نیست.[۸۵]

این موضوع احتمال عبور حضرت رضاعلیه‌السلام را از راه باستانی اهواز به پاسارگاد که بعد از ارجان (بهبهان) از طریق راههای کوهستانی منطقهٔ کوهکیلویه به جلگهٔ مرودشت اصطخر می‌پیوست قوّت می‌دهد. در ادامهٔ این مسیر راهی وجود داشت، مشهور به راه خراسان که در مسیر آن، شهر ابرکوه یا ابرقوه قرار دارد. در این شهر قدمگاهی از حضرت رضاعلیه‌السلام دیده می‌شود. شهر ابوقوه بخشی از شهر باستانی اصطخر به شمار می‌رود. قبل از بررسی قدمگاه منسوب به حضرت‌علیه‌السلام در این شهر به شرح اطلاعاتی دربارهٔ اصطخر می‌پردازیم.

اصطخر

اصطخر در طول هفتادونُه درجه و عرض سی‌ودو درجهٔ جغرافیایی در فارس قرارگرفته است. یاقوت حموی می‌نویسد: اول کسی که بنای شهر اصطخر را نهاد، اصطخربن طهمورث پیشدادی بود و این شخص نزد مردم ایران منزلت بسیار داشت.[۸۶]

فتح اصطخر در عهد خلیفهٔ دوّم و در سال ۱۶ هجرت توسط عثمان ابی‌العاص و ابوموسی اشعری صورت گرفت.[۸۷] و در سال ۷۴ هجری توسط محمّدبن یوسف

---

۸۵ ـ نگاه کنید به: ابن بلخی، **فارسنامه**؛ زرکوب شیرازی، **شیرازنامه**؛ میرزا حسین فسائی، **فارسنامهٔ ناصری**؛ فرصت‌الدوله، **آثار العجم**؛ علی سامی، **شیراز**؛ مصطفوی، **اقلیم پارس**؛ بامداد، **شیراز در گذشته و حال**، و سایر منابع.

۸۶ ـ به نقل از: اعتمادالسلطنه، **مرآت البلدان**، ۱/۱ـ۹۰؛ زرکوب شیرازی، **شیرازنامه**، ص۲۳؛ جیهانی، **حدود العالم**، ص۱ ـ ۱۳۰.

۸۷ ـ زرکوب شیرازی، **شیرازنامه**، ص۲۴.

برادر حجّاج بن یوسف ثقفی، در نُه فرسخی جنوب اصطخر، در وقت طلوع برج سنبله بنای شهر شیراز گذاشته شد و این شهر روزبروز از رونق اصطخر کاست.[88]

آنچه از نوشتهٔ جغرافیدانان قرون اول اسلامی دربارهٔ اصطخر به دست می‌آید، این است که اصطخر در آن زمان بسیار وسیع بوده، اصطخری در *مسالک الممالک* می‌نویسد: اصطخر شهری است بزرگ، چند اردشیر خوره باشد به بزرگی، و به اردشیر خوره شهرهاست چون شیراز و سیراف، ... تا حیث یزد بزرگتر نواحی اصطخر باشد سه جایگاه مسجد آدینه دارد. کثه میبد و نایین و بهره، مقدار ناحیت اصطخر شصت فرسنگ باشد، ابرقو شهری است اقلید و سرمق دو پارهٔ شهرند و به پارسی کلید و سرمه خوانند...[89]

مسافت بین شیراز تا اصطخر دوازده فرسنگ و وسعت این شهر یک میل بوده است.[90] ابن حوقل در قرن چهارم از خراب شدن باروی شهر اصطخر سخن می‌گوید و از دروازه‌ای به نام دروازه خراسان نام می‌برد[91] که احتمالاً علت نامگذاری آن به دروازه خراسان، به این دلیل بوده که در مسیر راه خراسان قرار داشته است. ابن‌حوقل نیز از وسعت اصطخر یاد می‌کند و یزد که بزرگترین ناحیهٔ آن کثه و میبد، نایین و فهرج (بهره) و همچنین رودان که جزء کرمان بوده است و سپس جزء فارس شده و ابرقوه و چند شهر دیگر را از نواحی اصطخر می‌شمارد.[92]

ابرکوه (ابرقوه)

همچنان که گفته شد، ابرکوه یا ابرقوه یکی از توابع و نواحی شهر قدیمی اصطخر

---

۸۸ ـ ابن بلخی، **فارسنامه**، ص ۱۳۲؛ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۱۱۱؛ آربری می‌نویسد: نام شیراز را در کشفیات باستان‌شناسی، به صورت Shira-its-ish، آمده است. ر.ک. به: آربری، **شیراز**، ص ۴۰.

۸۹ ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۸–۹۷. ن.ک. به: **اطلس تاریخی ایران**، نقشهٔ شمارهٔ ۸، ۹، ۱۰.

۹۰ ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۱۱۵؛ اعتماد السلطنه، **مرآت البلدان**، ۱۰۳/۱؛ ابن حوقل، **صورة‌الارض**، ص ۱۹۴.

۹۱ ـ ابن حوقل، **صورة الارض**، ص ۱۹۴.

۹۲ ـ همان، ص ۳۶.

بوده است. ابن حوقل ابرقوه و یا ابرقویه را شهری مستحکم به اندازهٔ یک سوم شهر اصطخر با بازارهای معمور و آباد در قرن چهارم توصیف می‌کند.[۹۳] ابرقوه در شمال قریه بیذ (ده بید) در نیمهٔ راه اصطخر و یزد واقع شده.[۹۴] مقدسی از مسجدی نیکو در این شهر سخن گفته است[۹۵] و حمدالله مستوفی در خصوص این شهر می‌نویسد: ابرقوه را در ابتدا بر دامنهٔ کوهی ساخته بودند و به آن «برکوه» می‌گفتند و بعد از آن بر صحرایی که هم اکنون است شهر را ساختند. وی می‌نویسد: در ابرقوه «جهودی» چهل روز اگر بماند، نماند، و بدین سبب جهود در آن جا نیست و اگر از جای دیگر به مهمی به آن موضع روند بعد از چهل روز معاودت کنند. در آن جا سروی است که در جهان شهرتی داشته و درخت سروی در ایران زمین مثل آن نیست.[۹۶]

آثار تاریخی ابرقوه

در شهر ابرقوه و حومهٔ آن آثار تاریخی دوران مختلف مشاهده می‌شود، از جمله، مسجد جامع ابرقوه،[۹۷] مقبرهٔ حسن بن کیخسرو (مزار طاووس الحرمین) قطبیّه، منارهٔ سر در، مسجد حاجی کامل امامزاده احمدبن موسی بن جعفر علیه‌السلام، مسجد امامزاده احمد، گنبد علی، و مسجدی موسوم به مسجد بیرون، بنای مزاری مشهور به پیرسک یا پیر صدق و سرو پشت آسیاب، بناهای تاریخی درکوه صفه و ...[۹۸]

۹۳ـ ابن حوقل، **صورة‌الارض**، ص ۵۰.

۹۴ ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۳۰۵.

۹۵ ـ مقدسی، **احسن التقاسیم**، ص ۴۵۷.

۹۶ ـ حمدالله مستوفی، **نزهة القلوب**، ص ۲۰۰، همچنین نگاه کنید به: اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۱۲۹؛ ابن بلخی، **فارسنامه**، ص ۸۱ و ۸۴.

۹۷ ـ قدمت مسجد جامع ابرقوه به سال ۷۳۸ هـ.ق می‌رسد.

۹۸ ـ جهت اطلاع بیشتر ر.ک. به: ایرج افشار، **یادگارهای یزد**، ۳۳۵/۱ و ۳۶۰؛ آندره گدار (و دیگران)، **آثار ایران**، ۲۲۶/۳؛ حسین بن علی کاتب، **تاریخ جدید یزد**، ص ۵۳، ۹۵، ۱۲۴، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۶۴؛ ابن حوقل، **صورة الارض**، ص ۵۶-۴۹؛ زرکوب شیرازی، **شیرازنامه**، ص ۲۲، ۸۵، ۹-۱۱۷؛ ابن‌بلخی، **فارسنامه**، ۱۲۱/۱، ۱۲۴، ۱۶۴؛ فسائی، **فارسنامه**، ۵۹-۵۴، ۳۱۰-۲۹۵، ۳۶۷، ۳۷۱؛ **یادگارهای یزد**، ۸۶۷/۲، ۸۹۹، ۱۲۳۸، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۶،

قدمگاه امام علی‌بن موسی الرضاؑ در ابرقوه

در آثار تاریخی یزد مسجدی معروف به مسجد بیرون در حومهٔ این شهر قرار دارد که بر کتیبهٔ آن گزارشی مندرج است ولی متأسفانه به دلیل ریختگی اطلاعات مبهمی از عبور و یا توقف حضرت رضاؑ از آن به دست می‌آید. این مسجد در کنار شهر قرار دارد و دارای حیاط و ایوان و گرمخانه است کتیبه‌ای از کاشی معرّق در سه رشته خط به عرض تقریبی شصت و پنج سانتی‌متر و درازی پنج متر و به رنگهای آبی و سفید بر پیشانی سر در ورودی مسجد نصب شده و از آن اطلاعاتی تاریخی به دست می‌آید. متن آن به این شرح است:

الله هوالموفّق والمعین ربّنا تقبل منّا انّك انت السمیع العلیم. چون حضرت صمدیّت عزّ شأنه و عظم سلطانه در عهد خلافت پناه پادشاه اسلام اعظم و اعلم سلاطین ایام لازال جلال سلطا(ن)... (ریختگی به اندازهٔ شصت سانتی‌متر) لله (س)عیه که توفیق عمارات خیر به هر وقت و به هر جای به تجدید رفیق فرمود در زمان عبور از ابرقوه عادت،... (نیم متر ریختگی) بر درِ مسجد تبرّک نمود که منزل امام معصوم علی‌بن موسی الرضاؑ منار که از اشعار اسلام است ساخت و به مقابل مزار طاووسیه مسجدی فوقانی و خانهٔ رئیس‌الدّینی را بعد در سر سنگ نما که ابعاضا(؟) مسجد و دارالقرار و دارالحدیث و دارالسیاده و الش (ریختگی به اندازهٔ شصت سانتی‌متر)... م این... دو دکان متّصل به مسجد مذکور. و(...)[۹۹]

راه شیراز به کثه (یزد)

اصطخری راه شیراز به کثه[۱۰۰] (یزد) را که به راه خراسان[۱۰۱] معروف است

۱۲۶۶؛ مصطفوی، اقلیم پارس، ۶-۲ و ۳۲۷-۳۳۱.

۹۹ ـ ایرج افشار، **یادگارهای یزد**، ۱/۸-۳۵۷.

۱۰۰ ـ کثه را برخی از جغرافیدانان به عنوان نام قدیم یزد و برخی ایالتی از یزد و یا اصطخر ذکر کرده‌اند.

۱۰۱ ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۱۵۵ و سایر منابع.

چنین بیان می‌کند:

۱ـ از شیراز تا «زرقان» شش فرسنگ، زرقان قصبه‌ای است میان مشرق و شمال شیراز که در دامنهٔ کوه بسیار مرتفعی واقع شده است.[۱۰۲]

۲ـ از زرقان تا «اصطخر»[۱۰۳] شش فرسخ.

۳ـ از اصطخر تا «بیرقریه» چهار فرسخ.

۴ـ از بیرقریه تا «کهمند»[۱۰۴] هشت فرسنگ.

۵ـ از کهمند تا «دیه بید» (ده بید) هشت فرسنگ.

۶ـ از دیه بید تا «ابرقوه» دوازده فرسنگ.

۷ـ از ابرقوه تا «دیه‌شیر» (ده شیر) سیزده فرسنگ.

۸ـ از دیه شیر تا «جوز»[۱۰۵] (حور) شش فرسنگ.

۹ـ از جوز تا «قلعهٔ مجوس» شش فرسنگ.

۱۰ـ از قلعهٔ مجوس تا «شهر کثه» پنج فرسنگ.

۱۱ـ از کثه تا «آبخیزه» هفت فرسنگ.

۱۲ـ از آبخیزه تا «یزد» شش فرسنگ.

این آخر اعمال پارس است و جمله هشتادوهفت فرسنگ است.[۱۰۶]

ابن حوقل نیز در قرن چهارم وصفی از منازل و مسافات شیراز به کثه که همان راه خراسان است به شرح ذیل ذکر می‌کند:

۱ـ شیراز تا زرقان شش فرسخ، زرقان دارای منازلی بر وادی عذب است.

۲ـ از زرقان به اصطخر شش فرسخ.

۳ـ از اصطخر به قریهٔ «تیر»[۱۰۷] چهار فرسخ.

---

۱۰۲ ـ فرصت الدوله، **آثار العجم**، ص ۱۳۰.

۱۰۳ ـ ابن بلخی منزلی را به نام «پادوست» در حدّ فاصل زرقان تا اصطخر به مسافت چهار فرسخ ذکر می‌کند. ر.ک. به: ابن بلخی، **فارسنامه**، ص ۲۳۲.

۱۰۴ ـ کهمنك، ابن بلخی، **فارسنامه**، ص ۲۳۲.

۱۰۵ ـ ابن بلخی از دیه شیر تا «تومره بست» را چهارفرسخ و از آن جا تا یزد را نُه فرسخ ذکر می‌کند. همان مأخذ، ص ۲۳۲.

۱۰۶ ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۱۵۵.

۱۰۷ ـ بیر، نیز آمده است.

۴ـ از قریهٔ تیر تا کهنک [۱۰۸] هشت فرسخ.
۵ـ از کهنک تا قریهٔ «بیذ» [۱۰۹] هشت فرسخ.
۶ـ از قریهٔ بیذ تا «ابرقویه» دوازده فرسخ.
۷ـ از ابرقویه تا «دیه شیر» [۱۱۰] سیزده فرسخ.
۸ـ از دیه‌شیر تا «جور» شش فرسخ.
۹ـ از جور تا «قلعهٔ مجوس» شش فرسخ.
۱۰ـ از قلعهٔ مجوس تا «شهر کثه» در حومهٔ یزد پنج فرسخ.
۱۱ـ و از یزد تا «انجیره» [۱۱۱] شش فرسخ، انجیره قبه‌ها و چشمه‌ای دارد که بر کناره‌های آن درختان انجیر است و این جا آخرین نقطهٔ فارس است و جز این ناحیه‌ای ندارد و همهٔ راه مجموعاً هشتاد فرسخ است. [۱۱۲]

ابن بلخی، منازل شیراز به یزد را در نُه منزل ذکر می‌کند و مسافت شیراز به یزد را پنجاه و چهار فرسنگ برمی‌شمارد. [۱۱۳] لسترنج در دو نقل جداگانه از جغرافیدانان قرون اولیهٔ اسلامی به راه زمستانی و راه تابستانی اشاره می‌کند و می‌نویسد: راه زمستانی یا راه کاروانی که از دشتها و جلگه‌ها می‌گذشت، راه شیراز به سمت شمال خاوری بود که به اصطخر می‌رفت و از آن جا به ده بید می‌رسید و در این جا از دست راست راهی جدا می‌شد که به ابرقوه و یزد می‌رفت، اما راه اصلی به طرف چپ پیچیده و از سرمق و قریهٔ آباده می‌گذشت و سپس در یزدخواست به راه تابستانی می‌پیوست و از آن جا از قومشه گذشته به اصفهان می‌رسید. [۱۱۴] در منابع

---

۱۰۸ ـ کهمند، کهمید، کهمیک هم آمده است.

۱۰۹ ـ قریهٔ «بیذ» همان «ده بید» است. ر.ک. به: لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۳۰۵.

۱۱۰ ـ «دیه شیر» همان است که امروزه «ده شیر» می‌گویند.

۱۱۱ ـ ابخیزه هم آمده است.

۱۱۲ ـ ابن حوقل، **سفرنامه**، ص ۳-۵۲.

۱۱۳ ـ ر.ک. به: ابن بلخی، **فارسنامه**، ص۲۳۲.

۱۱۴ ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۳۱۹ و نگاه کنید به: ابن خردادبه، **المسالک والممالک**، ص۵۱؛ مقدسی، **احسن التقاسیم**، ص۴۵۷؛ مستوفی، **نزهةالقلوب**، ص۲۰۱؛ قدامةبن جعفر، **کتاب الخراج**، ص۷-۱۹۶؛ اصطخری، **مسالک**

ایران باستان از راه باستانی موسوم به راه شاهی که از پاسارگاد به ابرقوه (ابرکوه) و از آن جا به یزد و از طریق راه کویر به خراسان می‌رفت، سخن به میان آمده است. این راه دو مسیر تابستانی و زمستانی داشت، راه تابستانی از مابین به یزدخواست می‌رفت و مسیری کوتاهتر از راه زمستانی را به سمت شمال فارس طی می‌کرد و راه زمستانی از گردنهٔ کولی‌کش و یزدخواست گذشته و از آن جا به قمشه (قومشه یا شهررضا) و از طریق آن به لنجان و اصفهان منتهی می‌شد.[۱۱۵]

راه کنونی شیراز به یزد

از شیراز به یزد یک جادهٔ اصلی وجود دارد. این جاده به شمال استان فارس امتداد می‌یابد و در حوالی اقلید از سمت راست به جانب شمال شرقی می‌پیچد و از آن جا به سمت ابرقوه و سپس به استان یزد منتهی می‌شود. ادامهٔ مسیر جادهٔ اصلی به استان اصفهان و از آن جا به سایر شهرهای مرکزی و شمالی ایران می‌رود. از شیراز سی‌کیلومتر تا شهر زرقان راه است سپس شانزده کیلومتر تا مرودشت، در این جا راهی به سمت چپ (شمال غربی) می‌رود، از آن جا هفده کیلومتر تا تخت‌جمشید فاصله دارد و چند کیلومتر آن طرفتر نقش رستم است که در خارج از جادهٔ اصلی واقع شده، از تخت جمشید تا سیدان پانزده‌کیلومتر و از آن جا تا سیوند یازده‌کیلومتر فاصله است، از آن جا تا سعادت شهر بیست‌وچهار کیلومتر و از آن جا تا کردشول هیجده‌کیلومتر است. پاسارگاد در هشت کیلومتری این منطقه خارج از جادهٔ اصلی واقع شده است. از آن جا به قادرآباد پانزده کیلومتر راه است و تا دیدگان یازده‌کیلومتر و از آن جا تا ده بید چهل و پنج کیلومتر مسافت دارد. از ده‌بید تا گردنهٔ کولی‌کش پانزده‌کیلومتر و از آن جا تا خانه خوره پانزده‌کیلومتر راه است. در این جا یک جادهٔ خاکی قدیمی است که به حوالی ابرکوه می‌رسد، اما مسیر اسفالتهٔ آن سی‌وپنج کیلومتر تا فیض‌آباد راه است وکمی بالاتر از آن راهی به سمت اقلید در سمت چپ جاده منحرف می‌شود و ادامهٔ راه به سمت یزدخواست می‌رود، برای

الممالک، ص ۳-۱۳۲.

۱۱۵ - ر.ک. به: **ایرانشهر**، ۱۴۶۳/۲؛ مصطفوی، **اقلیم پارس**، ص۲-۳۶۱؛ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۳۰۲ و ۳۰۴.

رفتن به سمت یزد راه از فیض‌آباد با پیمودن هفده کیلومتر به فراغه و دو کیلومتر به ابرکوه می‌گذرد. (قدمگاهی موسوم به علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام در این جا است.) راه از این شهر در حاشیهٔ کویری... موسوم به کویر ابرکوه امتداد می‌یابد و با پیمودن مناطق شمش آباد، رئیس آباد و آب انبارکان سرخ به ده شیر می‌رسد که مجموعاً پنجاه‌ونُه کیلومتر تا ابرکوه فاصله دارد. از ده‌شیر دو جادهٔ فرعی خاکی وجود دارد که به سمت چپ و راست منتهی می‌شوند، ادامهٔ راه تا تفت با پیمودن مناطق حسین‌آباد، درّهٔ زرشک، فیض‌آباد و فراشاه (قدمگاه علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام در این جا است). به مسافت شصت و یک کیلومتر است. از تفت تا یزد حدود بیست و پنج کیلومتر فاصله دارد که دو روستای معروف به زین‌آباد و خیرآباد در مسیر آن قرار گرفته است.[۱۱۶]

۱۱۶ ـ نگاه کنید به: **اطلس راههای ایران**، مؤسسهٔ گیتاشناسی.

از یزد تا خراسان

یزد

در شهر قدیمی یزد که خود روزگاری از نواحی و توابع شهر اصطخر به‌شمار می‌رفته چند قدمگاه و یادبود از محل توقف و عبور حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام وجود دارد که با توجه به تأکید منابع بر عبور آن حضرت از سمت کویر (یزد) به سوی مرو، بر اعتبار این قدمگاهها افزوده می‌شود. امّا قبل از بررسی این آثار بجا مانده در یزد برای اطلاع بیشتر ابتدا به سابقهٔ تاریخی این شهر اشاره خواهیم کرد و سپس به شرح راهها و منازل و قدمگاهها می‌پردازیم.

یزد را در زمان قدیم «کثه» می‌خواندند و چون نام یزد را بر این شهر گذاشتند، کثه را بر ولایت یزد اطلاق کردند و به آن حومه یا جومه یزد گفتند.[1]

منابع تاریخی در شرح چگونگی پیدایش و ایجاد شهر یزد، بنای این شهر را به زمان اسکندر نسبت می‌دهند. محمّدبن حسن جعفری در *تاریخ یزد* و حسین بن علی کاتب در *تاریخ جدید یزد* که از مورّخان قرن نهم هجری می‌باشند در این‌باره می‌نویسند: هنگامی که جنگ میان اسکندر و داراب آغاز شد عده‌ای از سرهنگان داراب در خفا به او نامه نوشتند که اگر به هرکدام از ما مملکتی ببخشی ما داراب را به قتل می‌رسانیم و اسکندر به آنها عهدنامه داد و سرانجام در روز حرب سرهنگان قصد داراب کردند و بر او زخم زدند، در آن حال اسکندر به بالین داراب رسید و

---

۱ - لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۳۰۶؛ ن.ک. به: **اطلس تاریخ ایران**، نقشهٔ شمارهٔ ۸.

عذر خواست که قوم تو با تو جفا کردند و من قصد تو را نکردم و اکنون وصیت کن تا من وصیت تو را به جای آورم، داراب به او گفت: کشندگان مرا به قصاص رسان تا دیگر بندگان به خون خداوندان خود اقدام ننمایند.

دیگر آن که دخترم را به عقد خود آور که تا چون فرزندی از او ظاهر شود، سلطنت در خانهٔ ما باقی بماند و دیگر آن که با قوم من نیکویی کن تا بعد از تو با قوم تو هم نیکویی کنند. اسکندر به وصیت داراب عمل کرد و بعد از آن اسکندر بعضی از سرهنگان داراب را که به آنها اعتماد نداشت با خود به سوی خراسان برد و از عراق (عراق عجم) متوجه خراسان شد. چون به سر بیابان خراسان که اکنون شهر یزد است رسید، به لشکرگاه بفرمود تا قلعه‌ای بساختند و نهری جاری کردند و کسی از آن خود را آن جا بنشاند و آن جماعت را در آن جا ساکن گردانید و آن مقام را «کثه» نام نهاد و این اول عمارت یزد است که آن را زندان ذوالقرنین می‌خوانند.

درکتب متقدّمان ذکر یزد نیست و ذکر کثه در *صریح البلدان* و *مسالک الممالک* که طول و عرض بلاد (را) گویند هست و این کثه اول عمارت یزد است و بعد از اسکندر این کثه معمور شد و جماعتی در آن جا جمع شدند و عمارت و زراعت کردند، هنگامی که سلطنت به یزدجرد پسر بهرام رسید، چون به کثه رسید آب و هوای کثه وی را موافق آمد، گفت نذر کردم که در این مقام شهری بسازم به نام یزدان، و بنّایان (معماران) ممالک را جمع کرد و منجّمان به طالع سنبله یزد را بساختند... یزدجرد سه سرهنگ خود را (به نامهای) «بیده»، «میبد» و «عقدا» امر کرد که سه مقام بسازند بیده، «بیده» را بساخت و میبد، «میبد» را بساخت و عقدا «ده گبران» را بساخت این هر سه ده کنار دریا بود و این دریا به دریای ساوه مشهور بود. در آن شب که پیامبر ما صلى‌الله‌عليه‌وآله از مادر متولّد شد آن دریا به زمین فرو رفت و خشک شد...[۲] ابن‌حوقل در قرن چهارم هجری یزد را مکانی خوش‌ساخت و مستحکم با دو دروازهٔ آهنین توصیف می‌کند، و می‌نویسد: چون یکی از این دروازه‌ها نزدیک مسجدی است که در «ربض» پهناوری قرار دارد آن را دروازهٔ مسجد گویند.[۳]

---

۲ - محمّدبن حسن جعفری، **تاریخ یزد**، ص ۳۰-۲۵؛ حسین‌بن علی کاتب، **تاریخ جدید یزد**، ص ۲۷-۱۹.

۳ - ابن حوقل، **صورة‌الارض**، ص ۱۹۶، ۵-۲۹۴؛ ر.ک. به: لسترنج، **جغرافیای تاریخی**

حمدالله مستوفی، در نزهة *القلوب* می‌نویسد: اکثر عمارات ظاهری آن (شهر یزد) از خشت خام بود جهت آن که در آن جا بارندگی کم باشد و گِلَش به قوّت است و شهری نیک و پاک است و آبش از کاریزها و قنوات بسیار در میان شهر گذرد و مردم بر آن سردابها و حوضها ساخته‌اند.[۴]

عبور امام علی‌بن موسی الرضاعليه‌السلام از یزد

از عبور حضرت رضاعليه‌السلام از یزد در منابع اوّلیه به صراحت نامی به میان نیامده است و تنها به ذکر عبور آن حضرتعليه‌السلام از یک کویر و یا بیابان اشاره کرده‌اند. شیخ صدوق به نقل از محمّدبن حفص می‌نویسد:

غلامی یا دوستداری از عبد صالح حضرت ابی‌الحسن موسی‌بن جعفرعليه‌السلام گفت: من و جماعتی در بیابانی با حضرت رضاعليه‌السلام بودیم، تشنگی سختی به ما و حیوانهای ما رسید تا این که بر خود ترسیدیم. حضرت موضعی را برای ما وصف کرد و فرمود بروید در آن موضع که آب بیابید، ما به آن موضع رفتیم و به آب رسیدیم و آشامیدیم و حیوانهای خود را سیراب کردیم و عموم اهل قافله که همراه ما بودند سیراب شدند، از آن جا کوچ کردیم و حضرت ما را به جستجوی همان چشمه امر کرد، ولی از جستجوی خود نتیجه نگرفتیم و اثری از چشمه نیافتیم و بجز پشک شتر چیزی ندیدیم. آن مرد این حدیث را برای مردی از فرزندان قنبر که حدود یکصدوبیست سال از عمرش گذشته بود ذکر می‌کرد و آن مرد «قنبری» مرا به مثل این حدیث بدون کم و زیاد خبر داد و گفت من نیز با آن مرد در خدمت آن بزرگوار بودم، و آن مرد قنبری مرا خبر داد که آن بزرگوار در آن سفر به سوی خراسان می‌رفت.[۵]

سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۶.

۴ ـ حمدالله مستوفی، **نزهة القلوب**، ص۱۵۳؛ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۳۰۶.

۵ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعليه‌السلام**، ۴۶۴/۲. مقایسه شود با مجلسی، **بحارالانوار**، ۲۹/۱۲ و قمی، **منتهی‌الآمال**، ص۳۰۵.

منابع جدید، از ورود حضرت به شهر یزد مطالبی بیان کرده‌اند.[۶] و به نظر می‌رسد که این کویر و بیابان، در منطقه‌ای که در منابع به «اقلیم هفدهم» معروف است واقع شده باشد، زیرا در منابع جغرافیایی مسیر راه فارس به خراسان را از این بیابان که امروزه شهر یزد در میان آن واقع شده است ذکر کرده‌اند.

بیابان میان فارس و خراسان

جغرافیدانان قدیم از منطقه‌ای به نام «اقلیم هفدهم» که منطقه‌ای میان فارس و خراسان است نام می‌برند که زمانی متعلق به هیچ کدام از ولایتها نبوده و در توصیف این منطقه و راههای ناامن و خطرناک آن اطلاعات ارزنده‌ای ارائه می‌دهند. حدود این منطقه از جانب مشرق، مکران و بخشی از سیستان و مغرب آن منتهی به قومس، ری، قم و کاشان بوده و از جانب شمال به بخشی از سرزمین خراسان، قسمتی از سیستان و از جانب جنوب، به کرمان و فارس و قسمتی از اصفهان منتهی می‌شده است.[۷]

اصطخری و جیهانی از جغرافیدانان قرن چهارم هجری می‌نویسند: این بیابان از بیابانهای سرزمینهای اسلامی جدا است و برخلاف بیابانها و بادیه‌های نجد، تهامه، حجاز و یمن که اعراب در آن جا خانه و کاشانه دارند و مردمان در آن جا زندگی می‌کنند، کسی در این بیابان زندگی نمی‌کند و مردمان آنها کم و دزدان و راهزنان آن بسیار است.[۸]

جیهانی سبب این وضعیت را چنین می‌داند که این بیابان به یک مملکت تعلق ندارد به همین دلیل راه‌دارانی که امنیّت را در این منطقه برقرار کنند وجود ندارند. وی می‌افزاید اگر دزدی از یک مملکت بیاید و دزدی کند و به مملکت دیگری برود

---

۶ ـ سید حجّت بلاغی، **تاریخ نائین**، ۲/۶-۲۳۵؛ **مسند الامام الرضا علیه السلام**، ۱۸۴/۱؛ ابوالقاسم سحاب، **زندگانی حضرت رضا علیه السلام**، ص۲۴۵ به نقل از **مطلع الشمس**.

۷ ـ جیهانی، **اشکال العالم**، ص۱۵۵؛ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۳۴۵.

۸ ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۱۸۴؛ جیهانی، **اشکال العالم**، ص۱۵۵.

درامان است. این بیابان «مفازه»[۹] سخت بی‌علف و هیزم توصیف شده به طوری که کسی نمی‌تواند به آن جا برود و آن را بپیماید، مگر با شتر و چهارپایان باری، آن هم در راهی مشخص و تعیین شده، زیرا در آن جا آب یافت نمی‌شود، مگر در راهی که متداول است و اگر کسی از آن راهها عبور نکند و یا گم شود هلاک می‌شود.[۱۰]

دزدان در این بیابان دارای پناهگاهی هستند که آن را کرکس کوه نامند. این کوه چندان بزرگ نیست، اما دارای صخره‌های برنده‌ای است که وسعت آن حدود دو فرسنگ است. در آن جا آبی است که آن را «آب یده»[۱۱] می‌خوانند ولی در درّه‌های آن آبها اندک است. رفتن بالای این کوه دشوار است و اگر کسی در آن پنهان شود او را نمی‌توان یافت. در این بیابان دهکده‌هایی وجود دارد و در حوالی کرمان بر راه سیستان شهری به نام سنیج قرار دارد. به گفتهٔ جیهانی، از جاهایی که بر کنار این بیابان است و نزدیک آبادانی است و یا بعضی به آبادانی پیوسته، در سمت فارس و اصفهان، نایین، یزد، «ونده»[۱۲] و اردستان می‌باشد و از جانب کرمان خبیص و راور و نرماشیر و از جانب فارس و اصفهان و قم و کاشان، خوار و سمنان و دامغان و بسطام و از جانب خراسان قهستان و تون و طبس و کریت و قاین.[۱۳]

اشپولر به نقل از ابن خردادبه و ابن حوقل از جادهٔ بزرگ فرعی که به جادهٔ شاهی منتهی می‌شده در قرن اول هجری نام می‌برد و می‌نویسد: این جادهٔ بزرگ فرعی از شیراز و از طریق یزد به نیشابور منتهی می‌شد، امّا بزودی به واسطهٔ افزایش دسته‌های غارتگران در کویر بزرگ بین یزد و طبس غیرقابل استفاده شد، زیرا راهزنان نه فقط گروگان‌گیری می‌کردند، بلکه مردان مسافر را نیز به نحو فجیعی به

---

۹ ـ جغرافی‌نویسان عرب در قرون وسطی این صحرا را «مفازه» به معنی بیابان نامیده‌اند.

۱۰ ـ جیهانی، **اشکال العالم**، ص۶-۱۵۵؛ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۱۵۸؛ ابن حوقل، **صورة‌الارض**، ص۱۴۲.

۱۱ ـ «آب بیده» اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۱۸۵.

۱۲ ـ «عقده» اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۱۵۸.

۱۳ ـ جیهانی، **اشکال العالم**، ص۱۵۶؛ ابن حوقل، **صورة الارض**، ص۱۴۳؛ مقدسی، **احسن التقاسیم**، ص۴۸۸؛ یاقوت، **معجم البلدان**، ۱۴۷/۴؛ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۳۴۷.

قتل می‌رساندند.[۱۴]

راه کویر (از یزد به سوی خراسان)

راههایی که از بیابان وکویر مابین فارس و خراسان به خراسان و نائین و اصفهان و ری وکرمان و سیستان منتهی می‌شد در منابع جغرافیایی قدیم ذکر شده[۱۵] و ما تنها به شرح مسیر راه یزد به خراسان که در بررسی مسیر عبور حضرت رضاعليه‌السلام مورد توجه است می‌پردازیم. بنابر نقل جیهانی مسیر این راه عبارت است:

۱ـ از یزد تا «انجیره»[۱۶] یک منزل و بدان جا چشمه‌ای است و حوضی از آب باران.

۲ـ از انجیره تا «خرانق».[۱۷] خرانق دهی است که در آن جا زراعت و دامداری کنند و حدود دویست خانه در آن است.[۱۸]

۳ـ از خرانق تا «تل سیاه و سفید» یک منزل است[۱۹] و آن جا هیچ کس نباشد و دو حوض است از آب باران.

۴ـ از تل سیاه و سفید تا «ساغند» یک منزل است، آن جا دهی است آبادان و چشمهٔ آب که چهارصد مرد در آن سکنی دارند.

۵ـ از ساغند تا «رباط پشت بادام» یک منزل است، آب آن جا از چاه است و در آن جا کاروانسرا و منزلی است.[۲۰]

---

۱۴ ـ برتولد اشپولر، **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**، ۲/۴-۲۶۳. ن. ک. به: **اطلس تاریخی ایران**، نقشهٔ ۸، ۹.

۱۵ ـ جهت اطلاع بیشتر ر.ک. به: جیهانی، **اشکال العالم**، ص۹-۱۵۶؛ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۵۲-۳۴۹؛ ابن‌حوقل، **صورة‌الارض**، ص۹-۱۴۳؛ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۹۱-۱۸۶.

۱۶ ـ «آبخیزه» اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۱۸۹.

۱۷ ـ «خزانة» **مسالک الممالک**، ص۱۸۹؛ ابن حوقل، **صورة‌الارض**، ص۱۴۷.

۱۸ ـ از آبخیزه تا خزانه یک مرحله بیابان است. اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۱۸۹.

۱۹ ـ یک مرحله بیابان باشد. همان.

۲۰ ـ از ساغند تا رباط پشت بادام، تا رباط محمّد یک مرحله بیابان است. اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۱۸۹.

۶ـ از رباط پشت بادام تا «رباط محمّد» یک منزل است و آن جا سی مرد باشد و ایشان را چشمهٔ آب و کشت هست.

۷ـ از رباط محمّد تا «ریگ» یک منزل است و در آن جا کسی نیست، چشمهٔ آبی است و مقدار دو فرسنگ ریگ است.[۲۱]

۸ـ از ریگ تا «مهلب» یک منزل و در آن جا کسی نیست، چشمهٔ آب و کوهی است.

۹ـ از مهلب تا «رباط حوران»[۲۲] یک منزل و رباط از خشت پخته است و گچ کرده‌اند[۲۳] و سه چهار کس نگاهبان آن.

۱۰ـ از رباط حوران تا «چشمهٔ رادخره»[۲۴] یک منزل و بدان جا چشمهٔ آب گرم است و هیچ کس نیست.

۱۱ـ از چشمهٔ رادخره تا «بشتادران»[۲۵] یک مرحله و آن جا دهی است بزرگ، بر یک سوی آن طبس است و در آن جا سیصد مرد و آب و کشت و عمارت و چهارپایان است.[۲۶]

۱۲ـ از بشتادران تا «بن» یک منزل است و آن جا دهی است آبادان که قریب پانصد کس ساکن و عمارت و زراعت و مواشی دارد.

۱۳ـ از بن تا «زادویه» یک منزل، در آن جا کسی ساکن نیست و چاه آب است.

۱۴ـ از زادویه تا «رباط زنگر»[۲۷] یک منزل و در آن جا آب روان است و اندک زراعت و سه چهار کس ساکن است.

---

۲۱ ـ در این منزل حوض آبی هست و کاروانسرایی لیکن مردم نیست و ریگ ریگی است به مقدار دو فرسنگ. اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۱۹۰.

۲۲ ـ رباط خوران، ابن حوقل، **صورة‌الارض**، ص۱۴۷.

۲۳ ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۱۹۰.

۲۴ ـ زاد آخرت، **مسالک الممالک**،ص۱۹۰.

۲۵ ـ بستادران و بشتاذران هم آمده است. ر.ک. به: همان مأخذ؛ ابن حوقل، **صورة الارض**، ص۱۴۷.

۲۶ ـ ابن حوقل، **صورة‌الارض**، ص۱۴۸.

۲۷ ـ «رباط زیگن» و «ریگن» هم آمده است. اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۱۹۰؛ ابن‌حوقل، **صورة‌الارض**، ص۱۴۸.

۱۵ـ از رباط زنگر تا «اشبست»[۲۸] یک منزل است و در آن جا حوض آب باران است.

۱۶ـ از اشبست تا «ترشیز» که شهری است معتبر و معروف یک منزل است، ترشیز حومهٔ «پشت» (بشت) نیشابور است و شهری زیبا و پربرکت و پرجمعیت و در هر دو یا سه فرسخ، کاروانسرا و حوض آب دارد.[۲۹]

راههای بیابان بدین‌ترتیب است: از اصفهان تا ری، از نائین تا خراسان، از یزد تا خراسان، راه شور، راه راور، راه خبیص، راه نو، راه سیستان تا کرمان و راه یزد و میبد و نائین که در «کرت» به هم می‌رسند و آن شهری است به سه فرسنگی طبس و در آن جا قریب هزار مرد باشد و در اعمال طبس است.[۳۰]

بنابرآنچه گفته شد، حضرت رضاعلیه‌السلام از منطقهٔ کویری و راه خشک بیابانی عبور کرده‌اند و در منابع جدید این منطقهٔ کویری را شهر یزد ذکر کرده‌اند. علاوه بر این موضوع این شهر در مسیر راه قدیمی فارس به شیراز قرار داشته و وجود قدمگاهها و آثار یادبود برجای مانده از عبور حضرت رضاعلیه‌السلام در حوالی شهر یزد و برخی مناطق آن که از قدمت و اعتبار درخور توجّهی برخوردارند، عبور حضرت‌علیه‌السلام را از این شهر قوّت می‌بخشند.

بررسی قدمگاههای امام علی‌بن موسی‌الرضاعلیه‌السلام در یزد

در یزد چندین قدمگاه منسوب به حضرت امام علی بن موسی الرضاعلیه‌السلام به چشم می‌خورد. اهمیت و اعتبار تاریخی این قدمگاهها یکسان نیست و هر کدام نیازمند بررسی جداگانه‌ای است بنابراین ابتدا از محل و ناحیه‌ای که قدمگاهها در آن واقع شده‌اند سخن خواهیم گفت و سپس موقعیت آنها را با توجه به خط سیر

---

۲۸ ـ «استلشتز» و «اسنیشت» هم آمده است. اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۱۹۰؛ ابن حوقل، **صورة‌الارض**، ص ۱۴۸.

۲۹ ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۱۹۰؛ ابن حوقل، **صورة‌الارض**، ص ۱۴۸.

۳۰ ـ جیهانی، **اشکال العالم**، ص ۸-۱۵۷؛ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۵۲-۳۴۹؛ ابن حوقل، **صورة‌الارض**، ۹-۱۴۵؛ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۹۱-۱۸۸.

حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام بررسی خواهیم کرد.

قدمگاه خرانق (مشهدک)

خرانق در شصت کیلومتری یزد واقع شده است. آثار تاریخی خرانق علاوه بر مشهدک که مقام نزول حضرت ثامن‌الائمه علیه‌السلام می‌باشد، مزاری است مشهور به بابا خادم که یک بقعهٔ گنبددار برای آن ساخته شده، ولی نوع سنگ و کاشیهای آن قدمتی ندارد.[۳۱] دیگر، کاروانسرایی است مشهور به رباط شاهزاده که به فرمان شاهزاده محمّد ولی میرزا، فرزند فتحعلی شاه قاجار ساخته شده است.[۳۲] علاوه بر آن، مسجد نسبتاً کوچکی است که به آن مسجد جامع گویند. در پشت منبر این مسجد، سنگ قبری از نوع سنگهای رسوبی سفید از قرن پنجم هجری به اندازهٔ ۵۰×۳۰ سانتی‌متر دیده می‌شود که به طور آزاد افتاده و بر روی آن عبارت «هذا قبر علی بن محمّد بن اسحق المولی توفّی فی شهر ربیع‌الاول، سنه تسع و تسعین و اربع مائة» به چشم می‌خورد[۳۳] و دو سنگ قبر دیگر نیز در کنار دَرِ مسجد دیده می‌شود که مربوط به قرن هشتم و متعلق به یک پدر و دختر است.[۳۴]

مشهدک که مقام نزول حضرت ثامن‌الائمه علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام است درکنار قبرستان خرانق قرار دارد و تنها از آن بقعهٔ گلی کوچک و ویرانه‌ای که یک طاق گنبدی شکل دارد برجای مانده است. مردم و اهالی این منطقه مشهدک را محل عبادت و نماز حضرت امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام می‌دانند، و به همین دلیل آن مکان را محترم و مقدّس می‌شمارند و گاهی قاریان در آن به قرائت قرآن می‌پردازند. در این بقعه سنگ خاکستری رنگی به اندازهٔ ۲۹×۲۷ سانتیمتر بر دیوار سمت قبله (به جای محراب) نصب شده که به خط نسخ عباراتی به تاریخ ۵۹۵ هجری بر آن حک شده است و اطلاعات مهمّی از عبور حضرت ثامن‌الائمه علیه‌السلام در اختیار محقّقان و مورّخان می‌گذارد و براساس آن شیوع روایت عزیمت آن حضرت از

---

۳۱ ـ ایرج افشار، **یادگارهای یزد**، ص۱۷۳.
۳۲ ـ همان.
۳۳ـ همان، ص۱۷۴.
۳۴ ـ همان، ص۱۷۵.

طریق یزد به طوس در قرن ششم تأیید می‌شود و چون از سندهایی نیست که ساخته و پرداختهٔ عصر صفوی باشد حائزاهمیّت فراوانی است. نکتهٔ دیگری که جالب توّجه و دقّت است این است که کتیبهٔ این سنگ به زبان فارسی است و در این خطّه از لحاظ قدمت نظایر زیادی ندارد و به علاوه در رسم الخطّ آن شیوهٔ کتابت آن عصر (قرن ششم) به کار رفته است که طبعاً فوایدی از دیدگاه زبانشناسان و محقّقان خطّ بر آن مترتب خواهد بود.

متن کتیبه به این شرح است: لااله الا الله، محمّد رسول الله، امیرالمؤمنین.[۳۵] به تاریخ ست و تسعین مائه.[۳۶] علی[۳۷] بن موسی الرضا اینجا رسیده است و در این مشهد فرو آمذ (آمد) و مقام کرد، و به تاریخ سنة اثنی و تسعین و خمسائه[۳۸] مشهد خراب بوذ (بود) و از جهد بوبکربن علی ابی نصر رحمةالله[۳۹] فرموذنذ (فرمودند) و به دست ضعیف پرگناه یوسف بن علی بن محمّد بنا واکرده شذ (بنا کرده شد).

خذایا (خدایا) بر آن کس رحمت کن کی (که) یک بار قل هوالله به اخلاص درکار آنک (آن که) فرموذ (فرمود) و آنک کرد و آنک خواند کنذ (کند). کتبه یوسف بن علی بن محمّد، فی شهر ربیع‌الاوّل سنة خمس و تسعین و خمس مائه.[۴۰]

قدمگاه ده شیر، فراشاه[۴۱] (مسجد مشهد علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام)

ده شیر، آبادی مشهور، اما کم مایه‌ای است که بر سر راه ابرقوه واقع شده است. نام ده شیر درکتب، به صورت قریهٔ شیر نیز آمده است. علی‌الظاهر نامش مأخوذ از نام شیرکوه است.[۴۲]

---

۳۵ ـ این کلمه به صورت منفرد در لبهٔ سمت چپ کنده شده است و احتمال الحاقی بودن می‌رود.

۳۶ ـ سال ۹۰۶ هـ. ق.

۳۷ ـ در تمام موارد بالا بر روی (ی) در آخر کلمات دو نقطه گذاشته شده است.

۳۸ ـ سال ۵۹۲ هـ.ق.

۳۹ ـ «رحمةالله» بالای سطر کنده شده است.

۴۰ ـ سال ۵۹۵ هجری. ایرج افشار، **یادگارهای یزد**، ۱۷۷/۱-۱۷۳.

۴۱ ـ فراشاه در تلفظ محلی، فراشه می‌گویند.

۴۲ ـ ایرج افشار، **یادگارهای یزد**، ۲۸۰/۱.

نام ده شیر برای اوّلین بار در *تاریخ جدید* یزد (تألیف قرن هشتم) دیده می‌شود و بنابر ضبط آن خواجه شمس‌الدّین محمّد تازیکو مسجد چهل محراب را در شهر یزد بساخت و چهار دانگ از قریهٔ ده‌شیر قهستان یزد را بر آن وقف کرد.[۴۳]

آثار تاریخی و قدیمی در ده شیر، شامل یک رباط و مسجد و یک قدمگاه است.[۴۴]

قدمگاه فراشاه، از مجموعه بنایی تشکیل شده که بر کنار جادهٔ تفت[۴۵] به ده‌شیر و در مرکز فراشاه[۴۶] قرار دارد. مردم، آن را قدمگاه حضرت علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام می‌دانند. این عمارت بنا بر سنگ نوشته‌ای که در محراب آن نصب شده است، توسط گرشاسب‌بن علی (۵۱۳-۴۸۸) از امرای کاکویه دیلمی در سال ۵۱۲ هجری عمارت شده است که در آن زمان به مسجد مشهد علی‌بن موسی‌الرضاعلیه‌السلام شهرت داشته است.[۴۷]

اصل بنای مسجد مشهد علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام در فراشاه، چهار ضلعی است و هر ضلع آن از داخل، هشت متر است. در ارتفاع قریب به سه متر، بنا به هشت ضلعی بدل شده و بر سر آن گنبد آجری قرار گرفته است. بنا دارای سنگ تاریخ و کتیبه و تزیینات داخلی و یادگارهایی است که به شرح ذیل معرفی می‌شوند.

۱ـ دور تا دور زیر گنبد سورهٔ الفتح به خطّ کوفی گلدار تزیینی به عرض شصت سانتیمتر در گچ کنده و کتیبه کرده‌اند، بر روی حروف، رنگ سیاه و قهوه‌ای زده‌اند و بالای بسم‌الله الرّحمن الرّحیم عبارتی بوده که فعلاً «امر به عمارة هذا...» از آن باقی مانده و مابقی شکسته شده است.

۲ـ بالای سر محراب در قسمتی که گچهای مرمتی بیرون آمده است آثار کتیبه‌ای به خط کوفی دیده می‌شود که به علت ساییدگی و محوشدگی قابل قرائت نیست.

---

۴۳ ـ احمدبن علی کاتب، **تاریخ جدید یزد**، ص۱۳۳؛ مستوفی بافقی، **جامع مفیدی**، ص۷-۵۳۶ و ۶۲۱.

۴۴ ـ ایرج افشار، **یادگارهای یزد**، ۱/۲-۲۸۱.

۴۵ ـ تفت در ۲۱ کیلومتری یزد به سمت ابرقوه واقع شده است.

۴۶ ـ فراشاه در ۶ کیلومتری تفت واقع شده است.

۴۷ ـ ایرج افشار، **یادگارهای یزد**، ۱/۸۴-۳۸۱.

۳ـ در داخل محراب یک قطعه سنگ مرمر به اندازهٔ ۶۰×۱۱۶ سانتیمتر نصب است که آن را بسیار ظریف و هنرمندانه تراشیده‌اند و قابی از چوب دارد که کتیبه‌ای به خط کوفی داشته ولی به علت موریانه‌خوردگی تقریباً همهٔ کلمات محو شده است و عبارات آن خوانده نمی‌شود. این قاب دارای چوبی محکم و به رنگ قهوه‌ای تند است. سنگ آن دو ردیف حاشیه دارد در حاشیهٔ اول آمده: بسم‌الله الرّحمن الرّحیم، ذٰلِكَ الَّذی یُبَشِّرُ اللهُ عِبَادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ.[۴۸] و در حاشیهٔ دوّم بعد از بسم الله الرّحمن الرّحیم نام دوازده امام علیهم‌السلام ذکر شده است.

خط اول متن آیهٔ ۳۳ سورهٔ احزاب است. خط دوّم: لااله الاّ الله، محمّد رسول‌الله، علیّ ولیّ الله.[۴۹] خط سوّم: (در هلالی زاویه‌دار) بسم‌الله الرّحمن الرّحیم، قَد اَفْلَحَ الْمُؤمِنُونَ... خط چهارم به بعد: بسم‌الله الرّحمن الرّحیم، قُل هُوَالله... اَمَرَ بِعِمَارَةِ هٰذا الْمَسْجِدِ الْمَعْرُوف بِمَشْهَدِ عَلی بن موسی الرّضا علیهماالسلام العَبْدُ الْمُذْنِبُ الْفَقیرُ اِلیٰ رَحْمَةِ اللهِ تعالی گرشاسپ‌بن علی بن فرامز[۵۰] ابن علاءُالدّوله تَقَبَّلَ اللهُ مِنْهُ فی شُهُورِ سَنَةِ اثنیٰ عَشَرَةَ وَخَمْس مائة... (دو یا سه کلمه شکسته است.)[۵۱]

احمدبن علی کاتب، مؤلف *تاریخ جدید یزد* (۸۶۲ هـ.ق) از قدمگاهی در یزد نام می‌برد که سلطان قطب‌الدّین آن را عمارت کرده است و بر این قدمگاه که آن را قدمگاه امام الانس والجن علی بن موسی الرّضا عَلیه آلاف التّحیة والثّناء می خوانند مدرسه و دو مناره افزوده است.[۵۲]

علاوه بر قدمگاههایی که در مناطق مختلف و نواحی یزد برشمردیم چند بقعه منسوب به برادران امام رضا علیه‌السلام در منطقهٔ قدیمی رباط پشت بادام وجود دارد که بنابر گفتهٔ نائینی در *تحفة الفقراء* و برخی از منابع تاریخ محلی یزد، به هنگام توقف امام رضا علیه‌السلام در خراسان عده‌ای از برادران آن بزرگوار به قصد پیوستن به ایشان در این منطقه به دست عمّال مأمون به شهادت رسیدند.

---

۴۸ ـ سورهٔ شوری، آیهٔ ۲۳.

۴۹ ـ عبارت «علیّ ولیّ الله» به خطّ دیگری اضافه شده است.

۵۰ ـ «فرامرز» اشتباه سنگ‌تراش است.

۵۱ ـ ایرج افشار، **یادگارهای یزد**، ۲-۳۸۱/۴.

۵۲ ـ احمدبن علی کاتب، **تاریخ جدید یزد**، ص ۷۰.

ورود حضرت امام رضاعليه‌السلام به بافران و نائین

بافران[۵۳] در پنج کیلومتری شهر نائین (در مسیر جادهٔ یزد به نائین) واقع شده است. از ورود حضرتعليه‌السلام به بافران و نائین در منابع اوّلیه ذکری نیست، امّا منابع محلی و برخی از تذکره‌های جدید از ورود ایشان به این دو شهر و قدمگاههایی که منسوب به حضرت رضاعليه‌السلام است مطالبی آورده‌اند.

بلاغی در تاریخ نائین می‌نویسد: بین بافران و نائین که یک فرسنگ مسافت است، درختی وجود دارد که مورد توجه اهالی است. این درخت را به زبان محلی درخت «سیس» و نیز درخت «موم روضا» رضا می‌نامند و در بیست و یکم ماه رمضان و در روز عاشورا در آن جا جمع می‌شوند و آش می‌پزند و پارچه به آن درخت می‌بندند و برگ درخت را برای تبرّک به خانه‌های خود می‌برند.[۵۴] آنها معتقدند که حضرت رضاعليه‌السلام در زیر آن درخت غذا تناول فرموده و وضو ساخته است. مؤلف *تاریخ نائین* می‌افزاید: شاه عباس کبیر در سال ۱۰۰۹ هـ.ق نذر کرد که اگر بر عثمانیان پیروز شود پای پیاده به زیارت مشهد مقدس حضرت رضاعليه‌السلام رهسپار شود و صاحب *وقایع السنین* در وقایع سال یکهزار و ده می‌نویسد: شاه عباس تا آن جا که توانسته از مسیر حرکت امام رضاعليه‌السلام اطلاع حاصل کند از همان مسیر راه پیموه است و چون به منطقهٔ بافران و آن درخت رسیده، عمارتی بنا کرده که در دیوار آن بنا به یاد غذا خوردن حضرتعليه‌السلام، به جای کاشی معمولی از کاشیهای زینتی که طرح کاسه و بشقاب بر آن بوده استفاده کرده‌اند. وی به نقل از یک شاهد عینی می‌نویسد: سابقاً این کاشیها به جای خود باقی بود ولی هم اکنون آثاری از آنها باقی نمانده است.[۵۵]

قدمگاههای شهر نائین

در شهر نائین نیز چند قدمگاه وجود دارد که منسوب به امام رضاعليه‌السلام است.

قدمگاه مسجد قدیمان یا مسجد جامع قدیم که بنابرگفتهٔ بلاغی، مسجد قدمگاه

---

۵۳ ـ «بافران» در اصل بادران بوده است.

۵۴ ـ بلاغی، **تاریخ نائین**، ۲/۷-۲۳۶.

۵۵ ـ همان، ص ۲۴-۲۳.

بوده و بر اثر کثرت استعمال «مسجد قدیمان» نام گرفته[۵۶]، از کهن‌ترین مساجد جامع معروف نائین است و قبل از ظهور اسلام در ایران، این مسجد آتشکده بوده است.[۵۷] قدمگاه، در ضلع جنوب شرقی مسجد به شکل مثلث است که یک متر از زمین ارتفاع دارد و اطراف آن را نردهٔ چوبی نصب کرده‌اند. نقش پایی بر روی سنگ به چشم می‌خورد که قدر مسلم به عنوان یادگار از ورود و توقف آن حضرت در این مکان ساخته شده است. صاحب کتاب *تاریخ نائین* معتقد است که حضرت رضا علیه السلام در این مسجد نماز گزارده است[۵۸] و علاوه بر آن از مسجد و حمّام امام رضا علیه السلام در محلهٔ گودالو یا محلهٔ سنگ نائین نام می‌برد که حضرت علیه السلام در آن جا نماز گزارده و استحمام فرموده‌اند.[۵۹] بلاغی در *تاریخ نائین* می‌افزاید: از مجموع این آثار و جهات تاریخی دیگر معلوم است در همان سفری که حضرت رضا علیه السلام از مدینه به مرو تشریف‌فرما شده‌اند نائین در مسیر راه آن حضرت بوده است، ولی به نقل از شیخ صدوق می‌نویسد: حضرت رضا علیه السلام در نیشابور وارد شده به محلهٔ قزوینیها و در آن جا حمّامی بود و چشمه‌ای که آبش کم شده بود و آن چشمه چند پله درگودی بود، حضرت تشریف برد در میان آن چشمه و غسل کرد و نماز خواند و فعلاً هم مردم میان آن چشمه می‌روند و به قصد تبرّک غسل می‌کنند و از آن می‌آشامند و در پشت آن چشمه نماز می‌خوانند و حوائج خود را از خداوند می‌خواهند و مستجاب می‌شود و آن چشمه معروف است به «عین کهلان». صاحب منتخب *التواریخ* در ص ۵۵۲ می‌نویسد: محتمل است که چشمه همان قدمگاه باشد و آن چشمه معروف به حمام الرضا علیه السلام است. سحاب، در *زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا* علیه السلام می‌نویسد: اگر چه امروز، از نیشابور تا قدمگاه فاصله زیاد است ولی بعید نیست نیشابور آن روز در نهایت آبادی و پرجمعیّتی بوده و دامنهٔ آن تا قدمگاه گسترش داشته است و آن جا یکی از محلات شهر به شمار می‌آمده است.[۶۰] بلاغی

۵۶ ـ همان، ص ۵۹.

۵۷ ـ همان، ص ۱۱.

۵۸ ـ تاریخ نائین، ۱/۷۹و ۲/۹-۵۸.

۵۹ ـ همان، ۱/۲۳۰ و ۲/۶-۱۵.

۶۰ ـ بلاغی، تاریخ نائین، ۲/۲۳۰ ، ۲۳۱، ۲۳۳.

در *تاریخ نائین* در ذکر اولیاءالله و کسانی که در خاک نائین مدفون هستند می‌نویسد: سلطان موصیله زنی است که اهل موصل و از خدمهٔ حضرت رضاعلیه‌السلام[۶۱] بوده و در سفری که حضرت به نائین تشریف‌فرما شده‌اند وفات یافته و در این سرزمین دفن شده است. مردی به نام احمد که او هم از خدمهٔ حضرت بوده و پس از رحلت حضرت رضاعلیه‌السلام چون حسن استقبال اهالی را نسبت به حضرت دیده و نائین از دسترس حکّام بنی‌عبّاس دور بوده لذا در آن جا مسکن گزیده و زمانی که روحش به شاخسار جنان پرواز کرده در آن سرزمین دفن شده است.[۶۲]

ملاحظاتی دربارهٔ ورود حضرت رضاعلیه‌السلام به نائین و قدمگاههای این شهر

نائین در مسیر یکی از راههایی است که از فارس به خراسان می‌رود ولی راههای دیگری همچون راه خرانق که در آن نیز قدمگاهی منسوب به حضرت رضاعلیه‌السلام وجود دارد به نیشابور و مرو منتهی می‌شود، بنابراین به طور قطع، آنچنان که صاحب *تاریخ نائین* ادّعا می‌کند، نمی‌توان یقین حاصل کرد که حضرت از این شهر عبور کرده باشد.

از آن جا که منابع اوّلیه و معتبر هیچ‌گونه اطّلاعی از جزئیّات مسیر راه حضرت از فارس به خراسان ارائه نمی‌دهند، تعیین خطّ سیر دقیق و قطعی در این بخش از راه دشوار است. تنها نقطهٔ روشنی که در این مسیر از منابع اوّلیه به دست می‌آید، اشاره‌ای است که شیخ صدوق و سایر منابع معتبر به مسیر راه کویر و ورود آن حضرت به نیشابور کرده‌اند. این منابع مسیر حضرت را از اهواز به فارس و از آن جا به سمت خراسان از طریق نیشابور یاد کرده‌اند ولی در این میان راه کویر (بیابان میان فارس و خراسان) مبهم و فاقد منطقهٔ جغرافیایی معینی است. اطلاعات افزودهٔ منابع محلی نه تنها جغرافیای حرکت امام‌علیه‌السلام را روشن نمی‌سازند، بلکه ایجاد تناقض نیز می‌کنند. همچنان که ذکر شد منابع محلی در منطقهٔ کویری یزد از قدمگاه خرانق و چند یادبود در شهر نائین، نقل جداگانه‌ای آورده‌اند این دو شهر تقریباً در

---

۶۱ ـ بلاغی در جای دیگر از کتاب خود «سلطان موصیله» را خادمهٔ حضرت معصومه‌علیهاالسلام برمی‌شمارد، ن.ک. به: **تاریخ نائین**، ۱/۶۶.

۶۲ ـ ن.ک. به: سحاب، **زندگانی حضرت علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام**، ص ۲۷۶.

دو مسیر مخالف نسبت به شهر یزد قرار دارند، یکی در شرق و دیگری در شمال غربی این شهر واقع شده است و پر واضح است که عبور از یک راه، راه دیگر را بی‌اعتبار می‌سازد و این در حالی است که در مسیر هر دو راه، قدمگاه و منزلگاه منسوب به حضرت رضا علیه السلام وجود دارد و بدیهی است که عبور توأم از این دو مسیر ناقض منطق جغرافیایی است.

از اعتبار قدمگاه خرانق و این که این قدمگاه در مسیر راه کویری یزد به خراسان واقع شده پیشتر سخن گفتیم، امّا در خصوص بافران و نائین در *تاریخ محلی نائین* که مأخذ بررسی ما در این تحقیق است، نکات مبهم وگاه متناقضی به چشم می‌خورد. بلاغی دربارهٔ خط سیر عبور حضرت علی‌بن موسی الرضا علیه السلام به نقل از *مطلع الشمس* می‌نویسد: حضرت از مدینه (وطن خود) به بصره، ارجان (حاکم‌نشین اهواز که در آن وقت آباد بوده و آثار مسجدی که منسوب به حضرت رضا علیه السلام است فعلاً در بلد ارجان معروف است)، فارس، خاک اصفهان، نیشابور، (که در محلهٔ بلاش‌آباد منزل فرمودند)، ده سرخ (نیم فرسخی شریف‌آباد و شش فرسخی مشهد مقدس که همان قریةالحمراء، است که در عیون نقل کرده)، سناباد، سرخس و مرو عبور فرموده‌اند.[۶۳] سپس می‌افزاید: چنین به نظر می‌رسد که خط سیر حضرت از اهواز، تا سناباد (مشهد) به این طریق بوده است: اهواز، رامهرمز، بهبهان، کوه‌کیلویه،[۶۴] شلمزار،[۶۵] (جزء چهار محال از بلوک اصفهان است) نائین، انارک، بیابانک، الحق، عباس‌آباد، سبزوار، نیشابور، (قدمگاه این جاست) ده سرخ، (شریف‌آباد این جاست)، طرق، مشهد.[۶۶] و در ذیل این سطور می‌نویسد: با امعان‌نظر در خط سیر سلطان سریر ارتضاء امام علی‌بن موسی‌الرضا علیه السلام و انحرافات راه بخوبی می‌توان دریافت، اولاًکسانی که در مسموم شدن آن حضرت تردید دارند از جهات باطنی و علل احضار حضرت به مرو و صدمات و تألّماتی که به حضرت

---

۶۳ ـ بلاغی، **تاریخ نائین**، ۲/۶-۲۳۵. به نقل از **مطلع الشمس**.

۶۴ ـ کهکیلویه و بویراحمد.

۶۵ ـ شملزار (کیار) شهری است میان لردگان و شهر کرد و از آن جا راهی است که به اصفهان می‌رود. ن.ک. به: **اطلس راههای ایران**، ص۹.

۶۶ ـ بلاغی، **تاریخ نائین**، ۲/۶-۲۳۵.

رسیده است، آگاه نیستند، باید به آنها گفت (حفظت شیئاً و غابت عنك اشیاء) و ثانیاً تا همین اندازه‌ای که عمر مبارک حضرت کفاف داده بر اثر اقدامات آن حضرت کاخ استقلال تشیّع و استقلال ایران استوار شده است.[۶۷] مؤلّف *تاریخ نائین* در جای دیگر می‌نویسد: قسمتی از مسیر آن حضرت در نقشهٔ نائین و قسمتی هم در نقشهٔ مستخرج از شمارهٔ اوّل سلسلهٔ راهنمای تاریخی از انتشارات ادارهٔ کل عتیقات چاپ شهریور ۱۳۱۳ در مطبع مجلس منعکس است.[۶۸]

سحاب نیز در کتاب *زندگانی امام رضا*عليه‌السلام به نقل از *تاریخ نائین* این خط سیر را با تفاوتهایی بیان کرده است.[۶۹] وی مسیر راه رااز مدینه به بصره و از آن جا به اهواز، رامهرمز، بهبهان، کوه‌کیلویه و شلمزار مطابق نقل *تاریخ نائین* که مأخذ نقل او است برمی‌شمارد و سپس سایر شهرهایی راکه در مسیر حضرت رضاعليه‌السلام واقع شده است با تفاوتهایی به شرح ذیل بیان می‌کند.

کروند،[۷۰] قهپانه،[۷۱] (اصفهان)، نائین، انارک،[۷۲] بیابانک،[۷۳]

---

۶۷ ـ بلاغی، **تاریخ نائین**، ۲/۲۳۶.

۶۸ ـ نقشهٔ مذکور، مسیر حرکت امام رضاعليه‌السلام را از طریق غرب ایران به ری، قم، سمنان، نیشابور، سرخس و مرو ترسیم کرده است.

۶۹ ـ تفاوتی که در خط سیر دیده می‌شود اضافاتی است که سحاب در کتاب **زندگانی امام رضا**عليه‌السلام اضافه کرده است و این اختلاف در کتاب **تاریخ نائین** وجود ندارد. تطبیق کنید **زندگانی امام رضا**عليه‌السلام، ص۱۷۵ را با **تاریخ نائین**، ۲/۶-۲۳۵.

۷۰ ـ در **نقشهٔ اطلس ایران** نامی از «کروند» دیده نمی‌شود. از «کرند» نام برده شده که نزدیک مرز شوروی و در ۵۱ کیلومتری مرو تپه واقع شده و دو منطقهٔ دیگر به همین نام وجود دارد که یکی میان اسلام‌آباد و سرپل ذهاب و دیگری بین طبس و بشرویه واقع است. همچنین از کروندان که ناحیه‌ای است در حوالی سنندج در ۵ کیلومتری دهکلان نام برده شده است. نگاه کنید به: **اطلس راههای ایران**، ص۶، ۱۴، ۹-۱۸.

۷۱ ـ از قهپانه در نقشهٔ اطلس ایران نامی نیامده است، از تأکید صاحب **تاریخ نائین** به نظر می‌رسد که این شهر ناحیه‌ای در اصفهان باشد.

۷۲ ـ انارک در بیست و هفت کیلومتری نائین واقع شده است. نگاه کنید به: **اطلس راههای ایران**، ص۲۵.

۷۳ ـ در سی و پنج کیلومتری جنوب غربی سمنان نزدیک صوفی آباد واقع شده است. **اطلس راههای ایران**، ص۱۶.

خـــور،[۷۴] راه کـــویـــر، ســمنان، آهــوان،[۷۵] دامـغان، شـاهرود،[۷۶] مـیامی،[۷۷] میاندشت،[۷۸] الحاک،[۷۹] عباس‌آباد،[۸۰] سبزوار، نیشابور، قدمگاه،[۸۱] ده‌سرخ،[۸۲] و طرق.[۸۳]

مؤلف *تاریخ نائین* نیز خود دربارهٔ ورود حضرت در جایی با تزلزل و در جایی دیگر با اطمینان سخن گفته است او در جایی می‌گوید: مدارکی متقن موجود است که نه تنها حضرت به نائین تشریف آورده‌اند، بلکه به یزد هم تشریف برده‌اند. چه آن که در *تاریخ یزد* در هنگام ذکر مسجد فرط می‌نویسد: در زمانی که حضرت علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام برحسب تقاضای مأمون خلیفهٔ عباسی متوجه طوس بودند به یزد آمدند و چند روزی توقف فرموده و در هنگام توقف در مسجد فرط به عبادت قیام کردند و موضع عبادت آن حضرت را یک نفر یزدی عمارت نموده و گنبدی کوچک

---

۷۴ ـ در دویست و سه کیلومتری نائین به سمت استان خراسان واقع شده است. انارک بین این منطقه و نائین است. در سی‌وهفت کیلومتری جنوب خور روستایی است به نام نیشابور که نباید آن را با شهر نیشابور اشتباه کرد. همان، ص۲۴.

۷۵ ـ در چهل کیلومتری سمنان به طرف امیرآباد و دامغان واقع شده است. ر.ک. به: همان مأخذ، ص۱۵.

۷۶ ـ شاهرود در چهل و پنج کیلومتری دامغان و در نزدیکی بسطام واقع شده است. ن.ک. به: همان مأخذ، ص۶ و۷.

۷۷ ـ میامی در مسیر راه شاهرود به سبزوار و در شصت‌وسه کیلومتری این شهر واقع شده است. همان، ص۶.

۷۸ ـ میاندشت در سی و هفت کیلومتری شاهرود به سمت سبزوار واقع شده است. همان، ص۶.

۷۹ ـ الحاک و یا (الحق) که در **تاریخ نائین** آمده است در نقشهٔ کنونی ایران دیده نمی‌شود احتمالاً نام سابق شهری در حدّ فاصل میامی کنونی و عباس آباد بوده و نیز ممکن است نام دیگر میاندشت باشد.

۸۰ ـ عباس‌آباد در سی‌وسه کیلومتری میاندشت واقع شده است. همان، ص۶.

۸۱ ـ در بیست و شش کیلومتری نیشابور واقع شده است. همان، ص۵.

۸۲ ـ در جادهٔ فرعی نیشابور، قدمگاه به سمت مشهد، حوالی شریف‌آباد واقع شده است. همان، ص۴.

۸۳ ـ در چهار کیلومتری جنوب مشهد واقع شده است. همان.

بر آن ساخته است.[۸۴]

در پشت مسجد کلوان نائین محلی است که آن جا را قدمگاه حضرت رضاعلیه‌السلام گویند، مسجد و حمام امام رضاعلیه‌السلام هم در محلهٔ گودالو موجود است، درخت راه بافران هم به درخت (موم رضا) یعنی امام رضاعلیه‌السلام، موسوم است. از مجموع این آثار بسیاری از اهالی جداً معتقدند در همان سفری که حضرت رضاعلیه‌السلام از مدینه به مرو تشریف‌فرما شده‌اند نائین در مسیر راه آن حضرت بوده است.[۸۵] ولی در جای دیگر با ابهام می‌نویسد: مسجد محلهٔ کلوان نیز اهمیّت دارد و در جنب آن محلّی است به نام قدمگاه که معتقدند، قدمگاهِ یکی از امامان بخصوص امام هشتم بوده زیرا می‌گویند حضرت از این راه به خراسان تشریف‌فرما شده و مسجدی هم در محلهٔ گودالو به نام مسجد (امام رضا) موجود است. دو حمام یکی مردانه و یکی زنانه در جوار مسجد مزبور است که به حمام امام رضا معروف است، ولی مدرکی به نظر نرسید و در نزدیکی مسجد اخیر (مسجد امام رضاعلیه‌السلام) مسجد کوچکی است به نام مسجد فاطمه که جدیدالبناء است.[۸۶]

علاوه بر آنچه گفته شد، صاحب *تاریخ نائین* به نقل از منتخب *التواریخ*،[۸۷] از توقف حضرت در کروند نام می‌برد و می‌نویسد: در سفری که امام به خراسان می‌رفتند یکی از مردم کروند، (که) جمّال (و) ساربان آن حضرت بود، چون می‌خواست مراجعت نماید درخواست کرد که حضرت رضاعلیه‌السلام او را به دستخط مبارک خود شرافت دهد. حضرت خواستهٔ او را برآورد و نوشته‌ای به او مرحمت فرمود، در آن مرقوم داشته: كُنْ مُحِبّاً لآل مُحمّدٍ وَإنْ كُنت فاسِقاً وَمُحِبّاً لِمُحِبِّيهِم وَإنْ كانُوا فاسِقين[۸۸] و در آخر آن مکتوب فرمود: قالَ اَبُوذر، رَضِيَ الله عَنْهُ قالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله، يا اَباذَر، اُوصيكَ فَاحْفَظْ لَعَلَّ الله اَنْ يَنْفَعَكَ بِه، جاوِرِ الْقُبُورَ وَتَذَكَّرْبِهَا

---

۸۴ ـ احمد طاهری، **تاریخ یزد**، ص ۴۰.

۸۵ ـ بلاغی، **تاریخ نائین**، ۱/ ۲۳۰.

۸۶ ـ همان، ص ۷۹.

۸۷ ـ محمّد هاشم، **منتخب التواریخ**، ص ۵۵۳.

۸۸ ـ دوستدار آل محمّد باش اگر چه فاسق باشی و دوستان آنان را دوست بدار اگر چه فاسق باشند.

الْاٰخِرَة وَزُرْها اَحْیاناً بِالنَّهارِ وَلاتَزُرها باللیْلِ.[۸۹]

صاحب *تاریخ نائین* می‌افزاید: هم اکنون (در سال ۱۳۶۹ قمری) آن دستخط نزد برخی اهالی کروند موجود است.[۹۰] محدث قمی نیز در *فوائد الرضویة* این مطلب را از شخصی از مردم «کرمند» که دهی از دهات اصفهان است نقل می‌کند. سحاب نیز در *زندگانی امام رضا*عليه‌السلام این منطقه را در مسیر عبور حضرت رضاعليه‌السلام قلمداد کرده در حالی که متن روایت فاقد تأکید مکانی است، زیرا تنها به فردی از مردم کروند اشاره دارد و نمی‌توان از این عبارت نتیجه گرفت که این حادثه در کروند روی داده، به علاوه که، در *اطلس جغرافیای ایران* نامی از این شهر نیافتم.

ورود حضرت به آهوان

آهوان نام آبادیی است در چهل کیلومتری سمنان به سمت امیرآباد،[۹۱] و در *فرهنگ جغرافیایی ایران* «آهوانو»(Ahevana) ضبط شده است و آن را دهی از دهستان رودبار بخش حومهٔ شهرستان دامغان در هیجده کیلومتری شمال باختری دامغان ذکر کرده است.[۹۲]

صاحب *تحفة الرضویة*، می‌نویسد: چون حضرت رضاعليه‌السلام به نواحی دامغان که در حال حاضر به آهوان مشهور است رسید، آهویی چند به خدمت آن حضرت رسیدند و عرض کردند یابن رسول‌الله مخالفان قصد کشتن شما را دارند خوب است معاودت فرمایید. آن حضرت فرمود از اجل نتوان گریخت و برای آنها دعای خیر فرمود و بدین جهت آن محل را آهوان می‌گویند.[۹۳] خبر ورود حضرت رضاعليه‌السلام

---

۸۹ - ابوذر، که خداوند از او راضی باد از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله روایت کرده فرمود: ای ابوذر وصیّت مرا بپذیر و آن را نگهداری کن امید است خداوند متعال تو را بهره‌مند کند، وصیّت من این است که نزد قبرها به سر بر و از دیدن آنها یاد آخرت کن و آنها راگاهگاهی در روز زیارت کن و شب به زیارتشان مرو.

۹۰ - بلاغی، **تاریخ نائین**، ۲۳۵/۲؛ سحاب، **زندگانی امام رضا**عليه‌السلام، ص۲۷.

۹۱ - **اطلس راههای ایران**، ص۱۵.

۹۲ - **فرهنگ جغرافیای ایران**، ۳۲/۳.

۹۳ - به نقل از سحاب، **زندگانی امام رضا**عليه‌السلام، ص۲۴۵. صاحب **بحرالانساب**، بدون اشاره به دامغان تنها با ذکر ولایت خراسان در این‌باره می‌نویسد: چون (حضرت) بر سر چشمه

را به دامغان و یا آهوان و آنچه در علّت نامگذاری آن ذکر شده در منابع قدیم نیافتم ولی از آن جا که دامغان به لحاظ جغرافیایی در خط سیر حرکت حضرت رضاعلیه‌السلام واقع شده گذر آن حضرت از این منطقه محتمل به نظر می‌رسد.

راه قدیم نائین تا خراسان

بنابر گفتهٔ جیهانی در *اشکال العالم*، راه نائین به خراسان در زمان خودش از طریق طبس بوده، منازل و مناطقی که جیهانی در سال ۳۲۰ هجری از آنها نام می‌برد، امروز بجز چند مورد ناشناخته‌اند. شرح منازل برابر نقل جیهانی بدین شرح است:

از نائین تا «بونه» مزرعه‌ای است و در آن جا دو کس ساکن و در آن چشمهٔ آبی است و یک منزل[۹۴]. از بونه (مزرعه‌ای در کنار بیابان) تا «خرمق» [۹۵] را راه سه ده خوانند، یکی را «بیاق» گویند و دیگری را «خرمق» و سیم را «ارایه» و آن را از حساب خراسان دادند و در آن جا درخت خرما و کشت و چشمه‌های آب و چهارپایان باشد و در هر سه دیه هزار مرد بود و به یکدیگر چنان نزدیک‌اند که یکدیگر را توانند دید. از خرمق تا «نوخانی» چهار منزل و در هر سه فرسنگ یا چهار فرسنگ گنبدی است و حوضی از آب باران،[۹۶] از نوخانی تا «رباط حوران» یک منزل، از رباط حوران تا دهی که آن را «آتش کوهان»[۹۷] گویند یک منزل[۹۸] از آتش‌کوهان تا «طبس»[۹۹] یک

رسیدند، آهوان بسیار دیدند که سر آن چشمه ایستادند (ایستاده‌اند) همه آب می‌خورند و خون از دیده می‌بارند. چون جمع آهوان را نظر به جمال جهان‌آرای حضرت امام افتاد گفتند: که یا امام معصوم صلاح چنان است که از این راه برگردی که مخالفان قصد کشتن تو را دارند، چون حضرت امام از آهوان این سخن بشنید، گفت ای آهوان بدانید و آگاه باشید که هر کسی از اجل روی بگرداند ... چون امام علی‌بن موسی‌الرضاعلیه‌السلام نقل را تمام کرد آهوان گفتند: صدقتَ یا ولیّ‌الله، آنگاه امام روانه شد تا به نیشابور رسید. ابن یحیی خزاعی، **بحرالانساب**، ص۳-۱۰۱.

۹۴ ـ از نائین تا مزرعه‌ای که بر کنار بیابان است یک مرحله است. اصطخری، **مسالک‌الممالک**، ص۱۸۷.

۹۵ ـ جرمه، همان.

۹۶ ـ هر سه یا چهار فرسنگ گنبدی و برکه‌ای آب باشد. همان.

۹۷ ـ آتشگهان، همان.

منزل و این طبس شهری است خرد و در او بازارها و مسجد جامع (است) و آن را روستاها و رعایا و زراعت و خرماستان بسیار.[۱۰۰]

ناصر خسرو نیز که بخشی از راه قدیمی نائین را پیموده در سفرنامهٔ خود می‌نویسد: از نائین چهل و سه فرسنگ برفتیم به دیه گرمه (کرمه) از ناحیهٔ بیابان (بیابانک) که این ناحیه ده دوازده پاره دیه باشد، رسیدیم و آن موضعی گرم است و درختهای خرما بود و این ناحیهٔ کوفجان (کومخان)[۱۰۱] داشته بودند در قدیم... و در این راهِ بیابان به هر دو فرسنگ گنبدکها ساخته‌اند و مَصانِع که آب باران در آن جا جمع شود. به مواضعی که (زمین) شورستان نباشد ساخته‌اند و این گنبدکها به سبب آن است تا مردم راه گم نکنند و نیز به گرما و سرما لحظه‌ای در آن جا آسایشی کنند.[۱۰۲]

بررسی راههای کنونی یزد به خراسان

از یزد چند راه بیراهه به خراسان منتهی می‌شود، راه قدیمی یزد به خراسان که در منابع جغرافی‌نویسان قدیم نیز آمده، با تغییرات اندکی، پس از گذشت بیش از هزارویک‌صد سال هم اکنون نیز مرسوم و متداول است. این مسیر که مسیر راه فارس به خراسان است، پیش از این به نقل از جیهانی در *اشکال العالم* و اصطخری در *مسالک الممالک* و ابن حوقل در *صورة‌الارض* که به ترتیب در سالهای ۳۲۰،

---

۹۸ ـ یک مرحلهٔ سبک، همان.

۹۹ ـ و اگر خواهند از نوخانی به «دسکروان» روند یک مرحله، و از آن جا تا «بن» یک مرحله و از آن جا تا «ترشیز» دو مرحله و از آن جا تا نیشابور پنج مرحله، و راههایی به «دیه کردی» (ده کردی) جمع شود بر سه فرسنگی طبس که دهی بزرگ است، مردی هزار در این ده باشند. همان.

۱۰۰ ـ جیهانی، **اشکال العالم**، ص۱۵۷.

۱۰۱ ـ جمع کوفج است و کوفج یا کوچ و قُفص طایفه‌ای بوده‌اند مقیم حاشیهٔ غرب و جنوب و جنوب غربی کویر مرکزی ایران در مجاورت اقوام بلوچ و نام این دو طایفهٔ «کوچ و بلوچ» که در طغیانگری، سرکشی و راهداری شهرت دارند در منابع تاریخ ایران آمده است. ر.ک. به: ناصرخسرو، **سفرنامه**، ص۲۷۵.

۱۰۲ ـ ناصر خسرو، **سفرنامه**، ص۸-۱۶۷.

۳۴۰، ۳۶۷ نگارش یافته ذکر شد.

بر اساس راه قدیمی که امروزه نیز متداول است، از یزد راهی است خاکی به مسافت تقریبی سی کیلومتر تا «انجیره» و از آن جا به مسافت سی‌ودوکیلومتر راه امتداد دارد تا خرانق (قدمگاه علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام) و سپس با پیمودن «دوگالی»، «شهرنو» و «رباط زیرآب» به «ساغند» می‌رسیم که مجموعاً هفتادوپنج کیلومتر راه است. از ساغند بیست‌وپنج کیلومتر راه است تا «الله آباد» یا کاروانسرای شاه عباسی، و سپس با طی مسافت چهل و شش کیلومتر به «رباط پشت‌بادام» می‌رسیم و از آن جا راه به دو شاخه تقسیم می‌شود یکی به سمت «خور» می‌رود و دیگری به مسافت نودودو کیلومتر به «رباط خان» می‌رسد و از آن جا تا «کلمرد» بیست‌وهفت کیلومتر راه است و سپس با پیمودن سی‌وهشت کیلومتر به «رباط گور» می‌رسیم در آن جا راه به دو شاخه تقسیم می‌شود، یکی به سمت «گلستان» و «خیرآباد» در سمت چپ و دیگری به سمت «جوخواه» می‌رود که حدود سی‌کیلومتر مسافت دارد، در آن جا راهی است که به طبس می‌رود، ادامهٔ مسیر راهی خاکی است به مسافت تقریبی چهل و پنج کیلومتر که به بشرویه می‌رسد و از آن جا راه به مسافت پنجاه کیلومتر به یک سه راهی امتداد می‌یابد که سمت شمال آن به فردوس می‌رود با مسافت تقریبی شصت کیلومتر و از فردوس چند شاخه راه است که راه مستقیم آن با پیمودن پنجاه‌ونه کیلومتر به «بجستان» می‌رود و از آن جا به مسافت تقریبی صدوبیست کیلومتر به «فیض‌آباد» و سپس با مسافت هفت کیلومتر به «مهنه» می رود و از آن جا تا «شادمهر» حدود بیست کیلومتر راه است، کمی بالاتر از این شهر در سمت شمالی تربت حیدریه است. از این جا راه مستقیم و متداولتری است که با پشت سر گذاشتن «رباط سنگ» و «سنگ بست» به مشهد می‌رود، اما اگر از آن جا بخواهیم به نیشابور و سپس مشهد برویم، باید با پیمودن شصت و یک کیلومتر از جادهٔ سمت چپ به کاشمر و سپس به «ریوش» و «عطائیه» و سپس به نیشابور راه طی کنیم که مجموع مسافات آن صدوپانزده کیلومتر است. از نیشابور به راست با پیمودن بیست و پنج کیلومتر به قدمگاه می‌رسیم قدمگاه مشهور امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام و سپس با پیمودن چهل و چهار کیلومتر به «امام تقی» و سپس از آن جا با پیمودن تقریبی پنجاه کیلومتر به مشهد مقدس

می‌رسیم.[۱۰۳]

راه کویر

علاوه بر راهی که ذکر شد چند راه دیگر نیز وجود دارد که مهمترین آنها راهی است که از کویر لوت می‌گذرد. با توجه به ذکر راه کویر در مسیر حضرت علی‌بن موسی‌الرضاعلیه السلام در منابع، آشنایی با راه امروزی این مسیر لازم به نظر می‌رسد.

آغاز این راه از یزد است و با پیمودن هفده کیلومتر راه به دو شاخه یکی به راست و به طرف شمال شرقی و دیگری به چپ و به جانب شمال غربی متمایل می‌شود، این دو راه سرانجام در منطقهٔ «جوبانان» به هم متّصل می‌شوند.

راه اول به خرانق و سپس ساغند و از آن جا به رباط پشت بادام می‌رسد سپس به سمت چپ متمایل شده و با مسافت تقریبی صدوده کیلومتر به «خور» می‌رود و از آن جا با پیمودن هفده کیلومتر به «فرخی» و سپس با پیمودن پنجاه‌ودو کیلومتر به حوالی جوبانان می‌رسد.[۱۰۴] راه دوم نیز از یزد به مسافت چهل و هفت کیلومتر به حوالی میبد و از آن جا با طیّ نُه کیلومتر به اردکان می‌رود سپس از آن جا به مسافت چهل و یک کیلومتر به «عقدا» و با پیمودن هفتادویک کیلومتر به نائین می‌رود از نائین راه به چند شاخه تقسیم می‌شود که از جادهٔ متمایل به چپ با پیمودن نودوچهارکیلومتر دیگر به جوبانان منتهی می‌شود.

از جوبانان جادّه‌ای است نسبتاً صاف و مستقیم که از میان دشت کویر عبور می‌کند، مسافت این راه خاکی حدود صدوهشتادوپنج کیلومتر است و در مسیر آن جاده‌ای مال‌رو و قدیمی وجود دارد که در امتداد جادهٔ خاکی ادامه می‌یابد. جادهٔ مال‌رو به «معلمان» و جادهٔ خاکی به «طرود» منتهی می‌شود. از معلمان، راهی است به سمت دامغان و از طرود راهی به شاهرود. مسیری که به دامغان می‌رود مستقیم است و حدود صدوبیست کیلومتر مسافت دارد. راه دیگری نیز وجود دارد که به سمنان می‌رود و از آن جا به دامغان بازمی‌گردد. اگر بخواهیم از معلمان به سمنان

---

۱۰۳ ـ ر.ک. به: **اطلس راههای ایران**، گیتاشناسی، ص۴، ۵، ۱۳، ۱۴، ۵-۲۳ و همچنین **نقشهٔ «عربی» جمهوری اسلامی ایران**، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

۱۰۴ ـ راه دیگری نیز قبل از عبور از خور، به عروسان و آب گرم و جوبانان می‌رود.

برویم باید از جادهٔ سمت چپ مسافت طولانی و یکنواختی را به مسافت تقریبی صدوپنجاه کیلومتر در حاشیهٔ دشت کویر بپیماییم.

از سمنان به مسافت بیست و هفت کیلومتر به «چاشتخوران» می‌رسیم و از آن جا بعد از دو کیلومتر به «عطاری» و سپس با طیّ یازده کیلومتر به «آهوان» می‌رویم، (دربارهٔ عبور حضرت رضاعلیه السلام از آهوان گزارشهایی در منابع ذکر شده است). از آهوان با پیمودن شانزده کیلومتر به «فیض‌آباد» می‌رویم و از آن جا تا «محمّدآباد» ده کیلومتر و تا «قوشه» نیز ده کیلومتر راه است. سپس با پیمودن شانزده کیلومتر به حوالی «امیرآباد» می‌رسیم و از آن جا تا دامغان بیست کیلومتر راه است.

از دامغان با گذشتن از جزن، بق، مهماندوست، قادرآباد و ده ملا به مسافت شصت‌وپنج کیلومتر به شاهرود می‌رسیم و از شاهرود راه در مسیر نسبتاً مستقیم به سمت شرق امتداد می‌یابد و با گذشتن از میامی، میاندشت، عباس‌آباد، صدرآباد، کاهک، داورزن، مهر، ریوند، و استبر به مسافت دویست و شصت و چهار کیلومتر به سبزوار می‌رسیم. از سبزوار راه به سمت شمال شرقی ادامه می‌یابد و با گذر از مناطق ایزی، باغجر، به سلطان آباد می‌رسیم که مجموع مسافت این راه چهل و هفت کیلومتر است. از سلطان‌آباد جاده‌ای به سمت شرق وجود دارد که با پیمودن آن و عبور از مناطق شورآب، صمان، همّت‌آباد و بزغان به مسافت چهل و هشت کیلومتر به نیشابور می‌رسیم (از ورود حضرت علی‌بن موسی الرضاعلیه السلام به نیشابور گزارشهای متعدد و معتبری در دست است). به مسافت هفده کیلومتر بعد از نیشابور قدمگاه قرار دارد و از آن جا تا مشهد مقدس نیز شرح آن گذشت.[۱۰۵]

۱۰۵ ـ ر.ک. به: **اطلس راههای ایران**، گیتاشناسی، ص۴، ۵، ۱۳، ۱۴، ۵-۲۳ و همچنین **نقشهٔ «عربی» جمهوری اسلامی ایران**، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

خراسان

خراسان در فارسی قدیم به معنی خاور زمین است. این اسم در قرون اول اسلام بر تمام ایالات اسلامی که در خاور کویر لوت تا کوههای هند واقع بودند اطلاق می‌شد و به این ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال خاوری به استثنای سیستان و قهستان در جنوب شامل می‌شود.

خراسان در زمان خلیفهٔ دوّم و به قولی در سال ۲۹ هجری، هنگامی که عثمان به خلافت رسید توسط سپاه اسلام فتح شد.[۱] در سال ۲۹ هجری، عبدالله بن عامر مسیر راهی را که در فتح خراسان پیمود، از بصره تا مرو بود. این خط سیر (از بصره تا مرو) با مسیری که حضرت علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام در ۱۷۱ سال بعد می‌پیماید تشابه زیادی دارد، اعثم کوفی در *الفتوح* می‌نویسد:

هنگامی که ماهک‌بن شاهک در فارس سر به شورش برداشت، عثمان، عبدالله بن عامر را با سپاهیانش روانهٔ فارس کرد و دستور داد از آن جا عازم خراسان شوند. عبدالله بن عامر از بصره به جانب فارس روان شد و ... در صحرای اصطخر، ماهک تسلیم شد... و سپس عبدالله از اصطخر به طرف خراسان رفت و با عبور از... نیشابور... و طوس و سرخس سرانجام به جانب مرو رفت.[۲]

حدود خارجی خراسان در آسیای وسطی بیابان چین و پامیر و از سمت هند

۱ـ اعثم کوفی، **تاریخ اعثم کوفی (الفتوح)**، ص۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶؛ بلاذری، **فتوح البلدان**، (بخش ایران)، ص۱۵۸.

۲ـ اعثم کوفی، **الفتوح**، (چاپ بمبئی)، ص۵-۸۴.

جبال هندوکش بود، ولی بعدها این حدود هم دقیقتر و هم کوچکتر شد تا آن جا که می توان گفت خراسان که یکی از ایالتهای ایران در قرون اول اسلامی بود از سمت شمال خاوری از رود جیحون به آن طرف را شامل نمی شد، ولی همچنان تمام ارتفاعات ماورای هرات را که اکنون قسمت شمال باختری افغانستان است در برداشت، مع الوصف شهرهایی که در منطقهٔ علیای رود جیحون یعنی در ناحیهٔ پامیر واقع بودند در نزد مسلمانان جزء خراسان یعنی در داخل و حدود آن ایالت محسوب می شدند.[۳]

ایالت خراسان در دوران اولیهٔ اسلامی به چهار قسمت یعنی چهار ربع تقسیم می شد و هر ربعی به نام یکی از چهار شهر بزرگی که در زمانهای مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت به شمار می رفت، خوانده می شد و آنها عبارت بودند از: نیشابور، مرو، هرات و بلخ.

پس از فتوحات اول اسلامی کرسی ایالت خراسان مرو و بلخ بود، ولی بعدها امرای سلسلهٔ طاهریان مرکز فرمانروایی خود را به ناحیهٔ باختر بردند و نیشابور را که شهر مهمّی در غربی ترین قسمتهای چهارگانه بود مرکز امارت خویش قرار دادند.[۴]

دو شهر نیشابور و مرو از مهمترین شهرهای خراسان به شمار می رفت. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام برای رفتن به مرو که در آن زمان مرکز حکومت مأمون بود، از ناحیهٔ خراسان و از شهرهای مهم نیشابور و طوس ـ که بعدها «مشهد» آن حضرت شد ـ و سرخس عبور کرد تا به مرو رسید. نیشابور اولین شهری بود که در منطقهٔ خراسان در مسیر راه امام قرار داشت.

نیشابور

نام این شهر را در زبان کنونی فارسی به صورت نیشابور و در عربی نیسابور تلفظ می کنند و از کلمهٔ فارسی قدیم «نیوشاه پور» که به معنی «چیز یا کار خوب یا جای

۳ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۹-۴۰۸.

۴ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۴۰۹. ر.ک. فرای، **تاریخ ایران کمبیریج**، ۴/۲-۸۰؛ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۲۵۳، ۲۵۶؛ ابن حوقل، **صورة الارض**، ۱۰-۳۰۸؛ مقدسی، **احسن التقاسیم**، ص۲۵۹؛ حمدالله مستوفی، **نزهة القلوب**، ص۱۸۵.

خوب شاه» است گرفته شده و منسوب به شاپور دوم پادشاه ساسانی است که در قرن چهارم میلادی به تجدید بنای آن شهر همّت گماشت. بانی اول نیشاپور، شاپور اول، پسر اردشیر بابکان مؤسس سلسلهٔ ساسانی است.

جغرافی‌نویسان مسلمان در قرن سوم، فهرست مفصّلی از شهرهای مهم ولایت نیشابور ترتیب داده‌اند که قسمت عمدهٔ ایالت قهستان را شامل می‌شود. فایدهٔ مهمی که از این فهرست به دست می‌آید تلفظ قدیم بعضی اسامی است، ولی بسیاری از آن اسامی را امروزه نمی‌توان معین کرد که با کدام محل تطبیق می‌شود.[۵]

در اوایل دولت اسلامی به شهر نیشابور، ابرشهر می‌گفتند، و همین نام بر سکه‌های آن شهر در دوران خلفای اموی و عبّاسی ضرب شده است. مقدسی و برخی از مورّخان دیگر آن را ایرانشهر نیز ضبط کرده‌اند، ولی گویا این نام فقط عنوان دولتی یا عنوان رسمی و افتخاری آن شهر بوده است.[۶]

در قرن چهارم هجری، نیشابور شهری بزرگ و بسیار آباد و مساحتش یک فرسخ در یک فرسخ بود و دارای شهر و قهندز و حومه (ربض) بود و مسجد جامع بزرگی در حومهٔ آن وجود داشت، از آثار عمرولیث صفاری[۷] که مقابل میدانی معروف به لشکرگاه واقع بود، دارالاماره‌ای نزدیک این مسجد بود و به میدان دیگر معروف به میدان حسینین اتّصال داشت. زندان نیز تا دارالاماره فاصلهٔ زیاد نداشت و میان هر یک از این عمارتها بیش از یک چهارم فرسخ فاصله نبود. قهندز دو دروازه و شهر چهار دروازه داشت. دروازه‌های شهر موسوم بودند به: اوّل دروازهٔ پل، دوم دروازهٔ کوچهٔ معقل، سوم دروازهٔ قهندز و چهارم دروازهٔ پل تگین. در بیرون شهر و خارج قهندز و گرداگرد آنها حومه واقع بود و بازارهای شهر در حومه قرار داشت. این حومه دروازه‌های متعدد داشت و از آن جمله بود دروازهٔ قباب (گنبدان) که به

۵ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۴۰۹.

۶ـ مقدسی، **احسن التقاسیم**، ص۳۱۴؛ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۲۵۸؛ ابن حوقل، **صورةالارض**، ص۳۱۳؛ ابن خردادبه، **المسالک والممالک**، ص۲۴؛ یعقوبی، **البلدان**، ص۲۷۸؛ ابن‌رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص۱۷۱.

۷ـ عمرولیث صفاری از امرای سلسلهٔ صفاریان بود که در سال ۲۶۶ هجری امیر خراسان و سیستان شد.

سمت غرب باز می‌شد و در مقابل آن دروازهٔ جنگ روبروی ولایت «بشتفرش» واقع بود و در سمت جنوب دروازهٔ احوص آباد قرار داشت.[۸]

یاقوت حموی در *معجم البلدان* می‌نویسد: در زمان او (قرن هفتم) این شهر را «نشاوور» می‌گفتند، و همچنین گوید: با وجود ویرانیهایی که از زمین‌لرزهٔ سال ۵۴۰ در نیشابور حادث شد و نیز پس از آن در سال ۵۴۸ که تاخت و تاز و غارت عشایر «غز» به وقوع پیوست، باز در تمام خراسان نقطه‌ای از نیشابور آبادتر نیست.

ابن‌بطوطه که پس از فتنهٔ مغول شهر نیشابور را دیده می‌نویسد: این شهر آباد و معمور است و مسجدی زیبا دارد. مقدسی نیز از چهار روستای مهم نیشابور در عصر خود یاد می‌کند که عبارتند از: شامات، ریوند، مازول و پشته‌فروش (پشت‌فروش).[۹] حافظ ابرو، شهر نیشابور را در اکثر اوقات از دیگر شهرهای خراسان بزرگتر توصیف می‌کند و از معادن و محصولات آن نام می‌برد.[۱۰]

ورود حضرت رضاعليه‌السلام به نیشابور

خوشبختانه از ورود حضرت رضاعليه‌السلام به نیشابور گزارشهای متعددی در منابع و تذکره‌ها به چشم می‌خورد. از این‌رو مسیر حرکت و منازلی راکه حضرت از نیشابور به سرخس و از آن جا به مرو طی کرده‌اند بیش از سایر مناطق و شهرها قابل تعیین است.

شیخ صدوق در *عیون اخبار الرضا*عليه‌السلام، بنابر نقل ابوواسع محمّدبن احمدبن اسحاق نیشابوری که او نیز از جدّهٔ خود خدیجه بنت عمران روایت کرده چنین می‌گوید: هنگامی که حضرت رضاعليه‌السلام وارد شهر نیشابور شد در محلهٔ «غز» در ناحیهٔ

۸ـ ر.ک. به: فرای، **تاریخ کمبیریج ایران**، ۴/۱۰۱-۹۸؛ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۱۰-۴۰۹.

۹ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۴۰۹، ۱۳-۴۱۱؛ همچنین یاقوت حموی، **معجم‌البلدان**، ۳/۲۲۸؛ مقدسی، **احسن التقاسیم**، ص۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶؛ ابن‌بطوطه، **سفرنامه**، ۳/۸۱-۸۰.

۱۰ـ حافظ ابرو، **جغرافیای حافظ ابرو**، ص۳-۶۲.

معروف به «بلاشاباد»[۱۱] در خانهٔ جدّم پسنده[۱۲] وارد شد. هنگامی که حضرت وارد خانه شد، دانهٔ بادامی درگوشه‌ای از خانه کاشت، دانه رویید و تبدیل به درخت شد و در مدت یک سال بادام داد. مردم از آن درخت باخبر شدند و هر کس راکه علتی می‌رسید برای تبرک جستن از آن بادام می‌خورد و شفا می‌خواست و به برکت حضرت شفا می‌یافت و هر که را چشم دردی بود از آن بادام بر چشم خود می‌مالید و سلامت حاصل می‌شد. زن حامله‌ای که زاییدن بر او سخت شده بود، چون از آن بادام خورد، همان ساعت وضع حمل کرد و یا اگر چهارپایی را قولنج عارض می‌شد از شاخه‌های آن بر شکمش می‌مالیدند، معالجه می‌شد.

ابوواسع محمّد نیشابوری در ادامهٔ روایت خود می‌گوید: مدتها بر آن درخت گذشت تا آنکه خشک شد، جدّ من عمران[۱۳] شاخه‌های آن را برید، (و بر اثر این اقدام) کور شد. عمران فرزندی داشت به نام ابوعمرو. او درخت را به تمام برید. (و بر اثر این اقدام) ثروت و مال او که هفتاد تا هشتاد هزار درهم بود، از دست رفت و سرانجام چیزی برایش نماند. عمرو دارای دو فرزند بود که هر دو دبیر ابوالحسن محمّدبن ابراهیم سمحور (سیمجور)[۱۴] بودند، یکی به نام ابوالقاسم و دیگری به نام ابوصادق و آن دو خواستند که این خانه را تعمیر کنند، بیست هزار درهم برای آن خرج کردند در این بین ریشهٔ درخت راکه (برجای) مانده بود کندند و نمی‌دانستند که از آن چه پیش می‌آید. یکی از آن دو، متولّی زمین و باغ و املاک امیر خراسان بود، پس از زمانی به نیشابور مراجعت کرد،[۱۵] در حالی که پای راست او سیاه و گوشت پای او ریخته بود و پس از یک ماه بر (اثر) آن درد مرد. دیگری که بزرگتر بود در دیوان سلطان نیشابور دبیری می‌کرد و بر دسته‌ای از نویسندگان ریاست داشت یکی از آنها گفت: خدا این دبیر را از چشم بد نگاه دارد. در آن ساعت دست او لرزیده،

۱۱ـ «بلاش»، «بلاشاباذ» هم آمده است، در متن عیون «لاشاباذ» ذکر شده است.

۱۲ـ او را از این جهت «پسنده» نامیده‌اند که حضرت رضا علیه‌السلام او را از بین سایر مردم پسندیده بودند.

۱۳ـ در برخی ازکتابها «حمدان» هم آمده است.

۱۴ـ ابوالحسن سیمجور از امیران سلسلهٔ سامانی است.

۱۵ـ برخی از کتب می‌نویسند: «او را در کجاوه نشانده و به نیشابور بازگردانیدند.»

قلم از دستش افتاد و دستِ[16] او زخم شد و از دفتر بیرون آمد و به خانهٔ خود مراجعت کرد. ابوالعباس کاتب با جمعی بر او وارد شدند به او گفتند: این درد از جهت حرارت (گرمی مزاج) تو عارض شده و لازم است که امروز فصد[17] کنی، او در آن روز رگ خود را زد و خون گرفت، فردا آمدند بازگفتند که امروز همان رگ بزن، او چنین کرد پس از آن دستش سیاه شد، گوشت آن ریخت[18] و آن روز (از این مرض) مرد و مرگ هر دو برادر درکمتر از یک سال واقع شد.[19]

مهمترین و معتبرترین گزارشی که از توقف حضرت رضاعلیه‌السلام در نیشابور ضبط شده است، روایت عبدالسّلام بن صالح ابوصلت هروی[20] است که حدیث مشهور و معروف «سلسلة الذهب» را از امام رضاعلیه‌السلام در نیشابور نقل می‌کند. این روایت به تواتر در منابع حدیث از محدّثان مختلف نقل شده و در منابع اوّلیه و قدیم و نیز منابع جدید و تذکره‌ها و سایر کتب تاریخی و کتابهایی که به شرح زندگانی امام علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام اختصاص یافته به کرّات آمده است.[21]

۱۶ـ برخی از کتب نوشته‌اند: از دست او «جوشی» درآمد.

۱۷ـ **فصد کردن**: به معنی رگ زدن برای حجامت و خون‌گیری است. ر.ک. به: **فرهنگ عمید**، کلمهٔ «فصد».

۱۸ـ برخی از کتب می‌نویسند: قطعه قطعه شد.

۱۹ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام**، ۲/۵-۳۷۴. و همچنین نگاه کنید به: نجفی یزدی، **مناقب اهل بیت**، ۱۸۷/۲؛ شیخ عباس قمی، **منتهی الآمال**، ص۳۲۲ و ۳۲۳.

۲۰ـ در برخی منابع این گزارش به نقل از «احمدبن عامر طائی» آمده است.

۲۱ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام**، ۳۷۵/۲؛ ملا باقر مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲۳/۴۹، ۷-۱۲۶؛ شیخ مفید، **الارشاد**، ۲۵۷/۲؛ ابن صباغ، **الفصول المهمّه**، ص ۲۴۰؛ شیخ صدوق، **الامالی**، ص۲۰۸؛ اربلی، **کشف الغمة فی معرفة الائمة**، ۹۸/۳؛ عطاردی، **مسند الامام الرضاعلیه‌السلام**، ۱/۴-۴۳؛ شیخ عباس قمی، **منتهی الآمال**، ص۳۲۲؛ مقدس اردبیلی، **حدیقة الشیعة**، ۶۴۲؛ فتال نیشابوری، **روضة الواعظین**، ص۳۷۴ به بعد؛ کلینی، **اصول کافی**، ۴۰۷/۲؛ خلیفه نیشابوری، **تاریخ نیشابور**، ص۱۲۵؛ بحرانی، **مدینة المعاجز**، ص۴۷۰ به بعد و سایر منابع همچون **مسند الامام الرضاعلیه‌السلام**، ۴۴/۱ در پاورقی و **زندگانی سیاسی هشتمین امام** در ص۹۵ نیز این حدیث را آورده‌اند.

ذکر حدیث سلسلة الذهب در نیشابور

عبدالسّلام بن صالح ابوصلت هروی می‌گوید: من با علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام بودم در زمانی که آن جناب از نیشابور کوچ می‌کرد و بر استری سیاه و سفید سوار بود بناگاه محمّدبن رافع و احمدبن حرث[۲۲] و یحیی‌بن یحیی و اسحاق بن راهویه و چند تن از اهل علم به دهانهٔ استر آویختند (در اطراف آن حضرت گرد آمدند و دهانهٔ اسب او را گرفتند) و عرض کردند که تو را به حق خاندان پاکتان قسم می دهیم که حدیثی از برای ما بیان کن که از پدر بزرگوارتان شنیده باشی. امام‌علیه‌السلام سر مبارک خود را از عماری (کجاوه) بیرون کرد و بر روی سر آن حضرت ردایی از خز منقش و نگارین قرار داشت و دورو بود، یعنی پشت و روی آن مثل یکدیگر بود و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم بندهٔ صالح موسی بن جعفرعلیه‌السلام و فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم جعفربن محمّدعلیه‌السلام و فرمود: حدیث کرد پدر بزرگوارم ابوجعفر محمّدبن علی، باقر علم انبیاعلیه‌السلام (یعنی شکافندهٔ علم پیغمبران) و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم علی‌بن الحسین سیدالعابدین‌علیه‌السلام، و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم سید جوانان بهشت حسین‌علیه‌السلام و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم علی‌بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام و فرمود: شنیدم از پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود، شنیدم از جبرئیل که گفت: خداوند جلّ جلاله فرمود: منم خدایی که نیست جز من خدایی، پس مرا عبادت کنید. هر کس «لااله الاّ الله» بگوید داخل شده است در قلعهٔ من و هر کس داخل شود در قلعهٔ من ایمن است از عذاب من.[۲۳]

شیخ صدوق در ادامهٔ روایت می‌افزاید: از اسحاق بن راهویه[۲۴] نقل شده که چون حضرت رضاعلیه‌السلام خواست از نیشابور به سوی خراسان و نزد مأمون بیرون رود، اصحاب حدیث گرد او آمدند و عرض کردند: یابن رسول‌الله تو از نزد ما کوچ می‌کنی و حدیث نمی‌کنی ما را به چیزی که آن را ضبط کنیم؟ آن جناب در میان عماری (کجاوه) نشسته بود و سر از عماری بیرون کرد و فرمود: از پدرم موسی‌بن

۲۲ـ احمدبن حرب هم آمده است.

۲۳ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**علیه‌السلام، ۳۷۴/۲.

۲۴ـ ابویعقوب اسحاق بن راهویه مروزی.

جعفرعليه‌السلام شنیدم که به نقل از پدران بزرگوار[۲۵] خود از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله و آن جناب از جبرئیل نقل کرد که گفت از خداوند عزّوجلّ شنیدم: «لااله الاّ الله» قلعهٔ من است، پس هرکس داخل شود در قلعهٔ من ایمن است از عذاب من. چون راحله قدری راه پیمود آن جناب فرمود: ولی با شروط لااله الاّ الله، و من (ولایت حضرت علی‌بن موسی) از شروط لااله الا الله هستم.

شیخ صدوق می‌افزاید: از شروط لااله الاّ الله اقرارکردن از برای حضرت رضاعليه‌السلام است به این که او است امام بر بندگان از جانب خدای عزّوجلّ و واجب است اطاعت ایشان.[۲۶]

علی بن عیسی اربلی درکشف *الغمّة فی معرفة الائمة*، می‌نویسد: در یکی از کتابها که اینک نام آن را به خاطر ندارم نوشته بود عمادالدین محمّدبن ابی سعید بن عبدالکریم بن هوازن در محرم سال ۵۹۶ از حاکم ابوعبدالله نیشابوری در *تاریخ نیشابور* روایت کرده که علی‌بن موسی الرضاعليه‌السلام باکجاوه‌ای وارد نیشابور شد که ساز و برگ آن از طلا و نقره بود. در این هنگام ابوذرعه و محمّدبن اسلم طوسی که از حافظان بزرگ حدیث و از رجال علم بودند در وسط بازار جلوِ مرکب آن حضرت را گرفته و گفتند: تو را به حق پدران و دودمان بزرگوارت، چهرهٔ مبارکت را بازکن و از پدرانت برای ما حدیثی نقل نما. در این هنگام مرکب آن حضرت متوقف شد و سایبان به‌کنار رفت و دیدگان مسلمانان از جمال مبارک و طلعت روشن او منوّر شد. مزدم همگان از جای خود برخاسته و به احترام آن جناب ایستادند. گروهی از مردم گریه می‌کردند و جماعتی فریاد هلهله و شادی برآورده و دسته‌ای جامه‌های خود را پاره نمودند، عده‌ای خود را به خاک افکنده و بعضی افسار استرش را می‌بوسیدند و تعدادی سرهای خود را بلند کرده به جایگاه آن جناب می‌نگریستند. این ازدحام و غوغا تا هنگام ظهر بطول انجامید و اشک از دیدگان مردم جاری بود. فریادها خاموش شد در این وقت که سکوت همه جا را فراگرفت علما و اهل فضل فریاد برآوردند که ای گروه مردم بشنوید وگوش فرا دهید و فرزند رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله را اذیّت نکنید. حضرت رضاعليه‌السلام حدیثی املا فرمود و حدود بیست و چهار هزار قلم به

۲۵ـ در **عیون اخبار الرضا**عليه‌السلام، به ترتیب نام سلسله راویان عليهم‌السلام آمده است.

۲۶ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**عليه‌السلام، ۳۷۵/۲.

دست حدیث را نوشتند که از آن جمله ابوذرعهٔ رازی و محمّدبن اسلم بودند.

حضرت رضاعليه‌السلام فرمود: شنیدم از پدرم موسی بن جعفرعليه‌السلام و او از پدرش جعفر بن محمّدعليه‌السلام و او از پدرش محمّدبن علیعليه‌السلام و او از پدرش علی‌بن الحسینعليه‌السلام و او از پدرش حسین بن علیعليه‌السلام و او از پدرش علی‌بن ابی‌طالبعليه‌السلام و او از برادر و پسر عمویش حضرت رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله و او از جبرئیل و او از حضرت ربّ العزة جلّ جلاله که فرمود: کلمهٔ «لااله الاّ الله» سنگر و دژ من است هر کس در این دژ وارد شود از عذاب من ایمن است.[27] «کلمة لااله الاّ الله حِصنی فَمَن قالها دَخَل حصنی و مَن دَخَل حصنی اَمِنَ مِن عَذابی.»[28]

*مسند الامام الرضا*عليه‌السلام در ادامهٔ این روایت می‌نویسد: استاد ابوالقاسم قشیری می‌گفت این حدیث با همین سند برای بعضی از پادشاهان سامانی خوانده شد و او دستور داد حدیث مزبور را با طلا نوشتند و سپس وصیت کرد هنگامی که درگذشت این حدیث را در کفن او بگذارند. هنگامی که آن مرد درگذشت او را در خواب دیدند، از او پرسیدند خداوند با تو چه کرد؟ گفت: خداوند به واسطهٔ تعظیم و تکریم این حدیث مرا آمرزید.

ابن جوزی گوید: هنگامی که حضرت رضاعليه‌السلام به نیشابور رسید، علمای این شهر، مانند یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و محمّدبن رافع و احمدبن حرب و غیر آنها خدمت آن جناب رسیدند و از وی طلب حدیث کردند تا از روایات او تبرّک جویند.

امام رضاعليه‌السلام مدتی در نیشابور اقامت کرد و سپس مأمون آن حضرت را به مرو فرا خواند.[29]

استقبال مردم نیشابور از امام رضاعليه‌السلام

صاحب *تاریخ نیشابور* دربارهٔ ورود حضرت امام رضاعليه‌السلام به نیشابور می‌نویسد:

۲۷ـ علی‌بن عیسی اربلی، **کشف الغمّة فی معرفة الائمة**، ۲۷۳/۲؛ عطاردی، **مسند الامام الرضا**عليه‌السلام، ۱/۹-۵۸؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۰۹/۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵.

۲۸ـ عطاردی، **مسند الامام الرضا**عليه‌السلام، ۵۹/۱.

۲۹ـ عطاردی، **مسند الامام الرضا**عليه‌السلام، ۵۹/۱؛ **آثار و اخبار امام رضا**عليه‌السلام، ص۸۸.

در سال ۲۰۰ هجری، شهر نیشابور با قدوم مبارک امام علی‌بن موسی الرضاعليه السلام قرین مباهات و افتخار شد. مردم نیشابور مقدم مقدّس آن حضرت را گرامی داشتند و شادیها کردند و به اتّفاق قطب الانام شیخ ابویعقوب اسحق بن راهویه مروزی که شیخ شهر و مقدّم ارباب ولایت بود به استقبال آن حضرت، از شهر نیشابور بیرون شدند و تا قریهٔ مویدیه[۳۰] که از قرای نیشابور است به پیشواز رفتند و شیخ با وجود کبر سن مهار ناقهٔ آن حضرت را به دوش گرفت و تا شهر نیشابور پیاده راه پیمود و شیخ محمّدبن اسلم طوسی نیز در التزام رکاب مبارک بود و چون به نیشابور ورود فرمود در محلهٔ «قز»[۳۱] کوچهٔ «بلاس آباد»[۳۲] نزول فرمود و مقام اختیار کرد. در السنه و افواه مشهور است که حضرت سلطان در نیشابور به منبر برآمد و این حدیث را از خواجهٔ کاینات روایت فرمود: «التعظیم لأمر الله والشفقة علی خلق الله» و نیز نقل است که حدیث سلسلة الذهب را حضرت رضاعليه السلام هنگام حرکت و عزیمت به سوی طوس در بازار نیشابور روایت فرمود.[۳۳]

ماجرای چشمهٔ کهلان در نیشابور

شیخ صدوق می‌نویسد: هنگامی که حضرت رضاعليه السلام وارد نیشابور شد در محله‌ای فرود آمد که آن محله را «فرد»[۳۴] می‌گفتند و در آن جا حمامی بنا شد که در این زمان (حداکثر تا سنه ۳۷۲ که سال وفات شیخ صدوق است) آن حمام به حمام رضاعليه السلام مشهور است و در آن جا چشمه‌ای بود که آب آن چشمه کم شده بود.[۳۵] کسی بر روی آن چشمه بایستاد و آب آن چشمه را بیرون کرد[۳۶] تا آب وفور یافت و بسیار

۳۰- از قریهٔ «مویدیه» در منابع جغرافیایی امروز، نامی نیافتیم.

۳۱- «غر» هم آمده است.

۳۲- «بلاش آباد» نیز آمده است.

۳۳- احمدبن محمّدبن حسن بن احمد (خلیفه نیشابوری)، **تاریخ نیشابور**، ص۱۱۷، ۱۲۵ و همچنین مؤیّد ثابتی، **تاریخ نیشابور**، ص ۳۴۰.

۳۴- «فروبین» هم آمده است. عطاردی، **اخبار و آثار امام رضاعليه السلام**، ص۸۶.

۳۵- عطاردی می‌نویسد: در آن منزل چشمه‌ای بود که آب آن خشک شده بود، همان مأخذ، ص۸۶.

۳۶- عطاردی می‌نویسد: حضرت دستور دادند چاه را بار دیگر باز کنند، همان مأخذ، ص۸۶.

شد و در خارج آن چشمه حوضی بود که آب، از آن چشمه فرود می‌آمد و در آن حوض می‌ریخت. حضرت رضاعليه‌السلام در میان حوض رفت و غسل کرد و سپس بر کنار حوض نماز گزارد و مردم علی‌الاتصال در آن حوض می‌آمدند و غسل می‌کردند و از آن آب به جهت تیمّن و تبرک می‌خوردند و بر کنار آن حوض نماز می‌گزاردند و حاجتهای خود را از خدا می‌خواستند و برآورده می‌شد و آن چشمه به چشمهٔ کهلان معروف است و از آن زمان تا به حال مردم روی به آن چشمه می‌آورند و به آب آن چشمه استشفا می‌کنند.[۳۷] بنابر آنچه مورّخان معاصر ذکر کرده‌اند، این چشمه که بعد از آن به حمام رضاعليه‌السلام معروف شد همچنان در شهر نیشابور وجود دارد.

قدمگاه نیشابور

در فاصلهٔ بیست و شش کیلومتری شهر کنونی نیشابور منطقه‌ای موسوم به قدمگاه علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام است که بر اثر کثرت استعمال به قدمگاه معروف شده است. صاحب *تحفة الرضوية* می‌نویسد: هنگامی که حضرت رضاعليه‌السلام از نیشابور خارج شد، در راه به چشمهٔ آبی رسید و در کنار آن چشمه سنگی بود، حضرت بر روی آن سنگ ایستاد و به نماز مشغول شد، نقش قدم مبارکش بر آن سنگ ظاهر گشت و الحال آن سنگ را بریده و به دیوار نصب کرده‌اند و بقعه‌ای برای آن ساخته‌اند و شعری در این باره از خواجهٔ شیراز شیخ حافظ است که گفت:

در زمینی که نشان کف پای تو بود　　　سالها سجدهٔ صاحبنظران خواهد بود

صاحب *تحفة الرضوية* می‌افزاید: نگارنده آن محل را که هم اکنون به قدمگاه معروف است زیارت کرده و نظیر همان سنگ و همان نقش را در مقبرهٔ امامزاده محمّد محروق در خارج از شهر نیشابور دیده و ممکن است چنین اتفاقی در آن حوالی نیز افتاده و بعدها آن را در مقبرهٔ مزبور گذاشته و به دیوار نصب کرده باشند.[۳۸]

۳۷ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعليه‌السلام**، ۳۷۶/۲؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۱۱/۱۲؛ شیخ عباس قمی، **منتهی الآمال**، ص ۳۲۴.

۳۸ـ بسطامی، **تحفة الرضوية**، ص ۱۹۰.

صاحب *تاریخ نائین* معتقد است که این قدمگاهها و آثاری که از نقش پای حضرت بر روی سنگ است نقشی است که به عنوان یادبود آن حضرت بر روی سنگ حک کرده‌اند.[۳۹]

صاحب *تحفة الرضویة* می‌نویسد: در قدمگاه روزی حضرت وارد شد و طلب انگور کرد، باغبانی گفت حالا فصل زمستان است و انگور در باغهای ما یافت نمی‌شود و ما از شدت سرما مَوها را زیر خاک پنهان کرده‌ایم. حضرت فرمود به باغ برو و قدرت خدا را مشاهده کن. آن مرد به باغ آمد دید که سرتاسر تمام درختان سبز و خرّم و پر از میوه است. متحیّر شد و چون دانست این از کرامت حضرت است خواست انکار کند تا حضرت را در نزد دیگران شرمسار سازد، به دروغ اطلاع داد که در باغ انگوری یافت نشد. حضرت متغیّر گشت و عازم حرکت شد و نفرین کرد که خدا تو و باغت را بسوزاند. آن بیچاره به مجرد این که وارد باغ شد، صاعقه از آسمان فرود آمد، او و باغش را به صورت تلّی خاکستر درآورد.[۴۰] ذکر این ماجرا را در منابع معتبر نیافتم ولی احتمالاً منشأ نقل، *تاریخ نائین* و *تحفة الرضویة* و نیز حکایتی است که در *بحرالانساب* مضبوط است. با این تفاوت که صاحب *بحرالانساب* این واقعه را بعد از خروج حضرت از نیشابور ذکر نمی‌کند و علاوه بر این می‌نویسد: آن روز دهم تیرماه قدیم بود.[۴۱]

ماجرای طبابت امام رضاعلیه‌السلام در رباط سعد

واقعهٔ دیگری که در حوالی نیشابور روی داد، معالجهٔ مردی است که قدرت تکلّم خود را بر اثر حادثه‌ای از دست داده بود که سرانجام با طبابت حضرت رضاعلیه‌السلام شفا یافت. شرح این حادثهٔ شنیدنی به قرار ذیل است:

ابو احمد عبدالله بن عبدالرّحمن معروف به صفوان نقل کرده است که قافله‌ای از خراسان بیرون شد و روی به کرمان (نهاد)، دزدهایی که در کوه کرمان ساکن بودند (کوه قفص) بر قافله زدند و مردی راکه به بسیاری مال متّهم کرده بودند نگاه داشتند

۳۹ـ بلاغی، **تاریخ نائین**، ص ۲۳۰.
۴۰ـ بسطامی، **تحفة الرضویة**، ص ۱۹۰.
۴۱ـ یحیی خزاعی، **بحرالانساب**، ص۴-۱۰۳.

و مدتی در دست ایشان باقی بود. او را به انواع صدمات (شکنجه‌ها) عذاب کردند تا بلکه خود را از ایشان به مال بخرد. او را در میان برف واداشتند، دهان او را پر از برف کردند و (دست و پای او را) بستند. (در میان کاروان) زنی از زنان ایشان بر او رحم کرد و او را از بند رها ساخت. او فرار کرد، لیکن دهان و زبان او فاسد شد، به طوری که قدرت تکلّم نداشت، (هنگامی که) به خراسان رفت شنید حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه السلام در نیشابور است و در خواب دید که گویا کسی به او می‌گوید، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خراسان وارد شده است و از او دربارهٔ ناخوشی خود سؤال کن تا این که تو را به دوایی تعلیم دهد که به تو منفعت بخشد و از این ناخوشی شفا یابی. آن مرد گفت من در خواب دیدم که قصد آن بزرگوار را دارم و به او از آنچه بر من آمده شکایت بردم و او را از ناخوشی خود آگاه ساختم، فرمود: زیره و سعتر (که به فارسی «اویشان» گویند) و نیز نمک را گرفته و می‌کوبی و دو یا سه مرتبه بر دهان خود می‌ریزی، عافیت می‌یابی، پس آن مرد از خواب بیدار شد و به آنچه در خواب دیده بود فکر نکرد (عمل نکرد) و به خلق اظهار نداشت تا این که به دروازهٔ نیشابور وارد شد. به او گفتند که حضرت علی‌بن موسی الرضا علیه السلام از نیشابور کوچ کرده و در «رباط سعد» است. پس در خیال آن مرد گذشت که قصد آن بزرگوار کند و امر خود را عرضه دارد، تا این که به او دارویی دهد که به مرضش نفعی بخشد. با این قصد به رباط سعد رفت و بر آن بزرگوار وارد شد و به گونه‌ای اظهار کرد یابن رسول‌الله امر چنین و چنان است و دهان و زبان من فاسد شده و بر سخن گفتن قادر نیستم، مگر به زحمت به من دارویی تعلیم فرما که نفعی بخشد. آن بزرگوار فرمود: آیا من در خواب تو را تعلیم ندادم؟ برو و آن دارویی را که به تو تعلیم دادم استعمال کن. آن مرد اظهار داشت، یابنَ رسول‌الله چگونه است تا اگر آن را اعاده فرمایی؟ آن جناب فرمود: زیره و سعتر (اویشان) و نمک بگیر و بکوب و دو یا سه بار بر دهان خود بریز که بزودی عافیت یابی. آن مرد گوید آن دوایی را که آن بزرگوار فرمود استعمال کردم و عافیت یافتم. ابوحامد احمدبن علی‌بن حسین ثعالبی گوید من از ابواحمد عبدالله بن عبدالرّحمن معروف به صفوان شنیدم که می‌گفت: من آن مرد را دیدم و این حکایت را از او شنیدم.[42]

۴۲ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا علیه السلام**، ۲/۹-۴۵۸؛ شیخ عباس قمی، **منتهی الآمال**، ص ۳۰۳؛

امام رضاعليه‌السلام بعد از نیشابور به سمت طوس حرکت کرد، در طول مسیر نیشابور به طوس گزارشهایی ثبت شده که می‌توان مسیر حضرت را به طوس تعیین کرد. قدمگاه امام رضاعليه‌السلام احتمالاً اوّلین منزل و یا توقفگاه در این مسیر به شمار می‌رفته و همچنین رباط سعد که بدرستی امروزه مکان و محل آن برای ما روشن نیست. علاوه بر این دو منطقه، مورّخان از «قریة الحمراء» یاد می‌کنند که به نظر می‌رسد همان ده سرخ باشد و امروزه در جنوب مشهد واقع شده است و همچنین کوهسنگی نیز در مسیر راه طوس قدیم قرار داشته که از این مناطق در منابع یاد شده است.

هنگامی که حضرت وارد طوس شد در نوقان که بخشی از طوس قدیم به‌شمار می‌آمد فرود آمد. در آن جا دهکده‌ای به نام سناباد «برذعه» بود و حمیدبن قحطبه در آن منزل داشت و بنابر دعوت و احتمالاً اصرار او، امام و همراهان وی در آن مکان مقام کردند. قبل از پرداختن به این مناطق لازم است اطلاعاتی دربارهٔ شهر طوس و جغرافیای آن به دست آوریم.

طوس

شهر طوس در ده فرسخی نیشابور واقع شده و اصطخری شهر قدیمی طوس را مشتمل بر رادکان، طابران، بزدغور[۴۳] و نوقان می‌داند. شهر طابران و نوقان مهمتر و بزرگتر از دو شهر دیگر بودند[۴۴] و بنابر گفتهٔ یاقوت حموی این دو شهر هزار قریه و آبادی داشتند.[۴۵]

منابع تاریخی، بانی این شهر را طوس بن نوذر نوشته‌اند و به گفتهٔ بلاذری در *فتوح البلدان* و اعثم کوفی در *الفتوح* شهر طوس در عهد خلیفهٔ سوم توسط عبدالله‌بن خازم و یزیدبن سالم با صلح گشوده شد.[۴۶]

مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲/۱۲-۱۱۱؛ طبرسی، **اعلام الوری**، ص۱۱۸.

۴۳ـ بزذغه هم آمده است.

۴۴ـ یاقوت حموی، **معجم البلدان**، ۲/۱۸۰.

۴۵ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۲۰۵.

۴۶ـ بلاذری، **فتوح البلدان**، ص۸-۲۸۷؛ اعثم کوفی، **الفتوح**، (چاپ بمبئی)، ص۸۵.

به فاصلهٔ دو منزلگاه چاپاری از طوس، باغ بزرگی در دهکدهٔ سناباد وجود داشت که متعلق به حمیدبن قحطبه بود. وی از طرف هارون‌الرشید حاکم آن جا بود و هنگامی که هارون در طوس درگذشت در همان باغ دفن شد. حضرت علی‌بن موسی الرضا علیه السلام در سفری که از مدینه آغاز شده بود هنگامی که وارد طوس شد در سناباد و در باغ حمیدبن قحطبه فرود آمد جایی که سرانجام در آن به دستور مأمون مسموم شد و به شهادت رسید و پیشگویی آن حضرت که فرموده بود، «درکنارگور هارون دفن خواهم شد.»[۴۷] جامهٔ عمل پوشید. از زمانی که حضرت رضا علیه السلام در سناباد به خاک سپرده شد نام آن جا به مشهد مقدّس علی‌بن موسی الرضا علیه السلام تغییر یافت و به جهت کثرت استعمال آن را تنها «مشهد» می نامند.

مشهد علی‌بن موسی الرضا علیه السلام، در دهکدهٔ سناباد که به برذعه یا مثقب[۴۸] که به معنی سوراخ و روزنه است معروف بود و به گفتهٔ لسترنج احتمالاً این کلمه به خاطر روزنه‌هایی که در حرم وجود داشته بر آن قریه اطلاق شده است و نوقان یا نوگان که امروزه نیز نام محلّه‌ای از خراسان است، در قرن سوم بنابر گفتهٔ یعقوبی در *البلدان* از طابران بزرگتر بوده و به تهیّه و ساخت ظرفهای سنگی که به سایر نواحی صادر می‌شده شهرت داشته است. درکنار مشهد امام رضا علیه السلام در سناباد بنابرگفتهٔ ابن‌حوقل قلعهٔ بسیار محکمی بنا شده بود که در آن جا عدّه‌ای معتکف می‌شدند.[۴۹]

مقدسی می‌نویسد: امیر فائق عمیدالدوله، گرد قبر حضرت امام رضا علیه السلام مسجدی بساخت که در تمام خراسان عمارتی از آن باشکوه‌تر نبود. قبر هارون الرشید نزدیک ضریح حضرت امام رضا علیه السلام واقع شده بود. ابن‌بطوطه که در سال ۷۲۵ ه‍.ق از مشهد مقدّس زیارت کرده می‌نویسد: مشهد امام رضا علیه السلام قبر

۴۷- ابن شهرآشوب، **مناقب آل ابی‌طالب**، ص۱۰۵؛ شیخ مفید، **الارشاد**، ۴۴۹/۲؛ کلینی، **اصول کافی**، ۴۱۲/۲؛ طبرسی، **اعلام الوری**، ص۱۸۸ و سایر منابع.

۴۸- مثقب: آلتی که با آن چیزی را سوراخ کنند، «مثقوب»: سوراخ شده، سوراخدار. (فرهنگ عمید).

۴۹- لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۴۱۵؛ یعقوبی، **البلدان**، ص۲۷۷؛ ابن حوقل، **صورة‌الارض**، ص۱۶۹.

بزرگی دارد. قبر امام در داخل زاویه‌ای است که مدرسه و مسجدی در آن وجود دارد و این عمارتها همه با سبکی بسیار زیبا و ملیح ساخته شده و دیوارهای آن کاشی است. روی قبر ضریحی چوبی قرار دارد که سطح آن را با صفحات نقره پوشیده‌اند. از سقف مقبره قندیلهای نقره آویزان است. آستان در قبر هم از نقره است. پردهٔ ابریشم زردوزی از در آویخته و داخل بقعه با فرشهای گوناگون مفروش گردیده است. روبروی قبر امام علیه السلام، قبر هارون‌الرشید واقع شده که آن هم ضریحی دارد و شمعدانها روی قبر گذاشته‌اند و مردم، مغربِ گور وی را به علامت شمعدانها که دارد بازمی‌شناسند. هنگامی که شیعیان [۵۰] وارد بقعه می‌شوند قبر هارون را به لگد می‌زنند و به امام رضا علیه السلام سلام می‌فرستند. [۵۱]

بنا به گفتهٔ لسترنج، حمدالله مستوفی در قرن هشتم از اولین کسانی است که سناباد را «مشهد» نامید و از آن زمان تاکنون آن جا را همچنان مشهد، یعنی جایگاه شهادت حضرت امام رضا علیه السلام می‌نامند. قزوینی در *آثار البلاد* می‌نویسد: امام رضا علیه السلام و هارون الرشید هر دو در زیر یک گنبد مدفون شده‌اند ولی مأمون حیله‌ای به کار برده و به دستور او هارون‌الرشید را در قبری مدفون کرده‌اند که به نام حضرت رضا است و حضرت رضا علیه السلام را در قبری مدفون ساخته‌اند که به نام هارون است، امّا اهالی سناباد که از شیعیان‌اند، قبری را که معتقدند متعلق به حضرت است کاملاً آراسته‌اند. [۵۲]

ورود حضرت علیه السلام به ده سرخ

ده سرخ یا قریة الحمراء نام دهکده‌ای است که در مسیر راه نیشابور به طوس قرار داشته است. این منطقه که هم اکنون به فاصلهٔ تقریبی ۵۵کیلومتری قدمگاه است در

۵۰ـ در متن «رافضیان» آمده است.

۵۱ـ ابن بطوطه، **سفرنامه**، ۴۴۱/۱.

۵۲ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۱۶-۴۱۵؛ حمدالله مستوفی، **نزهةالقلوب**، ص۱۸۶؛ قزوینی، **آثارالبلاد**، ۲۶۲/۲؛ مقدسی، **احسن‌التقاسیم**، ص۳۱۹، ۳۳۳، ۳۵۲.

شمال شاه‌تقی در جادهٔ خاکی واقع است.[۵۳]

بنابر روایت عبدالسّلام بن صالح هروی، حضرت رضاعلیه‌السلام از نیشابور به جانب مأمون بیرون رفت و نزدیک قریهٔ حمراء (ده سرخ) رسید. وی می‌گوید به حضرت علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام عرض کردند، یابن رسول‌الله، آفتاب از دایرهٔ نصف‌النهار گذشت و وقت نماز ظهر شد، آیا نماز نمی‌گزاری؟ آن جناب فرود آمد و فرمود آب بیاورید، عرض کردند آب با ما نیست. آن جناب با دستان مبارک زمین را حفر کرد، آب از زمین جوشیدن گرفت به آن مقدار که آن جناب و همراهان او وضو ساختند و اثر آن آب تاکنون باقی است.[۵۴]

عبور حضرت علیه‌السلام از کوه سنگ تراشان (کوهسنگی)

در جنوب مشهد، کوهی است که به کوهسنگی معروف است و این همان کوهی است که حضرت رضاعلیه‌السلام هنگام عبور از ده سرخ به طرف طوس به آن تکیه کردند و دعا فرمودند که خداوند به آن برکت دهد.[۵۵]

این کوه دارای سنگهای سیاه رنگی است که ذکر آن در منابع قدیم نیز آمده است. یعقوبی در *البلدان* می‌نویسد: در نوقان (بخشی از شهر قدیمی طوس) کوهی است که در آن جا به تهیه و ساخت ظرفهای سنگی می‌پردازند و به سایر نواحی صادر می‌کنند[۵۶] و امروزه نیز کسانی که به مشهد مقدّس می‌روند از صنایع دستی مشهد

۵۳ـ ر.ک. به: **اطلس راههای ایران**، ص۴ و ۵. «ده سرخ» دهی است بین نیشابور و مشهد و نیم فرسخی شریف‌آباد.

۵۴ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام**، ۳۷۶/۲؛ باقر مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۱۳/۱۲؛ ابوالقاسم سحاب، **زندگانی امام رضاعلیه‌السلام**، ص۲۵۶؛ شیخ عباس قمی، **منتهی الآمال**، ص۳۲۳؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۱۸۷/۲.

۵۵ـ مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۱۳/۱۲ و همچنین عمادزاده، **زندگانی امام علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام**، ۶۳/۱؛ سحاب، **زندگانی امام رضاعلیه‌السلام**، ص۲۷۵؛ بدیع‌نگار، **مشهدالرضا**، ص۴؛ شیخ عباس قمی، **منتهی‌الآمال**، ص۳۲۳؛ نجفی یزدی، **مناقب اهل بیت**، ۱۸۸/۲؛ ابن صباغ، **فصول المهمّة فی معرفة الائمة**، ص۲۶۰.

۵۶ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص۴۱۵ به نقل از یعقوبی، البلدان، ص۲۷۷.

که اشیای سنگی است، دیدن می‌کنند.

شیخ صدوق در *عیون اخبار الرضا* علیه السلام می‌نویسد: چون حضرت رضا علیه السلام به حوالی سناباد رسید به کوهی که از آن دیگ سنگی می‌تراشند تکیه داد و اظهار داشت: پروردگارا! این کوه را برکت ده و نافع به حال مردم گردان و طعام در ظرفی را که از این کوه تراشیده می‌شود مبارک گردان و دستور داد تا برای تهیهٔ غذا از آن کوه دیگها بتراشند و فرمود: آنچه من تناول می‌کنم باید طبخ نشود مگر در این دیگهای سنگی و آن حضرت آهسته غذا می‌خورد و کم تناول می‌فرمود.

از آن روز مردم به آن کوه راه یافتند و ظروف سنگی از آن تراشیدند و خداوند بر اثر دعای آن حضرت برکتی به آن کوه عنایت فرمود.[۵۷]

ورود امام رضا علیه السلام به طوس (نوقان، دهکدهٔ سناباد)

بنابر نوشتهٔ مورّخان هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد طوس شد در ناحیهٔ نوقان که از مستملکات حمیدبن قحطبهٔ طائی به‌شمار می‌آمد و در منزل وی که باغ بزرگی بود اقامت کرد. مقبرهٔ هارونیه که گور هارون‌الرشید در آن قرار داشت، در باغ حمیدبن قحطبهٔ طائی بود،[۵۸] جایی که حضرت پیش از این بارها دربارهٔ آن سخن گفته بود.[۵۹] شیخ صدوق در این‌باره می‌نویسد:

حضرت علیه السلام داخل خانهٔ حمیدبن قطحبهٔ طائی شد و نزد قبر هارون‌الرشید رفت، پس از آن با دست مبارک خطّی به یک طرف قبر کشید، فرمود: این موضع تربت من است و من در این جا مدفون خواهم شد و بزودی حق تعالی این مکان را

۵۷ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا** علیه السلام، ۳۷۶/۲؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۱۳/۱۲؛ سحاب، **زندگانی امام رضا** علیه السلام، ص۲۵۷؛ عمادزاده، **زندگانی علی‌بن موسی الرضا** علیه السلام، ۶۳/۱، ۱۹۰، ۱۹۱.

۵۸ـ حمیدبن قحطبهٔ طائی در زمان هارون‌الرشید از حکام خراسان بود،به: ابن محمود گردیزی، **زین الاخبار**، ص۲۷۷ مراجعه فرمایید.

۵۹ـ مسعودی، **اثبات الوصیة** (ترجمهٔ محمّدجواد نجفی)، ص۳۹۱؛ ابن شهرآشوب، **المناقب**، ۱۹۶/۲؛ باقر مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۰۵/۱۲؛ فتال نیشابوری، **روضةالواعظین**، ص۳۶۸؛ شیخ مفید، **الارشاد**، ۴۴۹/۲؛ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا** علیه السلام، ۴۷۳/۲؛ کلینی، **اصول کافی**، ۴۱۲/۲؛ طبرسی، **اعلام الوری**، ص۱۸۸.

محل تردد شیعیان و دوستان من قرار می‌دهد. به خدا سوگند اگر شیعه‌ای مرا زیارت کند و بر من درود فرستد شفاعت ما اهل‌بیت و غفران و رحمت خداوند بر او واجب شود. سپس روی مبارک را به قبله کرد و نمازگزارد و دعا نمود و چون فارغ شد سر مبارک را به سجده گذاشت و سجده‌ای طولانی کرد که من (راوی) پانصد تسبیح از آن جناب را شمردم، پس از آن مراجعت کرد.[۶۰]

شیخ صدوق به نقل از یاسر خادم ادامه می‌دهد که چون حضرت ابوالحسن علی‌بن موسی الرضاعليه‌السلام در قصر حمیدبن قحطبه وارد شد، جامه‌های خود را بکند و به حمید داد. حمید جامه‌ها را به کنیز خود سپرد تا آنها را بشوید، طولی نکشید که کنیز با رقعه‌ای در دست بازگشت و گفت این رقعه را در یقهٔ پیراهن حضرت علی‌بن موسی الرضاعليه‌السلام یافتم. حمید گوید من به آن بزرگوار عرض کردم فدای وجودت شوم کنیز در یقهٔ پیراهن مبارک رقعه‌ای یافته این رقعه چیست؟ فرمود: ای حمید این حرزی است که من از خود جدا نمی‌کنم. عرض کردم مرا به این حرز مشرف گردان (مرا از مضمون این حرز آگاه ساز). حضرت عليه‌السلام فرمود: این حرزی است که هر کس آن را در گریبان خود نگاه دارد بلا از او دفع شود و از شرّ شیطان ایمن ماند، پس از آن حرز را بر حمید املا فرمود و آن حرز این است:

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم، بسم‌الله اِنّی اَعُوذُ بِالرّحمنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتُ تَقیاً اَوْ غَيْرُ تَقيٍّ اَخَذتُ بِاللهِ السَّميعِ الْبَصيرِ عَلیٰ سَمْعِكَ وَبَصَرِكَ لاسُلْطانَ لَكَ عَلَيَّ ولاعلى سمعى وَلاعَلیٰ بَصَري وَلاعَلیٰ شَعْري وَلاعَلیٰ بَشَري وَلاعَلیٰ لَحْمى وَلاعَلیٰ دَمي وَلاعَلیٰ مُخّى وَلاعَلیٰ عَصَبي وَلاعَلیٰ عِظامي وَلاعَلیٰ اَهْلي وَلاعَلیٰ مالي وَلاعَلیٰ مارَزَقَني رَبّى سَتَرْت بَيْني وَبَيْنَك، بِسَتر النَّبُوة الَّذي اِسْتَتَرَ بِهِ اَنْبياءُ اللهِ مِنْ سُلْطانِ الْفراعِنَة جبرئيلُ عَنْ يَميني وَميكائِيلُ عَن يَساري واسرافيلُ مِنْ وَرائى وَمحمّدٌ صلى‌الله‌عليه‌وآله امامي والله مُطلِعٌ عَلَيَّ يَمْنَعُكَ عَنّي وَيَمْنَعُ الشَّيطانَ مِنّى اَللّهُمَ لايَغْلِبُ جَهْلَهُ اَناتُكَ اَنْ يَسْتَفِزّني وَيَسْتَخِفّني إلتجأتُ اللّهُمَ اِلَيْكَ اللّهُمَ اِلَيْكَ إلتجأتُ اللّهُمَ اِلَيْكَ إلتجأتُ.[۶۱]

۶۰ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**عليه‌السلام، ۲/۸-۳۷۷.

۶۱ـ صدوق، **عیون اخبار الرضا**عليه‌السلام، ۳۷۸/۲، همچنین با کمی اختلاف شیخ عباس قمی، **منتهی**

ابن شهرآشوب، به نقل از موسی‌بن سیار می‌نویسد: من با حضرت رضا علیه‌السلام همراه بودم هنگامی که به دیوارهای طوس رسیدیم، صدای شیون به گوش رسید، به سوی آن رفتم، جنازه‌ای مشاهده کردم. در این هنگام مولایم حضرت رضا علیه‌السلام از مرکب فرود آمد و با کمال مهربانی آن جنازه را مشایعت کرد.[۶۲]

صاحب *بحرالانساب* نیز گزارشی از ورود حضرت رضا علیه‌السلام به طوس ذکر می‌کند که براساس آن مأمون به همراه بزرگان و امیران به استقبال حضرت آمدند و می‌نویسد از حضرت در این شهر معجزاتی روایت کرده‌اند که انگیزه‌ای برای قتل امام توسط مأمون شد. ولی گزارش *بحرالانساب* از طوس علاوه بر تناقض تاریخی دارای جنبه‌های افسانه‌ای و مبالغه‌آمیز است. او می‌نویسد:

چون امام علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام... به شهر طوس رسید مأمون الرشید علیه‌اللعنه شاد شد بفرمود: تا تمامت بزرگان و امیران و سرهنگان و علما و فضلا و صلحا جمله به استقبال حضرت امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام بیرون رفتند چون به نزدیک حضرت رسیدند، جمله پیاده شدند و سلام کردند و دست و پای حضرت امام را بوسیدند وی را با اعزاز و جلالت به شهر طوس درآوردند، امّا آن روز که حضرت امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام به شهر طوس قدم نهاد، دوازده هزار لال و کر و شل و مفلوج شفا یافتند (؟) و هر روز خلق عالم از اطراف و جوانب می‌آمدند و کمال و فضل و بلاغت آن حضرت سلطان دین را می‌دیدند و هر روز دوازده هزار کر و کور و شل و لال، شفا می‌یافتند (؟) آخرالامر مأمون الرشید علیه اللعنه کینهٔ حضرت امام را در دل گرفت و بسیار چاره و تدبیر خواست که حضرت امام معصوم را شهید کند، نتوانست اما آن ملعون چند شیر داشت در شیرخانه و هر کس را که آن حرامزاده غضب می‌کرد و به شیرخانه فرستادی و...[۶۳]

الآمال، ص ۳۲۴.

۶۲- عطاردی، **مسند الامام الرضا علیه‌السلام** ۲۰۷/۱ به نقل از ابن شهرآشوب، **مناقب آل ابی‌طالب**، ۳۹۶/۲.

۶۳- یحیی خزاعی، **بحرالانساب**، ص ۷-۱۰۴.

راه نیشابور به سرخس

بنابرگفتهٔ یعقوبی در *البلدان* (۲۷۸ هجری) راه نیشابور به مرو ده منزل و تا هرات ده منزل و نیز از نیشابور تا دامغان ده منزل و از این شهر به طرف شاهراه و سرخس شش منزل است.[۶۴] منزل اول آن قصر الریح است که آن را در فارسی دزباد[۶۵] گویند و از قصر الریح تا خاکسار و از آن جا تا مزدوران (و سپس تا سرخس).[۶۶] مقدسی مزدوران را از دهات سرخس نام می‌برد که گردنهٔ معروفی به همین نام دارد. در مزدوران غباری است که گفته می‌شود انتهای آن دیده نشده است.[۶۷]

ابن رسته در *الاعلاق النفیسة* (۲۹۰ هجری) از نیشابور تا سرخس را شش منزل می‌شمارد، اوّلین منزل از نیشابور تا فغیس (Faqhis)[۶۸] پنج فرسخ و از آن جا تا حمراء نیز پنج فرسخ است. حمراء قریه‌ای است درکوه و به علّت سرخ بودن صخره‌های اطراف آن و خاک و دیوارهایش به حمراء نامگذاری شده و به آن دزسرخ[۶۹] هم می‌گویند. (در منابع ایران باستان، راه قدیمی نیشابور به سرخس را پس ازگذشتن ازکوه ریوند یا بینالود و از طریق طوس و سناباد به سرخس و از آن جا به مرو ذکر کرده‌اند.[۷۰] از حمراء (دزسرخ) به بردع (Barda) می‌رسند که به آن المثقب هم گفته‌اند و از آنجا به شهر طوس می‌روند.[۷۱] اصطخری در *مسالک الممالک* (۳۴۰ هجری) مسافت شهر نیشابور را به سرخس شش منزل و از نیشابور تا سرحدّ نیشابور، دیه‌کردان (ده‌کردان) که در حدود قومس است و نزدیک اسدآباد، هفت منزل و از دیه‌کردان تا دامغان پنج منزل و از نیشابور در مسیر سرخس تا مرو را دوازده منزل می‌شمارد.[۷۲] صاحب کتاب *انس‌المهج* و

۶۴ـ یعقوبی، **البلدان**، ص۵۴.

۶۵ـ «ده باد» و «دیزباد» هم آمده است.

۶۶ـ یعقوبی، **البلدان**، ص۵۵.

۶۷ـ احمد رنجبر، **خراسان بزرگ**، ص۱۵۹ به نقل از مقدسی، **احسن التقاسیم**، ص۳-۳۱۲.

۶۸ـ ابن خردادبه، **المسالک والممالک**، ص۲۶؛ **دایرةالمعارف اسلام**، ۱۰۲۸/۴.

۶۹ـ ده سرخ.

۷۰ـ **ایرانشهر**، نشریهٔ یونسکو، ۱۴۶۵/۲.

۷۱ـ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص۲۰۱.

۷۲ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۲۲۲.

حدائق‌الفرج که یک اثر قدیمی و باارزش در مسالک و ممالک و مساحت بین شهرها است، مسافت نیشابور تا طوس را در سمت شرق سه مرحله و از نیشابور تا قاین را قریب نُه مرحله و از آن جا تا هرات را هشت مرحله و از نیشابور تا سرخس را شش فرسخ و از سرخس تا مرو را پنج روز می‌شمارد.[۷۳] راه قدیمی نیشابور به هرات که در مسیر راه نیشابور به طوس و مرو بود برابر گفتهٔ صاحب *تاریخ نیشابور*، از راه دیزباد (ده باد) و ولایت اسفند (اسفنج، سنج) به رباط سنگ‌بست که امروزه نیز به همین نام مشهور است منتهی می‌شد.

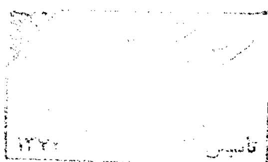
دیزباد (دزباد، ده باد) ده خاکستر بوده که گاهی در متون قدیمی نام آن را خاستر نیز نوشته‌اند بعد از آن منزلگاه «رباط بدیعی» بوده که در فاصلهٔ بین دیزباد و فرهادگرد قرار داشته و شاید این همان رباطی باشد که به روایت عبدالغافر صاحب *سیاق التواریخ*، حسان منیعی بانی مدرسهٔ منیعی نیشابور، آن را در حوالی دیزباد ساخته است. منزلگاه بعدی پس از رباط بدیعی، رباط سنگ‌بست است که در متون از آن به سنج‌بست[۷۴] هم یاد شده است.

به گفتهٔ صاحب *تاریخ نیشابور*، رباط سنگ‌بست را به نام قریه‌ای که این رباط در آن جا ساخته شده نامگذاری کرده‌اند. در این محل راههای نیشابور و هرات و طوس و مرو با هم تلاقی می‌کردند و از نظر سوق‌الجیشی و بازرگانی این قریه دارای اهمیّت زیادی بوده است. به همین دلیل سلطان محمود غزنوی لشکرگاه و پایگاه نظامی خود را در این مکان قرار داد و در آن قریه رباطی برای رسیدن به سرخس و مرو ساخت.

اوّلین منزلگاه بعد از سنگ‌بست، «رباط چاهه» بود که این رباط، در نزدیکی کشف‌رود قرار داشت و فاصلهٔ آن از رباط سنگ‌بست تا رباط چاهه پنج فرسخ ذکر شده است. این رباط نیز به دستور سلطان محمود غزنوی ساخته شده و ابواسحاق کرامی نیشابوری، رئیس فرقهٔ کرامیان آن را بنا کرده است. در آن ناحیه رباط دیگری نیز وجود دارد که «رباط ماهی» نامیده می‌شود، پس از رباط ماهی، «رباط توران» و

۷۳ـ به نقل از مؤیّدی ثابتی، **تاریخ نیشابور**، ص۶۷. مقایسه کنید با: **اطلس تاریخی ایران**، نقشهٔ شمارهٔ ۱۶.

۷۴ـ معرب «سنگ بست» است.



بعد از آن «رباط آب‌گینه» است. حمدالله مستوفی فاصلهٔ رباط آبگینه را تا سرخس شش فرسخ ذکر کرده است و آندره‌گدار احتمال می‌دهد که این رباط همان «رباط شرف» باشد که اکنون ویرانه‌های آن با ایوانهای رفیع در جادهٔ سرخس دیده می‌شود. این رباط در شش فرسخی سرخس واقع شده است.[۷۵]

سرخس

سرخس را دو گونه تلفظ کرده‌اند، سَرْخَس و سَرَخْس.[۷۶] در لغتنامه‌ها، واژهٔ سرخس را، به گیاهی که دارای ساقه‌های زیرزمینی و نوعی گیاه دارویی معنی کرده‌اند.[۷۷] سرخس یکی از شهرهای قدیمی ایران است که گروهی بنیانگذار آن را کیکاووس نوشته‌اند. او زمینی را به سرخس پسر گودرز به اقطاع داد و سرخس در آن جا شهری بنا نهاد که سرخس نامیده شد.[۷۸] گروهی بنیانگذار آن را «کیکاووس» یا «افراسیاب ذوالقرنین» دانسته‌اند.[۷۹] شهر سرخس در زمان خلافت عثمان توسط عبدالله‌بن خازم سلمی فتح شد.[۸۰] اصطخری در *مسالک الممالک* و جیهانی در *اشکال‌العالم* می‌نویسند:

سرخس شهری است میان مرو و نیشابور در زمین «هامون» بدان جا آب روان نیست. مگر آب جوی هرات که در سالی چند روز آن جا رسد و جملهٔ ایشان، از آب باران است و برکه‌ها از آب چاه و آن (سرخس) شهری است که در بزرگی یک نیمهٔ «مرو» باشد. و به غایت آبادان است و نعمتهای فراخ، هوای آن تندرست‌تر است و بیشتر نواحی آن مرغزار و آن را دیه‌های اندک و گرداگرد آن اعراب باشند، خداوندان شتر، و آبهای ایشان از چاه است و آسیاب ایشان بر چهارپایان از شتر و

۷۵ـ مؤید ثابتی، **تاریخ نیشابور**، ص۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴.

۷۶ـ احمد رنجبر، **خراسان بزرگ**، ص۱۰۵ به نقل از یاقوت، **معجم الادباء**، ۲۳۲/۱۷ و ۷۶/۱۳.

۷۷ـ نگاه کنید به: **لغتنامهٔ دهخدا** و **برهان قاطع**، مادهٔ «سرخس».

۷۸ـ یاقوت، **معجم‌البلدان**، ۷۲/۱؛ قزوینی، **آثار البلاد**، ص۳۹.

۷۹ـ احمد رنجبر، **خراسان بزرگ**، ص ۱۵۰.

۸۰ـ بلاذری، **فتوح البلدان**، ص۲۸۷؛ طبری، **تاریخ طبری**، ۴۷/۶؛ یعقوبی، **البلدان**،ص۵۵؛ اعثم کوفی، **الفتوح**، (چاپ بمبئی)، ص۸۵.

گاو و بناهای ایشان از گل است.[۸۱]

یعقوبی در *البلدان*، سرخس را سرزمینی باشکوه و شهری بزرگ که در بیابانی ریگزار واقع شده است توصیف می‌کند. وی می‌نویسد: مردمی به هم آمیخته (از نژاد عرب و فارس) در آن سکونت دارند عبدالله بن خازم سلمی در خلافت عثمان همان زمان که از طرف «عبدالله بن کریز» مأمور بود آن را فتح کرد و آب مشروب اهالی از چاهها است و نهری و چشمه‌ای ندارد.[۸۲]

لسترنج می‌نویسد: شهر سرخس در کنار کوتاهترین راه طوس به مرو بزرگ در ساحل راست، یعنی ساحل شرقی رودخانهٔ مشهد واقع است. این رودخانه را امروز «تجند» گویند، ظاهراً جغرافی‌نویسان قرون وسطی از این رودخانه اسم نبرده‌اند. این رودخانه از باتلاقهای حوالی «کوچان» برمی‌خیزد و نخست به سمت جنوب خاوری جریان می‌یابد و از مشهد می‌گذرد و پس از آن که قریب صد میل از مشهد دور شد از سمت جنوب شاخهٔ بزرگی به نام رود هرات به آن ملحق شده و سپس به سمت شمال جاری می‌شود و به سرخس می‌رود و مقداری که به سمت شمال پیش رفت در طول جغرافیایی ابیورد در محلی موسوم به «اجمعه» در کویر فرو می‌رود و آن جا نیزار و بیشه است. سرخس در قرن چهارم هـ.ق شهری بزرگ و به اندازهٔ نصف مرو بود و آب و هوایی خوش داشت در چراگاههایش شتر و گوسفند بسیار بود و چون آب فراوان نداشت کشتزارهایش اندک بود. مقدسی گوید: سرخس مسجد و بازاری نیکو دارد و در حومه‌اش باغهای بسیار است. قزوینی گوید: سرخس شهری است بزرگ و پرجمعیت و اهالی آن در ساختن دستارها و مقنعه‌های زردوزی شده مهارت خاصی دارند و مصنوعات آنها به ممالک دیگر صادر می‌شود. در قرن هشتم حمدالله مستوفی دربارهٔ سرخس می‌گوید: دور باروش (دور بارویش) پنج‌هزارگام است و قلعه‌ای محکم از خاکریز دارد و هوایش گرمسیر است و آبش از رودخانه‌ای است که از «هری» به طوس می‌آید و عظیم و نیکو و هاضم و از میوه‌هایش انگور و خربزه نیکو است.[۸۳] امروز سرخس، در مرز ایران و

۸۱- اصطخری، **مسالک الممالک**، ص ۲۵۱؛ جیهانی، **اشکال العالم**، ص ۱۶۹.

۸۲- یعقوبی، **البلدان**، ص ۵۵.

۸۳- لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۲-۴۲۱؛ ابن رسته، **الاعلاق** ←

روسیه است، سرخس قدیم در سمت راست «هری‌رود» است که جزو قلمرو شوروی سابق، و سرخس جدید در قلمرو جمهوری اسلامی ایران است.[۸۴]

کتاب سرخس *دیروز و امروز* می‌نویسد: سرخس امروز بخش وسیعی است از شهرستان مشهد در منتهی‌الیه شمال شرقی استان خراسان مشتمل بر چهار دهستان به نام سرخس، کندکلی، مزدوران و قلعه قصاب. قدیمی‌ترین کانون مسکونی آن یعنی سرخس زمانی بسیار آبادان و معروف بوده و زمانی دیگر خراب و گمنام شده است.[۸۵]

شرایط اقلیمی خراسان ایجاب می‌کرد که راههای شرقی و غربی از ناحیهٔ سرخس بگذرد، زیرا مرکز خراسان شمالی را صحراهای خشک فراگرفته بود که بخشهای آباد را در شرق و غرب آن از هم جدا می‌کرد. سرخس مدخل بخش غربی در حدّ فاصل بین مرو و نیشابور واقع بود. برای کاروانیانی که از مرو به سوی غرب خراسان می‌آمدند و دشواریهای عبور از صحرای خشک بین این دو شهر را تحمل کرده بودند، سرخس نقطهٔ امیدی به شمار می‌آمد. چه این شهر در لبهٔ نیمهٔ خشک خراسان غربی قرار داشت و لااقل از برکت رودی که ایامی از سال را آب شیرین داشت بهره‌مند بود. کاروانیان هنگام ورود به سرخس به دریانوردانی شبیه بودند که پس از طی دریای بیکران به ساحل نیمه‌خشکی پا می‌گذاردند و به امید رسیدن به سرزمینی پرنعمت شادمانیها می‌کردند، لذا سرخس یا دروازهٔ خراسان غربی با این که از دیرباز بسیار فراخ نعمت نبوده ولی به چشم تازه واردانی که از شرق سرخس می‌آمدند آرامش دهنده و امیدبخش بوده است. مرو هم از شمال شرقی سرخس برای مسافرینی که از شرق به غرب خراسان می‌رفتند همین‌گونه جلوه می‌کرد. این امتیازهای نسبی جغرافیایی سبب شده است که از دورترین ازمنهٔ تاریخی راههای ارتباطی خراسان به سوی نواحیی که در این دو شهر واقعند گرایش پیدا کنند و آنها را

← **النفیسة**، ص۷۳؛ ابن حوقل، **صورةالارض**، ص۳۲۳، ۴۳۴؛ مقدسی، **احسن التقاسیم**، ص۳۱۲، ۳۱۴؛ قزوینی، **آثار البلاد**، ۲۶۱/۲؛ مستوفی، **نزهة القلوب**، ص۱۷۹.

۸۴ـ احمد رنجبر، **خراسان بزرگ**، ص۱۵۶.

۸۵ـ عباس سعیدی، **سرخس دیروز و امروز**، پیشگفتار مؤلّف، ص الف.

شاهد وقایع بسیاری از تاریخ این سرزمین بداند.[۸۶]

بنابر نقل گریشمن سرخس در چهار راه اقوام قرارگرفته بود.[۸۷] ابن فضلان که در سال ۳۰۹ هجری از سرخس دیدن کرده، این شهر را با اهمیت توصیف کرده است.[۸۸]

آثار تاریخی سرخس

سرخس دارای بناهای تاریخی و قدیمی است که ذکر آن در این جا بی‌مناسبت نخواهد بود. این آثار عبارتند از: مقبرهٔ لقمان بابا که از آثار دورهٔ سلجوقیان است. و دیگر رباط شرف که منزلگاه قدیمی این رباط «اوکینه» یا «آبکینه» است. بارویی قدیمی به جا مانده از دوران قاجاریه نیز در سرخس وجود دارد که معروف به «قلعهٔ ناصری» است.[۸۹]

ورود امام رضاعليه السلام به سرخس و ماجرای زندانی شدن آن حضرتعليه السلام

یکی از نشانه‌های پذیرش تحمیلی ولایتعهدی از سوی امامعليه السلام حادثهٔ حبس و زندانی شدن آن حضرتعليه السلام در سرخس است. متأسفانه منابع اوّلیه اطّلاعات کافی در مورد چگونگی حبس امامعليه السلام در سرخس نداده‌اند و این موضوع کمتر مورد اظهارنظر گذشتگان قرارگرفته و در تذکره‌های اخیر نیز در این‌باره مطلبی نیافتم تا بر اطلاعات اولیه چیزی بیفزایم. در مجموع ـ چنان که در گذشته نیز اشاره شد ـ حضرت در هر فرصت مناسب به افشای ماهیّت حکومت عباسی و پذیرش تحمیلی ولایتعهدی خود و مسافرتش به سمت مرو می‌پرداخت. واقعه‌ای که در نیشابور روی داد بی‌شک واقعهٔ ناخوشایندی برای دستگاه حکومتی به خصوص عبّاسیان متعصّب به‌شمار می‌آمد، چرا که به رغم تلاش مأمون در انتخاب مسیر حرکت، هنگامی که حضرت به نیشابور رسید با استقبال بی‌سابقه‌ای مواجه شد و

۸۶ـ عباس سعیدی، **سرخس دیروز و امروز**، ص۵-۴.

۸۷ـ همان، ص۴. ر.ک. به: گریشمن، **ایران از آغاز تا اسلام**، ص ۶۰.

۸۸ـ احمدبن فضلان، **سفرنامهٔ ابن فضلان**، ص۳-۶۲.

۸۹ـ عباس سعیدی، **سرخس دیروز و امروز**، ص ۲۰-۱۳، ۱۹، ۶-۳۵.

شیعیان عاشقانه در اطراف وی گرد آمدند و خواستار شنیدن حدیثی از آن حضرت شدند و حضرت با بیان حدیث «سلسلةالذهب» در واقع حقانیت خود و خاندانش را در برابر سلطه‌گران عباسی به مردم گوشزد کرد و شرط ورود در حصن خداوند را «امامت و ولایت» خود و خاندانش برشمرد و این موضوع خلافت و زعامت عباسیان را زیر سؤال برد.

از گزارش ابونصر احمدبن حسین نیز که در ارتباط با خروج حضرت رضاعليه‌السلام از سرخس است چنین استفاده می‌شود که بار دیگر حضرت به این نکته که ایشان را به اجبار از کنار جدش از مدینه به سوی مرو کشانده‌اند و عاقبتی که در پذیرش ولایتعهدی است، اشاره کرده است.

شیخ صدوق بنا بر روایت عبدالسّلام بن صالح می‌نویسد: به درِ خانه‌ای که حضرت رضاعليه‌السلام در سرخس در آن حبس بود آمدم و آن بزرگوار معیل بود، من از زندانبان اذن خواستم که به حضور مبارک حضرت درآیم (زندانبان) گفت: شما را راهی به سوی او نیست. گفتم: چرا؟ گفت: زیرا آن جناب در شب و روز هزار رکعت نماز می‌گزارد و در یک ساعت اول روز پیش از زوال و در وقت زردی آفتاب نافله می‌گزارد و در این اوقات در جای خود نشسته است و با پروردگار خویش مناجات می‌کند. عبدالسّلام گوید: به زندانبان گفتم: از آن جناب طلب کن که در وقتی از این اوقات اذن دهد من نزد او شرفیاب شوم، زندانبان از او طلب اذن کرد و من بر او داخل شدم در حالی که آن عالی مقدار در جای نماز نشسته و متفکّر بود، ابوصلت گوید من به آن جناب عرض کردم یابن رسول‌الله این چیست که مردم از شما حکایت می‌کنند؟ فرمود: چه حکایت می‌کنند؟ عرض کردم از شما نقل می‌کنند که فرموده‌اید مردم بندگان ما هستند. فرمود: اللّهمَ فاطر السموات والأرض عالم الغیب والشّهادة، خدا آفریننده آسمانها و زمین است، دانای نهان و آشکار است. ای ابوصلت تو شاهدی که من هرگز این مطلب را نگفته‌ام و ابداً از هیچ یک از پدران خود نشنیده‌ام و تو دانایی به آن ستمهایی که از این امت به ما وارد شده است و این که این گفتگوی مردم هم از قبیل آن ظلمها و ستمها است، پس روی به من کرد و فرمود: ای عبدالسّلام بنابر آنچه از ما حکایت می‌کنند اگر مردم آفریدگان ما باشند، پس از جانب کیست ما ایشان را دعوت می‌کنیم و بیعت می‌گیریم. من عرض کردم

یابن رسول‌الله راست می‌گویی، پس از آن فرمود: ای عبدالسّلام آیا تو منکری آنچه را که حق تعالی برای ما واجب گردانیده است از ولایت و امامت، چنان که غیر تو منکر است؟ عرض کردم، معاذالله، بلکه من اقرار دارم به امامت و ولایت شما.[۹۰]

گفتگوهای میان حضرت رضاعليه السلام و عبدالسّلام و پاسخ امام (آیا تو منکری آنچه را که حق تعالی از برای ما واجب گردانیده است از ولایت و امامت...) نظریهٔ پیشین را که در واقعهٔ نیشابور بیان شد قوّت می‌بخشد و احتمالاً این شایعات واکنشی است در برابر «انا من شروطها» که امام علی‌بن موسی الرضاعليه السلام خود را از شروط کلمهٔ لااله الاّ الله قرار داد و عاملان حکومت و دشمنان خاندان عصمت و طهارت به جفا ادعای الوهیت را به امامعليه السلام نسبت دادند. از این‌رو تا مدّتی از سوی مقر حکومت عبّاسی در مرو، حضرت را در حبس نگه داشتند و مردم را از دیدار آن حضرت منع کردند و کارگزاران عباسی منتظر رسیدن خبر و دستورالعمل از سوی مرو ماندند.[۹۱]

خروج امام علی‌بن موسی الرضاعليه السلام از سرخس

صاحب کتاب *زندگانی امام رضا*عليه السلام به نقل از شیخ صدوق می‌نویسد: فردی به نام احمدبن عبید حسینی می‌گوید جدّم حضرت رضاعليه السلام را تا یک منزلی سرخس بدرقه کرد و بعد، از حضرت خواست تا حدیثی که شفای قلب اوست بیان کند حضرت فرمود: لااله الاّ الله حصن من است و هر کس این کلمهٔ مبارکه را با اخلاص بگوید در حصار من وارد شده و هرکس در حصار من وارد شود ایمن خواهد بود.[۹۲]

گزارش دیگری که از خروج امام رضاعليه السلام از سرخس در منابع ذکر شده مشایعت و بدرقه‌ای است که شباهت زیادی با روایت اخیر دارد و به نظر می‌رسد منشأ این

۹۰ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**عليه السلام، ۲/۷-۴۲۶؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۵۹/۱۲.

۹۱ـ سحاب، **زندگانی امام رضا**عليه السلام، ص۷-۲۵۶.

۹۲ـ همان، ص۵-۱۹۴. به نظر می‌رسد حذف ابتدای حدیث و انتساب حصن و یا حصار به حضرت رضاعليه السلام از اشتباه مؤلف در نقل حدیث باشد. مقایسه کنید با مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۶۰/۱۲.

دو روایت یکی باشد.[۹۳] صاحب *مسند الامام الرضا*علیه‌السلام می‌نویسد: ابونصر احمدبن عبید گوید: از جدّم شنیدم هنگامی که حضرت رضاعلیه‌السلام در زمان مأمون وارد نیشابور شد من مأمور خدمتگزاری و ادارهٔ کارهای او شدم، چون از نیشابور بیرون شد تا سرخس او را مشایعت کردم. پس از این که از سرخس بیرون شد در نظر داشتم تا مرو همراه او باشم اما یک منزل که از سرخس دور شدیم حضرت سر خود را از کجاوه بیرون کرد و فرمود: ای بندهٔ خدا برگرد، تو وظایفت را دربارهٔ ما انجام دادی با ما نیکو معاشرت کردی و مشایعت حدّ معینی ندارد. عرض کردم: به حق جدّت مصطفی و مرتضی و مادرت حضرت فاطمهٔ زهراعلیهاالسلام حدیثی برای من بگو تا دلم آرام گیرد و من از خدمت شما برگردم حضرت فرمود: از من حدیث طلب می‌کنی در حالی که مرا ازکنار قبر جدّم رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون آوردند و نمی‌دانم عاقبت کار من چه خواهد شد. و اینها با من چگونه رفتار خواهند کرد.[۹۴]

راه قدیمی سرخس به مرو

بنابر گفتهٔ یعقوبی در *البلدان*، راه سرخس بر جادهٔ اعظم تا مرو شش منزل راه است که اوّلین منزلگاه آن «اشتر مغاک» است. منزل دوم «تلستانه» و منزل سوم «دمدانقان» و منزل چهارم «کنوکرد» و آخرین منزل مرو است.

یعقوبی می‌افزاید: املاک خاندان علی‌بن هشام بن فر خسرو درکنوکرد است و این منازل در میان دشت و بیابان واقع است و هر منزلی از آنها دارای دژی است که اهل آن منزل از تعرّض ترکان در آن متحصن می‌شوند و چه بسا ترکان بر بعضی از این منازل شبیخون بزنند.[۹۵]

۹۳ـ روایتی راکه سحاب در **زندگانی امام رضا**علیه‌السلام، به نقل از **عیون اخبار الرضا**علیه‌السلام نقل کرده با آنچه عطاردی نوشته با تفاوتهایی از یک مأخذ است، امّا متأسفانه مؤلف مأخذ حدیث خود را ذکر نکرده است. نگاه و تطبیق کنید: **آثار و اخبار امام رضا**علیه‌السلام ص۲-۹۱ را با **مسند الامام الرضا**علیه‌السلام، ۶۱/۱.

۹۴ـ عطاردی، **آثار و اخبار امام رضا**علیه‌السلام، ص۲-۹۱.

۹۵ـ یعقوبی، **البلدان**، ص۵۵.

اصطخری نیز در *مسالک الممالک* راه سرخس تا مرو را شش منزل می‌شمارد.[۹۶]
ناصر خسرو که راه سرخس تا مرو را در ده روز پیموده در سفرنامهٔ خود می‌نویسد: دوّم جمادی‌الاخر به شهر سرخس رسیدیم، از بصره تا سرخس سیصدونود فرسنگ حساب کردیم، از سرخس به «رباط جعفری» و «رباط عمروی» و «رباط نعمتی»[۹۷] که آن هر سه رباط نزدیک هم بر راه است بیامدیم، دوازدهم جمادی‌الاخر به شهر مروالرود رسیدیم.[۹۸]

مرو

مرو یکی از شهرهای قدیمی ایران و مهمترین شهر خراسان به شمار می‌رفت، بنابر گفتهٔ مقدسی و یاقوت حموی، بنیانگذار مرو، اسکندر بوده است.[۹۹] شهر مرو را «مروز» هم گفته‌اند از این‌رو منسوب به مرو را «مروزی» می‌نامند.[۱۰۰] مرو در واقع به دو شهر مرو علیا و مرو سفلی، یا مرو کوچک و مرو بزرگ اطلاق می‌شده است و به گفتهٔ اصطخری مرو بزرگ را «مرو شاهیجان» می‌خواندند و علت این بود که با مروالرود که مرو کوچک بود اشتباه نشود.[۱۰۱]
هر دو مرو (مرو شاهیجان و مرو رود) توسط احنف بن قیس در سال ۲۲ هجری فتح شد.[۱۰۲] حافظ ابرو در جغرافیای خود می‌نویسد: مرو از شهرهای قدیم خراسان است که در هامونی افتاده چنان که از هیچ طرف کوه ننماید و قهندز آن را طهمورث بنا نهاد و ربض شهر مقدار یک فرسنگ در یک فرسنگ است. زمین مرو،

۹۶ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۲۲۲.
۹۷ـ «نعیمی» هم آمده است.
۹۸ـ ناصر خسرو، **سفرنامه**، ص۱۷۲.
۹۹ـ مقدسی، **احسن التقاسیم**، ص۳۹۸؛ یاقوت حموی، **معجم‌البلدان**، ۱۱۳/۵.
۱۰۰ـ ر.ک. به: **فرهنگ آنندراج**، و **برهان قاطع**، مادهٔ مرو.
۱۰۱ـ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۲۰۵.
۱۰۲ـ بلاذری، **فتوح البلدان**،ص ۲۸۱؛ یعقوبی، **البلدان**، ص۵۵؛ ابن اثیر، **تاریخ الکامل**، ۳۳/۳؛ خوافی، **مجمل فصیحی**، ۱۳۱/۱. فتح مرو را به هاشم بن نعمان باهلی که در زمان عثمان و در سال سی‌ویک از طرف عبدالله بن عامر برای این کار گماشته شده بود نیز نسبت داده‌اند.

شوره‌ناک، و ریگ بوم است و زراعت خوب آید.[۱۰۳]

لسترنج دربارهٔ شهر مرو می‌نویسد: مرو در امتداد مرغاب یا «مرو رود» واقع است، این رود از جبال غور واقع در شمال خاوری هرات سرازیر شده و به مرو کوچک می‌رسد و از آن جا به سمت شمال منحرف و به طرف مرو بزرگ می‌رود و در آن جا به نهرهای بسیاری منشعب شده و بالاخره در ریگستان «بیابان غز» ناپدید می‌شود. این ریگستان با مرداب تجند یا رودخانهٔ هرات در یک عرض جغرافیایی قرار دارد ولی هفتاد میل در سمت خاوری آن است. علاوه بر شهرهای متعددی که در ساحل مرغاب واقع است ربع مرو، شامل نقاطی نیز می‌باشد که در مسیر شاهراه بزرگ خراسان آن سوی مرو، شمال خاوری رود جیحون در آمل یعنی معبر راهی که به بخارا می‌رود واقع‌اند. اسم مرغاب (بضم و یا فتح میم) چنان که ابن‌حوقل گوید در اصل «مرو آب» بوده، ولی اصطخری می‌نویسد: مرغاب اسم محلی است که آن رود از آن‌جا سرچشمه می‌گیرد. مقدسی که مرغاب را رود مروین یعنی رود دو مرو نامیده، می‌نویسد: این رود تا مرو علیا (مرو کوچک) جریان یافته سپس به مرو سفلی (مرو بزرگ) می‌رود. در یک منزلی جنوب مرو بزرگ مجرای رود را با سدّی که از چوب تدارک شده بود انباشته بودند و آب پشت آن سدّ می‌ایستاد.[۱۰۴] مرو بزرگ که به «مرو شاهجان» معروف بود معرب «شاهگان» فارسی است و به معنی شاهانه و شاهوار است. یاقوت و بعضی از نویسندگان دیگر معتقدند که شاهجان به معنی «جان شاه» است. مرو بزرگ چنان که اصطخری و ابن حوقل و مقدسی می‌گویند مشتمل بود بر قلعهٔ داخلی یعنی قهندزی که در مکانی مرتفع جای داشت و به اندازهٔ یک شهر بود. گرداگرد قهندز شهر داخلی قرار داشت و دارای چهار دروازه بود و بیرون این شهر حومهٔ پهناوری واقع بود که تا کنار نهرهای بزرگ کشیده می‌شد. دروازه‌ها موسوم بودند به «دروازهٔ شهر» (در جنوب باختری) که بر سر راه

۱۰۳ـ حافظ ابرو، **جغرافیای حافظ ابرو**، قسمت ربع خراسان (هرات)، ص۶۱. و همچنین اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۲۰۵.

۱۰۴ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۴-۴۲۳؛ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۱-۲۶۰؛ ابن حوقل، **صورة الارض**، ص۳۱۵؛ مقدسی، **احسن التقاسیم**، ص۱-۳۳۰؛ یاقوت، **معجم‌البلدان**، ۷۷۷/۲؛ حمدالله مستوفی، **نزهة‌القلوب**، ص۳۱۴.

سرخس قرار داشت، دروازهٔ «سنجان» (در جنوب خاوری) که به حومه بنی‌ماهان و نهر اسعدی می‌رفت، دروازهٔ «درمسکان» (در شمال خاوری) که از آن جا به ماوراءالنهر منتهی می‌شد و بالاخره دروازهٔ «بالین» (در شمال باختری).

مرو در قرن چهارم سه مسجد جامع داشت که عبارت بودند از «مسجد قلعه» که آن را مسجد بنی ماهان می‌گفتند، «مسجد کهنه» که جلو دروازهٔ سرخس بود، «مسجد نو» که بیرون دروازهٔ «ماجان» و متّصل به بازار بزرگ مرو بود. در میدان مسجد نو و محل اقامت فرمانفرمای مرو یعنی دارالامارهٔ مرو، زندان شهر قرار داشت. این میدان و اماکن داخل آن به فرمان ابومسلم خراسانی بزرگترین حامی عبّاسیان و مؤثرترین عامل خلافت آنان ساخته شده بود. در دارالاماره گنبدی از آجر افراشته شده بود که به قول اصطخری پنجاه و پنج ذراع قطر داشت و در زیر این گنبد بود که نخستین جامه‌های سیاه رنگ‌آمیزی شد و این شعار عبّاسیان بود. در یک منزلی باختر مرو، شهر «سنج» واقع بود که مقدسی در *احسن التقاسیم* آن را به صورت «سنگ» ضبط کرده است. «سنج» دارای مسجدی نیکو در ساحل رودخانه و باغستانی بزرگ بود. پس از سنج در دو منزلی باختری مرو و بر سر راه سرخس شهرچهٔ محکم «دمدانقان» بود که باروی آن یک دروازه داشت و در خارج از بارو چند گرمابه قرار داشت. مقدسی در نیمهٔ دوّم قرن چهارم شهر مرو را دیده است که یک سوّم حومهٔ آن ویران بوده و قهندز آن هم آبادی نداشته است. یاقوت حموی نیز در قرن هفتم خرابه‌های آن شهر را دیده است، زیرا ترکان غز در سال ۵۵۳ هـ. ق این شهر را خراب کردند.[۱۰۵]

در دورهٔ خلفای بنی‌امیه، خراسان و شهر مرو به دلیل دوری از مرکز خلافت و تشدید حس تبعیض نژادی از سوی حاکمان اموی که برخلاف نصّ قرآن مجید و تعالیم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عنصر غیر عرب، به ویژه ایرانیان را موالی می‌خواندند ـ که خود سرآغاز جنبشهای شعوبیه شد ـ مرو به پایگاه ضد اموی تبدیل گشت؛ و

۱۰۵ـ لسترنج، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۷-۴۲۴؛ یعقوبی، **البلدان**، ص۲۸؛ اصطخری، **مسالک الممالک**، ص۲۵۸ و ۲۶۳؛ ابن حوقل، **صورةالارض**، ص۳۱۴ و ۳۱۶؛ مقدسی، **احسن التقاسیم**، ص۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۳۱؛ یاقوت حموی، **معجم البلدان**، ۵۳۴/۱، ۸۲۷ و ۶۱۰/۲ و ۵۰۷/۴.

عباسیان قیام خود را از این منطقه آغاز کردند. با روی کار آمدن مأمون مرو مرکز خلافت شد ولی در قرن سوّم وی دارالحکومه را از مرو به نیشابور منتقل کرد.[۱۰۶]

مرو در سال ۱۳۱۰ هجری قمری به تصرّف روسها درآمد و تا این زمان جزو خاک شوروی سابق باقی مانده و مردم آن به زبانهای فارسی، ترکی و روسی صحبت می‌کنند. پس از تسلط روس بر مرو، شهر جدیدی درکنار شهر قدیمی بنا شد که هم اکنون به «بیرام‌علی» مشهور است.[۱۰۷]

راه کنونی مشهد به سرخس و مرو

از شرق مشهد چند راه اسفالته و شنی منشعب می‌شود. راه اسفالتهٔ متداول به سرخس، جاده‌ای است که از روستای خیابان می‌گذرد، این روستا در دوازده کیلومتری مشهد قرار دارد. از آن جا به مسافت سی‌کیلومتر به «آبروان» می‌رسیم و سپس از «چاهک»، «خارزار» و «شورک ملکی» به مسافت شش، هفت و دوازده کیلومتر می‌گذریم و با طی کردن سی‌ونه کیلومتر دیگر به «مزدوران» می‌رسیم. کشف‌رود که از شورک ملکی در امتداد جاده ادامه داشت از مزدوران که جاده به سمت شمال شرقی متمایل می‌شود به سمت شرق امتداد می‌یابد. نام دیگری که مزدوران به آن معروف است (مزداوند) است. از مزدوران به مسافت بیست و چهار کیلومتر به «شورلوخ»[۱۰۸] و از آن جا با پیمودن بیست و شش کیلومتر به «گنبدلی» می‌رسیم. از آن جا تا سرخس سی و چهارکیلومتر باقی است. سرخس در منتهی الیه خط مرزی ایران و اتّحاد جماهیر شوروی سابق قرار دارد. سرخس قدیم به فاصلهٔ تقریبی ده کیلومتر آن طرف مرز قرار گرفته و از آن جا راهی است که ازکنار دریاچه «وودو خرانیلیشچه» می‌گذرد و از جاده‌ای که به موازات کانال قره‌قوم قرار دارد به مرو یا «ماری» که امروزه یکی از شهرهای شوروی سابق به شمار می‌آید

۱۰۶ـ طبری، **تاریخ طبری**، ۴/۵-۲۶۳؛ یعقوبی، **البلدان**، ص۸۳؛ یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ۶۵/۲-۴۵۰؛ بیهقی، **تاریخ بیهقی**، ص۳۰-۲۹. جهت اطلاع از نهضتهای شعوبیه نگاه کنید به: ممتحن، **نهضت شعوبیه**، فصل یازدهم و دوازدهم.

۱۰۷ـ عباس سعیدی، **خراسان بزرگ**، ص۲۳۴.

۱۰۸ـ شورلق هم گفته شده است.

می‌رسد.[۱۰۹]

حکومت عباسیان در مرو

خراسان در زمان حکومت امویان به دلیل دور بودن از مرکز خلافت به پایگاهی برای مخالفان سیاسی و ناراضیان تبدیل شده بود تا آن که ابومسلم خراسانی از آتش پنهانی که سالها در زیر خاکستر نهفته بود بهره گرفت و قدرت را از چنگ امویان به درآورد و به عباسیان سپرد.

خراسان که نخستین پایگاه عبّاسیان به شمار می‌رفت کمی بعد از به قدرت رسیدن آنان بار دیگر کانونی برای مخالفان سیاسی و مذهبی شد ولی این بار بر علیه عبّاسیان. اگر چه قیامهای ضد عباسی در خراسان یکی پس از دیگری سرکوب شد و هیچ گاه نتوانست بنیان حکومت عباسیان را متزلزل سازد، اما بی‌شک اگر تلاشهای هارون‌الرشید برای گسترش و سیطرهٔ حکومت عباسی در خراسان و اقدام مأمون در انتقال مرکز حکومت به مرو نبود، این شهر در عصر عبّاسیان، پذیرای همان نقشی بود که در عهد امویان ایفا کرده بود.

نهضت مذهبی «اَستاذسیس» در سال ۱۵۰، شورش یوسف بن ابراهیم ملقب به «یوسف البرام» در سال ۱۶۰ و هاشم بن حکیم ملقب به «المقنع» (نقاب‌پوش) در سال ۱۶۳ که از دهکده‌ای نزدیک مرو آغاز شد، قیام مذهبی و سیاسی خوارج در سالهای ۱۷۵ و ۱۷۹ به رهبری «حسین» که از موالی قنیس بن ثعلبه به شمار می‌رفت و حمزةبن عبدالله که شعله‌های قیام او به مدت ۵ سال کانون مخالفتهای ضد عباسی را در خراسان گرم و فعّال کرده بود و همچنین قیام ابوالخطیب در شرق خراسان (نساء) به سال ۱۸۳ و آشوب رفیع بن لیث در سال ۱۹۰، خراسان را که روزی خاستگاه عبّاسیان بود، علیه آنها می‌شوراند.

هارون‌الرشید ناچار شد برای سرکوبی و فرونشاندن آشوب رفیع‌بن لیث شخصاً عازم خراسان شود. وی در این سفر فضل بن سهل و مأمون را که مدتی عهده‌دار حکومت خراسان بود، همراه داشت با وجود این سه سال بعد، در سال ۱۹۳ بار دیگر به منظور دفع حملات جدید خوارج به رهبری حمزةبن عبدالله و تحریکات

۱۰۹- ر.ک. به: **اطلس راههای ایران**، ص ۴.

رفیع‌بن لیث عازم خراسان شد.

هارون‌الرشید در این هنگام در شهر رقه، در کنار فرات بود و پس از اطلاع از حوادث خراسان به رغم کسالتی که داشت بر این سفر اصرار ورزید، زیرا بیم داشت قیام از خراسان به سایر نواحی گسترش یابد. هارون در حالی که از بیماری رنج می‌برد از رقه بیرون آمد و از طریق بغداد و همدان و ری عازم خراسان شد و در طول مسیرش شهرهای سمنان، دامغان، بسطام، سبزوار، نیشابور و طوس را طی کرد، اما چون در شهر طوس بیماریش شدت یافت در منزل حمیدبن قحطبهٔ طائی جان سپرد و در همان جا مدفون شد.

با مرگ هارون‌الرشید، محمّد امین در بغداد قدرت را در دست گرفت. اما بزودی بر اثر تحریک مخالفان مأمون که در این زمان زیر نظر برادرش بر نیمهٔ شرقی قلمرو عباسی حکومت می‌کرد وصیت پدرش را نادیده گرفت و فرزند شیرخوارش موسی را به جانشینی انتخاب کرد و در پی نقشه‌ای طراحی شده از مأمون خواست تا عازم خراسان شود. مأمون به توصیهٔ فضل بن سهل از این اقدام امتناع کرد. امین از اقدام مأمون خشمگین شد و نام مأمون را از ولایتعهدی برانداخت و برای فرزند شیرخوارش، موسی بیعت گرفت.

مأمون با شنیدن این خبر، خود را امیرالمؤمنین خواند و بر ضد برادرش شورید، جنگهای سخت و خونین فرزندان هارون الرشید با یاری طاهربن حسین (ذوالیمینین)، هرثمةبن اعین، و فضل بن سهل ذوالریاستین منجر به پیروزی مأمون شد.

در سال ۱۸۲ هنگامی که هارون برای امین از مردم بیعت گرفت و قرار شد مأمون بعد از امین خلافت را به عهده گیرد، مأمون براساس رسم کهن و دیرینه‌ای، به ایالت شرقی قلمرو عبّاسی آمده و به عنوان حکمران در خراسان ماند.

مادر مأمون کنیزی از بادغیس خراسان بود، این موضوع اگر چه بعدها منشأ اختلافات و تحوّلات سیاسی در حکومت عباسی شد، اما در استحکام پایگاه مردمی مأمون در خراسان نقش بسزایی داشت.[۱۱۰]

۱۱۰ـ طبری، **تاریخ طبری**، (چاپ بیروت)، ۱۲۲/۵، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸ و (چاپ تهران)، ۵۶۲۹/۱۳، ۶۰-۵۶۵۹؛ ابن اثیر، **الکامل فی التاریخ**، (چاپ بیروت)، ۱۴۷/۴، ۱۵۳، ۱۵۸، ←

ورود حضرت رضاعلیه‌السلام به مرو

هنگامی که حضرت رضاعلیه‌السلام وارد مرو شد استقبال باشکوهی از آن حضرت به عمل آمد و مأمون در تعظیم و تکریم ایشان بسیار کوشید. خوشبختانه منابع، گزارشهای زیادی از حوادثی که برای آن حضرت در مرو روی داده ثبت کرده‌اند که بسیاری از آنها را مناظره‌ها و گفتگوهای میان امام‌علیه‌السلام و مأمون تشکیل می‌دهد. مهمترین ماجرایی که در مرو صورت گرفت، پذیرش ولایتعهدی امام‌علیه‌السلام بود که پس از آن مأمون به نام حضرت رضاعلیه‌السلام سکه زد و نام او را در خطبه‌ها آورد و بعد دست به اقدامات دیگری برای استحکام این پیمان زد، از جمله ازدواج سیاسی دخترش با فرزند امام‌علیه‌السلام، حضرت جوادعلیه‌السلام. پذیرش ولایتعهدی از سوی حضرت رضاعلیه‌السلام همچنان که منابع می‌نویسند، زیر فشار شدید صورت گرفت و امام زمانی که تهدیدهای مأمون جدی شد آن را پذیرفت. چنان که این اکراه از متن پیمان‌نامۀ ولایتعهدی -که خوشبختانه در منابع تاریخی موجود است- برمی‌آید. در هر حال هنگامی که حضرت ناچار به پذیرش ولایتعهدی شد، تصمیم گرفت تا حکومت عباسی را از درون متلاشی کند ولی اقدامات آن حضرت‌علیه‌السلام سرانجام مأمون را به وحشت انداخت و وی تصمیم به کشتن امام‌علیه‌السلام گرفت.[۱۱۱]

قبل از طرح ماجرای ولایتعهدی در مرو به ملاحظاتی دربارۀ طراح ولایتعهدی خواهیم پرداخت.



→ ۱۶۲، ۱۷۲ و (چاپ تهران)، ۲۴۸/۱۰، ۲۵۶، ۲۷۰، ۲۸۹؛ مسعودی، **مروج الذهب**، ۴۰۱-۲/۲، ۴۰۴، ۴۱۸، ۴۲۲ و ۴۴۰؛ یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ۲،۴۶۱/۲، ۴۶۷، ۴۶۹؛ حمدالله مستوفی، **تاریخ برگزیده**، ص۲۰۵، ۳۱۱؛ ابن طقطقی، **تاریخ فخری**، ص۱-۳۰۰؛ دینوری، **اخبار الطوال**، ۴۴۳-۴۳۳ و همچنین حسینعلی ممتحن، **نهضت شعوبیه**، فصل دوازدهم و بیستم.

۱۱۱- جهت اطلاع از اقدامات امام‌علیه‌السلام نگاه کنید به: جعفر مرتضی عاملی، **زندگانی سیاسی هشتمین امام** (متن فشرده)، ص۱۸۸-۱۶۶.

ولایتعهدی

طراح ولایتعهدی

بعضی مورّخان طرح و اندیشهٔ اوّلیهٔ ولایتعهدی را از جانب فضل‌بن سهل ذوالریاستین دانسته‌اند و مشهور این است که چون فضل‌بن سهل نسبت به علویان متمایل بود از این‌رو قصد داشت حکومت را از عباسیان به علویان منتقل کند همچنان که ابومسلم خراسانی حکومت را از بنی‌امیه گرفت و به بنی عباس سپرد. ابوعلی حسین بن احمد سلامی در کتاب *اخبار خراسان* می‌نویسد:

فضل گفت: کار من با کار ابومسلم خراسانی اگر مقایسه شود چگونه است؟ یک نفر گفت: ابومسلم خلافت را از یک قبیله به قبیله‌ای دیگر منتقل کرد، ولی تو از برادری به برادر دیگر منتقل کردی (از امین به مأمون) و خودت می‌دانی که این دو چقدر با هم فرق دارد. فضل گفت: من هم از یک قبیله به قبیله‌ای دیگر انتقال خواهم داد. بعد مأمون را واداشت تا علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام را ولیعهد خود کند و به همین جهت مأمون بیعت برادر خود «مؤتمن» را از بین برد و با حضرت رضا علیه‌السلام بیعت کرد.[1]

قطع نظر از انگیزه و هدف فضل بن سهل از طرح ولایتعهدی امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام و نقش مؤثری که وی در این ماجرا داشت، باید گفت که طراح اولیهٔ ماجرای ولایتعهدی شخص مأمون بود، این موضوع در شرایطی بحرانی، زمانی که مأمون در مبارزه با امین کاملاً ناامید شده بود به فکر او خطور کرد و به گونه‌ای که

---

۱ ـ مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲/۱۳۱-۱۳۰.

خود شرح می‌دهد، «با خدای خود عهد کرده بودم اگر از دست محمّد برادرم آسوده شدم خلافت را به محلی که خداوند قرار داده برگردانم.»[۲]

بنابراین پیش از آن که فضل بن سهل خواسته باشد ابتکار این عمل را به دست گیرد، مأمون در این‌باره پیشقدم بود و اندیشهٔ واگذاری خلافت و یا ولایتعهدی به خاندان علی‌بن ابی‌طالب را از سرگذرانده بود. مأمون خود در برابر این سؤال که آیا بیعت با امام علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام از تدبیر فضل بن سهل بوده است ضمن پاسخ دقیق به این سؤال، از شرایط و موقعیتی که در آن این تصمیم را اتخاذ کرد سخن می‌گوید: «چون محمّد امین برادرم به من نوشت و مرا نزد خود خواند و من از رفتن ابا و امتناع کردم،[۳] عیسی‌بن ماهان را امیر لشکر کرد و به او امر نمود که مرا مقید کند

---

۲ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام**، ۳۸۶/۲؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲۶/۱۲. دربارهٔ شخصیت فضل‌بن سهل مورّخان نقلهای متضاد و مختلفی ارائه می‌دهند. منشی کرمانی، از جمله مورّخانی است که می‌نویسد: وی به سبب محبت به اهل بیت و آل‌طه ویس، مأمون به قتل او حکم داد و در حمام شهید شد. در منابع متعددی، از فضل بن سهل به عنوان یک فرد جاه‌طلب نام برده می‌شود که در اندیشهٔ در دست گرفتن قدرت و دعوت برای خود بوده است. جهت اطلاع بیشتر از شخصیت فضل‌بن سهل و نقش او در ماجرای ولایتعهدی و مخالفتهای امام رضاعلیه‌السلام با او، ر.ک. به: ناصرالدین منشی کرمانی، **نسائم الاسحار من لطائم الاخبار** در تاریخ وزراء، ص۱۸؛ خطیب بغدادی، **تاریخ بغداد**، ۳۳۹/۱۲؛ ابوالفضل بیهقی، **تاریخ بیهقی**، ۱۹۰/۱؛ لوسین بودا، **برمکیان**، (ترجمهٔ عبدالحسین مکیده)، ص۶۳، ۱۴۳؛ محمّدبن الحسین الاصفهانی، **دستورالوزارة**، ص۶۱-۴۸، ۱۱۱؛ زرکلی، **الاعلام**، ۳۵۴/۵؛ میرخواند، **تاریخ روضة الصفا**، ۵/۳-۴۴، ۴۸، ۴۶۰؛ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام**، ۱/۲-۳۸۰، ۳۹۱؛ یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ۴۶۹/۲؛ ابن‌طقطقی، **تاریخ فخری**، ص۳۰۱؛ ملاباقر مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲۴/۱۲۰، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۳۸۶، ۴۰۱؛ اربلی، **کشف الغمة فی معرفة الائمة**، ۶۵/۳، ۶۶، ۸۷؛ مسعودی، **اثبات الوصیة**، ص۷-۳۹۶؛ ابن شهرآشوب، **المناقب**، (چاپ نجف)، ۴۷۸/۳ و ۴۹۳.

۳ ـ امین طی نامه‌ای از مأمون خواست به بغداد بازگردد و وی را در امور حکومتی یاری دهد، این موضوع ظاهراً نامه‌ای بود که امین به همراه فرستادگانش به مأمون نوشت، اما در واقع قصد امین این بود که قدرت را از مأمون بگیرد و بدین‌وسیله او را از سپاهیانش در قلمرو شرقی خلافت دور کند. و ... هنگامی که مأمون با فضل بن سهل مشورت کرد، فضل بن سهل او را از رفتن بازداشت و وی را متوجه مخاطراتی کرد که در بغداد طراحی شده بود و به او

و غل جامعه در گردنم نهد. چون این خبر به من رسید، هرثمة بن اعین را به جانب سیستان و کرمان و توابع آن فرستادم (برای مقابله با عیسی بن ماهان) ولی هرثمه کاری از پیش نبرد و شکست خورد و صاحب السریر نیز خروج کرد و بر یک طرف شهر خراسان غلبه کرد و همهٔ اینها در یک هفته بر من وارد شد. چون این گونه وقایع برای من رخ داد، دیدم در این وضعیت نه نیروی دفاعی دارم و نه قدرت مالی که به وسیلهٔ آن لشکرآرایی کنم و سران سپاه و لشکریان خود را همه ترسان و هراسان دیدم و قصد کردم که به ملک کابل بروم. بعد نزد خود اندیشیدم که سلطان کابل مردی کافر است و چون (برادرم) محمد امین مال زیادی به او دهد او مرا به دست محمد می‌سپارد. پس راهی بهتر از این نیافتم که از گناهان خود به سوی خدا توبه کنم و از خدا بر این گونه امور استعانت جویم و به خدا پناه برم. پس امر کردم این خانه را پاکیزه کنند و دو جامهٔ سفید پوشیدم و چهار رکعت نمازگزاردم و در آن چهار رکعت نماز آنچه از قرآن حفظ داشتم، خواندم و خدا را خواندم و پناه به او بردم و به قصد راست و درست[۴] با خدا معاهدهٔ محکمی کردم که اگر خدا این امر (خلافت) را به سوی من بکشاند و مرا از شرّ این امور سخت کفایت کند، این امر (خلافت) را در جایی قرار دهم که خدا قرار داده است،[۵] پس از آن قلب من قوّت گرفت و طاهر (ذوالیمینین) را به سوی علی بن عیسی بن ماهان، فرستادم و آنچه باید بشود همان شد و هرثمةبن اعین را به سوی جنگجوی محمّد (امین) بازگردانیدم، بر او ظفر یافته و او را بکشت. و... خداوند عالم امر خلافت را به سوی من کشانید و از برای من استقرار یافت پس چون خداوند تعالی وفا کرد به آنچه من با او عهد کردم، دوست دارم وفا کنم به آنچه با خدای خود عهد کردم و کسی را سزاوارتر به این امر از حضرت ابوالحسن الرضا﷣ ندیدم، پس امر خلافت را به او واگذار کردم و او

→ وعدهٔ پیروزی بر امین داد. امین که از امتنا مأمون نگران شد عیسی‌بن ماهان را برای بازگرداندن وی به بغداد مأمور کرد و ... ر.ک. به: دینوری، **اخبار الطوال**، ۵-۴۴۳.

۴ ـ «با نیت پاک». ر.ک. به: **بحارالانوار**، ۱۲۶/۱۲.

۵ ـ «اگر حکومت به من رسید و از ستم محمّد برادرم آسوده شدم و مشکلات من حل شد خلافت را به محلی که خداوند قرار داده برگردانم.» ر.ک. به: همان مأخذ.

قبول نکرد مگر ولیعهدی را و این بود سبب نصب او به ولایتعهدی».[۶]

یکی از عواملی که موجب شده بسیاری از مورّخان طرح اوّلیهٔ ولایتعهدی را به فضل بن سهل نسبت دهند، پیشنهاد او در این باره و نیز یادآوری آن است.[۷]

درعیون آمده است فضل بن سهل به مأمون پیشنهاد کرد که تقرب جوید به خدا و رسولش، با صلهٔ رحم کردن و بیعت گرفتن برای حضرت رضاعلیه‌السلام...[۸]

ابوالفضل بیهقی نیز نقش فضل بن سهل را در یادآوری عهدی که مأمون با خدای خود بسته بود و کوشش وی در این امر را با جزئیات بیشتری نقل می‌کند:

فضل بن سهل خواست که خلافت از عباسیان بگرداند و به علویان آرد. مأمون را گفت: نذر کرده بودی به مشهد من (در حضور من) و سوگند خورده بودی که اگر ایزد تعالی شغل برادرت کفایت کند و خلیفت گردی، ولیعهد از علویان کنی، و هر چند بر ایشان نماند (اگر چه خلافت در علویان پایدار نماند)... مأمون گفت: سخت صواب آمد، کدام کس را ولیعهد کنیم؟، گفت علی‌بن موسی الرضا که‌امام روزگار است و به مدینة الرسول، علیه‌السلام می‌باشد...[۹]»

پیشنهاد خلافت

بازمی‌گردیم به مدینه زمانی که رجاءبن ابی ضحاک و یاسر خادم نامه‌ای را از سوی مأمون به حضرت رضاعلیه‌السلام تسلیم کردند. او در نامه از حضرت درخواست پذیرش ولایتعهدی کرده بود و با لطافت خاصی سعی در جلب اعتماد و اطمینان امام‌علیه‌السلام نموده و از حضرت خواسته بود نامه را بر زمین نگذاشته رهسپار مقر مأمون در مرو شود.[۱۰]

---

۶ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام**، ۲/۲-۳۹۱. شیخ مفید در **الارشاد** و مجلسی در **بحارالانوار** با تفاوتهایی این گفته را نقل کرده‌اند. نگاه کنید به: مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲/۶-۱۲۴.

۷ ـ یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ۲/۵-۴۶۲.

۸ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام**، ۳۸۶/۲، مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲۰/۱۲.

۹ ـ ابوالفضل بیهقی، **تاریخ بیهقی**، ۱۹۱/۶.

۱۰ ـ مشهور است که نامه توسط فضل بن سهل نوشته شده بود. سیّد جعفر مرتضی عالمی، **زندگانی سیاسی هشتمین امام**، (متن فشرده)، ص۱۳۲؛ مسعودی، در **اثبات الوصیة** می‌نویسد:

←

هنگامی که حضرت وارد مرو شد مأمون ابتدا به آن حضرت پیشنهاد خلافت کرد. این موضوع را بسیاری از مورّخان ضبط کرده‌اند. *عیون اخبار الرضا*ؑ، *المناقب* ابن شهرآشوب و *روضة‌الواعظین* از جمله منابعی هستند که به نقل از ابوصلت هروی می‌نویسند:

مأمون به علی بن موسی الرضاؑ گفت: ای پسر رسول خدا من فضل و علم و پارسایی و عبادت و بیم تو را از خداوند دانستم و تو را برای خلافت از خود سزاوارتر می‌بینم. حضرت رضاؑ فرمود: به بندگی و عبودیت خدای عزّوجلّ افتخار می‌کنم و با پارسایی امید دارم از شر این جهان محفوظ بمانم و رستگار شوم و با پرهیز ازگناهان به غنیمتها رسم و با فروتنی نزد خدا مقامی بلند یابم. مأمون گفت من چنین مصلحت می‌بینم که خود را از خلافت عزل کنم و آن را برای تو قرار دهم و با تو بیعت کنم. حضرت رضاؑ فرمود: اگر این خلافت حق تو است و خداوند آن را برای تو قرار داده است، روا نیست جامه‌ای را که خداوند بر قامت تو پوشانده بیرون آوری و بر تن دیگری کنی و اگر خلافت از غیر تو است چیزی که از تو نیست چگونه به من می‌بخشی. مأمون گفت: ای پسر رسول خدا برای تو چاره‌ای نیست و باید این کار را بپذیری. حضرت فرمود: این کار را به میل خود هرگز انجام نخواهم داد.[11]

امام علی‌بن موسی‌الرضاؑ در برابر پیشنهاد مأمون بسختی مخالفت کرد، منابع تاریخی می‌نویسند: کوشش مأمون مدتها ادامه یافت.[12] با این وجود امامؑ از

مأمون به امام نامه نوشت که به مرو بیاید، تا وی برای آن حضرت بیعت بگیرد، امام قبول نکرد مأمون برای دومین بار نامه نوشت و او را قسم داد که (از مدینه) خارج شود. مسعودی، **اثبات الوصیة** (ترجمهٔ محمدجواد نجفی)، ص۳۹۴.

۱۱ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**ؑ، ۳۷۹/۲؛ فتال نیشابوری، **روضة‌الواعظین**، ۳۶۷؛ ابن شهرآشوب، **المناقب**، ۳۶۳/۴، ملا محمد باقر مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲۰/۱۲؛ مقدس اردبیلی، **حدیقة الشیعة**،ص۳-۱۹۲.

۱۲ ـ برخی منابع می‌نویسند: تا دو ماه تلاش مأمون برای وادار کردن امام به پذیرش خلافت و ولایتعهدی در مرو ادامه یافت. شیخ صدوق نیز می‌نویسد: آن جناب را از بصره و اهواز و فارس به مرو آوردند. مأمون به آن جناب خلافت و امارت را عرضه کرد. حضرتؑ امتناع کرد و در این باب تا دو ماه گفتگوهای بسیار جریان یافت. شیخ صدوق، **عیون اخبار**

پذیرفتن پیشنهاد مأمون بشدّت امتناع کرد و پس از آن چون مأمون ناامید شد، پیشنهاد ولایتعهدی را طرح کرد. ابوصلت هروی در ادامهٔ روایت خود می‌گوید:

مأمون گفت: اگر خلافت را نمی‌پذیری و بیعت کردن مرا با خود خوش نداری، ولیعهد من باش تا خلافت پس از من از تو باشد. امام‌عليه‌السلام فرمود: به خدا سوگند، پدرم از نیاکانش از امیرالمؤمنین علی‌عليه‌السلام از پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله حدیث کرد که من پیش از تو (مأمون) از این جهان می‌روم در حالی که با زهر، مظلومانه مسموم خواهم شد، می‌روم در حالی که فرشتگان آسمان و زمین بر من می‌گریند و در سرزمین غربت کنار هارون‌الرشید به خاک سپرده خواهم شد.

مأمون گریست و گفت ای پسر رسول خدا، چه کسی می‌تواند تا من زنده‌ام شما را بکشد یا توان آزار شما را داشته باشد؟ حضرت فرمود: همانا اگر بخواهم بگویم، می‌گویم چه کسی مرا خواهد کشت. مأمون گفت: ای پسر رسول خدا، با این گفتار می‌خواهی بار را از دوش خود برداری و خلافت و یا ولایتعهدی را قبول نکنی تا مردم بگویند در دنیا پارسایی؟ امام‌عليه‌السلام فرمود: به خدا سوگند از وقتی که خدایم آفریده هیچ دروغ نگفته‌ام و من برای دنیا، پارسایی نمی‌کنم. وانگهی می دانم که تو چه اراده کرده‌ای و چه می‌خواهی. مأمون گفت: چه می‌خواهم؟ امام عليه‌السلام فرمود: اگر بگویم در امان هستم؟ مأمون گفت: آری برای تو امان خواهد بود. امام فرمود: قصد آن داری مردم بگویند، چنین نبود که علی‌بن موسی به دنیا بی‌رغبت باشد، بلکه دنیا به او رغبت نداشت. اکنون ببینید چگونه ولیعهدی را به طمع خلافت پذیرفت. مأمون سخت خشمگین شد و گفت: همواره از چیزهایی که ناخوش دارم با من سخن می‌گویی و از خشم من خود را در امان می‌بینی به خدا سوگند اگر ولایتعهدی را نپذیری تو را بر آن مجبور می‌کنم و اگر باز هم نپذیری گردنت را خواهم زد.

حضرت رضاعليه‌السلام فرمود: خداوند مرا منع فرموده که خود را به دست خویش به هلاکت افکنم اگر چنین است که می‌گویی، آنچه خواهی می‌پذیرم، به شرط آن که هیچ کس را به کاری نگمارم و از کاری عزل نکنم و هیچ رسمی را برهم نزنم و فقط از دور راهنمایی کنم. او پذیرفت و حضرت رضاعليه‌السلام را با وجود کراهت ایشان به

الرضاعليه‌السلام، ۳۸۹/۲.

ولیعهدی گمارد.[۱۳]

در منابع معتبر گزارشهای زیادی در رابطه با نپذیرفتن ولایتعهدی از سوی حضرت ثبت شده، فراوانی این اخبار گواه مخالفت شدید حضرت علیه‌السلام با اهداف مأمون از طرح مسألهٔ ولایتعهدی است. مسعودی در *اثبات الوصیة*، می‌نویسد: علی‌بن موسی (به مأمون) فرمود: خلافت در خاندان ما قرار نخواهد گرفت، مگر آن که گاه که بیست نفر قبل از خروج سفیانی، حکومت کنند. مأمون اصرار کرد و آن حضرت بشدت مخالفت و امتناع نمود، پس از مدتی گفتگو قرار شد خلافت بعد از مأمون در اختیار او باشد.[۱۴]

امتناع امام علیه‌السلام از پذیرش ولایتعهدی به قدری جدّی بود که فضل بن سهل «ذوالریاستین» وزیر مأمون که خود در طرح مسألهٔ ولایتعهدی نقش بسزایی داشت خطاب به گروهی از مردم گفت:

چه امر شگفت‌آمیزی می‌بینم، گفتند: «اصلحک‌الله» چه دیدی؟ گفت: دیدم امیرالمؤمنین (مأمون) به علی‌بن موسی گفت: من چنین مصلحت می‌دانم که خلافت را در گردن تو گذارم و خود را از خلافت فسخ کنم ولی علی‌بن موسی به مأمون گفت: «الله‌الله» مرا توان و قدرت این کار نیست و هرگز من کسی را ندیدم امر خلافت را ضایعتر از امیرالمؤمنین مأمون کند، زیرا که از آن کناره می‌گیرد و به علی ابن موسی عرضه می‌کند و علی‌بن موسی آن را وامی‌گذارد و از آن امتناع می‌کند.[۱۵]

شیخ صدوق به نقل از محمدبن عرفه که علت پذیرش ولایتعهدی را از آن

---

۱۳ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا** علیه‌السلام، ۲/۳۷۹، ۳۹۰؛ فتال نیشابوری، **روضة الواعظین**، ص۸-۳۶۷؛ عطاردی، **مسند الامام الرضا** علیه‌السلام ۱/۸-۶۶؛ ابن شهرآشوب، **مناقب آل ابی‌طالب** (چاپ نجف)، ۳/۲-۴۷۱؛ ملا محمّدباقر مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲/۱۱۷ و ۱۲۰.

۱۴ ـ مسعودی، **اثبات الوصیة** (ترجمهٔ محمدجواد نجفی)، ص۷-۳۹۶. و نیز مقایسه کنید با ابن ابی‌زینت، **کتاب الغیبة**، ص ۳۵۷؛ نقشبندی، **ینابیع المودّة** (چاپ بمبئی)، ص۴۰۳.

۱۵ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا** علیه‌السلام، ۲/۱-۳۸۱؛ فتال نیشابوری، **روضةالواعظین**، ص۷۰-۳۶۹؛ شیخ مفید، **الارشاد**، (ترجمهٔ رسولی محلاتی)، ص۲۵۱؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲/۱۱۶ به بعد؛ قلندری بلخی، **ینابیع المودّة**، ص۳۸۴؛ ابن شهرآشوب، **المناقب**، ۴/۳۶۳؛ کلینی، **اصول کافی**، ۱/۴۸۹؛ شیخ صدوق، **علل الشرایع**،۱/۲۶۳؛ اربلی، **کشف‌الغمة فی معرفة الائمة**، ۳/۶-۶۵، ۸۷؛ عطاردی، **مسند الامام الرضا** علیه‌السلام، ۱/۶۹.

حضرت پرسیده می‌نویسد حضرت فرمود:

چه چیز جدّم امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام را واداشت که داخل در شورا شود؟[۱۶]

فتال نیشابوری در *روضة الواعظین* و شیخ مفید در *الارشاد* در ادامهٔ مناظرهٔ امام رضاعلیه‌السلام با مأمون می‌افزایند: مأمون بعد از امتناع آن حضرت گفت: عمربن خطاب شش تن را اعضای شورا قرار داد که یکی از ایشان جدّت امیرالمؤمنین بود و حکم کرد هر یک از ایشان مخالفت کند گردنش زده شود. اکنون تو نیز چاره‌ای نداری و باید آنچه از تو می‌خواهم بپذیری و هیچ راه گریزی از آن نمی‌بینم...[۱۷]

مراسم ولایتعهدی

سرانجام بعد از آنکه حضرت به اجبار ولایتعهدی را پذیرفت، مأمون طی مراسمی والیان، کارگزاران حکومتی، فرماندهان لشکر، قاضیان و بزرگان را جمع کرد تا با حضرت بیعت کنند. مأمون ابتدا به فرزندش عباس دستور بیعت داد. حضرت رضاعلیه‌السلام دست خود را بلند کرد به‌گونه‌ای که پشت آن مقابل چهرهٔ خودش و کف آن پیش روی مردم بود. مأمون گفت دست خود را برای بیعت دراز کن. حضرت فرمود رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله این چنین بیعت می‌کرد و عباس پسر مأمون چنان بیعت کرد که دست آن حضرت بر روی دست او قرار گرفت و مردم نیز همان گونه بیعت کردند. سپس شاعران و سخنوران در فضایل آن حضرت و اقدام مأمون داد سخن دادند.[۱۸] آنگاه مأمون از امام‌علیه‌السلام خواست تا برای مردم سخن بگوید،

---

۱۶ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام**، ۳۸۰/۲.

۱۷ ـ فتال نیشابوری، **روضة الواعظین**، ص ۳۷۰؛ شیخ مفید، **الارشاد**، ص ۲۹۱.

۱۸ ـ دعبل خزاعی و ابی‌نواس از جمله شاعرانی بودند که در مجلس ولایتعهدی در مدح حضرت علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام قصیده سرودند. جهت اطلاع از قصاید آنها ر.ک. به: **عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام**، ۳/۱-۳۸۱. همچنین نگاه کنید به عطاردی، **اخبار و آثار امام رضاعلیه‌السلام**، ص ۱۴۰؛ مقدسی اردبیلی، **حدیقة الشیعة**،ص ۶۴۳؛ فتال نیشابوری، **روضةالواعظین**، ص ۳۷۳؛ شیخ مفید، **الارشاد**، ص ۲۹۰، ۲۹۳؛ مجلسی، **بحار الانوار**، ۱۱۶/۱۰ به بعد؛ احمد امین، **ضحی الاسلام** (پرتو اسلام)، ترجمهٔ عباس خلیلی، ۲/۲-۱۷۰؛ عبدالله رازی، **تاریخ ایران**،ص ۲۱۹، ۵۱۹؛ فلیپ حتی، **تاریخ عرب**، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، ۳۸۳/۱؛ احمد امین، **ضحی الاسلام**، ۷۵/۱، ۱۲۵؛ ابن قتیبه دینوری، **طبقات الشعراء**، ص ۵۲۲؛ نخجوانی،

حضرت پس از حمد و نیایش خداوند، فرمود: همانا ما به سبب رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بر گردن شما حقوقی داریم و شما را نیز که امت آن حضرتید بر گردن ما حقوقی است هرگاه شما آن حقوق را بپردازید ادای حقوق شما نیز بر ما واجب می‌شود.[19]

از جمله کسانی که در مرو حاضر به بیعت با حضرت رضاعلیه‌السلام نشدند، سه تن از عبّاسیان متعصّب بودند: عیسی جلودی،[20] علی بن ابی‌عمران و ابویونس که به دستور مأمون به زندان افکنده شدند.[21]

در همین مجلس بود که مأمون حضرت را «رضا» خواند[22] و دستور داد به نام حضرت سکه زنند و در تمامی بلاد و قصبات به نام او در منابر خطبه بخوانند. آنگاه

تجارب السلف، ص۱۴۲، ۱۷۲؛ صادق آیینه‌وند، **ادبیات انقلاب در شیعه**، ۶۸/۲، ۱۳۷، ۱۵۵، ۴۸۴؛ ابن ندیم، **الفهرست**، ص۲۶۶، ۲۶۸.

۱۹ ـ ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: حضرت جز این دیگر سخنی نگفت. ابوالفرج اصفهانی، **مقاتل الطالبین**، ص۳۷۵. و نیز **عیون اخبار الرضا**علیه‌السلام، ۳۸۵/۲؛ شیخ مفید، **الارشاد**، ص۲۹۰؛ فتال نیشابوری، **روضة الواعظین**، ص۳۷۱.

۲۰ ـ مقایسه کنید با گفتهٔ شیخ مفید در **الارشاد**، که می‌نویسد: مأمون برای عزیمت حضرت از مدینه به مرو «جلودی» را مأمور کرده بود. شیخ مفید، **الارشاد**، ۲۵۰/۲.

۲۱ ـ علاوه بر این سه تن در میان عباسیان متعصّب موجی از مخالفت در واکنش به اقدام مأمون نسبت به انتخاب حضرت برای ولایتعهدی در بغداد برخاست که منجر به بیعت با ابراهیم مهدی شد و همچنین در بصره عامل مأمون اسماعیل بن جعفر سلیمان بن علی هاشمی سر به شورش زد. جهت اطلاع نگاه کنید به: ابن طقطقی، **تاریخ فخری**، ص۳۰۱؛ نخجوانی، **تجارت السلف**، ص۱۵۸؛ ابن اثیر، **الکامل فی التاریخ** (چاپ بیروت)، ۱۶۲/۴؛ جریر طبری، **تاریخ طبری** (چاپ بیروت)، ۸/۵-۱۳۷؛ مسعودی، **مروج الذهب**، ۴۴۱/۲؛ ابن جوزی، **تذکرة الخواص**، ص۲۰۰؛ ابن‌طلحه، **مطالب السؤول**، ص۸۵؛ ابن خیاط، **تاریخ خلیفة**، ۵۰۸/۲؛ فتال نیشابوری، **روضة الواعظین**، ص۳۷۱ به بعد؛ ابن خلکان، **وفیات الاعیان**، ۴۳۲/۲؛ زکریا موصلی، **تاریخ الموصل**، ص۳۴۱؛ ابن وردی، **تاریخ ابن وردی**، ۳۱۸/۴.

۲۲ ـ دربارهٔ این که مأمون حضرت علی‌بن موسی را ملقب به «رضا» کرد در منابع اختلاف‌نظر است. شیخ صدوق از جمله کسانی است که به استناد روایتی از «بزنطی» به نقل از حضرت امام محمّد تقی‌علیه‌السلام می‌نویسد: «خداوند آن مولود را به رضا مسمّی گردانید برای آن که پسندیدهٔ خدا بود و...» ر.ک. به: شیخ عباس قمی، **منتهی الآمال**، ص۲۹۸.

دستور داد که لباس سیاه را که شعار عباسیان بود از تن بیرون آورند و لباس سبز[۲۳] را به رسم علویان بر تن کنند. و دخترش «ام حبیب» را به تزویج حضرت درآورد (ام‌حبیب چهل سال از امامعليه‌السلام کوچکتر بود) و همچنین دختر دیگرش «ام فضل» را به عقد محمّدبن علیعليه‌السلام فرزند آن حضرت درآورد. (امام جوادعليه‌السلام در این زمان هفت سال بیشتر نداشت).[۲۴] و خودش توران دختر حسن بن سهل را تزویج کرد.[۲۵]

یکی از اهداف این ازدواجها آن گونه که پاره‌ای مورّخان نیز نقل کرده‌اند، گماشتن جاسوس برای حضرت بود چنان که حضرت جوادعليه‌السلام توسط همسرش مسموم و به شهادت رسید. مأمون، هم دربارهٔ حضرت رضاعليه‌السلام این هدف را دنبال می‌کرد و هم دربارهٔ فضل‌بن سهل. وی با طرح مسألهٔ ولایتعهدی از یک سو قصد آن داشت که به حکومت خود مشروعیت بخشد تا از قیامها و شورشهای علویان دراماان بماند و از سویی دیگر خطر وجود امام عليه‌السلام را کنترل نماید، و با این کار رابطهٔ

---

۲۳ ـ امیر علی در **روح الاسلام** می‌نویسد: اولاد فاطمه رنگ سبز را که رنگ مورد علاقهٔ پیغمبر بود به عنوان نشانهٔ هدف خود برگزیدند و بنی‌امیه رنگ سفید و بنی‌عباس رنگ سیاه را انتخاب کردند. امیر علی، **روح الاسلام**، ص۲۸۶. همچنین فلیپ حتی، **تاریخ عرب**، ص۴۰۳؛ محمد مناظر احسن، **زندگی در حکومت عبّاسیان**، ص۶۸.

۲۴ ـ ابن کثیر می‌نویسد: «حضرت جوادعليه‌السلام تا سال ۲۱۵ هجری با ام‌فضل همبستر نشد.» ابن کثیر، **البدایة و النهایة**، ۲۶۹/۱. فتال نیشابوری می‌افزاید: «برای اسحاق پسر موسی‌بن جعفرعليه‌السلام دختر عمویش اسحاق بن جعفر بن محمد را به زنی گرفت و او را امیر الحاج کرد.» فتال نیشابوری، **روضة الواعظین**، ص۳۷۲.

۲۵ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**عليه‌السلام، ۳۸۷/۲؛ سیوطی، **تاریخ الخلفاء**، ص۳۰۷؛ ابن جوزی، **تذکرة الخواص**، ص۲۰۰؛ عطاردی، **مسند الامام الرضا**عليه‌السلام، ۷۰/۱؛ ابن خیاط، **تاریخ خلیفه**، ۵۰۸/۲؛ ابن طلحه، **مطالب السؤول**، ص۸۵؛ ابن کثیر، **البدایة والنهایة**، ۲۴۸/۱۰؛ ابن طقطقی، **تاریخ فخری**، ص۳۰۱؛ ابن اثیر، **تاریخ کامل** (ترجمهٔ عباس خلیلی)، ۲۷۰/۱۰؛ جریر طبری، **تاریخ طبری**، (ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده)، ۵۶۵۹/۱۳؛ مسعودی، **مروج الذهب**، ۴۴۱/۲؛ فتال نیشابوری، **روضة الواعظین**، ص۲-۳۷۱؛ باقر مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲۰/۱۲؛ شیخ مفید، **الارشاد**، (ترجمهٔ رسولی محلاتی)، ص۴-۲۵۳؛ شیخ عباس قمی، **منتهی الآمال**، ص۳۲۶؛ مسعودی، **اثبات الوصیة**، (ترجمهٔ جواد نجفی)، ص۸-۳۹۷؛ میرخواند، **تاریخ روضة الصفا**، ۹/۳-۴۵۸؛ بحرانی، **مدینة المعاجز**، ص۴۷۰ به بعد.

میان ایشان و شیعیان را قطع و از وجود حضرت به نفع خود بهره‌مند شود.[۲۶] شیخ صدوق نیز از طرح جاسوسی مأمون گزارشهایی ارائه می‌دهد:

هشام بن ابراهیم (در مرو) به ذوالریاستین پیوست، و ذوالریاستین او را مقرب می‌داشت و نزد خود می‌خواند و او اخبار و احوال حضرت رضاعليه‌السلام را برای ذوالریاستین و مأمون نقل می‌کرد. به این سبب منزلت او نزد آنان زیاد شد و از احوال حضرت رضاعليه‌السلام چیزی از آنها پوشیده نمی‌ماند تا آن‌که مأمون او را دربان آن حضرت قرار داد و او از رفت و آمد مردم نزد آن بزرگوار جلوگیری می‌کرد، مگر آنان را که خود دوست می‌داشت، و بر حضرت رضاعليه‌السلام تنگ می‌گرفت و آن جناب در خانهٔ خود تکلم به چیزی نمی‌فرمود، مگر آن‌که هشام به مأمون و ذوالریاستین خبر می‌داد.[۲۷]

دستخط امام بر عهدنامهٔ ولایتعهدی

امام رضاعليه‌السلام در دست‌نوشتهٔ خویش بر سند ولایتعهدی، مواضع خود را نسبت به پذیرش این منصب اعلام می‌کند.[۲۸] از آن جا که متن این سند از سوی مأمون تنظیم شده بود، قبل از هر گونه اظهار نظری دربارهٔ دست‌نوشتهٔ حضرت باید به شرایط زمانی و موقعیتی که امامعليه‌السلام در آن قرار گرفته بود توجه کنیم، در چنان شرایطی است که می‌توان به ارزش واقعی و مفاد دست‌نوشتهٔ حضرت رضاعليه‌السلام پی برد، بخصوص زمانی که قرار بود این سند در سراسر قلمرو حکومت عباسی منتشر شود.

امامعليه‌السلام در پشت عهدنامه اولین سطر را با این عنوان آغاز می‌کند: «ستایش

---

۲۶ ـ دکتر شیبی، در کتاب خود می‌نویسد: «امام رضاعليه‌السلام پس از ولیعهد شدن دیگر تنها نبود، بلکه اهل سنت، زیدیه و دیگر فرقه‌های متخاصم شیعه (مخالفان حکومت عباسی) همه بر امامت و رهبری وی اتفاق کردند.» ر.ک. به: **الصلة بین التصوّف والتشیّع**، ص۲۵۶ به نقل از جعفر مرتضی حسینی، **زندگانی سیاسی هشتمین امام**، ص۱۳۷.

۲۷ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**عليه‌السلام، ۲ و ۳۹۳/۹.

۲۸ ـ جهت اطلاع از متن کامل عهدنامهٔ ولایتعهدی و دستخط امامعليه‌السلام بر پشت آن. ر.ک. به: یادداشت شمارهٔ ۴.

مخصوص خداوندی است که آنچه بخواهد انجام می‌دهد.»[۲۹] و می‌افزاید: «او از خیانتهای چشم و آنچه در دلهاست آگـاه است و درود بـر مـحمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله و خـاندان پاکش». اشاره به آگاهی خداوند از خیانتهای آشکار و پنهان در مقدمهٔ کلام، و نیز درود بر پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندانش که در واقع شهادت به حقّانیّت آل علی‌عليه‌السلام است در آن زمان پراهمیت بود و این اقدام هیچ گاه در مجالس و اسـناد رسـمی آن زمـان معمول نبود. حضرت با عـبارت «امـیرالمـؤمنین (مـأمون) حـق مـا را کـه دیگـران نشناختند شناخت.»[۳۰] اثبات حقانیت خاندانش را کامل می‌کند. این عبارت اخیر گرچه در ظاهر، ستایش مأمون است زیرا که به «حقانیت خاندانش» آگاهی یافته، اما در حقیقت نکوهش آنانی است که حـق خـاندانش را ضـایع کـردند، و مـنظور از «دیگران» درکلام حضرت و یا به تعبیر بهتر «حق ناشناسان»، پدران و خاندان مأمون است که به حقانیّت اهل‌بیت آگاهی نیافتند و رهبری و امامت مسلمانان را که حق آنها بود غصب کردند.

امام در عهدنامهٔ ولایتعهدی مـی‌نویسد: «مـأمون ولایـتعهدی و خـلافت را در اختیار من قرار داد، تا اگر بعد از او زنده ماندم این منصب از آن من باشد.»[۳۱] و سپس به دنبال آن می‌افزاید: «هرکس پیمانی را بشکند وعهدی را نقض کند احترام خود را از بین برده وموقعیت خود را از دست داده است، زیرا چنین شخصی بر امام خود ستم روا داشته و حرمت اسلام را مورد تجاوز قرار داده و به همین روش درگذشته عمل شده...»[۳۲] نقض پیمان و پیمان‌شکنی بعد از عبارت «مأمون خـلافت را در اختیار من قرار داده» عبارت «اگر بعد از او زنده بمانم» را پـررنگ و مـعنی دارتـر می‌کند.

شیخ صدوق می‌نویسد: امام در مجلس ولایتعهدی در ادامه فرمود: «... پیشینیان عهد امیرالمؤمنین علی‌بن ابی طالب‌عليه‌السلام را نقض کردند و آن جناب صبرکرد و بعد از آن اعتراض فرمود برکسانی که این گونه اعمال شنیع مرتکب شـدند...» و سـپس

---

۲۹ ـ ابن شهرآشوب، **مناقب آل ابی‌طالب** (چاپ نجف)، ۴۷۳/۳.

۳۰ ـ همان، ۴۷۴/۳.

۳۱ ـ همان.

۳۲ ـ ابن شهرآشوب، **مناقب**، ۴۷۴/۳.

حضرت رضاعلیه‌السلام فرمود: «نمی‌دانم نسبت به من چگونه رفتار کنند و نسبت به شما (شیعیان) چه نوع عمل شود.»[۳۳]

عطاردی نیز می‌گوید: امام علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام در پایان دستخط خود می‌افزاید: «در صورتی که جفر و جامعه برخلاف این کار (ولایتعهدی) حکم می‌کنند و نمی‌دانم بر سر من چه خواهد آمد و بر شما چه خواهد گذشت...»[۳۴]

این عبارت اخیر علاوه بر گویا بودن کراهت امام از پذیرش ولایتعهدی بیانگر نگرانی آن حضرت از سرنوشت خود و امت و نیز خطراتی که آنها را ممکن است در آینده تهدید کند می‌باشد که خود گواه روشنی است بر ماهیت ولایتعهدی.

علاوه بر ماجرای پذیرش ولایتعهدی امام علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام وقایع دیگری نیز در مرو روی داد که از یک سو متأثر از ماجرای ولایتعهدی و از سوی دیگر روشنگر ماهیت آن است. این حوادث عبارتند از ماجرای دعای باران، برپایی نماز عید و سلسله بحث و جدلهایی که در مجلس مأمون و مسجد جامع مرو روی داده است.

دعای باران

علی‌بن محمّدبن سیّار روایت می‌کند هنگام ولایتعهدی حضرت رضاعلیه‌السلام مدتی باران نبارید. گروهی از اطرافیان مأمون که مخالف حضرت رضاعلیه‌السلام بودند، این موضوع را با ولایتعهدی حضرت پیوند داده به مأمون گفتند از زمان ورود علی‌بن موسی به مرو و ولیعهد شدنش خداوند باران را از ما قطع کرده است. مأمون از این سخن ناراحت شد و از آن حضرت خواست تا از خداوند طلب نزول باران رحمت کند. حضرت رضاعلیه‌السلام در روز دوشنبه به سوی صحرا حرکت کرد و مردم نیز از خانه‌های خود بیرون آمدند و حضرت بعد از حمد و سپاس خداوند فرمود: بار خدایا تو، ما اهل بیت را بزرگ داشتی و ما را مورد احترام عموم قرار دادی، آنان به ما توسّل می‌جویند و از طریق ما فضل و رحمت تو را طلب می‌کنند و در انتظار نعمت و احسان تو هستند، خداوندا اکنون باران رحمت خود را بر این مردم نازل و

---

۳۳ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام**، ۳۸۶/۲.

۳۴ ـ عطاردی، **اخبار و آثار امام رضاعلیه‌السلام**، ص ۱۶۴.

آنها را از نعمت خود بهره‌مند گردان، باران خود را هنگامی که مردم به خانه‌های خود بازگشتند فرو فرست.

علی‌بن محمد بن سیّار در ادامهٔ روایت خود می‌افزاید: سوگند به خدایی که محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله را براستی برانگیخت، پس از دعای آن حضرت بادها وزیدن گرفت و ابرها به هم پیوست و رعد و برق پدید آمد و مردم مانند افرادی که از باران فرار می‌کنند از جای برخاستند و به سوی خانه‌های خود روان شدند... و هنگامی که جمعیت به خانه‌های خود رسیدند باران شروع شد.[۳۵]

مخالفان ولایتعهدی

عباسیان با نگرانی ماجرای ولایتعهدی را تعقیب می‌کردند، مخالفان سیاسی مأمون در بغداد، در همان سال که خبر واگذاری ولایتعهدی به علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام منتشر شد، دست بیعت به سوی منصور بن مهدی، عموی مأمون دراز کردند.[۳۶] امّا منصور، بیعت آنها را واگذاشت و فرمانداری بغداد را عهده‌دار شد. عبّاسیان گرد ابراهیم بن مهدی را گرفتند و با وی بیعت کردند تا مبادا بعد از مأمون خلافت از خاندان آنان خارج شود. آنها ابراهیم بن مهدی را، امیرالمؤمنین، خلیفه و ولیعهد خواندند.[۳۷]

تنها عبّاسیان بغداد نبودند که با ولایتعهدی علی‌بن موسی الرضاعليه‌السلام مخالفت می‌ورزیدند، بلکه این نارضایتی درمیان نزدیکان مأمون و عباسیانی که دست وی را هنگام بیعت به گرمی فشرده بودند نیز رواج داشت. سرشناسترین این گروه اخیر، عیسی بن یزید جلودی،[۳۸] علی‌بن ابی عمران و ابویونس بودند که تا پای جان

۳۵ ـ نقل به اختصار از عطاردی، **اخبار و آثار امام رضاعليه‌السلام**، ص۵-۱۴۳. همچنین سید خلیل نجفی یزدی، **مناقب اهل بیت‌عليهم‌السلام**، ۲/۵-۱۹۴.

۳۶ ـ ابن اثیر، **کامل تاریخ اسلام و ایران**، ۲۶۷/۱۰.

۳۷ ـ ر.ک. به: همان مأخذ، ۸/۱۰-۲۶۷؛ طبری، **تاریخ طبری** (چاپ بیروت)، ۱۳۹/۵ و (ترجمهٔ فارسی) ۵۶۶۰/۱۲؛ مسعودی، **مروج‌الذهب**، ۴۴۱/۲؛ ابن طقطقی، **تاریخ فخری**، ص۳۰۱؛ نخجوانی، **تجارب السلف**، ص۱۵۸.

۳۸ ـ عیسی بن یزید جلودی را برخی به اشتباه فرستادهٔ مأمون برای عزیمت امام رضاعليه‌السلام از مدینه به مرو دانسته‌اند، شیخ مفید در **الارشاد** و ابوالفرج اصفهانی در **مقاتل الطالبیین** منشأ

←

دست از مخالفت برنداشتند و به گفتهٔ شیخ صدوق در جلسه‌ای که مأمون آنها را برای بیعت با علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام فرا خواند، آنها یکی پس از دیگری امتناع کردند و مأمون دستور داد آنها را گردن زنند.[۳۹] علاوه بر عباسیان از میان شیعیان نیز افرادی با ماجرای ولایتعهدی به مخالفت برخاسته از حضرت رضاعلیه‌السلام در این‌باره توضیح می‌خواستند، و آن حضرت با ادلّهٔ کافی آنها را نسبت به حقایق و ماهیّت ولایتعهدی و اکراه و اجباری که وی در پذیرش آن داشت آگاه می‌کرد. راوندی در *الخرائج والجرائح* گزارشی از مخالفان حضرت رضاعلیه‌السلام که قصد کشتن ایشان را داشتند ارائه می‌دهد که این موضوع خود نشانگر آن است که در عصر امام‌علیه‌السلام نیز ماجرای ولایتعهدی سؤال‌انگیز و مسأله‌دار بوده است.

صاحب *خرائج* به نقل از محمدبن زید می‌نویسد: در خدمت حضرت رضاعلیه‌السلام بودم زمانی که ولیعهد مأمون بود. مردی از خوارج که کاردی مسموم در دست داشت وارد شد او به دوستان خود گفته بود نزد کسی می‌روم که مدعی است پسر پیغمبر است و ولیعهد مأمون شده، ببینم چه دلیل برای کار خود دارد. اگر دلیل قانع کننده‌ای داشت قبول می‌کنم وگرنه مردم را از دستش آسوده می‌نمایم. هنگامی که او وارد شد، حضرت رضاعلیه‌السلام به او فرمود: جواب سؤالت را می‌دهم مشروط بر این که یک شرط را بپذیری، گفت چه شرطی را؟ فرمود: به شرط این که اگر جوابت را دادم و قانع شدی کاردی را که در آستین پنهان کرده‌ای بشکنی و دور بیندازی. آن مرد متحیّر ماند و کارد را خارج کرد و دسته‌اش را شکست. آن‌گاه پرسید چرا ولایتعهدی این ستمگر را پذیرفتی با این که آنها را کافر می‌دانی؟ و تو پسر پیامبری، چه چیزی تو را بر این کار واداشته است؟

← این اشتباه هستند و سایر منابع از جمله **روضة الواعظین** که به نظر می‌رسد مأخذ اصلی آن **الارشاد** است، این اشتباه را تکرار کرده‌اند. بررسی کنید: شیخ مفید، **الارشاد**، ۲/۲۵۰؛ ابوالفرج اصفهانی، **مقاتل الطالبیین** (ترجمهٔ رسولی محلاتی)، ص۵۲۳؛ فتال نیشابوری، **روضة الواعظین**، ص۳۶۹.

۳۹ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام**، ۲/۳۸۹. ابن اثیر در شرح حوادث سال ۲۰۵ گزارشی ارائه می‌دهد که حاکی از زنده بودن عیسی جلودی در این سال است. وی می‌نویسد: مأمون او را برای جنگ با «قوم زط» (اهالی سند) روانه کرد. ابن‌اثیر، **کامل تاریخ اسلام و ایران**، ۱۰/۳۰۶.

امام فرمود: بگو ببینم آیا اینها در نظر تو کافرند، یا عزیز مصر و اطرافیانش، مگر اینها به وحدانیت خدا قایل نیستند، با این که آنها نه خدا را می‌شناختند ونه موحّد بودند، یوسف هم خود و هم پدرش پیامبر بودند، ولی به عزیز مصر که کافر بود گفت: مرا وزیر دارایی خود قرار ده که مردی وارد و امین هستم و با فرعونها نشست و برخاست می‌کرد. من از اولاد پیامبرم، مرا به این کار مجبور کردند و به زور وادار کردند، چرا کار مرا نمی‌پسندی و از من خوشت نمی‌آید. گفت: ایرادی بر شما نیست و من گواهی می‌دهم که تو پسر پیامبری و راست می‌گویی.[۴۰]

برپایی نماز عید

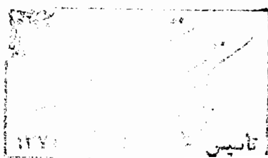
علی‌بن ابراهیم از یاسر خادم و ریان‌بن ابی‌صلت نقل می‌کند[۴۱] که: پس از آن که مأمون حضرت را به ولایتعهدی منصوب کرد، چون عید پیش آمد مأمون کس به نزد آن حضرت فرستاد که سوار شود و برای خواندن نماز عید و خطبهٔ آن بیرون رود. حضرت برای مأمون پیام داد که تو خود شروطی که میان من و تو است در پذیرفتن ولیعهدی می‌دانی. (قرار بر این بود که من از این گونه امور معاف باشم)[۴۲] مرا از نماز خواندن با مردم معذور دار. مأمون گفت جز این نیست که می‌خواهم دلهای مردم در ولیعهدی شما مطمئن و محکم شود و هم بدین وسیله فضل و برتری تو را بشناسند. و پیوسته فرستادگان در این‌باره میان آن حضرت و مأمون بودند. حضرت پیغام داد، اگر مرا معذور داری دوست‌تر دارم و اگر معذورم نداری، من چنان که رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله و امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالبعليه‌السلام (برای نماز عید) بیرون رفتند، بیرون خواهم رفت. مأمون گفت هر طور می‌خواهی برو و به سرلشکران، پرده‌داران و دیگر مردمان دستور داد که بامداد برای نماز به در خانهٔ حضرت رضاعليه‌السلام بروند.

---

۴۰ ـ مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲/۷-۴۶. مقایسه کنید با همان مأخذ، ۱۲/۱۲۴. شیخ صدوق و دیگران نیز این روایت را با تفاوتهایی نقل کرده‌اند. شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**عليه‌السلام، ۲/۳۷۹.

۴۱ ـ **اصول کافی**، این روایت را به نقل از «یاسر خادم» آورده است. شیخ کلینی، **اصول کافی**، ۲/۴۰۷.

۴۲ ـ همان، ۲/۴۰۷.



راوی گوید: مردم برای دیدار حضرت رضاعلیه‌السلام بر سر راهها و بالای بامها نشسته بودند و زنان و کودکان نیز همگی بیرون ریخته و چشم به راه آمدن آن حضرت بودند و همهٔ سرلشکران و سربازان نیز به در خانهٔ آن بزرگوار آمدند و سوار بر مرکبهای خود ایستاده بودند تا این که آفتاب زد. پس حضرت رضاعلیه‌السلام غسل کرد و جامهٔ خویش پوشید و عمامهٔ سفیدی از کتان بر سر بست و یک سر آن را به سینه و سر دیگر آن را میان دو شانه انداخت و کمی عطر نیز بزد. آنگاه عصایی مخصوص به دست گرفت و به همراهان و موالیان خود فرمود شما نیز چنین کنید که من کردم پس آنان (همان کردند که حضرت دستور فرموده بود) و به همراه او آمدند و آن حضرت پای برهنه در حالی که زیر جامهٔ خود را تا نصف ساق پا بالا زده و دامن لباسهای دیگر را به کمر زده بود به راه افتاد. اندکی بعد سر به سوی آسمان بلند کرد و تکبیر گفت.[۴۳] و همراهان و موالیان او نیز تکبیر گفتند، سپس به راه افتاد تا به در خانه رسید.[۴۴] سربازان که حضرت را بر آن حال و هیأت دیدند همگی از مرکبها فرود آمده کفشهای خود را بیرون آوردند و خوشحالترین آنان در آن وقت کسی بود که چاقویی همراه داشت که بدان وسیله بند کفش خود را ببرد و پابرهنه شود، پس حضرت‌علیه‌السلام تکبیر گفت[۴۵] ومردم نیز با او تکبیر گفتند (و چنان صدایی از تکبیر مردم بلند شد) که گویا آسمان و در و دیوار با او تکبیر می‌گفتند. مردم که حضرت رضاعلیه‌السلام را با آن حال دیدند و صدای تکبیرش را شنیدند، چنان صداها را به گریه بلند کردند که شهر مرو به لرزه درآمد، خبر به مأمون رسید، فضل بن سهل ذوالریاستین گفت، ای امیرالمؤمنین اگر علی بن موسی الرضاعلیه‌السلام با این وضع به مصلّی برود مردم شیفتهٔ او خواهند شد (و ممکن است بر ما بشورند و خون ما را بریزند) پس کسی را نزد او فرست که بازگردد. مأمون کس فرستاد و گفت: ما شما را به زحمت و رنج انداختیم و

---

۴۳ ـ «چهار تکبیر گفت» شیخ کلینی، **اصول کافی**، ۴۰۸/۲.

۴۴ ـ سپس حضرت رضاعلیه‌السلام درآمد و نزد در ایستاد و فرمود: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر علی ما هدانا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام، الحمدلله علی ما أبلانا (راوی گوید) ما هم صدا را می‌کشیدیم و می‌گفتیم. همان.

۴۵ ـ حضرت پیاده راه می‌رفت و در سر هر ده قدم می‌ایستاد و تکبیر می‌گفت. شیخ کلینی، **اصول کافی**، ۴۰۸/۲.

ما خوش نداریم که سختی و رنج و مشقتی به شما برسد شما بازگردید و هر کس که همیشه با مردم نماز می‌خوانده اکنون نیز نماز عید را خواهد خواند. حضرت رضاعلیه‌السلام کفش خود را طلبیده و پوشیده، آن گاه سوار مرکب شده و بازگشت و آن روز مردم پراکنده شدند و نماز عید مرتبی خوانده نشد.[۴۶]

ملاحظاتی پیرامون ماهیّت ولایتعهدی و شهادت حضرت رضاعلیه‌السلام

ماهیّت ولایتعهدی امام علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام موضوعی است که کمتر مورد توجه مورّخان و نویسندگان قرارگرفته است. بیشتر علاقهٔ مورّخان به وقایع‌نگاری و شرح رخدادهای ماجرای ولایتعهدی معطوف شده است.

بحث و اظهارنظر پیرامون علل و شرایط پذیرش ولایتعهدی و فرجام آن (شهادت حضرت رضاعلیه‌السلام) غالباً با نگاهی یک جانبه و با انگیزه‌ای واحد و بی‌توجه به سایر انگیزه‌ها، شرایط و موقعیّتهای مختلف دیده شده است.

این نوع نگرش در بررسیهای تاریخی، مورّخ را از رسیدن به حقایق نهفته در روح حوادث بازداشته و او را با استنباطی سطحی و تک بعدی از حادثه‌ای چند جانبه، پیچیده وعمیق تنها می‌گذارد.

در رابطه با ماهیّت ولایتعهدی بطور کلی دو نوع نگرش در میان مورّخان و نویسندگان رواج دارد. عده‌ای خاستگاه مأمون را از طرح ولایتعهدی، کاملاً صادقانه یافته‌اند و به همین دلیل، شهادت امام رضاعلیه‌السلام را نیز بدون دخالت مأمون و بدور از ارادهٔ او و یا آن را توطئهٔ عبّاسیان متعصّب و مخالفان سیاسی امام رضاعلیه‌السلام و مأمون می‌دانند و یا اصولاً آن را، مرگی طبیعی قلمداد می‌کنند. گروه دیگرخاستگاه مأمون را از مسألهٔ ولایتعهدی، کاملاً مکارانه و سیاسی می‌پندارند و شهادت امام

---

۴۶ ـ شیخ مفید، **الارشاد**، ۲/۷-۲۵۶؛ ملا باقر مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲۳/۱۲؛ فتال نیشابوری، **روضةالواعظین**، ص۳۷۳ به بعد؛ عطاردی، **مسند الامام الرضاعلیه‌السلام**، ۹۳/۱؛ مقدس اردبیلی، **حدیقة الشیعة**، ص۶-۶۵۵؛ شیخ عبّاس قمی، **منتهی الآمال**، ص۷-۳۲۶؛ **اختیار معرفة الرجال**، ص۴۹۱؛ **رجال نجاشی**، ص۳۱۵، میرخواند، **تاریخ روضة الصفا**، ۴۴/۳؛ مسعودی، **اثبات الوصیة** (ترجمهٔ نجفی)، ص۷-۳۹۶؛ ابن شهرآشوب، **مناقب آل ابی‌طالب** (چاپ نجف)، ۹/۳-۴۷۸.

علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام را نیز توطئهٔ از پیش طرّاحی شده‌ای می‌دانند که مأمون با ماجرای ولایتعهدی از همان ابتدا آن را ترسیم کرده بود.
منشأ اختلاف میان مورّخان، با قطع‌نظر ازگروهی که با پیش‌فرضهای خوشبینانه و یا بدبینانه نسبت به مأمون خواسته‌اند از او چهره‌ای عظیم و تاریخی، حتی یک شیعی مخلص و بشدّت علاقمند به حضرت رضاعلیه‌السلام و خاندان رسالت ترسیم کنند و یا از او تصویری کاملاً سیاه و منفور بسازند[۴۷]، از آنجا ناشی می‌شود که موقعیتهای مختلف و تحوّلات اوضاع و انگیزه‌های گوناگون را در بستر حوادث نادیده انگاشته‌اند. در این‌باره بیش از این سخن خواهیم گفت، امّا آنچه بطور کلّی می‌توان بیش از همه در زاویهٔ دید مورّخان نسبت به ماجرای ولایتعهدی مؤثر دانست، ماجرای شهادت حضرت رضاعلیه‌السلام است که معمولاً با قیاس ساده‌ای می‌توان آن را کشف کرد. غالب مورّخانی که شهادت حضرت رضاعلیه‌السلام را دسیسه‌ای از سوی مأمون قلمداد کرده‌اند، طرح ماجرای ولایتعهدی را نیز توطئه‌ای حساب شده و زیرکانه از سوی مأمون برای نابودی شخصیت سیاسی مذهبی امام‌علیه‌السلام و ... قلمداد کرده‌اند. دستهٔ دیگر طرح ولایتعهدی را خاستگاه واقعی مأمون می‌پندارند و معتقدند که مأمون خالصانه قصد سپردن خلافت به حضرت رضاعلیه‌السلام را داشت و نوعاً ماجرای شهادت آن حضرت را از سوی مأمون که با قصد واگذاری خلافت در تناقض دیده‌اند، انکار کرده و آن را توطئه‌ای طراحی شده از سوی بنی‌عباس خشم‌آلود[۴۸] و یا مرگی طبیعی قلمداد کرده‌اند. طبری و مسعودی علت وفات علی‌بن موسی‌علیه‌السلام را مرگ ناگهانی و به خاطر افراط در خوردن انگور می‌دانند.[۴۹] یعقوبی نیز با کمی تردید بی آن که مسموم شدن امام‌علیه‌السلام را به مأمون و یا عمّال او

---

۴۷ ـ یکی از دلایلی که مورّخان غربی و غیر شیعی را متقاعد ساخته که شیعیان همواره در پی فرصتی هستند تا ثابت کنند امامانی که در جنگ شهید نشده‌اند، توسط مخالفان و دشمنان دین مسموم شده‌اند از این نوع نگرشها ناشی می‌شود. به عنوان نمونه، ر.ک. به: اشپولر، **تاریخ ایران**، ۱/۹۶.

۴۸ ـ امیرعلی، **روح الاسلام**، ص ۲۸۶.

۴۹ ـ جریر طبری، **تاریخ طبری**، ۵۶۷۵/۱۳ (چاپ بیروت)، ۱۴۶/۵؛ مسعودی، **مروج‌الذهب**، ۴۴۲/۲.

نسبت دهد وفات حضرت را چنین توجیه می‌کند:

بیماری علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام بیش از سه روز نبود و گفته می‌شود علی‌بن هشام انار مسمومی به او خوراند و مأمون بر مرگ وی سخت بی‌تابی نشان داد. ابوالحسن بن ابی عباد در ادامهٔ نقل می‌گوید: مأمون را دیدم که قبایی سفید در برداشت و در تشییع جنازهٔ رضا سر برهنه میان دو قایمهٔ نعش، پیاده می‌رفت و می‌گفت: ای ابوالحسن پس از تو، به چه کسی دلخوش باشم و سه روز نزد قبرش اقامت گزید و هر روز قرص نان و مقداری نمک برای او می‌آوردند و خوراکش همان بود و در روز چهارم بازگشت.[50]

حمدالله مستوفی، ابن طقطقی و ابن حجر از جمله کسانی هستند که تصریح می‌کنند امام علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام را به فرمان مأمون زهر دادند و مسموم کردند.[51] ابن‌اثیر با این که یک مورّخ سنی مذهب است هر دو نقل را ذکر کرده است، در جایی می‌نویسد حضرت به خاطر افراط در خوردن انگور وفات کرد و در جایی دیگر به مسموم کردن او تصریح می‌کند.[52]

اربلی که از مورّخان شیعی است در *کشف الغمة فی معرفة الائمة* بطورکلی منکر مسموم شدن حضرت توسط مأمون می‌شود، منشأ استدلال وی نقلی است از علی‌بن طاووس به شرح ذیل:

از شخصی که به او اعتماد دارم شنیدم که سیّد رضی‌الدّین علی‌بن طاووس رحمة‌الله علیه مخالف بود که مأمون حضرت رضاعلیه‌السلام را مسموم کرده باشد، با این که او بسیار مطالعه می‌کرد و این مطلب را زیاد بررسی و جستجو می‌نمود. از چیزهایی که نظر سیّد را تقویت می‌کند همین است که مأمون خیلی به امام علاقه داشت و او را بر فرزندان و خویشان خود مقدّم داشته و برای ولایتعهدی انتخاب کرده بود... از آن گذشته ما قبول نداریم که اگر سوزن در انگور فرو کنند، انگور مسموم می‌شود. علم طب نیز این مطلب را نمی‌پذیرد، خدا از همه چیز با اطلاع

---

۵۰ ـ یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ۴۷۱/۲.

۵۱ ـ حمدالله مستوفی، **تاریخ گزیده**، ص۲۰۵؛ ابن طقطقی، **تاریخ فخری**، ص۳۰۱؛ ابن حجر، **تهذیب التهذیب** (چاپ حیدرآباد)، ۳۸۷/۷.

۵۲ ـ ابن اثیر، **کامل تاریخ اسلام و ایران**، ۲۹۳/۱۰.

است.[۵۳]

از میان تذکره‌نویسان معاصر که متأسفانه بی هیچ گونه سند و مأخذی[۵۴] ماجرای ولایتعهدی و شهادت امام علی‌بن موسی علیه‌السلام را تحلیل کرده، جواد فاضل است وی از جمله کسانی است که عمیقاً معتقد است قصد مأمون از ولایتعهدی امام کاملاً خالصانه بوده و بشدّت منکر دست داشتن مأمون در قتل امام می‌شود و آن را به آل عباس نسبت می‌دهد و با ارائهٔ ده دلیل که گاه فاقد ارزش تاریخی است می‌کوشد مأمون را از این اتّهام مبرا کند. او در جایی می‌گوید:

وقتی ما از عبدالله بن مأمون یاد می‌کنیم نام یک شخصیت عظیم تاریخی را به زبان می‌آوریم... او کودک و یا دیوانه نبود که یک روز پسر عمّ عالی مقام خود، امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام را به ولایتعهدی خویش برگزیند و روز دیگر مسمومش سازد... پس این اقدام از جانب مأمون جز از ارادت و محبّت شدید او نسبت به امام رضا مایه نمی‌گیرد و خیلی عجیب است که گفته شود مأمون در عین ارادت و محبّت نسبت به امام رضا کمر به قتلش بسته و خون پاکش را برخاک ریخته باشد... آیا معهذا سزاوار بود مردی مانند مأمون احمقانه شخصیت شریف وعزیز و در عین حال آرام و بی سر و صدایی(؟) مانند علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را جبراً به ولایتعهدی برگزیند و بعد خائنانه زهرش بدهد... مأمون دوستان و دشمنان خود را خوب می‌شناخت و می‌دانست که اگر علویهای عربستان (؟) دسته جمعی بر ضدش نهضت کنند شخص علی‌بن موسی الرضا اهل این نهضتها نیست (!!!) خیلی بعید است که مردی شیعی مذهب (مأمون) بدون هیچ علت و سببی امام خود علی‌بن موسی الرضا را به قتل برساند و در این جنایت فظیع و فجیع هیچ هدف مادی و معنوی هم نداشته باشد... زهری که به کام امام ریخته شد در دانه‌های انگور دوانیده شده بود و گفته می‌شود که فشردهٔ انار را با زهر درآمیخته بودند. قاتل

---

۵۳ ـ به نقل از مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲/۷-۲۸۶. وی در ادامهٔ طرح این موضوع، نظریهٔ اربلی را رد می‌کند.

۵۴ ـ آنچه مسلّم است منشأ تحلیل این تذکره‌نویس استدلالی است که بعضی از جمله اربلی در **کشف الغمة** به نقل از ابن‌طاووس کرده‌اند و حتماً این دو مأخذ نیز به پیروی از آنچه ابن جوزی در **تذکرة الخواص** آورده می‌باشد. (در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت).

امامعليه‌السلام یعنی آن کس که این جنایت را توطئه و اعمال کرد (؟) مسلماً از آل عبّاس بود. ولی بسیار بعید و حتی محال می‌نماید که عبدالله مأمون مرتکب این جنایت عظیم شده باشد. (؟!)[۵۵]

نحوهٔ شهادت امام آن گونه که مشهور است توسط مأمون طراحی شد. او ابتدا به امام انگور داد و حضرت بر اثر آن مسموم و بیمار شد. برخی گفته‌اند خود مأمون نیز بیمار شد، اما بیماری او کوتاه بود، هنگامی که امام بر اثر خوردن انگور مسموم رنجور شد، مأمون، عبدالله بن بشیر را فرمان داد تا ناخنهای خود را بلند نگه دارد و پیش از آن که به نزد امام رود، مقداری موم که زهرآلود بود به وی داد تا به دستانش بمالد[۵۶] آنگاه برای دیدار امام نزد ایشان رفت.امام در بستر بود و مأمون دستور داد سبدی انار آماده کردند و از عبداللهبن بشیر خواست تا انار را دانه کرده و با دستانش (که زهر آلود شده بود) آن را بفشارد و سپس اصرار کرد که امام آن را بخورد... این ماجرا با اختلاف در منابع تاریخی، تذکره‌ها و کتابهای مناقب آمده است.[۵۷]

به اعتقاد ما سهم عمده‌ای از این اختلافات بی توجهی مورّخان به تغییر شرایط و موقعیتهایی است که انگیزهٔ واگذاری ولایتعهدی را دچار ماهیّتها و خاستگاههای مختلف کرده است. طبیعی است که هیچ‌گاه نمی‌توان با نظریهٔ واحدی به ماجرایی متغیر نگریست. آیا خاستگاه مأمون از واگذاری خلافت و یا ولایتعهدی، کاملاً صادقانه بوده است؟ و یا کاملاً مکارانه طراحی شده است؟ و اگر چنین و یا چنان بوده، چرا و چگونه می‌توان برخوردها و مواضع مختلف مأمون راکه پاره‌ای از روی محبّت و علاقه هر چند در ظاهر، و پاره‌ای از سر تدبیر سیاسی، محافظه کارانه و منفعت‌طلبانه، و پاره‌ای از روی خشم و کینه تحلیل و یا توجیه کرد. برای پاسخ به

---

۵۵ ـ جواد فاضل، **معصومین چهارده‌گانه** (علی‌بن موسی الرضاعليه‌السلام) ص ۱-۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۸. نقل مطلب مذکور صرفاً برای آشنایی خوانندگان با دیدگاههای برخی از تذکره‌های جدید است. جهت اطلاع بیشتر، ر.ک. به: احمد امین، **ضحی الاسلام**، ۲۹۶/۳؛ محمود صبحی، **نظریة الامامة**، ص ۳۸۷.

۵۶ ـ در برخی تواریخ به جای موم «تمر هندی» آمده است.

۵۷ ـ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**عليه‌السلام، ۴۸۷/۲؛ میرخواند، **تاریخ روضة‌الصفا**، ۴۸/۳ مقدّس اردبیلی، **حدیقة الشیعة**، ص ۶۵۸ به بعد؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۲۶۴/۱۲، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸.

این پرسش ابتدا باید شرایط و موقعیتهای مختلفی را که مأمون تحت تأثیر آنها به حوادث می‌نگریسته، ارزیابی کنیم.

بررسی چند موقعیت

موقعیّت اول: دوران بحران و طرح اندیشهٔ اوّلیهٔ ولایتعهدی (خلافت)

همچنان که در بحث طراح ولایتعهدی گفته شد، مأمون هنگامی تصمیم گرفت «خلافت مسلمین را به محلی که خداوند قرار داده است، بازگرداند»[۵۸] که خود در شرایطی کاملاً بحرانی قرار داشت. سپاه و لشکریان او رو به هزیمت گذاشته بودند و هرثمةبن اعین گریخته بود. مرکز حکومت او؛ خراسان توسط صاحب السریر تهدید می‌شد و عیسی‌بن ماهان سردار سپاه محمّدبن امین به قصد دستگیری او عازم بود، تا وی را به بغداد نزد امین برد و مأمون در اندیشهٔ پناهنده شدن به امیر کابل بود.[۵۹]

مأمون در چنین وضعیتی تصمیم می‌گیرد، حکومت و خلافت را به جایگاه اصلی آن که حق اولاد علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام است بازگرداند. خاستگاه مأمون در این زمان بنابر اعتراف و اقرار خود که «با نیّت پاک، با خدای خود عهد کردم»، صادقانه به نظر می‌رسد.

موقعیّت دوّم: دوران تلاطم سیاسی و نیاز به عامل توازن و تعدیل

بعد از کشته شدن محمّد امین در محرم (صفر) سال ۱۹۸ و بازگشت قدرت به مأمون، فضل بن سهل که شاهد این اعتراف بوده است، عهد و نذری که مأمون با خدای خود بسته بود، به او خاطر نشان می‌کند. این که فضل بن سهل با چه انگیزه‌ای این عهد را یادآور می‌شود نیاز به بررسی جداگانه‌ای دارد، ولی بی‌شک

---

۵۸ - شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا** علیه‌السلام، ۳۸۶/۲؛ ابوالفضل بیهقی، **تاریخ بیهقی**، ۱۹۱/۱.

۵۹ - ابن اثیر، **کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران**، ۲۱۷/۱۰؛ دینوری، **اخبار الطوال**، ص ۴۴۱-۴۳۶؛ یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ۴۵۰-۲/۲؛ مسعودی، **مروّج الذهب**، ۳۹۱/۲؛ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا** علیه‌السلام، ۳۹۱/۲؛ ابوالفضل بیهقی، **تاریخ بیهقی**، ۱۹۲/۱؛ ملا محمّد باقر مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲۶/۱۲-۱۲۴.

همانگونه که منابع خبر می‌دهند تمایل فضل بن سهل نسبت به انتقال خلافت از عباسیان به علویان قابل تأمّل است و فضل بن سهل عامل مهمّی در این تصمیم‌گیری به شمار می‌رود.

فضل‌بن سهل خواست که خلافت را از عباسیان بگرداند و به علویان منتقل سازد و به مأمون گفت: در حضور من نذر کرده بودی و سوگند خورده بودی که اگر خداوند حکومت را از برادرت به تو بازگرداند ولایتعهدی را به علویان بسپاری.[۶۰]

بی‌شک مأمون در این زمان در شرایط اولیهٔ خود، یعنی در شرایطی کاملاً بحرانی که با خدای خود عهد و پیمان بسته بود قرار نداشت، زیرا عامل تهدید کنندهٔ حیات و قدرت سیاسی او؛ محمّد امین از میان رفته بود، اگر چه سایر عوامل تهدیدکننده‌ای که از قبل و یا همزمان با جنگ میان او و برادرش ظهور کرده بودند همچنان پابرجا بودند مانند خیزش علویان که همچون آتش زیر خاکستر کانونهای قیام را در پهنهٔ قلمرو غربی حکومت وی گرم می‌کرد با وجود این آیا در چنین شرایطی مأمون همچنان بر نیت پاک خود باقی مانده بود؟ آنچه از ظاهر رخدادها به دست می‌آید چنین است:

مأمون به طاهر و هرثمه نامه نوشت که مؤتمن (ولیعهد سوّم) را از ولایتعهدی خلع کنند و هر دو در ماه ربیع‌الاول سال ۱۹۸ او را از ولایتعهدی خلع کردند.[۶۱] ... مأمون چون در خاندان بنی عباس و علویان غور کرد کسی سزاوارتر از علی‌بن موسی‌عليه‌السلام نیافت...[۶۲]

مأمون در پاسخ به فضل بن سهل می‌گوید: «این کار به صواب است.» و سپس تصمیم می‌گیرد آن عهد و پیمان را عملی کند. این یک بُعد ماجرا است ابعاد دیگر

---

۶۰ ـ ابوالفصل بیهقی، **تاریخ بیهقی**، ۱۹۲/۱؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۳۴/۱۲؛ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعليه‌السلام**، ۳۸۶/۲.

۶۱ ـ ابن اثیر، **کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران**، ۲۳۱/۱۰. چنانچه خلع مؤتمن از ولایتعهدی و تصمیم بر سپردن این مقام به حضرت رضاعليه‌السلام در یک سال انجام شده باشد این ماجرا در سال ۱۹۸ روی داده است در حالی که می‌دانیم فرستادگان مأمون برای عزیمت امام به مرو، در سال ۲۰۰ به مدینه آمدند و پیمان ولایتعهدی در رمضان ۲۰۱ منعقد گردید.

۶۲ ـ ابوالفضل بیهقی، **تاریخ بیهقی**، ۱۹۰/۱؛ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعليه‌السلام**، ۳۸۵/۲؛ ملا محمّدباقر مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۳۱/۱۲.

این ماجرا را می‌توان از شرایطی که مأمون بعد از پیروزی با آن روبرو شد دریافت. در سال ۱۹۸ نصربن سیّار، در نواحی حلب سر به شورش برداشت و سپاه طاهر را تا «رقه» وادار به عقب‌نشینی کرد. حسن هرشی با شعار «الرضا من آل محمّد» در عراق خروج کرد. ابن طباطبا در سال ۱۹۹ درکوفه قیام کرد و ابوالسرایا (سری بن منصور) که از فرماندهان سپاه هرثمة‌بن اعین بود به او پیوست و دامنهٔ این قیام بشدّت بالا گرفت به طوری که سایر علویان به این نهضت پیوستند و سرانجام در ایالت بصره و اهواز زیدبن موسی بن جعفر علیه‌السلام، در یمن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه‌السلام، در فارس اسماعیل بن موسی بن جعفر، در مکه حسن بن افطس و در مدائن محمّدبن سلیمان به قدرت رسیدند و دیری نپایید که شهرهای دیگر نیز در امواج این خیزشها و شورشها سقوط کرد، مدینه (حجاز) به دست محمّدبن جعفر افتاد و احمدبن عمربن خطاب ربعی بر نصیبین و توابع آن چیره شد. در موصل سیدبن انس، در میافارقین موسی بن مبارک یشکری، در ارمنستان عبدالملک بن حجاف سلمی، در آذربایجان محمّدبن رواد ارزی، در عراق عجم (ایالت جبال ایران) ابودلف عجلی و...[۶۳]

علویان تنها منبع خطر به شمار نمی‌آمدند، بلکه خاندان عباسی نیز عاملی تهدیدکننده بودند. عباسیان اختلاف دیرینه‌ای با مأمون داشتند و متعصّبان آنان هیچ‌گاه او را یک عباسی اصیل ندانسته بلکه او را تنها یک کنیززاده به حساب می‌آوردند. کشتن امین و چرخاندن سر او در شهر، کانونهای توطئه را در بغداد گرمتر

---

۶۳ - یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ۲/۲-۴۶۰؛ ابن اثیر، **کامل تاریخ اسلام و ایران**، ۲۴۲/۱۰، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲-۲۵۰؛ جریر طبری، **تاریخ طبری** (چاپ تهران)، ۵۶۲۹/۱۳، ۳۶۳۸، ۵۶۶۰ و (چاپ بیروت)، ۱۲۳/۵، ۱۳۷؛ مسعودی، **مروّج الذهب**، ۲/۲-۴۰۱، ۴۱۸، ۴۴۱، ۴۴۲؛ دینوری، **اخبار الطوال**، ۴۴۳-۴۳۳؛ ابوالفرج اصفهانی، **مقاتل الطالبیین** (ترجمهٔ رسولی محلاتی، نگاه کلی به قیام ابن طباطبا و ابوالسرایا، ص۴۹۷-۴۷۵ و ۵۴۱-۵۰۱ و سایر قیام علویان، ص۴-۴۹۳، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۳۵؛ ابن عنبة، **عمدة الطالب فی انساب آل ابی‌طالب** (چاپ بمبئی)، **نگاه کلی به قیام ابن طباطبا**، ص۱۵۲، ۲۰۵. سایر قیام علویان، ص ۸-۱۱۷، ۴-۲۰۳، ۲۰۶، ۲۴۳؛ ابن حزم، **جمهرة انساب العرب**، ص۵۳، ۸۵؛ ابن شهرآشوب، **مناقب آل ابی‌طالب** (چاپ نجف)، ۴۷۱/۳؛ خطیب بغدادی، **تاریخ بغداد**، ۱۱۵/۲؛ زرکلی، **الاعلام**، ۷۵/۹ و ۳۵۴/۵.

کرد و خشم عباسیان متنفذی را که در اطراف مادر امین (زبیده) گرد آمده بودند برانگیخت.[۶۴]

این حوادث به همان اندازه که از اعتبار بنی‌عباس می‌کاست بر مهر و علاقهٔ مردم نسبت به خاندان علی‌بن ابی‌طالبعليه‌السلام می افزود، مأمون در برابر پایگاه عباسیان در بغداد، مرو را انتخاب کرده بود، اگر چه نژاد ایرانی مادرش پشتوانه‌ای برای او در مرو و خوارزم بود اما این امتیاز در برابر نیروی قدرتمندی که در بغداد و سایر نواحی حکومت عباسی بر ضد او دسیسه‌چینی می‌کرد، چندان جدی به حساب نمی‌آمد. در چنین شرایطی مأمون بناچار حیات و بقای حکومت خود را تنها در حمایت از علویان دید، از این‌رو برخلاف میل عباسیان، ناگهان تغییر روش داده و بشدّت متمایل به علویان‌شد. اگر چه مأمون پایگاهی در میان علویان نداشت و آنها در قیام خود او را به چشم یک غاصب می‌نگریستند، اما مأمون کوشید تا با تغییر موضع و نشان دادن گرایش زیاد به علویان تعادل و توازن سیاسی خود را برای مدت زمانی هر چند کوتاه حفظ کند.

در چنین طوفانی که مأمون در آن گرفتار بود، نزدیکی به علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام تنها راه نجات و یگانه روزن امید او بود، ولی این همسویی در چنین مرحله‌ای از زمان توأم با تمایل نبود. اگر چه مأمون قبلاً در توبه‌نامهٔ خود با اندیشه‌ای پاک، در این‌باره با خدای خویش عهد و پیمان بسته بود، امّا بی‌شک در این شرایط آن اندیشه دگرگون شده بود. بر این اساس عباراتی همچون: علاقهٔ شدید مأمون به امام باعث شد تا او را بر فرزندان و خویشان خود مقدّم دارد و ولیعهد خود قرار دهد،[۶۵] که اربلی به نقل از ابن طاووس در *کشف الغمة* آورده و یا ابن جوزی در *تذکرة الخواص* بیان داشته، سطحی و غیر محققانه است، چراکه مأمون در شرایط اولیّه، خلافت و حیات خود را در حال نابودی می‌دید. اما در شرایط نوین که خلافت و حیاتِ دوبارهٔ خود را به دست آورده بود بشدّت نیاز داشت آن را با چنگ و دندان حفظ کند و تنها پیشنهاد خلافت و سپردن ولایتعهدی به علی‌بن موسیعليه‌السلام

۶۴ ـ مسعودی، **مروج الذهب**، ۳/۲-۴۰۱، ۴۰۴؛ سیوطی، **تاریخ الخلفاء**، ص۳۰۳؛ یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ۱۶۲/۲.

۶۵ ـ مجلسی، **بحارالانوار**، ۲۸۶/۱۲.

این نیاز را برآورده می‌ساخت زیرا نزدیکی جستن به آن حضرت هم رقبای عباسی را از صحنه خارج می‌کرد و هم مدعیان علوی را خلع سلاح می‌نمود.[۶۶]

این موضوع را می‌توان از سخنان مأمون نیز دریافت. وی در پاسخ عدّه‌ای از مخالفان ولایتعهدی علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام که او را از مخاطرات این امر آگاه می‌کردند و می‌گفتند: مبادا این شرافت و عظمت را از خاندان بنی‌عباس خارج کنی که کاری بی‌سابقه در میان خلفا خواهد شد و اگر خلافت به خاندان علی علیه‌السلام منتقل شود خود و خانواده‌ات را نابود کرده‌ای می‌گوید: علی‌بن موسی به خاطر فاصله‌ای که با ما داشت مردم را به سوی خود می‌خواند، او را ولیعهد خود کردم تا مردم را به جانب من دعوت کند و اقرار به خلافت و زمامداری ما نماید و ...[۶۷]

موقعیت سوّم: ناکامی در هدف و بازگشت به مواضع نیاکان (شهادت امام رضا علیه‌السلام)

هدف مأمون از واگذاری ولایتعهدی به علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام کاملاً روشن بود. او علاوه بر مأیوس کردن دسیسه‌چینان بغداد که سرگرم کودتایی بر ضد وی بودند، قیامهای علوی را آرام ساخت و امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام را بلاگردان قرار داد تا خود را از مخاطرات دشمنانش مصون نگه دارد. ولایتعهدی علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام در شرایطی که اقبال مردمی از بنی‌عباس فروکش کرده بود و خود نیز آهنگ جدایی از پیکرهٔ خاندان عباسی نواخته بود بیش از یک عامل بازدارنده برای مأمون کارایی داشت. مأمون در زیر لوای اقتدار معنوی امام به خود و حکومتش مشروعیت می‌بخشید. این اعتبار علاوه بر استحکام پایه‌های حکومت

---

۶۶ ـ میرخواند در تاریخ خود با نگاهی موشکافانه علت انتخاب علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام، را به ولایتعهدی علاقه و یا تمایل مأمون به علویان نمی‌داند بلکه با دیدی واقع‌بینانه می‌نویسد: در ایام خلافت مأمون از اطراف و اکناف ولایت اسلام، علویان خروج می‌کردند و مأمون از این جهت پیوسته ملول و دلتنگ بود، سرانجام با عاقلان و اصحاب رأی در این باب مشورت کرد، رأیها بر آن قرار گرفت که یکی از اولاد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که آراسته به حلیهٔ علم و زیور عمل باشد ولیعهد باید ساخت و قرعهٔ اختیار بر امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام افتاد... مأمون از این جهت امام رضا علیه‌السلام را برگزید که عباسیان بدانند پس از مرگ او خلافت به دست علویان است... میرخواند، **تاریخ روضة‌الصفا**، ۳/۳-۴۲، ۸-۴۷، ۴۵۸.

۶۷ ـ ملا محمّدباقر مجلسی، **بحارالانوار**، ۲/۱۲-۱۷۱.

مأمون ضعف هویّتی او را که ناشی از بی‌اصالتی خاندان مادری‌اش بـود، جـبران می‌کرد. آنچه مـنابع، دربـارهٔ گـرایش و اظـهار عـلاقهٔ مـأمون بـه خـاندان عـلی‌بن ابی‌طالب بیان کرده‌اند بدون در نظر داشتن موقعیتهایی که مأمون در آن قرار داشت و بی‌توجه به نیازمندی او برای رسیدن به شرایط مطلوب، جویندگان حوادث این برهه از تاریخ سیاسی اسلام را دچار نوعی تناقض می‌کند. پرواضح است که محور این تناقض را در پذیرش ولایتعهدی از سوی علی‌بن موسی الرضاعليه‌السلام نباید جست بلکه آن را باید در شخصیّت مـأمون یـافت او سـیاستکاری مکـار بـود و خـود را فرهیخته‌ای وانمود می‌کرد که هدفی جز خدمت به خاندان عـلی‌بن ابـی‌طالب و جبران ستمهایی که نیاکانش بر این خاندان روا داشته‌اند ندارد.[۶۸]

مسلماً، پرهیزکاری او در نوجوانی نسبت به امین و سایر خلفای سلفش و اوقاتی که مأمون صرف فراگیری علوم می‌کرد و نیز سایر جنبه‌های فردی او که نوعی تقدس و تعالی به او بخشیده بود از عواملی است که این چهرهٔ مأمون را قوّت می‌بخشد و این خصلتها در تحلیل و بررسیهای تاریخی، مورّخان را به یک سونگری کشانده و آنها را از شناخت چهرهٔ واقعی مأمون بـازداشـته است. بـا انـتخاب امـام عـلی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام به ولایتعهدی، مأمو ن به اهداف عمدهٔ خود دست یافت. این عامل سوّم اگر چه توانسته بود در کوتاه مدت رقبای عباسی را از صحنه خـارج کـند و مدعیان علوی را خلع سلاح نماید، اما خود شرایط دیگری را فراهم آورد که عملاً مأمون را در ازای امتیازهای کوتاه مدت با شکست‌های اساسی روبرو ساخت. در واقع ولایتعهدی امام علی‌بن موسی الرضاعليه‌السلام برای مأمون یک شمشیر دودم بود که دم آشکار آن در راستای اهداف مأمون قرار داشت (آن چنان که او محاسبه کرده

۶۸ـ ابن جوزی و اربلی از جمله مورّخانی هستند که تحت تأثیر این ظاهر قرارگرفته‌اند و بی‌آن که در پی تحلیل همه جانبه‌ای برآیند راه ساده‌نگرانه‌ای (نه خائنانه آن طور که بعضی به آنها نسبت داده‌اند) را برگزیده‌اند و علاقهٔ ظاهری مأمون به حضرت رضاعليه‌السلام و انتخاب ایشان به ولایتعهدی و نیز شیون و زاری کردن وی در مراسم تشییع امامعليه‌السلام مانع از آن شده که نقش مأمون در شهادت امامعليه‌السلام درست مورد توجه قرار گیرد و در نتیجهٔ این نوع نگرش چهرهٔ واقعی مأمون و ماهیّت ولایتعهدی از نگاه آنها دور مانده است. بررسی کنید: ابن جوزی، **تذکرة الخواص** به ضمیمهٔ **مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول**، ص۳۵۵؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲/۷-۲۸۶.

بود) اما دم پنهان آن در مسیری بود که امام علی‌بن موسی الرضاؑ آن را هدایت و رهبری می‌کرد (بی آن که امامؑ خواسته باشد با پذیرش ولایتعهدی این موضع را اتّخاذ کند، بلکه بعد از پذیرش تحمیلی ولایتعهدی، همچنان‌که از قبل مواضع خود را دربارهٔ ولایتعهدی اعلام کرده بود، این سیاست را نیز بعداً ادامه داد). هدف امام علی‌بن موسی الرضاؑ همواره اثبات حقانیت ولایت و امامت خاندانش بود آن چنان که در طول مسیر سفرش از مدینه به مرو شاهدش بودیم. حادثهٔ نیشابور و حدیث سلسلة‌الذهب و همچنین دست‌نوشته و بیانیهٔ افشاگرانهٔ امام در پشت عهدنامهٔ ولایتعهدی از جمله صریحترین مواضعی است که امامؑ اتّخاذ کرد. اهداف امام نه تنها شاهرگ حیاتی مأمون را می‌زد، بلکه ریشه‌های بنیادین حیات سیاسی حکومتی بنی‌عباس را یک جا قطع می‌کرد.

پرواضح است که مخالفت عباسیان متعصّب بیجا نبود، آنها یا از سر تعصّبی که داشتند و یا براساس تحلیلهای حساب شده به این واقعیت پی برده بودند که ولایتعهدی امام علی‌بن موسی الرضاؑ یک خطر کاملاً جدّی است و حتی بعضی از آنها تا پای جان برای اثبات این واقعیت با مأمون جدال کردند[۶۹] و بی جهت نبود که خاندان عباسی برای حفظ بقای خود با ابراهیم بن مهدی دست بیعت دادند[۷۰] و گروهی نیز در دارالخلافهٔ مأمون با ابراز اعتراض و مخالفت کوشیدند مأمون را از این خطر آگاه کنند.[۷۱] مأمون در موقعیتی قرار داشت که این تهدید را علی‌رغم کیاستش احساس نمی‌کرد، چراکه او دم پنهان شمشیری را که به دست گرفته بود نمی‌دید و بیشترین توجه او در آن زمان به دم آشکار آن معطوف شده بود و با همهٔ قوا قصد داشت بر پیکرهٔ عبّاسیان بغداد که همواره او را حقیر می‌شمردند زخم بزنند و عقده‌های روحی و روانی خود را التیام بخشد و از سویی خود را از آسیب علویان

---

۶۹ ـ عیسی بن یزید جلودی، علی بن ابی عمران و ابویونس از این دسته بودند.

۷۰ ـ بازماندگان محمّد امین و در رأس آنها زبیده، خاندان رشید و عبّاسیان بغداد از این دسته بودند.

۷۱ ـ عباسیانی که در مرو با ایجاد سؤال و اظهار مخالفتهای غیرمستقیم می‌کوشیدند مأمون را متوجه خطای خود کنند از این دسته بودند، برای نمونه رجوع کنید به ماجرای دعای باران و نماز عید فطر.

درامان نگاه دارد. این عوامل یعنی انتقام و ایمنی به‌گونه‌ای کام او را شیرین ساخته بود که تلخی و سوزش زخمهای تیغ پنهان را احساس نمی‌کرد. اما هنگامی که طعم آن شیرینی پایان پذیرفت جلوه‌های تلخی تیغ پنهان، ظاهر شد و مأمون دریافت که ولایتعهدی عملاً نه تنها سپری بلاگیر نبوده، بلکه به عاملی برای نفوذ شخصیّت علمی و معنوی امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام در جامعه و حتی در میان مخالفان مذهبی و سایر ادیان و فرق اسلامی در مناظراتی که عمدتاً از سوی مأمون برگزار می‌گردید[۷۲] تبدیل شده است، تا جایی که این نفوذ در میان پیکرهٔ حکومت او نیز به چشم می‌خورد. از سوی دیگر مأمون با ولایتعهدی امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام پلهای پشت سر خود را ویران کرد و زمانی که از حوادث بغداد آگاه شد و دانست که سیاستهای جاه‌طلبانهٔ فضل بن سهل و برادرش که از بغداد تصویری آرام و مطیع ترسیم کرده بودند، دروغین است چاره‌ای جز بازگشت از مواضع اولیّه برای خود ندید، اما لازم بود این بازگشت تدریجی باشد، چرا که او می‌خواست همان‌طور که در آغاز بتدریج عَلَم گرایش به علویان را بالا برده بود، آن را به تدریج پایین آورد.

بنابراین ابتدا فضل بن سهل را در حمام سرخس تیغ زد و از بیم افشای سیاست خود نسبت به فضل بن سهل و برادرش که منشأ قدرت سیاسی و نظامی بودند مجریان طرح قتل فضل بن سهل را که به قول طبری چهار تن از عاملان و خدم و حشم خود او بودند، گردن زد.[۷۳]

شرایط روحی مأمون بی‌شک در این زمان به یک شکست‌خورده‌ای می‌ماند که می‌پنداشت فاتحانه از میدان بازگشته است و در افق آرزوهایش سرابی یافته بود به وسعت قلمرو غربی حکومتش و در پشت سرش سایهٔ هولناکی از اقتدار علویان که هم اینک خراسان (ایران) را پایگاه خود قرار داده بودند. او عمیقاً دریافته بود که

---

۷۲ ـ جهت اطلاع از چگونگی برپایی مناظرات و همچنین مضامین آنها. ر.ک. به: شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا علیه‌السلام**، ۲/۴۴۸-۴۲۷، ۷-۴۷۶؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۲/۲۶۰-۲۳۶؛ شیخ مفید، **الارشاد**، ۲/۲۵۱؛ شیخ عباس قمی، **منتهی الآمال**، ص۳۲۶، ۳۴۱-۳۲۹؛ مقدّس اردبیلی، **حدیقة الشیعة**، ص۶۵۳.

۷۳ ـ طبری، **تاریخ طبری**، ۱۱/۱۰۲۷؛ ابن شهرآشوب، **مناقب آل ابی‌طالب**، ۳/۴۷۸؛ مسعودی، **اثبات الوصیة**، ص۲۰۷؛ ابن مسکویه، **تجارب الامم**، ۶/۴۴۳.

تاکنون بر روی طنابی بازی می‌کرده که یک سرش در خراسان و سر دیگرش در بغداد گره خورده بود و برای رسیدن به هر کدام باید دیگری را قطع کند. بریدن از بغداد (عبّاسیان) او را به سمت علویان می‌کشاند؛ کسانی که هیچ‌گاه مشروعیت او را پذیرا نبودند، به خصوص زمانی که خود نیز بناچار لب به اعتراف و حقانیت خاندان علی علیه‌السلام گشوده بود.

در این شرایط مأمون بغداد را انتخاب کرد. او برای بازگشت از موضع گذشتهٔ خود، باید مانعی را که بر سر روابطش با بغداد ایجاد کرده بود از میان بردارد و آن ماجرای ولایتعهدی علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام بود.

در این کار هیچ چاره‌ای جز توسّل به شیوهٔ نیاکان خود نداشت، او با طرح توطئهٔ قتل پنهانی امام طی یک حادثه‌ای بظاهر طبیعی، امام را به شهادت رساند. طرّاحی ماجرای شهادت امام علیه‌السلام به‌گونه‌ای ماهرانه بود که حتی تا امروز بسیاری از مورّخان برای پیداکردن ردّ پای او ناموفق مانده‌اند. مأمون با شرکت در مراسم تشییع جنازهٔ آن حضرت و مجالس سوگواری که خود ترتیب داده بود[۷۴] بسیاری از سوءظنهای احتمالی را خنثی کرد. این اقدامات، آغاز راه تازه‌ای بود که مأمون بعد از شهادت امام رضا علیه‌السلام در آن گام می‌زد، وی سرانجام آخرین حلقهٔ اتّصالش به علویان را که لباس سبز بود گشود و با بیرون کردن آن از تن برای همیشه لباس سیاه پوشید.[۷۵]

---

۷۴ ـ یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ۴۷۱/۲.

۷۵ ـ ابن اثیر، **کامل تاریخ اسلام و ایران**، ۳۰۳/۱۰.

یادداشتها

- مسیر راه مکّه تا قادسیه
- مسیر راه مکّه تا بصره
- مسیر راه قادسیه (کوفه) تا بصره
- راه مکّه تا کوفه (قادسیه)
- متن کامل عهدنامهٔ ولایتعهدی

مسیر راه مکّه تا قادسیه (کوفه) به نقل از الاعلاق النفیسة

۱ـ از مکّه تا بستان بنی‌عامر ۲۲ میل که منزلگاهی است پرجمعیت و دارای استراحتگاهی است شبانه که «غمره ذی‌کنده» (Ghamr Dhikinde) نام دارد.

۲ـ از بستان بنی‌عامر تا «ذات عرق» (Zatoerqh) ۲۲ میل است.

این محل میقات مردم عراق است و منزلگاهی است پرجمعیت و پردرخت با آب بسیار و دارای استراحتگاه شبانه به نام «اوطاس» (Autas).

۳ـ از ذات عرق تا «غمره» (Ghamra) ۳۶ میل است. منزلگاهی سبز و خرّم و با آب بسیار که از برکه و چاهها تأمین می‌شود.

۴ـ از غمره تا «مسلح» (Moslah) ۱۸ میل است.

۵ـ از مسلح تا «افیعیه» (Ufaiiya) ۲۸ میل. منزلگاهی است آباد و پرآب و منزلگاه شبانهٔ آن «کیرانه» (Kiaraneh) نام دارد.

۶ـ از افیعیه تا «معدن بنی‌سلیم» (Banisulaim) ۳۲ میل است. این محل از روستاهای قدیمی است، منزلگاهی است پرجمعیت و اعراب بنی‌سلیم در آن جا ساکنند.

۷ـ از بنی‌سلیم تا «عمق» (Umagh) ۱۹ میل است و استراحتگاهی شبانه به نام «سنجه» (Sandja) دارد.

۸ـ از عمق تا «سلیله» (Salila) ۲۱ میل است. این محل دارای استراحتگاهی به نمام «کنابین» (Kunabain) است.

۹ـ از سلیله تا «ربذه» (Rabaza) ۲۶ میل است. خانه و قبر ابوذر غفاری در ربذه است و در آن جا مسجد جامعی وجود دارد. استراحتگاه شبانهٔ آن «اورعه» نام دارد که در ۱۴ میلی آن است.

۱۰ـ از ربذه تا «مغیثةالماوان» (Mughisatel-Mawan) ۲۴ میل است. در این مکان آب شربشان از برکه‌ها و چاههاست، ولی اندک است. منزلگاه شبانهٔ آن «سمط» است که در ۱۶ میلی آن قرار دارد.

۱۱ـ از مغیثةالماوان تا «معدن نقره»[1] ۳۴ میل است.

۱ـ Naqra . مسیر راه معدن نقره به مدینه به شرح ذیل است. از معدن نقره به محدث

۱۲ـ معدن نقره تا «حاجر» (Hadjar) ۳۴ میل است. منزلگاهی خرّم که آن را ابودلف قاسم بن عیسی ساخته است و استراحتگاه شبانهٔ آن عباسیه است.

۱۳ـ از حاجر تا «سمیراء» (Samira) ۳۴ میل است. منزلگاهی سبز و خرّم که در آن اعراب بدوی ساکنند. آب آشامیدنی آنها از چاهها و برکه‌هاست و منزلگاه شبانهٔ آن «محیمه» (Mahmiya) است.

۱۴ـ از سمیراء تا «توز» (Tuz) ۲۰ میل است. و آن منزلگاهی است که در آن اعراب بنی‌اسد ساکنند. استراحتگاه شبانهٔ آن «قرنتین» (Qurnatain) است که در ۱۷ میلی آن قرار دارد.

۱۵ـ «فید» (Faid) منزلگاهی است بعد از توز دارای قنات که با آب آن زراعت می‌شود و محل پرجمعیتی است و (راهدار) در آن سکونت دارد، در آن جا مسجد جامعی وجود دارد و این منزلگاه در نیمهٔ راه و جایگاه قبیلهٔ طَیّ است، استراحتگاه شبانهٔ آن «قرائن» (Qarain) نام دارد با ۲۰ میل فاصله.

۱۶ـ از فید تا «الاجفر» (Aladjfur) ۳۶ میل است. و آن منزلگاهی است که اعراب بدوی در آن چادر زده‌اند و آب شربشان از برکه و چاههاست و در آن جا، گل سفید وجود دارد که برای شستشو و نظافت به بغداد می‌آورند و منزلگاه شبانهٔ آن «اغر» (Agharr) است.

۱۷ـ از الاجفر تا «خزیمیة» (Khuzaimiya) ۲۴ میل است. این منزلگاه در ابتدا زرود نامیده می‌شد و چون خزیمةبن خازم در آن جا برکه‌ها و رودهایی برای آب چاههای آن ایجاد کرد و به وسیلهٔ شتران از آنها آب می‌کشید به این نام خوانده شده است. گاهی اتّفاق می‌افتد که در برکه‌های آن آبی نیست، اما آب در نزدیکی آن در محلهٔ بنی تمیم که خود جایی پوشیده از رمل (ریگ) قرمز است یافت

(Muhdath) که استراحتگاه شبانه است به فاصلهٔ ۱۰ میل و از محدث به عسیله (Usaila) ۲۸ میل است و از عسیله تا حصین (Husain) راه ادامه می‌یابد به مسافت ۱۳ میل و از آن جا به مکحولین (Makhulin) و از مکحولین به سوی بطن‌النخیل (Batn-Nakhil) می‌روند. از بطن‌النخیل تا سقره (Saqara) ۱۵ میل و از آن جا تا طرف (Tarf) ۷ میل است و از طرف تا رکابیه (Rikabiya) ۱۵ میل و از آن جا تا مدینه ۱۰ میل راه است. ر.ک. به» **الاعلاق النفیسة**، ۲۰۶-۷۰.

می‌شود، استراحتگاه شبانهٔ آن «عین» است که در ۱۴ میلی آن قرار دارد.

۱۸ـ از خزیمیه تا «ثعلبیه» (Thaalbiya) ۳۲ میل است. این منزلگاه شهری است که دارای بارو و چندین گرمابه و بازار است، این شهر در ثلث راه مکّه واقع شده (نسبت به راه بغداد تا مکّه و دارای مسجد جامع و منبر است. آب آشامیدنی آنها از برکه‌هاست و استراحتگاه شبانهٔ آن «مهلبیه» (Muhallabiya) نام دارد.

۱۹ـ از ثعلبیه تا «بطانیه» (Bataniya) ۲۹ میل است. قبر «العبادی» در این منزلگاه قرار دارد و آب شربش از برکه، و استراحتگاه شبانهٔ آن «بدرین» است.

۲۰ـ از بطانیه تا «شقوق» (Shuquq) ۲۹ میل است و آن منزلگاهی است که گروهی از اعراب بدوی در آن آمد و شد می‌کنند، آب آشامیدنی آنها از برکه‌هاست و استراحتگاه شبانهٔ آن «تنانیر» (Tananir) نامیده می‌شود و در ۱۴ میلی آن واقع است.

۲۱ـ از شقوق تا «زباله» (Zabala) ۲۱ میل است. زباله قریه‌ای است آباد دارای بازارها و آب فراوان. این قریه چون در زمین پست وادی قرار دارد زمستان و تابستان دارای آب است. استراحتگاه شبانهٔ آن «جریسی» (Djuraisi) است که در ۱۴ میلی آن واقع شده است.

۲۲ـ از زباله تا «قاع» (Qaa) ۲۴ میل است. این منزلگاهی است تنگ که چاههایی با آبی اندک دارد و استراحتگاه آن «جلحاء» (Djalha) است.

۲۳ـ از قاع تا «عقبه» (Aqaba) ۲۴ میل است. منزلگاهی است با چاهها و برکه‌ها، و در واقع گردنه‌ای بوده که آن را هموار کرده‌اند. استراحتگاه شبانهٔ آن «سما» در ۱۴ میلی آن واقع شده است.

۲۴ـ از عقبه تا «واقصه» (Waqisa) ۲۹ میل است و این منزلگاه دارای ساکنان زیاد و نیز خانه‌ها و کاخهایی است. آب شرب آن از برکه‌ها و چشمه‌ها تأمین می‌شود و استراحتگاه شبانهٔ آن «طرف» (Taraf) است که در ۱۴ میلی آن قرار دارد.

۲۵ـ از واقصه تا «قرعاء» (Qara) ۲۴ میل است و آن منزلگاهی است با مسجدی به نام «سعد» و چشمه‌های آب، و استراحتگاه شبانهٔ آن در ۱۴ میلی قرار دارد.

۲۶ـ از قرعاء تا «مغیثه» (Mughitha) ۳۲ میل است. این منزلگاه کاروانسرایی است دارای چندین برکه و استراحتگاه شبانهٔ آن «وادی السباع» است که در ۱۵ میلی

آن واقع شده است.

۲۷ـ از مغیثه تا «قادسیه» ۳۰ میل است. در ۶ میلی قادسیه منطقه‌ای است به نام «عذیب» که اردوگاه و محل زندگی ایرانیان بوده و بر سر راه بیابانی قرار دارد، میان «عذیب» و «قادسیه» دو دیوار متّصل به هم وجود دارد که در اطراف آنها نخلستانی قرار گرفته، کسانی که از این جا به بغداد می‌روند از عذیب به سوی صحرایی خارج می‌شوند... و از قادسیه تا کوفه ۱۵ میل است.[۲]

مسیر راه مکّه تا بصره

برابر شرح ابن‌رسته مسیر راه مکّه تا بصره ۲۵ مرحله است که جمعاً ۷۰۰ میل است به شرح ذیل:

۱ـ مکّه تا «بستان بنی‌عامر» ۲۴ میل.

۲ـ بستان بنی‌عامر تا «ذات عرق» ۲۲ میل.

۳ـ از ذات عرق تا «مران» (Marran) ۲۷ میل.

۴ـ از مران تا «شبیگه» ۳۰ میل.

۵ـ از شبیگه تا «وطاس».

۶ـ وطاس تا «وجره» (Wadjra).

۷ـ وجره تا «شبیگه» (Shabaika).

۸ـ از شبیگه تا «قبا» (Ghoba) ۲۷ میل.

۹ـ از قبا تا «دفینه» (Dafina) ۲۷ میل.

۱۰ـ از دفینه تا «فلجه» (Faldja) ۲۰۶ میل.

۱۱ـ از فلجه تا «جدیله» (Djadila) ۳۵ میل.

۱۲ـ از جدیله تا «ضریه» (Dhariya) ۳۲ میل.

۱۳ـ از ضریه تا «طخثه» (Takhtha) ۲۸ میل.

۱۴ـ از طخثه تا «امره» (Amra) ۲۶ میل.

۱۵ـ امره تا «رامه» (Rama).

۲ـ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص۲۱۱-۲۰۴. تطبیق شود با راه بغداد به مکّه. همان مأخذ، ص۲۰۷-۲۰۴. و راه معدن نقره تا مکّه از طریق جادهٔ کاروان‌رو. همان مأخذ، ص۲۱۰-۲۰۸.

۱۶ـ از رامه تا «قریتین» (Qoraitain) ۲۷ میل.
۱۷ـ از قریتین تا «عوسجه» (Ousadja) ۲۲ میل.
۱۸ـ از عوسجه تا «نباج» (Nobadj) ۱۹ میل.
۱۹ـ از نباج تا «سمینه» (Samina) ۲۳ میل.
۲۰ـ از سمینه تا «ینسوعه» (Yansue) ۲۹ میل.
۲۱ـ از ینسوعه تا «ذات العشر» (Zatolashr) ۲۳ میل.
۲۲ـ از ذات‌العشر تا «مأویه» (Mawiya) ۲۹ میل.
۲۳ـ از مأویه تا «حفر ابی‌موسی» ۳۲ میل.
۲۴ـ از حفر ابی‌موسی تا «خرجا» (Kharadja) ۲۶ میل.
۲۵ـ از خرجا تا «شجی» (Shadji) ۲۳ میل.
۲۶ـ از شجی تا «رحیل» (Rahail) ۲۹ میل.
۲۷ـ از رحیل تا «حفیر» (Hofair) ۲۸ میل.
۲۸ـ از حفیر تا «منجشانیه» (Manjeshania) ۱۰ میل.
۲۹ـ از منجشانیه تا «بصره» ۸ میل.[۳]

مسیر راه قادسیه (کوفه) تا بصره

بنابر نقل ابن رسته از کوفه به سوی «قرعاء» می‌روند و در آنجا مسجد سعد است. در واقع اگر بخواهیم از قادسیه که در مسیر راه قرعاء قرار دارد حرکت کنیم باید از قادسیه به فاصلهٔ ۳۰ میل راه بپیماییم تا به «مغیثه» برسیم و از آن جا به فاصلهٔ ۳۲ میل وارد قرعاء می‌شویم و بدین‌سان راه ادامه می‌یابد:

۱ـ از قرعاء به سوی مسجد سعد، (۱۴ میلی قرعاء).
۲ـ از مسجد سعد به «ماروق» (Maroq).
۳ـ از ماروق به «قلع» (Qala).
۴ـ از قلع به «سلمستان» (Salmistan).
۵ـ از سلمستان به «اقر» (Uqur).
۶ـ از اقر به «اخادید» (Akhadid).

۳ـ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص ۱۱-۲۱۰.

۷ـ از اخادید به «عین صید». (Ainsaid).

۸ـ از عین صید به «عین جمل» (Ainjjamal).

۹ـ و از عین جمل به «بصره».[۴]

راه مکه تا کوفه (قادسیه) به نقل از البلدان

یعقوبی در کتاب *البلدان*، منزلهای کوفه تا مدینه، و از مدینه تا مکّه را شرح می‌دهد که عکس این مسیر، خط سیر مکه تا کوفه (قادسیه) است.

اول منازل «قادسیه» است.

۱ـ مغیثه (Mughitha).

۲ـ قرعاء (Qara).

۳ـ واقصه (Waqesa).

۴ـ عقبه (Aqaba).

۵ـ قاع (Qaa).

۶ـ زباله (Zabala).

۷ـ شقوق (Shaghoogh).

۸ـ بطان (Batan). (و آن جا قبر عبادی است، و این چهار محل دیار بنی‌اسد است).

۹ـ ثعلبیه (Thalabiya).

۱۰ـ زرود.

۱۱ـ اجفر (Adjfar).

۱۲ـ فید (Faid). (همان شهری است که عاملان راه مکّه در آن منزل دارند و این شهر در پایین کوه معروف سلمی است).

۱۳ـ توز.

۱۴ـ سمیراء.

۴ـ ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص ۲۱۰. همچنان که ملاحظه می‌شود در مسیر راه قادسیه به بصره برخلاف آنچه صاحب **مسند الامام الرضا**علیه‌السلام نقل کرده، روستای «نباج» واقع نشده است. «نباج» در ۱۰ منزلی بصره به سمت مکّه واقع شده است.

۱۵ـ حاجر، (اهالی آن، دو قبیلهٔ قیس و بیشترشان بنی‌عبس‌اند).
۱۶ـ نقره (معدن نقره).
۱۷ـ (هر کس قصد مدینهٔ رسول خدا داشته باشد از همین‌جا به طرف بطن نخل برمی‌گردد) و هر کس آهنگ مکّه کند به «مغیثة الماوان» رود.
۱۸ـ ربذه، (Rabaza).
۱۹ـ سلیله (Salila).
۲۰ـ عمق (Umaqh).
۲۱ـ معدن بنی سلیم (Bani Salim).
۲۲ـ افیعیه (Ufaiiya) .
۲۳ـ مسلح (Moslah).
۲۴ـ غمره (Ghamra) و از آنجا برای حج محرم می‌شوند.
۲۵ـ ذات العرق (Zatolerqh).
۲۶ـ بستان ابن عامر (Ibn Amer).
۲۷ـ مکّه.[5] (Mecca).

متن کامل عهدنامهٔ ولایتعهدی

علی‌بن عیسی اربلی در ***کشف‌الغمة*** می‌نویسد: در سال ۶۷۰ ق یکی از کارگزاران مشهد مقدّس امام رضاعلیه‌السلام نزد من آمد و عهدنامهٔ مأمون راکه با خط خود نوشته بود و در آن خطِّ حضرت رضاعلیه‌السلام نیز دیده می‌شد با خود آورد. متن عهدنامه به شرح ذیل است:

> به نام خداوند بخشندهٔ مهربان، این نامه‌ای است که عبدالله (مأمون) بن هارون‌الرشید امیرالمؤمنین برای ولیعهد خود علی‌بن موسی‌بن جعفرعلیه‌السلام نوشته است. امّا بعد، خداوند عزّوجلّ اسلام را دین خود اختیار کرد و از میان بندگان خود پیامبرانی را برگزید، اینان مردم را به سوی خداوند راهنما شده و نخستین آنها به آخرین فرد مژده داد و

۵ـ یعقوبی، البلدان (ترجمهٔ دکتر محمّد ابراهیم آیتی)، ص۹۱-۹۰، و همچنین ابن رسته، **الاعلاق النفیسة**، ص۹-۲۰۸.

آخرین پیامبران نخستین آنان را تصدیق کرد.

بعثت پیامبران همچنان ادامه داشت تا آنگاه که نوبت پیامبری به حضرت رسولصلی‌الله‌علیه‌وآله رسید. آن حضرت هنگامی به پیامبری برگزیده شد که علم و دانش کهنه و ارتباط وحی قطع و آمد و شد پیامبران و سفیران پروردگار بریده و قیامت نزدیک شده بود. خداوند متعال او را شاهد پیامبران و سرور آنان قرار داد وکتاب عزیز خود راکه همه حق و حقیقت است و هرگز باطل به آن راه ندارد، بر او نازل فرمود. در قرآن کریم از حلال و حرام و عذاب و عقاب و تحذیر و انذار و امر و نهی سخن گفت، تا حجت بالغهٔ خود را بر مردم تمام کرد و پس از این هرکس طریق حق را انتخاب کند از روی برهان چنین کرده و هر که ضلالت پیشه کند آن نیز از روی برهان باشد. رسول کرمصلی‌الله‌علیه‌وآله رسالت خداوند را به مردم ابلاغ کرد و جامعه را با سخنان حکیمانه و پندهای نیکو به راه حق دعوت فرمود و با برخوردی پسندیده مردم را با خدا آشنا کرد. پس از موعظه با جنگ و جهاد، دین خدا را ترویج کرد، تا آنگاه که پروردگار او را به سوی خود فراخواند و نزد خود جای داد.

هنگامی که دوران نبوت به سر آمد و وحی به پایان رسید، خداوند نظام امور مسلمین و پایداری دین را در خلافت قرار داد.

عزّت دین و قیام به حقوق خداوند و حفظ آداب و شریعت و حدود و سنن دین مقدّس اسلام و جهاد با دشمنان وکفار، تنها در پرتوی خلافت و امامت ممکن است، پس خلفا باید از خداوند اطاعت کنند و در نگهداری آن چه به آنان سپرده شده تلاش نمایند و در حفظ آثار دین بکوشند و حقوق بندگان خدا را حفظ کنند. مسلمانان نیز باید از خلفای خود پیروی نمایند و با آنان مساعدت و معاونت داشته باشند.

خلفا راهها را امن و موجبات آسایش مردم را فراهم می‌سازند و از خونریزی و قتل و غارت جلوگیری می‌کنند و وحدت را در جامعهٔ اسلامی پدید می‌آورند، در صورتی که اگر خلیفه‌ای نباشد وحدت جامعه متلاشی شده و اختلاف کلمه در میان مردم پدید می‌آید.



اگر مسلمانان خلیفه نداشته باشند مقهور و دشمنان بر آنها مسلط می‌شوند و در نتیجه از هم پراکنده شده و زیان دنیا و آخرت را خواهند دید.

اکنون کسی که در روی زمین خلیفه شده و امین خلق خدا قرار گرفته، باید در راه خداوند جان خود را به مشقّت اندازد و برای رضایت و اطاعت از وی ایثار نماید، باید خود را برای پاسخ به خداوند آماده سازد و با عدل و داد در میان جامعه‌ای که حکومت می‌کند رفتار نماید. پروردگار به بنده و پیامبرش داود علیه السلام می‌فرماید: ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، بین مردم به حق حکم کن و از خواسته‌ها پیروی نکن که تو را از راه خدا بازمی‌دارد، و کسانی که راه خداوند را گم کنند، برای آنها عذاب دردناکی آماده است، زیرا این گونه مردم حساب روز قیامت را فراموش کرده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: ای محمّد به پروردگارت سوگند از این مردم از آنچه انجام داده‌اند خواهیم پرسید. اهل تسنّن نقل کرده‌اند که عمربن خطاب گفت: می‌ترسم خداوند از بچه شتری که در کنار فرات تلف شود از من بازخواست کند.

به خداوند سوگند کسی که مسؤول اعمال خود بوده در کارهایی که بین او و خدایش انجام گرفته در خطری عظیم است تا چه رسد به آن کس که مسؤول جامعه بوده و امور امت و مملکت را در اختیار داشته است. ما اینک به خداوند پناه می‌بریم و از او توفیق و عصمت می‌خواهیم و از پروردگار هدایت و راهنمایی و رسیدن به رضوان و رستگاری را خواستاریم.

بیناترین فرد امت و ناصحترین آنها در میان بندگان کسی است که به طاعت خداوند مشغول و کتاب او را در نظر داشته باشد و به سنّت رسول صلی الله علیه و آله عمل کند و در مدت عمرش همواره خداوند را در نظر بگیرد.

خلیفهٔ مسلمین باید در نظریهٔ خود همواره کوشش داشته باشد و از روی بصیرت و دقت به امور جاریه بنگرد و در مورد ولیعهد خود دقت کند و بداند که برای امامت مسلمانان چه شخصی را برمی‌گزیند. او باید

شخصی را برای خلافت انتخاب کند که بتواند جامعهٔ اسلامی و وحدت آن را حفظ کند و از خونریزی جلوگیری و اختلافات آنها را برطرف سازد و آنان را از شیطان و مکر او ایمن نگهدارد. خداوند عزّوجلّ ولایتعهدی را بعد از خلافت، کمال اسلام قرار داده و آن را موجب عزّت و صلاح امّت دانسته است و به خلافا امر فرموده تاکسی راکه شایستهٔ ولایتعهدی است انتخاب کنند و با اختیار ولیعهد، نعمتها فراوان و عافیت همه جا را فرا می‌گیرد. خداوند به وسیلهٔ او مکر دشمنان و کبر مخالفان را از بین می‌برد و تفرقه را به وحدت تبدیل می‌کند. امیرالمؤمنین مأمون از روزی که خلافت به او منتقل شده عظمت و بزرگی و سختی این مقام را دریافته و دانسته است که خلافت دشواریها و مسؤولیتهایی در بر دارد. واجب است بر کسی که بر کرسی خلافت تکیه زده همواره طاعت و فرمانبرداری پروردگار را در پیش گیرد و مراقب اوضاع و احوال مسلمانان باشد.

مأمون بدن خود را به سختی انداخت، شبها خواب در دیدگانش راه نیافت و همواره متفکّر بود تا موجبات عزّت دین و سرکوبی مشرکین را فراهم سازد و امّت را به سوی صلاح و شایستگی کشانَد و عدل و داد را در اجتماع اسلامی پدید آورد و احکام قرآن مجید و سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زنده نگاه دارد و عوامل رفاه و آسایش را در جامعه فراهم کند و مردم را با اندرز و نصیحت و راهنمایی، با خداوند آشنا سازد و خداوند را از خود راضی نماید.

مأمون تصمیم گرفته است که پس از خود کسی را برای خلافت انتخاب کند که دارای قدرت باشد و موجبات آسایش ملّت را فراهم کند و در دین خود ورع و تقوا داشته باشد. جانشین او باید به اوامر خداوند عمل کند و در تمام شب و روز همواره خداوند را در نظر بگیرد و موجبات خشنودی پروردگار را در خدمت به خلق و به کار بستن احکام قرآن فراهم سازد.

مأمون در میان اولاد عباس و علی بن ابی طالب مطالعه و تحقیق کرد

تا مرد شایسته‌ای را به عنوان ولایتعهدی برگزینند و آن را که از هر جهت به امور مذهبی و علمی علاقمند باشد اختیار کند و در این‌باره بسیار کوشش کرد و همهٔ خاندان خود را مورد بررسی قرار داد تا فرد موردنظر را پیدا کند و حال او را معاینه و مورد تحقیق قرار دهد و نیّات او را درک نماید.

پس از مدتی تحقیق و طلب خیر از خداوند و کوششی که در این‌باره انجام گرفت، بهترین و شریفترین و داناترین در دو خاندان عباسی و علوی، علی‌بن موسی بن جعفر بن محمّدبن علی‌بن الحسین بن علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود که برای ولایتعهدی در نظر گرفته شد. علی‌بن موسی علیه‌السلام کسی است که همهٔ زبانها به فضل او گویا هستند و همهٔ مردم در لیاقت او اتّفاق‌نظر دارند و او را سزاوار این مقام می‌دانند. مأمون خود او را بخوبی می‌شناسد از هنگام کودکی و جوانی تا اکنون که مردی کامل است، اینک او را به عنوان ولیعهد خود انتخاب کرده و برای او از مردم بیعت گرفته تا پس از او خلیفهٔ مسلمین باشد با این اطمینان که خداوند به این انتخاب راضی است، زیرا خداوند می‌داند که مأمون برای رضای او، علی‌بن موسی علیه‌السلام را به ولایتعهدی برگزیده است. مأمون برای پیشرفت اسلام و مسلمین و سلامت جامعه و ثبات و دوام حق و اتمام حجّت، او را اختیار کرده و امیدوار است خداوند او را در روز قیامت که همهٔ مردم در پیشگاهش حاضر می‌شوند، نجات دهد و از اهوال و وحشتهای آن روز برهاند.

مأمون فرزندان و خویشان و اصحاب و یاران و کارگزاران و کارمندان خود را امر کرد با او بیعت کنند تا بدانند که وی برای فرمانبرداری از خداوند از حق خود گذشته و فرزندان خود را کنار نهاده است. مأمون فرزندان و ارحام خود را کنار زد و خویشاوندان خود را از خلافت محروم ساخت و علی‌بن موسی را ملقّب به «رضا» نمود، زیرا آن جناب را از میان مردم برگزید و به خلافت او رضایت داد. تمام خویشان و اهل‌بیت او و کسانی که در مرکز حکومت و خلافت بودند با علی‌بن موسی بیعت کردند، چرا که وی مردی عابد و دیندار بود و شایستگی این مقام را

داشت، شما با رضایت با او بیعت کردید و دلهای شما از این حسن انتخاب شادمان شد و دانستید که مأمون با انتخاب او در چه قصدی بوده است. وی در برابر اطاعت پروردگار از خودگذشت نشان داد و شما باید خدا را سپاسگزار باشید که به امیرالمؤمنین مأمون الهام کرد تا حقوق او را در برابر شما رعایت کند.

مأمون حریص بود که شما هدایت شوید و تفرقهٔ شما به وحدت انجامد. مأمون با انتخاب علی‌بن موسی علیه‌السلام مقصودش این است که از خونریزی و پراکندگی جلوگیری کند و مرزها استوار و قوی ماند و دینتان رونق پذیرد و دشمن شما نابود گردد و کارهایتان مستقیم شود.

ای مردم اکنون به اطاعت خدا و امیرالمؤمنین بشتابید و آنها را از خود راضی سازید و سپاسگزار باشید، این نامه را با دست خود در هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ نوشتم.

در پشت عهدنامه به خط حضرت رضاعلیه‌السلام چنین آمده بود.[۶]

به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان، ستایش مخصوص خداوندی است که آنچه بخواهد انجام می‌دهد و کسی را توان سرپیچی و ردّ حکم او نیست، او از خیانت چشمها و آن چه در دلها باشد آگاه است. درود بر حضرت رسالت و آل علیهم‌السلام باد. من که علی‌بن موسی بن جعفر هستم می‌گویم: امیرالمؤمنین مأمون که خداوند او را پایدار و استوار بدارد و به طریق ارشاد و هدایت موفق گرداند، حق ما را که دیگران نشناخته بودند شناخت و پیوندهای قطع شدهٔ خویشاوندی را بار دیگر به هم پیوند داد و جانهای ترسان را آسایش بخشید و آنان را زنده کرد و پس از فقر و ناداری آنها را بی‌نیاز ساخت. مأمون این همه را برای رضای خداوند جهانیان انجام داد واز دیگری پاداش نخواست. زود است خداوند جزای نیکوکاران را بدهد و او اجر آنها را ضایع نمی‌گرداند. مأمون ولایتعهدی و

۶ـ شیخ صدوق، در **العیون**، تنها این بخش از عهدنامه را به نقل از محمّدبن اسحاق بعد از بیعت مردم با علی‌بن موسی الرضاعلیه‌السلام که آن حضرت خطاب به مردم ایراد فرمودند، با تفاوتهایی نقل کرده است. شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام**، ص۶-۳۸۵.

خلافت را در اختیار من قرار داد تا اگر بعد از او زنده بمانم این منصب از آنِ من باشد.

هر کسی پیمانی را بشکند و عهدی را نقض کند احترام خود را از بین برده و موقعیت خود را از دست داده است، زیرا چنین شخصی بر امام خود ستم روا داشته و حرمت اسلام را مورد تجاوز قرار داده، و درگذشته به همین روش عمل شده است.[۷]

اگر چنانچه از امامی لغزش و یا اشتباهی مشاهده شد باید او را نصیحت، کرد نه این که با او مخالفت نمود و در غیر این صورت در جامعهٔ اسلامی اختلاف و تشتّت پدید می‌آید و رشته‌های حکومت اسلامی لرزان می‌شود، به خصوص که مردم هنوز به زمان جاهلیت نزدیکند و دشمنان در پی فرصت.

با خدای خود عهد بسته‌ام که کارهای مسلمانان را بخوبی به انجام رسانم و اینک که خلافت را به گردن من افکنده است، در میان مسلمین عموماً و بنی‌عباس خصوصاً با عدالت رفتار کنم و از خدا و رسولش اطاعت نمایم و خون حرامی را نریزم و جان و مال و ناموس مردم را حفظ کنم، مگر آن کسی که حدود خداوند را مراعات نکرده و به واجبات خدا تجاوزکرده باشد که این چنین فردی باید مجازات شود. من به مقدار توان خود کوشش خواهم کرد و با خود پیمان بسته‌ام که حدود و ثغور را حفظ کرده و از آنچه خداوند بر من واجب گردانیده و بازخواست خواهد کرد فروگذار نکنم. پروردگار در قرآن مجید فرموده: به پیمانها وفا کنید که خداوند از پیمانها بازخواست می‌کند. اگر چنانچه بدعتی ایجاد کردم و یا در احکام تغییری دادم و یا در قوانین شرع مقدّس دست بردم، مستحق

۷ـ شیخ صدوق می‌نویسد: و به این وتیره جاری شد عمل پیشینیان؛ یعنی عهد امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام را که نقض کردند و آن جناب صبر کرد بر این لغزشها و بعد از آن اعتراض نفرمود برکسانی که این گونه اعمال شنیع مرتکب شدند و این غرامتها وارد آوردند، به جهت ترس بر پراکندگی امر دین وگسیختن ریسمان مسلمانان و ... و نمی‌دانم نسبت به من چگونه رفتار شود و نسبت به شما به چه نوع عمل شود. شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا** علیه السلام، ۳۸۶/۲.

عقوبت و ملامت هستم، از خشم و غضب خداوند به او پناه می‌برم و از پرودگار توفیق اطاعت و خدمتگزاری را خواستارم و خداوند بین من و معصیت خود حائل شده و به من و همهٔ مسلمانان عافیت دهد. در صورتی که جفر و جامعه برخلاف این حکم می‌کنند و نمی‌دانم بر سر من چه خواهد آمد و بر شماچه خواهد گذشت، فرمان فقط در دست خداوند است و او به حق حکم کرده و حق و باطل را از هم جدا می‌کند. من امتثال امیرالمؤمنین مأمون راکرده و خشنودی او را پذیرفتم، خداوند را بر این امر گواه گرفتم که خداوند بهترین گواه است. من این مطالب را با خط خود نوشتم در حضور امیرالمؤمنین (مأمون) و فضل‌بن سهل و سهل‌بن فضل و یحیی‌بن اکثم و عبدالله بن طاهر و ثمامة‌بن اشرس و بشربن معتمر و حمادبن نعمان در ماه رمضان سال ۲۰۱.

گواهان طرف راست: یحیی‌بن اکثم به پشت و روی مندرجات این نامه گواهی می‌دهد و از خداوند متعال مسألت دارد که امیرالمؤمنین و همهٔ مسلمانان از برکت این عهدنامه به بزرگی و عظمت برسند. عبدالله‌بن طاهر همچنین حمادبن نعمان و بشربن معتمر نیز مضمون آن را گواهی می‌کنند.

گواهان طرف چپ: نیز تأیید می‌کنند، این صحیفهٔ عهد و پیمان راکه در پشت و روی نامه نوشته شده در حرم حضرت رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله (در مدینه) بین قبر و منبر خواندند. و بنی‌هاشم و فرماندهان لشکر و رجال بزرگ و عموم مردم تأیید کردند و به همهٔ شایعات خاتمه دادند. فضل بن سهل به فرمان مأمون تاریخ و صدور عهدنامه راگواهی کرد.[8]

۸ـ ر.ک. به: اربلی، **کشف الغمة فی معرفة الائمة**، ۹/۳-۱۷۲؛ شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا**عليه‌السلام، ۶/۲-۳۹۴؛ مجلسی، **بحارالانوار**، ۱۴۳/۱۲-۱۳۷؛ ابن صباغ، **فصول المهمّة فی معرفة الائمة** (چاپ دارالخلافه طهران)، ص۴-۲۷۳؛ عطاردی، **مسند الامام الرضا**عليه‌السلام، ۷/۱-۱۰۱ (متن ترجمه) ص۹-۱۷۲.

در **عیون اخبار الرضا**عليه‌السلام و **بحارالانوار** از عهدنامه‌ای که عبدالله مأمون و ولیعهدش حضرت علی‌بن موسی الرضاعليه‌السلام برای ذوالریاستین، فضل بن سهل نیز نوشته‌اند به تفصیل شرح داده

منابع و مآخذ

- منابع جغرافیایی
- منابع تاریخی و سرگذشت‌نامه‌ها
- منابع تاریخی محلّی
- سفرنامه‌ها
- نقشه ها
- مآخذ تصاویر و نقشه‌های بخش ضمائم کتاب
- تاریخ تألیف برخی منابع

منابع و مآخذ (فارسی و عربی)

منابع جغرافیایی

۱ـ *آثار البلاد و اخبار العباد عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات*، محمّد قزوینی، چاپ اول، بیروت ۱۳۸۰ق/۱۹۶۰م.

۲ـ *آثار ایران*، آندره گدار و دیگران، ترجمهٔ ابوالحسن سروقد مقدم، چاپ اول، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.

۳ـ *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ابوعبدالله محمّدبن احمد مقدسی، ترجمهٔ علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران ۱۳۶۱.

۴ـ *اشکال العالم*، ابوالقاسم بن احمد جیهانی، ترجمهٔ علی بن عبدالسلام کاتب، چاپ اول، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.

۵ـ *الاعلاق النفیسة*، ابن رسته، ترجمهٔ دکتر حسین قره‌چانلو، امیراکبیر، تهران ۱۳۶۵.

۶ـ *اطلس تاریخی ایران*، مؤسسهٔ جغرافیایی دانشگاه تهران، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۰.

۷ـ *البلدان*، احمدبن ابی یعقوب، ترجمهٔ دکتر محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۳.

۸ـ *تطبیق لغات جغرافیای قدیم و جدید ایران*، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

۹ـ *التنبیه و الاشراف*، ابوالحسن علی‌بن حسین مسعودی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، چاپ دوّم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵.

۱۰ـ *جغرافیای حافظ ابرو*، قسمت ربع خراسان (هرات)، شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله، به کوشش مایل هروی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، بی‌تا.

۱۱ـ *جغرافیایی تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، لسترنج، ترجمهٔ محمود عرفان، چاپ اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷، و چاپ دوم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.

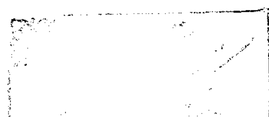
۱۲ـ *جهان‌نما*، محمدبن نجیب بکران، کتابخانهٔ ابن سینا، تهران، فروردین ۱۳۴۲.

۱۳ـ *صورة الارض*، ابوالقاسم محمّدبن حوقل، ترجمهٔ جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵.

۱۴ـ *الفتوح*، خواجه محمدعلی (اعثم کوفی)، ترجمهٔ احمدبن مستوفی، الهروی، بمبئی، ۱۳۰۵.

۱۵ـ *فتوح البلدان* (بخش مربوط به ایران)، احمدبن یحیی البلاذری، ترجمهٔ دکتر آذرتاش آذرنوش، چاپ دوّم، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۴.

۱۶ـ *فرهنگ جغرافیای ایران*، انتشارات دایرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش، تهران، بهمن‌ماه ۱۳۳۲.



۱۷ـ *کتاب الخراج*، ابوالفرج قدامةبن جعفر، ترجمهٔ دکتر حسین قره‌چانلو، چاپ اول، البرز، تهران ۱۳۷۰.

۱۸ـ *مرآت البلدان*، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، چاپ اول، اسفار، تهران ۱۳۶۴.

۱۹ـ *مراصد الاطلاع*، صفی‌الدین عبدالمؤمن بغدادی، بی‌جا، بی‌تا.

۲۰ـ *معجم‌البلدان*، امام شهاب‌الدین ابی‌عبدالله یاقوت حموی رومی، تصحیح محمدامین الخانجی، طبع مصر، بی‌تا.

۲۱ـ *معجم‌البلدان*، امام شهاب‌الدین ابی عبدالله یاقوت حموی رومی، چاپ اول، پاریس ۱۹۲۴م.

۲۲ـ *مسالک و ممالک*، ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری کرخی، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۰.

۲۳ـ *المسالک والممالک*، ابن خردادبه.

۲۴ـ *نزهةالقلوب*، حمدالله بن ابی‌بکر مستوفی قزوینی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، کتابخانهٔ ظهوری، تهران ۱۳۳۶.

۲۵ـ *نزهةالقلوب*، حمدالله مستوفی قزوینی، به کوشش لسترنج، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲.

منابع تاریخی و سرگذشت‌نامه‌ها

۲۶ـ *الآثار الاحمدیه*، سید جلال‌الدین محمّد شریفی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

۲۷ـ *آثار و اخبار امام رضا*علیه‌السلام، عزیزالله عطاردی، انتشارات کتابخانهٔ صدر، تهران ۱۳۹۷ هـ.ق.

۲۸ـ *اثبات الوصیة للامام علی‌بن ابی‌طالب*، ابوالحسن علی‌بن الحسین المسعودی، چاپ نجف، بی‌تا.

۲۹ـ *اثبات الوصیة*، ابوالحسن علی مسعودی، ترجمهٔ محمدجواد نجفی، کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۴۳.

۳۰ـ *اخبار الطوال*، ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، ترجمهٔ دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ دوّم، نی، تهران ۱۳۶۶.

۳۱ـ *اخبار مکه*، ابوالولید ارزقی، ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی، نشر بنیاد، تهران ۱۳۶۸.

۳۲ـ *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، محمّدبن محمّدبن النعمان (شیخ مفید)، ترجمهٔ سید هاشم رسولی محلاتی، اسلامیه، تهران ۱۳۴۶.

۳۳ـ *ادبیات انقلاب در شیعه*، صادق آیینه‌وند، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۲.

۳۴ـ *اصول کافی*، ابوجعفربن محمّدبن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی، ترجمهٔ سید جواد

مصطفوی، علمیهٔ اسلامیه، تهران بی‌تا.

۳۵ـ *الاعلام*، خیرالدین الزرکلی، بیروت.

۳۶ـ *اعلام الوری فی اعلام الهدی*، امین‌الدین الفضل بن الحسن الطبرسی، بی‌جا، ۱۳۱۲ ه.ق.

۳۷ـ *الامالی*، شیخ ابوجعفر صدوق، قم، ۱۳۷۳ ه.ق.

۳۸ـ *ایران از آغاز تا اسلام*، گریشمن، ترجمهٔ دکتر محمّد معین، بنگاه نشر و ترجمه، تهران ۱۳۳۶.

۳۹ـ *ایران عصر صفویه*، راجر سبوری، ترجمهٔ احمد صبا، چاپ اوّل، انتشارات کتاب، تهران ۱۳۶۳.

۴۰ـ *ایرانشهر*، نشریهٔ شمارهٔ ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ج ۲، تهران ۱۳۴۳.

۴۱ـ *البدایة والنهایة*، ابن کثیر الدمشقی، طبع السعادة، قاهره ۱۳۵۱ ه.ق.

۴۲ـ برمکیان، لوسین بودا، ترجمهٔ عبدالحسین مکیده، چاپ دوّم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۱.

۴۳ـ *بحارالانوار*، ملا محمّدباقر مجلسی، دارالتعارف، بیروت و دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی‌تا.

۴۴ـ *بحارالانوار*، ملا محمّدباقر مجلسی، ترجمهٔ موسی خسروی، انتشارات اسلامیه، تهران ۱۳۵۶.

۴۵ـ *برهان قاطع*، محمدحسین بن خلف تبریزی، به تصحیح دکتر محمد معین، کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۵.

۴۶ـ *بصائر الدرجات*، ابن طلحة الشافعی، تهران ۱۳۸۵ ه.ق.

۴۷ـ *بحرالانساب*، ابومخنف بن لوط بن یحیی خزاعی، دارالخلافة طهران، ۱۲۶۸ ه.ق. در چاپ سنگی این کتاب عنوان آن به اشتباه (*بحرالانصاب*) آمده است.

۴۸ـ *تاریخ اعثم کوفی*، خواجه محمّدعلی (اعثم کوفی)، ترجمهٔ احمدبن محمّدبن مستوفی الهروی، کتابفروشی ادبیه، تهران، بی‌تا.

۴۹ـ *تاریخ ایران کمبیریج* (از اسلام تا سلاجقه)، ر.ن. فرای، ترجمهٔ حسن انوشه، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

۵۰ـ *تاریخ بغداد*، خطیب بغدادی، مطبعة السعادة، بی‌جا، ۱۹۳۱.

۵۱ـ *تاریخ بیهقی*، خواجه ابوالفضل محمّدبن حسین بیهقی دبیر، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ اول، سعدی، تهران ۱۳۶۸.

۵۲ـ *تاریخ الخلفاء*، عبدالرحمن بن ابی‌بکر سیوطی، دارالثقافة، بیروت ۱۹۲۵م.

۵۳ـ *تاریخ خلیفة بن خیاط*، چاپ نجف، ۱۳۸۶ ه.ق.

۵۴ـ *تاریخ روضة الصفا*، میر محمّدبن سید برهان‌الدین خداوند شاه (میرخواند)، کتابفروشی مرکزی، تهران، فروردین ماه ۱۳۳۹.

۵۵ـ *تاریخ الشیعة*، محمدحسین مظفر، ترجمهٔ بصیرتی، قم، بی‌تا.

۵۶ـ *تاریخ طبری*، ابوجعفر محمّدبن جریر طبری، چاپ دوم، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۹۸۸م.

۵۷ـ *تاریخ طبری* یا *تاریخ الرسل والملوک*، ابوجعفر محمّدبن جریر طبری، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۸.

۵۸ـ *تاریخ عرب*، خلیل فلیپ حتی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، چاپ اول، چاپخانهٔ شفق، تبریز، ۱۳۴۴ و چاپ دوم، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۶.

۵۹ـ *تاریخ فخری* (در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی)، محمّدبن علی‌بن طباطبا (ابن‌طقطقی)، ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰.

۶۰ـ *تاریخ الکامل*، عزالدین ابوالحسن علی‌بن ابی‌الکرم الشیبانی، تصحیح علی شیری، چاپ اول، داراحیاء التراث العربی، بیروت ۱۹۸۹م.

۶۱ـ *تاریخ کامل اسلام و ایران*، عزالدین علی بن الاثیر، ترجمهٔ عباس خلیلی و علی هاشمی حائری، چاپ دوّم، علمی، تهران ۱۳۶۴.

۶۲ـ *تاریخ گزیده*، حمدالله‌بن ابن‌بکر بن احمدبن نصر مستوفی قزوینی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.

۶۳ـ *تاریخ مردم ایران*، از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷.

۶۴ـ *تاریخ نائین*، سید عبدالحجّة بلاغی، چاپ دوّم، چاپخانهٔ مظاهری، تهران ۱۳۶۹ هـ.ق.

۶۵ـ *تاریخ یعقوبی*، احمدبن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، ترجمهٔ محمّد ابراهیم آیتی، چاپ پنجم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۶.

۶۶ـ *تجارب الامم*، ابن مسکویه، ترجمهٔ دکتر ابوالقاسم امامی، چاپ اول، سروش، تهران ۱۳۵۹.

۶۷ـ *تجارب السلف*، در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، هندوشاه بن سنجر عبدالله صاحبی نخجوانی، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، چاپ سوّم، ظهوری، تهران، ۱۳۵۷.

۶۸ـ *تحفة الرضویة*، نوروزعلی بن باقر بسطامی، تبریز ۱۲۸۱ هـ.ق.

۶۹ـ *تحلیلی از زندگانی امام کاظم*علیه‌السلام، باقر شریف قرشی، ترجمهٔ محمّدرضا عطایی، چاپ اول، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.

۷۰ـ *تذکرة الاخبار و مجمع الابرار*، سید عبدالله داعی دزفولی، چاپخانهٔ صافی، اهواز ۱۲۴۶ هـ.ق.

۷۱ـ *تذکرة الخواص*، یوسف‌بن فرغلی سبط بن الجوزی، نینوا، تهران، بی‌تا.

۷۲ـ *تذکرة الخواص*، به ضمیمهٔ *مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول*، ابوالفرج عبدالله رحمان بن الجوزی (ابن جوزی)، چاپ اول، تهران ۱۲۸۷ هـ.ق.

۷۳ـ *تمدّن اسلامی در قرن چهارم هجری*، آدم متز، ترجمهٔ علی‌رضا ذکاوتی قراگوزلو، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.

۷۴ـ *تهذیب التهذیب*، ابن حجر العسقلانی، دارالکتب الاسلامیة، نجف ۱۳۷۷ هـ.ق.

۷۵ـ *پرتو اسلام* (ترجمهٔ *ضحی الاسلام*)، احمد امین، ترجمهٔ عباس خلیلی، اقبال، تهران ۱۳۵۸.

۷۶ـ *جمهرة انساب العرب*، ابومحمد علی بن احمد الطاهری الاندلسی، تحقیق لیفی بروقنسال، چاپ اول، دارالمعارف، مصر ۱۹۶۲ م.

۷۷ـ *حدیقةالشیعة*، احمدبن محمد (مقدّس اردبیلی)، علمیة الاسلامیة، تهران، بی‌تا.

۷۸ـ *الحدیقة الرضویة*، محمدحسن بن محمدتقی خراسانی (هروی)، شرکت چاپخانهٔ خراسان، مهرماه ۱۳۲۶.

۷۹ـ *حیاة الامام موسی بن جعفر*علیه‌السلام، باقر شریف قرشی، چاپ اول، بی‌نا، نجف، ۱۹۵۸م.

۸۰ـ *الخرائج والجرائح فی معجزات الائمة و*...، قطب‌الدین ابی‌الحسین سعیدبن هبةالله بن الحسین الراوندی، ملک الکتاب، بمبئی ۱۳۰۱ هـ.ق.

۸۱ـ *دایرة المعارف اسلامی*، ترجمهٔ محمدعلی خلیلی، بی‌نا، تهران ۱۳۱۸.

۸۲ـ دستور *الوزارة*، محمودبن محمدبن الحسین الاصفهانی، به تصحیح دکتر رضا انزابی‌نژاد، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.

۸۳ـ *دلائل الائمة*، محمدبن جریر طبری، چاپ نجف، بی‌تا.

۸۴ـ *رجال الکشی*، ابوعمرو محمدبن عمربن عبدالعزیز الکشی، کربلا.

۸۵ـ *روح الاسلام*، امیرعلی، ترجمهٔ ایرج رازقی، محمد مهدی حیدرپور، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۶.

۸۶ـ *روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات*، سید محمدباقر خوانساری اصفهانی، انتشارات اسلامیه، تهران ۱۳۵۶.

۸۷ـ *روضة الواعظین و بصیرة المتعلّمین*، ابوجعفر محمدبن حسن فتال نیشابوری، ترجمهٔ دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ اول، نی، تهران ۱۳۶۶.

۸۸ـ *زندگانی اجتماعی در حکومت عبّاسیان*، محمّدرضا احسن، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۹.

۸۹ـ *زندگانی سیاسی هشتمین امام* (متن فشرده)، جعفر مرتضی عاملی، ترجمهٔ سید خلیل خلیلیان، چاپ اول، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، بهمن ماه ۱۳۵۹.

۹۰ـ *زندگانی حضرت علی‌بن موسی‌الرضا*علیه‌السلام، ابوالقاسم سحاب، اسلامیه، تهران ۱۳۳۴.

۹۱ـ *زندگانی علی‌بن موسی الرضا*علیه‌السلام، عمادزاده، چاپ دوم، گنجینه، تهران ۱۳۳۵.

۹۲ـ *زین‌الاخبار* (تاریخ گردیزی)، ابوسعید عبدالحیّ بن ضحاک بن محمودگردیزی، به تصحیح عبدالحی حبیبی، چاپ اول، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.

۹۳ـ *شبهای پیشاور*، سلطان الواعظین شیرازی، چاپ چهارم، دارالکتب اسلامیه، تهران ۱۳۵۰.

۹۴- *شدّالازار فی حطّ الاوزار عن زوّار المزار*، معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، ترجمهٔ عیسی بن جنید شیرازی، چاپ اول، کتابخانهٔ احمدی، شیراز ۱۳۶۴.

۹۵- *طبقات الشعراء*، ابن قتیبه دینوری، دخویه، لیدن ۱۹۰۲م.

۹۶- *ظفرنامه* (تاریخ عمومی مفصّل ایران در دورهٔ تیموریان)، شرف‌الدین علی یزدی، به اهتمام محمّد عباسی، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶.

۹۷- *عمدة‌الطالب فی انساب آل ابی‌طالب*، الشیخ علی‌بن الحسین بن علی بن مهنابن عنبة الاصغر الداودی الحسنی، بمبئی ۱۳۱۸ هـ. ق.

۹۸- *عمدة‌الطالب فی انساب آل ابی‌طالب*، ابن‌عنبة، چاپ سوم، انتشارات رضی، قم ۱۳۶۲.

۹۹- *عیون اخبار الرضا*علیه‌السلام، ابن بابویه (شیخ صدوق)، ترجمهٔ محمدتقی اصفهانی، علمیهٔ اسلامیه، تهران، بی‌تا.

۱۰۰- *فرهنگ آنندراج*، محمد پادشاه (شاد)، انتشارات کتابخانهٔ خیام، تهران ۱۳۳۶.

۱۰۱- *فرهنگ تاریخ نائین*، سید عبدالحجة بلاغی، (ضمیمهٔ کتاب *تاریخ نائین*)، چاپ دوم، چاپخانهٔ مظاهری، تهران ۱۳۶۹ هـ. ق.

۱۰۲- فرهنگ عمید، حسن عمید، چاپ هیجدهم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.

۱۰۳- *الفصول‌المهمة فی معرفة احوال‌الائمة*، علی‌بن محمّد المالکی المکی (ابن‌سباغ)، چاپ دوم، نجف ۱۹۵۰م و چاپ دارالخلافهٔ طهران، ربیع‌الثانی ۱۳۰۳ هـ. ق.

۱۰۴- فرهنگ معین، دکتر محمّد معین، امیرکبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۸.

۱۰۵- *الفهرست*، محمدبن اسحاق الندیم (ابن ندیم)، ترجمهٔ محمّد رضا تجدد، چاپ سوم، امیرکبیر ۱۳۶۶.

۱۰۶- *کتاب الغیبة*، محمدبن ابراهیم بن جعفر ابوعبدالله النعمانی، دارالایمان، قم ۱۳۱۷ هـ. ق.

۱۰۷- *کتاب الغیبة*، محمدبن ابراهیم بن جعفر ابوعبدالله النعمانی (ابن ابی زینت)، ترجمهٔ سید احمد فهری زنجانی، دارالکتب اسلامیه، تهران ۱۳۵۹.

۱۰۸- *کشف الدمة فی معرفة الائمة*، بهاءالدین ابوالحسن علی‌بن عیسی اربلی، بی‌نا، قم ۱۳۸۱ هـ.ق.

۱۰۹- *کنز الانساب*، سید مرتضی علم الهدی، بمبئی ۱۳۰۲ هـ. ق.

۱۱۰- *الکنی والالقاب*، شیخ عباس قمی، بیروت.

۱۱۱- *لغتنامهٔ دهخدا*، علی‌اکبر دهخدا، چاپخانهٔ مجلس، تهران ۱۳۲۸.

۱۱۲- مجمل *فصیحی*، فصیح احمدبن جلال‌الدین محمّد خوافی، کتابفروشی باستان، مشهد ۱۳۴۱.

۱۱۳- مدینة *المعاجز*، هاشم بن سلمان بن اسماعیل بن عبدالجواد الحسنی البحرانی، بی‌تا، بی‌جا.

۱۱۴ـ *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ابوالحسن علی‌بن حسین مسعودی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۶۰.

۱۱۵ـ *مسند الامام الرضا*عليه‌السلام، الشیخ عزیزالله عطاردی الخبوشانی، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۴۰۶ ه. ق.

۱۱۶ـ *مفاتیح الجنان*، شیخ عباس قمی، ترجمهٔ مهدی الهی قمشه‌ای، تصحیح کشفی بروجردی، جهان، تهران ۱۳۹۷ ه. ق.

۱۱۷ـ *مقاتل الطالبیین*، ابوالفرج اصفهانی، ترجمهٔ سید هاشم رسولی محلاتی، کتابفروشی صدوق، تهران، بی‌تا.

۱۱۸ـ *معصومین چهارده‌گانه* (مجلدات ۱۳-۹)، جواد فاضل، انتشارات کتب ایران، بی‌جا، بی‌تا.

۱۱۹ـ *الملل والنحل*، ابن ابی‌بکر احمد الشهرستانی، (متن عربی)، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۰.

۱۲۰ـ *مناقب آل ابی‌طالب*، الامام الحافظ بن شهرآشوب بن ابی‌نصربن ابی حبیشی السروی المازندرانی، المطبعة الحیدریه، نجف ۱۳۷۵ ه. ق /۱۹۵۶م.

۱۲۱ـ *مناقب آل ابی‌طالب*، ابوجعفر رشیدالدین محمّدبن علی‌بن شهرآشوب السروی المازندرانی (ابن شهرآشوب)، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، علمیهٔ قم، بی‌تا.

۱۲۲ـ *مناقب اهل بیت*عليهم‌السلام، سید خلیل نجفی یزدی، چاپ دوّم، چاپخانهٔ حیدری، تهران ۱۳۶۴.

۱۲۳ـ *منتخب التواریخ*، حاج محمّدهاشم بن محمّدعلی خراسانی، اسلامیه، تهران ۱۳۸۲ ه. ق.

۱۲۴ـ *منظومهٔ نخبة المقال*، سید حسین حسنی بروجردی.

۱۲۵ـ *النجوم الزاهرة*، ابن تغری بردی، چاپ مصر، وزارة الثقافة، بی‌تا.

۱۲۶ـ *نسائم الاسحار من لطائم الاخبار* (در تاریخ وزراء)، ناصرالدین منشی کرمانی، به تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، چاپ دوم، اطلاعات، تهران ۱۳۶۴.

۱۲۷ـ *ینابیع المودة*، شیخ سلیمان حسینی نجفی نقشبندی قندوزی بلخی، بمبئی ۱۳۱۱ ه. ق.

۱۲۸ـ *نهضت شعوبیه؛ جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی*، دکتر حسینعلی ممتحن، چاپ دوم، کتابهای جیبی، تهران ۱۳۷۰.

۱۲۹ـ *وفیات الاعیان*، شمس‌الدین ابوالعباس احمدبن محمّدابراهیم بن خلکان، بی‌جا، بی‌تا.

منابع تاریخ محلّی

۱۳۰ـ *آثار العجم*، فرصت‌الدولهٔ شیرازی، به کوشش علی دهباشی، فرهنگ‌سرا، تهران ۱۳۶۲.

۱۳۱ـ *اقلیم پارس*، محمّدتقی مصطفوی، چاپ اول، انجمن آثار ملی، تهران۱۳۴۳.

۱۳۲- *تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان*، احمد کسروی، چاپ دوّم، تهران ۱۳۳۹.

۱۳۳- *تاریخ جدید یزد*، احمدبن حسین بن علی کاتب، چاپ اول، به‌کوشش ایرج افشار، کتابخانهٔ ابن‌سینا، تهران ۱۳۳۹.

۱۳۴- *تاریخ قم*، حسن‌بن محمدبن حسن، ترجمهٔ حسن بن عبدالملک قمی، به تصحیح سیّد جلال‌الدین تهرانی، بی‌جا، ۱۳۱۳.

۱۳۵- *تاریخ نائین*، سید عبدالحجة بلاغی، چاپ دوم، چاپخانهٔ مظاهری، تهران ۱۳۶۹ هـ. ق .

۱۳۶- *تاریخ نیشابور*، احمدبن محمدبن حسن‌بن احمد (خلیفهٔ نیشابوری)، به‌کوشش دکتر بهمن کریمی، کتابخانهٔ ابن سینا، تهران ۱۳۳۹.

۱۳۷- *تاریخ یزد*، محمدبن حسن جعفری، به‌کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۳.

۱۳۸- *تاریخ یزد*، احمد طاهری، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

۱۳۹- تذکرهٔ شوشتر، سید عبدالله نورالدین فقیر شوشتری، انتشارات جامعهٔ آسیایی، بنگال ۱۸۴۸م.

۱۴۰- *خراسان بزرگ*، دکتر احمد رنجبر، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران۱۳۶۳.

۱۴۱- *سرخس دیروز و امروز*، (پژوهشی در جغرافیای تاریخی وانسانی سرخس)، دکتر عباس سعیدی، توس، تهران ۱۳۵۴.

۱۴۲- *شیراز مهد شعر و عرفان*، آرتور جان آربری، ترجمهٔ منوچهر کاشف، چاپ پنجم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵.

۱۴۳- *شیراز در گذشته و حال*، حسن بامداد، اتحادیهٔ مطبوعاتی فارس، ۱۳۶۶.

۱۴۴- *شیرازنامه*، ابوالعباس معین‌الدین احمد زرکوب شیرازی، به‌کوشش اسماعیل واعظ جوادی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، زمستان ۱۳۵۰.

۱۴۵- *دیار شهریاران* (آثار و بناهای تاریخی خوزستان)، احمد اقتداری، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۴.

۱۴۶- *فارسنامه*، ابن بلخی، به‌کوشش لسترنج و دیگران، چاپ دوم، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.

۱۴۷- *فارسنامه* (قدیمی‌ترین تاریخ و جغرافیای فارس)، ابن بلخی، به‌کوشش علی‌نقی بهروزی، شیراز ۱۳۴۳.

۱۴۸- *فارسنامهٔ ناصری*، میرزا حسن فسائی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.

۱۴۹- *فردوس* (در تاریخ شوشتر و برخی مشاهیر آن)، علاءالملک حسینی شوشتری مرعشی، به تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

۱۵۰- *یادگارهای یزد* (معرفی ابنیهٔ تاریخی و آثار باستانی)، ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۱.

سفرنامه‌ها

۱۵۱ـ *سفرنامهٔ ابن حوقل؛ ایران در «صورة‌الارض»*، ابوالقاسم محمدبن حوقل، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار، چاپ دوّم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶.

۱۵۲ـ *سفرنامهٔ ابن بطوطه*، ترجمهٔ محمدعلی موحّد، انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۵۳ـ *سفرنامهٔ ابن جبیر*، محمّدبن احمدبن جبیر، ترجمهٔ پرویز اتابکی، چاپ اول، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۰.

۱۵۴ـ *سفرنامهٔ ناصر خسرو*، به کوشش محمّد سیاقی، انجمن آثار ملی، تهران، دیماه ۱۳۵۴.

۱۵۵ـ *سفرنامهٔ ابن فضلان*، احمدبن فضلان، ترجمهٔ ابوالفضل طباطبائی، بنیاد فرهنگ ایـران، تهران، بی‌جا.

نقشه‌ها

۱۵۶ـ *نقشهٔ راهنمای استان فارس و شهر شیراز*، شمارهٔ ۱۱۲، مؤسسهٔ گیتاشناسی، تهران.

۱۵۷ـ *نقشهٔ راهنمای عراق*، شمارهٔ ۱۸۴، مؤسسهٔ گیتاشناسی، تهران.

۱۵۸ـ *نقشهٔ راهنمای خاورمیانه*، شمارهٔ ۱۲۴، مؤسسهٔ گیتاشناسی، تهران.

۱۵۹ـ *نقشهٔ راهنمای فارس*، شمارهٔ ۱۵۸، مؤسسهٔ گیتاشناسی، تهران.

۱۶۰ـ *الخریطة السیاحیة الجمهوریة الاسلامیّة الا یرانیة*، وزارت ارشاد اسلامی.

۱۶۱ـ *نقشهٔ تقسیمات کشوری جمهوری اسلامی ایران*، شمارهٔ ۱۲۵، مؤسسهٔ گیتاشناسی، تهران.

۱۶۲ـ *اطلس راههای ایران*، انتشارات گیتاشناسی، تهران ۱۳۶۴.

۱۶۳ـ *نقشهٔ راهنمای یزد*، مؤسسهٔ گیتاشناسی، تهران.

۱۶۴ـ *نقشهٔ راهنمای خوزستان*، مؤسسهٔ گیتاشناسی، تهران.

۱۶۵ـ *نقشهٔ راهنمای خراسان*، مؤسسهٔ گیتاشناسی، تهران.

۱۶۶ـ *نقشهٔ راهنمای سمنان*، مؤسسهٔ گیتاشناسی، تهران.

۱۶۷ـ *نقشهٔ ایران در زمان هخامنشی*، شمارهٔ ۴، مؤسسهٔ جغرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۱۶۸ـ *نقشهٔ ایران در زمان هخامنشی*، شمارهٔ ۶، مؤسسهٔ جغرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۱۶۹ـ *نقشهٔ ایران در عصر ساسانیان*، شمارهٔ ۸، مؤسسهٔ جعرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۱۷۰ـ *نقشهٔ ایران در عصر آل بویه*، شمارهٔ ۱۰، مؤسسهٔ جغرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۱۷۱ـ *نقشهٔ ایران* در عصر *صفویه*، شمارهٔ ۱۷، مؤسسهٔ جغرافیایی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.
۱۷۲ـ *نقشهٔ ایران* در نخستین *زمان اسلام* (قرن چهارم)، برتولد اشپولر، (ضمیمهٔ کتاب تاریخ ایران در قرون نخستین اسلام، ۴۷۲/۱) شرکت انتشارات علمی و فرهنگی تهران ۱۳۶۴.
۱۷۳ـ *نقشهٔ شهرستان* ممسنی *استان فارس*، کمیتهٔ برنامه‌ریزی جهاد سازندگی استان فارس، ۱۳۶۰.
۱۷۴ـ *نقشهٔ شهرستان سپیدان*، جهاد سازندگی استان فارس، ۱۳۶۰.
۱۷۵ـ *نقشهٔ شهرستان اردکان*، نقشهٔ عملیات مشترک زمینی، چاپ اوّل، سازمان جغرافیایی کشور، ۱۳۴۸.
۱۷۶ـ *نقشهٔ شهرستان* مرودشت، جهاد سازندگی استان فارس، ۱۳۶۱.
۱۷۷ـ *اطلس تاریخی جهان از آغاز تا امروز*، کالین مک ایودی، ترجمهٔ فریدون فاطمی، نشر مرکز، تهران ۱۳۶۷.

مآخذ تصاویر و نقشه‌های بخش ضمائم کتاب

۱ـ *مسالک الممالک*، اصطخری، نقشه‌های شماره: ۴ - ۱.
۲ـ *صورة الارض*، ابن‌حوقل، نقشه‌های شماره: ۷ - ۵.
۳ـ *دیار شهریاران*، احمد اقتداری، تصاویر شمارهٔ: ۱۶ - ۱۰.
۴ـ *یادگارهای یزد*، ایرج افشار، تصاویر شماره: ۹ - ۱.
۵ـ *اطلس تاریخی جهان از آغاز تا امروز*، کالین مک ایودی، نقشهٔ شمارهٔ: ۸.
۶ـ واحد *تلویزیونی* حوزهٔ هنری *تبلیغات اسلامی*، تصاویر شمارهٔ ۴۹ تا ۱۷.

تاریخ تألیف برخی از منابع مورد استفاده در تحقیق حاضر

نام کتاب	مؤلف	تاریخ تألیف
آثار البلاد و اخبار العباد...	قزوینی	(۶۰۰-۶۸۲) ۶۲۳ هـ. ق.[۱]
آثار العجم	فرصت‌الدولهٔ شیرازی	(۱۳۱) هـ. ق.
اثبات الوصیة	علی‌بن حسین مسعودی	(۲۸۷-۳۴۲) هـ. ق.
احسن التقاسیم...	مقدسی	(۳۷۵) هـ. ق.
اخبار الطوال	دینوری	(۲۲۷) هـ. ق.
اخبار مکه	ابوالولید ارزقی	(۲۴۴) هـ. ق.
الارشاد	شیخ مفید	(۴۱۲) هـ. ق.
الاعلاق النفیسة	ابن رسته	(۲۹۰) هـ. ق.[۲]
اشکال العالم	جیهانی	(۳۲۰) هـ. ق.
اصول کافی	شیخ کلینی	(۳۲۸-۹) هـ. ق.
البلدان	یعقوبی	(۲۷۸) هـ. ق.
البدایة والنهایة	ابن کثیر	(۷۷۴) هـ. ق.
بحرالانساب	یحیی خزاعی	(۱۲۶۸) هـ. ق.
تاریخ بغداد	خطیب بغدادی	(۴۶۳) هـ. ق.
تاریخ بیهقی	ابوالفضل بیهقی	(۳۸۵-۴۷۰) هـ. ق.
تاریخ جدید یزد	احمدبن علی کاتب	(۸۶۲) متوفی.
تاریخ الخلفاء	ابوبکر سیوطی	حدود(۹۱۱) هـ. ق.
تاریخ روضة الصفا	میرخواند	(۸۳۸-۹۰۳) هـ. ق.
تاریخ قم	حسن بن محمدبن حسن	(۳۷۸) متوفی.
تاریخ فخری	ابن طقطقی	حدود (۷۰۹) هـ. ق.

۱ـ سال ۶۸۲ نیز آمده است.

۲ـ سال ۳۰۰ هـ. ق نیز آمده است.

تاریخ طبری	جریر طبری	(۲۲۴-۳۱۰)حدود(۳۱۰)هـ.ق
تاریخ کامل	ابن اثیر	(۵۵۵-۶۲۸) ۶۳۰[3] هـ. ق .
تاریخ گزیده	حمدالله مستوفی	(۶۸۰-۷۵۰) ۷۳۰ هـ. ق .
تاریخ یزد	محمدبن حسن جعفری	قرن نهم هـ. ق .
تاریخ یعقوبی	یعقوبی	(۲۷۸) هـ. ق .
تجارب الامم	ابن مسکویه	حدود(۴۲۱) هـ. ق .
تجارب السلف	نخجوانی	حدود(۷۲۵) هـ. ق .
تحفة الرضویة	بسطامی	حدود(۱۲۵۰) هـ. ق .
تذکرة الخواص	یوسف بن الجوزی	حدود(۶۵۴) هـ. ق .
تذکرة الخواص به ضمیمهٔ مطالب السؤول	ابوالفرجبن الجوزی	حدود(۵۹۷) هـ. ق .
تذکرهٔ شوشتر	فقیر شوشتری	حدود(۱۷۳) هـ. ق .
التنبیه والاشراف	علیبن حسین مسعودی	(۲۸۷-۳۴۲) هـ. ق .
جغرافیای حافظ ابرو	حافظ ابرو	حدود(۸۳۰) هـ. ق .
جمهرة انساب العرب	اندلسی	(۳۸۴-۴۵۶) هـ. ق .
جهاننما	نجیب بکران	(۶۰۵) هـ. ق .
حدیقة الشیعة	مقدس اردبیلی	(۹۹۳) متوفی.
حدود العالم	(مؤلف گمنام)	(۳۷۲) هـ. ق .
الخرائج والجرائح...	راوندی	(۵۷۳) متوفی.
دستورالوزراة	محمدبن الحسین الاصفهانی	حدود(۵۹۵)هـ. ق.
روضات الجنات...	باقر خوانساری	(۱۳۱۳) متوفی.
روضة الواعظین	فتال نیشابوری	(۵۰۸) متوفی.
سفرنامهٔ ابن بطوطه	ابن بطوطه	(۷۰۳-۷۷۹)حدود(۷۲۵)هـ.ق
سفرنامهٔ ابن جبیر	ابن جبیر	(۵۸۰) هـ. ق .
سفرنامهٔ ابن فضلان	ابن فضلان	(۳۱۱) هـ. ق .

۳ ـ ۶۲۸ نیز آمده است.

سفرنامهٔ ناصرخسرو	ناصر خسرو قبادیانی	(۴۳۷ تا ۴۴۴) هـ. ق.[۴]
شدّالازار فی...	جنید شیرازی	(۷۹۱) متوفی.
شیرازنامه	زرکوب شیرازی	حدود(۷۴۵) هـ. ق.
صورة الارض	ابن حوقل	(۳۶۷) هـ. ق.
ظفرنامه	شرف‌الدین علی یزدی	(۸۲۸) هـ. ق.
عمدةالطالب	ابن عنبة	(۹۲۹) متوفی.
عیون اخبار الرضا عليه‌السلام	شیخ صدوق	(۳۸۱) متوفی.
فارسنامه	ابن بلخی	(۵۴۰) هـ. ق.[۵]
فارسنامهٔ ناصری	میرزا حسن فسائی	حدود(۱۳۱۶) هـ. ق.
فتوح البلدان	بلاذری	(۲۷۹) هـ. ق.
الفتوح	اعثم کوفی	(۳۱۴) متوفی
الفصول المهمة فی...	ابن سباغ	حدود(۸۵۵) هـ. ق.
کتاب الخراج	قدامةبن جعفر	(۲۶۶) هـ. ق.[۶]
کشف الغمة فی معرفة الائمة	علی‌بن عیسی اربلی	(۶۸۷) هـ. ق.
الکنی والالقاب	شیخ عباس قمی	حدود(۱۳۷۶) هـ. ق.
معجم البلدان	یاقوت حموی	(۵۷۴-۶۲۶) ۶۲۳هـ. ق.
مجمل فصیحی	محمد خوافی	حدود(۸۳۶) هـ. ق.
مرآت البلدان	اعتماد السلطنه	(۱۳۱۴) هـ. ق.
مراصد الاطلاع	صفی‌الدین بغدادی	(۷۰۰) هـ. ق.
مروج الذهب...	علی‌بن حسین مسعودی	(۲۸۷-۳۴۱) ۳۲۵ هـ. ق.
المسالک والممالک	ابن خردادبه	(۲۳۲) هـ. ق.[۷]
مسالک الممالک	اصطخری	(۳۴۰) هـ. ق.
مقاتل الطالبیین	ابوالفرج اصفهانی	(۲۸۴-۳۵۶) هـ. ق.

۴ـ سال ۴۸۱ هـ. ق نیز آمده است.

۵ـ سال ۵۰۲ و ۵۱۰ هـ. ق نیز آمده است.

۶ـ سال ۳۱۶ و ۳۳۷ هـ. ق نیز آمده است.

۷ـ سال ۲۳۳ و ۲۵۰ هـ. ق نیز آمده است.

مطلع الشمس	اعتمادالسلطنه	حدود(۱۳۱۴) هـ . ق .
مناقب آل ابی‌طالب	ابن شهرآشوب	(۵۵۸) متوفی.
منتخب التواریخ	محمد هاشم خراسانی	(۱۲۸۰-۱۳۵۲) هـ . ق .
منتهی الآمال	شیخ عباس قمی	(۱۳۵۹) هـ . ق .
النجوم الزاهرة	ابن تغری بردی	(۸۷۴) هـ . ق .
نزهة القلوب	حمدالله مستوفی	(۶۸۰-۷۵۰) ۷۴۰ هـ . ق .
نسائم الاسحار...	منشی کرمانی	حدود(۷۲۴) هـ . ق .
وفیات الاعیان	ابن خلکان	(۶۵۴) هـ . ق .[۸]

۸ - سال ۶۷۲ و ۶۸۱ هـ . ق نیز آمده است.

کتابنامه

- کتابنامهٔ منابع تاریخ محلّی شهرهایی از ایران که در مسیر حرکت امام رضا علیه‌السلام واقع شده است.
- کتابنامهٔ امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام

الف: منابع اختصاصی فارسی

ب: منابع اختصاصی عربی

ج: منابع عمومی عربی و فارسی

کتابنامهٔ منابع تاریخ محلّی شهرهایی از ایران که در مسیر حرکت امام رضاؑ واقع شده است

۱ـ *فتوح الاهواز*، ابوعبیده معمربن مثنی تیمی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

۲ـ *جغرافیای خوزستان*، سیف‌الله رشیدیان، بی‌نا، تهران ۱۳۳۲.

۳ـ *ویرانه‌های شوش*، حبیب‌الله صمدی، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۳۴.

۴ـ *جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان*، مصطفوی بروجردی، تهران ۱۳۵۲.

۵ـ *سفرنامهٔ خوزستان*، عبدالغفار نجم‌الملک، به کوشش محمّد دبیر سیاقی، انتشارات علمی، تهران ۱۳۴۱.

۶ـ *خوزستان و کهکیلویه و ممسنی* (جغرافیای تاریخی و آثار باستانی)، احمد اقتداری، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۹.

۷ـ شکرستان در *تاریخ شش‌هزار سالهٔ خوزستان*، ظهیرالاسلام زادهٔ دزفولی، بی‌نا، بی‌جا، ۱۲۸۰ هجری.

۸ ـ *راهنمای خوزستان*، ایرج وامقی، جلب سیاحان، تهران ۱۳۴۵.

۹ ـ *خوزستان*، کریم فاطمی، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۲۷.

۱۰ـ *تاریخ جغرافیای خوزستان*، محمّدعلی امام شوشتری، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۱.

۱۱ـ *ارجان و کهکیلویه*، گاوبه هانیس، ترجمهٔ سعید فرهودی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۹.

۱۲ـ *شناسنامهٔ بهبهان و اهواز*، رضا جوکار قنواتی، بی‌نا، بهبهان ۱۳۵۰.

۱۳ـ *تاریخ پانصدسالهٔ خوزستان*، احمد کسروی، تهران ۱۳۳۹.

۱۴ـ تذکرهٔ شوشتر، سید عبدالله نورالدین فقیر شوشتری، جامعهٔ آسیایی، بنگال ۱۸۴۸م.

۱۵ـ *دیار شهریاران* (آثار و بناهای تاریخی خوزستان)، احمد اقتداری، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۹۴.

۱۶ـ فردوس (در تاریخ شوشتر و برخی مشاهیر آن)، حسینی شوشتری، مرعشی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

۱۷ـ *بناهای تاریخی و آثار هنری جلگهٔ شیراز*، ادارهٔ کل فرهنگ و هنر استان فارس، چاپ اول، ۱۳۴۹.

۱۸ـ *تاریخ بافت قدیمی شیراز*، کرامت‌الله افسر، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۳.

۱۹ـ شهر شیراز (یا خال رخ هفت کشور)، علینقی بهروزی، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۳۴.

۲۰ـ *آثار قدیمهٔ فارس*، سید جلال‌الدین تهرانی، بی‌نا، تهران ۱۳۱۳.

۲۱ـ *پارس در عهد باستانی*، علی سامی، چاپ اول، انتشارات محمّدی، شیراز، ۱۳۳۳.

۲۲ـ *تاریخ مملکت فارس*، میرزا آقا کمره، بی‌نا، تهران ۱۳۷۵ هـ . ق .

۲۳ـ *شیراز امروز*، محمد مدرسی صادقی، بی‌نا، شیراز ۱۳۳۱.

۲۴ـ *شیراز*، علی سامی، چاپ سوم، شیراز ۱۳۶۳.

۲۵ـ *آثار العجم*، فرصت‌الدوله شیرازی، به‌کوشش علی دهباشی، فرهنگ‌سرا، تهران ۱۳۶۲.

۲۶ـ *اقلیم پارس*، محمدتقی مصطفوی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۳.

۲۷ـ *شیراز مهد شعر و عرفان*، آرتور جان آربری، ترجمهٔ منوچهر کاشف، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵.

۲۸ـ *شیراز درگذشته و حال*، حسن بامداد، اتحادیهٔ مطبوعاتی فارس، شیراز ۱۳۳۶.

۲۹ـ *شیرازنامه*، احمدبن شهاب‌الدین زرکوب شیرازی، به‌کوشش اسماعیل واعظ جوادی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰.

۳۰ـ *فارسنامه* (قدیمی‌ترین تاریخ و جغرافیای فارس)، ابن بلخی، به‌کوشش علی‌نقی بهروزی، شیراز ۱۳۴۳.

۳۱ـ *فارسنامهٔ ناصری*، میرزا حسن فسائی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.

۳۲ـ *یادگارهای یزد* (معرفی ابنیهٔ تاریخی و آثار باستانی)، ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۱.

۳۳ـ *تاریخ یزد*، احمد طاهری، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

۳۴ـ *تاریخ یزد*، محمدبن حسن جعفری، به‌کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۳.

۳۵ـ *تاریخ جدید یزد*، احمدبن حسین بن علی کاتب، به‌کوشش ایرج افشار، کتابخانهٔ ابن‌سینا، تهران ۱۳۳۹.

۳۶ـ *تاریخ نائین*، سیّد عبدالحجة بلاغی، چاپخانهٔ مظاهری، تهران ۱۳۶۹ هجری قمری.

۳۷ـ *تاریخ نیشابور*، احمدبن محمّدبن حسن بن احمد (حاکم نیشابوری)، به‌کوشش دکتر بهمن کریمی، کتابخانهٔ ابن‌سینا، تهران ۱۳۳۹.

۳۸ـ *خراسان بزرگ*، دکتر احمد رنجبر، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

۳۹ـ *سرخس دیروز و امروز* (پژوهشی از جغرافیای تاریخی و انسانی سرخس)، دکتر عباس سعیدی، توس، تهران ۱۳۵۴.

۴۰ـ *تاریخ مختصر خراسان*، اسماعیل آموزگار، بی‌نا، مشهد ۱۳۵۲.

۴۱ـ *راهنمای خراسان*، ادارهٔ فرهنگ خراسان، مشهد ۱۳۴۲.

۴۲- *شهرهای خراسان* (مطلع الشمس)، به انضمام تاریخ سیاسی خراسان در دورهٔ قاجاریه، حسین اعرابی، بی‌نا، تهران ۱۳۴۹.

۴۳- *خراسان، مشهد*، مرو، حسن اللهوردیان طوسی، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۵۵.

۴۴- مشهد *طوس* (یک فصل از تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان)، محمّد کاظم امام، کتابخانهٔ ملی ملک، تهران ۱۳۴۸.

۴۵- *آثار تاریخی کلات و سرخس*، مهدی بامداد و دیگران، چاپ اول، بی‌نا، تهران ۱۳۳۳.

۴۶- *سفرنامهٔ خراسان* (سفر اول) یادداشتهای ناصرالدین شاه قاجار، انتشارات فرهنگ ایران زمین، بی‌جا، ۱۳۵۶.

۴۷- حکومت *بنی‌امیه در خراسان* (ترجمة الحکم الاموی فی خراسان)، ترجمهٔ باقر موسوی، انتشارات توکا، تهران ۱۳۵۷.

۴۸- سه *سفرنامه، هرات، مرو، مشهد*، قدرت‌الله روشنی (زعفرانلو)، چاپ دوّم، انتشارات توس، تهران ۱۳۵۶.

۴۹- در *حاشیهٔ سفرنامهٔ خراسان*، حسین رسائل، انتشارات میرا، تهران ۱۳۵۲.

۵۰- *راهنمای مشهد*، غلامرضا ریاضی، چاپ اول، انتشارات زوّار، تهران ۱۳۳۴.

۵۱- *راهنمای خراسان*، علی شریعتی، سازمان جلب سیاحان، بی‌جا، ۱۳۴۵.

۵۲- *دیداری از ویرانه‌های خراسان*، ابراهیم صهبا، چاپ دوم، بی‌نا، تهران ۱۳۴۷.

۵۳- *خاوران*، گوهر *ناشناختهٔ ایران*، ابوالفضل قاسمی، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۴۹.

۵۴- *سفرنامهٔ رکن‌الدوله* به سرخس، محمّدعلی منشی، به‌کوشش محمد گلبن، انتشارات سحر، تهران ۱۳۶۵.

۵۵- *راهنمای شهر مشهد*، لطف‌الله مفخم پایان، انتشارات توس، مشهد ۱۳۴۵.

۵۶- *بهشت شرق*، حسین بن علی اکبر مغانی، انتشارات زوّار، تهران ۱۳۴۱.

۵۷- *آثار باستانی خراسان*، عبدالحمید مولوی، چاپ اول، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۴.

۵۸- *تاریخ مشهد مقدس*، علی محمد نوربخش، بی‌نا، اصفهان ۱۳۲۳.

۵۹- *جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان*، ابوالقاسم طاهری، بنیاد فرهنگ، تهران ۱۳۴۸.

کتابنامهٔ امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام

الف) منابع اختصاصی فارسی

۱ـ *آثار و اخبار امام رضا* علیه‌السلام (ترجمهٔ مسند الامام الرضا علیه‌السلام)، عزیزالله عطاردی، انتشارات کتابخانهٔ صدر، تهران ۱۳۹۷ هـ . ق .

۲ـ *آفتاب طوس*، سیدعلی رضوی زاده، بی‌نا، تهران ۱۳۴۶.

۳ـ *امام رضا* علیه‌السلام، سید عبدالحسین رضائی، ندای اسلام، تهران ۱۳۶۲.

۴ـ *امام علی‌بن موسی الرضا* علیه‌السلام، محقق، نسل جوان، بی‌جا، بی‌تا.

۵ـ *بحارالانوار*، ملا محمّدباقر مجلسی، ج۱۲، ترجمهٔ موسی خسروی، انتشارات اسلامیه، تهران ۱۳۵۶.

۶ـ *بشارة المؤمنین*، سید مهدی سبحانی، مطبوعاتی ایران، بی‌جا، بی‌تا.

۷ـ *پرتوی از زندگانی علی‌بن موسی الرضا* علیه‌السلام، عطائی خراسانی، توس، مشهد ۱۳۴۷.

۸ـ *پیشوای هشتم شیعیان*، محمدباقر ساعدی، کتابفروشی دیانت، بی‌جا، بی‌تا.

۹ـ *تحفة الرضویة*، نوروز علی بن باقر بسطامی، بی‌تا، تبریز، ۱۲۸۱ هـ . ق .

۱۰ـ *تذکرهٔ زائرین*، سید رضا بنی فاطمی، قم.

۱۱ـ *حدیقة الرضویة*، محمدحسن بن محمدتقی خراسانی (هروی)، شرکت چاپخانه، خراسان، مهرماه ۱۳۲۶.

۱۲ـ *حضرت رضا* علیه‌السلام، فضل الله کمپانی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۳ـ *حیاة الرضا* علیه‌السلام، حاج شیخ محمد محدث خراسانی، بی‌نا، مشهد، ۱۳۸۴ هـ . ق .

۱۴ـ *خزائن رضوی*، شیخ نصرالله، بی‌نا، مشهد ۱۳۷۸ هـ . ق .

۱۵ـ *زندگانی سیاسی هشتمین امام* علیه‌السلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمهٔ سید خلیل خلیلیان، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران بهمن‌ماه ۱۳۵۹.

۱۶ـ *زندگانی علی‌بن موسی الرضا* علیه‌السلام، عماد زاده، انتشارات گنجینه، تهران ۱۳۳۵.

۱۷ـ *زندگانی حضرت علی‌بن موسی الرضا* علیه‌السلام، ابوالقاسم سحاب،اسلامیه، تهران ۱۳۳۴.

۱۸ـ *زندگانی امام هشتم علی‌بن موسی الرضا* علیه‌السلام، احمد مغنیه، ترجمهٔ سید جعفر غضبان (شهریار)، بی‌نا، تهران ۱۳۳۹.

۱۹ـ *زندگانی حضرت رضا* علیه‌السلام، محمّدعلی نوربخش، بی‌نا، اصفهان ۱۳۲۳.

۲۰ـ *زندگانی علی‌بن موسی الرضا*علیه‌السلام، عبدالقادر احمد یوسف، ترجمهٔ غلامرضا ریاض، مشهد ۱۳۲۲.

۲۱ـ *زندگانی و شهادت علی‌بن موسی الرضا*علیه‌السلام، احسان (محسن رمضانی)، بی‌نا، تهران ۱۳۴۶.

۲۲ـ *زندگانی و شهادت امام هشتم علی‌بن موسی الرضا*علیه‌السلام، به انضمام طب‌الرضا و فضائل و معجزات امام رضاعلیه‌السلام، عبدالحسین رضائی، ندای اسلام، تهران ۱۳۶۲.

۲۳ـ *زندگانی هشتمین امام علی‌بن موسی الرضا*علیه‌السلام، عطائی خراسانی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۲۴ـ *ستارهٔ درخشندهٔ آسمان ولایت*، سید مصطفی برقعی، بی‌نا، قم، بی‌تا.

۲۵ـ *سرچشمه‌های نور*، واحد تدوین و ترجمه، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۶۸.

۲۶ـ *سرگذشت و شهادت هشتمین امام شیعیان*، علی غفوری، بی‌نا، تهران ۱۳۹۴هـ‌ق.

۲۷ـ *شخصیت امام علی‌بن موسی الرضا*علیه‌السلام، احمد اردبیلی (خوشنویس)، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۲۴.

۲۸ـ *شرح زندگانی موسی‌بن جعفر*علیه‌السلام *و علی‌بن موسی‌الرضا*علیه‌السلام، احمد مغنیه، ترجمهٔ سید جعفر غضبان، بی‌نا، تهران ۱۳۳۹.

۲۹ـ *مدح و مصیبت حضرت رضا*علیه‌السلام، حسین خراسانی، بی‌نا، مشهد، بی‌تا.

۳۰ـ *شرح خطبهٔ امام رضا*علیه‌السلام در توحید، محمدباقر محمد تقی، بی‌نا، هند، بی‌تا.

۳۱ـ *عیون اخبار الرضا*علیه‌السلام، شیخ صدوق، علمیه اسلامیه، تهران، بی‌تا.

۳۲ـ *کرامات رضویّه*، علی‌اکبر مروج الاسلام، بی‌نا، مشهد، بی‌تا.

۳۳ـ *صدور معجزات ظاهر از حضرت رضا*علیه‌السلام، محمدحسن میرجهانی، بی‌نا، مشهد ۱۳۳۳.

۳۴ـ *محرق القلوب*، مهدی بن ابوذر نراقی، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۴۸ هـ. ق.

۳۵ـ *مدح و مصیبت حضرت رضا*علیه‌السلام، حسین خراسانی، بی‌نا، مشهد، بی‌تا.

۳۶ـ *مناظرات ستارهٔ هشتم ولایت حضرت علی‌بن موسی‌الرضا*علیه‌السلام، عبدالمجید نجفی، بی‌نا، مشهد ۱۳۹۳ هـ. ق.

۳۷ـ *معصوم دهم*، جواد فاضل، علمی، تهران، بی‌تا.

۳۸ـ *نقشی از مقام حضرت علی‌بن موسی الرضا*علیه‌السلام، محمدعلی عاملی، آفتاب، تهران ۱۳۵۳.

۳۹ـ *نقش رهبری حضرت رضا*علیه‌السلام، سید محمد شیرازی، بی‌نا، قم، بی‌تا.

۴۰ـ *ولایتعهدی حضرت رضا*علیه‌السلام، علی موحدی ساوجی، حکمت، قم ۱۳۵۰.

۴۱ـ *هشتمین امام شیعه؛ امام رضا*علیه‌السلام، علی غفوری، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، بی‌تا.

۴۲ـ *هشتمین پیشوای شیعه*، محمدباقر ساعدی، جعفری، تهران ۱۳۹۰ هـ. ق.

۴۳ـ *یادبود هشتمین امام شیعیان امام رضا*علیه‌السلام، علی غفوری، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، بی‌تا.

ب) منابع اختصاصی عربی

۱ـ *الامام الرضاعليه‌السلام قدوة و اسوة*، سید محمدتقی مدرسی، تهران، بی‌تا.
۲ـ *الامام علی‌بن موسی‌الرضاعليه‌السلام*، علی محمدعلی دخیل، بیروت، بی‌تا.
۳ـ *امامان موسی الکاظم‌عليه‌السلام و علی الرضاعليه‌السلام*، احمد مغنیه، بیروت، بی‌تا.
۴ـ *الامام الرضاعليه‌السلام، تاریخ و دراسة*، محمد جواد فضل‌الله، چاپ اول، بیروت ۱۳۹۳ هـ . ق .
۵ـ *الامام علی الرضاعليه‌السلام ولیعهد المأمون*، عبدالقادر احمد یوسف، بی‌نا، بغداد، بی‌تا.
۶ـ *التحفة الطوسیة*، شیخ عباس قمی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.
۷ـ *حیاة الرضاعليه‌السلام*، شیخ محمد محدّث خراسانی، بی‌نا، مشهد، بی‌تا.
۸ـ *حیاة الامام الرضاعليه‌السلام*، جعفر مرتضی حسینی العاملی، بی‌نا، بیروت ۱۳۹۸ هـ . ق .
۹ـ *الرضاعليه‌السلام*، مولوی شیخ احمد حسین صاحب، بی‌نا، هند، بی‌تا.
۱۰ـ *ذکری مولد الامام الرضاعليه‌السلام*، جمعی از روحانیون کربلا، بی‌نا، نجف ۱۳۸۵ هـ . ق .
۱۱ـ *سؤالات المأمون عن الرضاعليه‌السلام و اجوبته*، بی‌نا، تهران، بی‌تا.
۱۲ـ *الفوارح الجلیة فی هتک الحرمة الرضویة*، ابوالحسن مجتهد مرندی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
۱۳ـ *عیون اخبار الرضاعليه‌السلام*، محمدبن علی بن بابویه (الشیخ الصدوق القمی)، بی‌نا، قم، بی‌تا.
۱۴ـ *المدیحة الرضویة*، مهدی سعیدی، بی‌نا، مشهد، بی‌تا.
۱۵ـ *مسند الامام الرضاعليه‌السلام*، الشیخ عزیزالله عطاردی، الخبوشانی، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۴۰۶ هـ . ق .
۱۶ـ *وفاة الامام الرضاعليه‌السلام*، شیخ حسین بحرینی، بی‌نا، نجف ۱۳۷۳ هـ . ق .
۱۷ـ *وفاة الامام الرضاعليه‌السلام*، سید عبدالرزاق موسوی، بی‌نا، نجف ۱۳۷۰ هـ . ق .
۱۸ـ *وفاة الامام الرضاعليه‌السلام*، احمدبن صالح بن طعان، حیدریة، نجف، بی‌تا.
۱۹ـ *ولادة الامام علی بن موسی الرضاعليه‌السلام*، محمّد حسین الطالقانی، دارالمعارف، بی‌جا، بی‌تا.

ج) منابع عمومی عربی و فارسی

۱ـ *آشنایی با زندگانی پیشوایان*، یعقوب جعفری، بی‌نا، قم، بی تا.
۲ـ *آیات بیّنات فی حقیقة بعض المنامات*، محمّد تقی تستری، چاپ اول، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۹۳ هـ . ق .
۳ـ *آیات الائمة‌عليهم‌السلام*، سید محمّدعلی اللاریجانی الحسنی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.
۴ـ *آیات الفضائل*، میرزا علی پیشخدمت تبریزی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۵ـ *الابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار*، السید مؤمن بن حسن الشبلنجی، بی‌نا، مصر، بی‌تا.

۶ـ *البدایة والنهایة*، ابن کثیر الدمشقی، طبع السعادة، قاهره ۱۳۵۱ ه‍ . ق .

۷ـ *الاتحاف بحبّ الاشراف*، عبدالله‌بن محمدبن عامر الشیراوی، بی‌نا، مصر ۱۳۱۸ق.

۸ـ *الاثنی عشریة واهل البیت*علیهم‌السلام، محمد عبدالله عنان، چاپ اول، مکتبة الخانجی، قاهره ۱۹۷۴م.

۹ـ *الاثنی عشریة واهل البیت*علیهم‌السلام، محمد جواد مغنیه، بی‌نا، بیروت، بی‌تا.

۱۰ـ *اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات*، محمدبن الحسن الحرّ العاملی، ترجمهٔ محمد نصراللهی و احمدجنتی، چاپ اول حوزهٔ علمیهٔ قم، بی‌تا.

۱۱ـ *الاحتجاج*، ابومنصور احمدبن علی‌بن ابی‌طالب الطبرسی، علّقه السید محمد باقر الخرسان، دارالنعمان، نجف ۱۹۶۶ م.

۱۲ـ *احسن الاثر فی حیاة النبی و الائمة الاثنی عشر*، سلمان مروة الحارثی الهمدانی، صیدا، لبنان ۱۳۷۲ ه‍ . ق .

۱۳ـ *احسن القصص*، علی فکری، چاپ پنجم، بی‌نا، بیروت ۱۳۹۵ ق.

۱۴ـ *احقاق الحق وازهاق الباطل*، قاضی نورالله تستری، با تعلیق آیةالله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، کتابخانهٔ آیةالله العظمی مرعشی نجفی. بی‌جا، بی‌تا.

۱۵ـ *الدمعة الساکبة فی احوال سید الانبیاء والمرسلین وآله المیامین*علیهم‌السلام، مولی محمد باقر نجفی، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۷۳ ق.

۱۶ـ *الذخیرة (ذخیرة المؤمنین فی ذکری سیدالشهداء وائمة الطاهرین)*، موسی عزّالدین، چاپ اول، بی‌نا، بیروت، بی‌تا.

۱۷ـ *الذخیرة الی المعاد فی مدح محمّد و آله الامجاد*، سلیمان ظاهر العاملی، صیدا، لبنان ۱۳۴۸ ه‍.ق.

۱۸ـ *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، محمدبن محمدبن النعمان (شیخ مفید)، ترجمهٔ سید هاشم رسولی محلاتی، اسلامیه، تهران ۱۳۴۶.

۱۹ـ *الرسول والذراری*، احمد سیاح، کتابفروشی اسلام، بی‌جا، بی‌تا.

۲۰ـ *الارجوزة المختارة*، قاضی النعمان، چاپ اول، بی‌نا، کانادا، ۱۹۷۰م.

۲۱ـ *الرسول الاعظم و اهل بیته الاطهار*، حسون ملارجی الدلغی، چاپ دوم، بی‌نا، بیروت ۱۳۹۳.

۲۲ـ *الاستبصار فی النص علی الائمة الاطهار*، محمدبن علی بن عثمان الکراجکی، بی‌نا، نجف ۱۳۴۶ ه‍.ق.

۲۳ـ *اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی و فضائل اهل بیته الطاهرین*، محمّد الصبان، بی‌نا، مصر ۱۳۰۳ هـ.ق.

۲۴ـ *الشذرات الذهبیة فی تراجم الائمة الاثنی عشر عند الامامیة*، شمس‌الدین محمدبن طولون، بی‌نا، بیروت ۱۳۷۷ هـ.ق.

۲۵ـ *اصول کافی*،ابوجعفر محمدبن یعقوب اسحاق الکلینی الرازی، ترجمهٔ سید جواد مصطفوی، علمیه اسلامیه، تهران، بی‌تا.

۲۶ـ *العمدة فی عیون صحاح الاخبار*، یحیی بن البطریق الاسدی، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۱۹.

۲۷ - *اعلام الوری فی اعلام الهدی*، امین‌الدّین الفضل بن الحسن الطبرسی، بی‌جا، ۱۳۱۲ هـ. ق .

۲۸ـ *الفصول المهمة فی معرفة احوال الائمة*، علی بن محمد المالکی المکی (ابن سباغ)، نجف ۱۹۵۰م.

۲۹ـ *الفصول العشرة فی الغیبة*، شیخ مفید، بی‌نا، نجف ۱۳۷۰ ق.

۳۰ـ *القاب الرسول و عترته*، لبعض المحدثین و المورّخین، بصیرتی، قم، بی‌تا.

۳۱ـ *القطرة من بحار مناقب النبی و العترة*، احمد رضی‌الدین الموسوی التبریزی، بی‌نا، نجف، ۱۳۷۴ هـ.ق.

۳۲ـ *اکسیر التواریخ و سیر الائمة*، میرزا محمد شیرازی، بی‌نا، بمبئی، بی‌تا.

۳۳ـ *الکبریت الاحمر*، محمد حسن خراسانی، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۴۳.

۳۴ـ *الکشکول فیما جری علی آل الرسول*صلى‌الله‌عليه‌وآله، سید حیدربن علی الحسینی الاملی، نجف.

۳۵ـ *المجالس الفاخرة فی ماتم العترة الطاهرة*، السید عبدالحسین شرف‌الدین، بی‌نا،کربلا، بی‌تا.

۳۶ـ *المطالب المهمة فی تاریخ النبی والزهراء والائمة* عليهم‌السلام، علی‌بن حسین هشامی، حیدریه، نجف ۱۳۸۸ هـ.ق.

۳۷ـ *المعصومین الاربعة عشر*، عبدالمنعم کاظمی، بی‌نا، بغداد ۱۳۷۷ هـ.ق.

۳۸ـ *المناقب*، ابوجعفر رشیدالدین، علمیه، قم ۱۳۷۹ هـ.ق.

۳۹ـ *المناقب الحیدریة*، احمدبن محمدبن علی‌بن ابراهیم، بی‌نا، بی‌جا، ۱۲۵۳ هـ.ق.

۴۰ـ *المناقب والفضائل*، ابوالفضل شاذان بن جبرئیل القمی، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۴۰ هـ.ق.

۴۱ـ *المنتخب*، علی الطریحی فخرالدین، کارخانهٔ حاج ابراهیمی، بی‌جا، بی‌تا.

۴۲ـ *المنح المکیة فی شرح الهمزیة*، شهاب الدین احمدبن حجر الهیتمی، میمینه، مصر ۱۳۰۶ هـ.ق.

۴۳ـ *امارة الولایة*، شیخ محمدباقر کرمانی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۴۴ـ *امامان شیعه و جنبشهای مکتبی*، محمّدتقی مدرسی، بی‌نا، مشهد، بی‌تا.

۴۵ـ *الانوار الحسینیة*، شیخ عبدالرضا آل کاشف الغطاء، بی‌نا، بمبئی، ۱۳۴۶ هـ. ق.

۴۶ـ *انوار ارشاد الامة*، محمدباقر بن قربان علی المازندرانی، بی‌نا، قم، بی‌تا.

۴۷ـ *انوار الهدی*، احمد صاحب نهاوندی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۴۸ـ *الانوار البهیّة*، شیخ عباس قمی، بی‌نا، قم، بی‌تا.

۴۹ـ *انوار القلوب*، محمدباقر بن السید محمد الموسوی، بی‌نا، تهران ۱۲۹۷.

۵۰ـ *انوار المواهب فی نکت اخبار المناقب*، شیخ علی اکبر نهاوندی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

۵۱ـ *لوامع الانوار فی مصائب و نوائب سبط الرسول المختار*، ابوالحسن المرندی النجفی، بنا، تهران، بی‌تا.

۵۲ـ *الوصول الی مناقب آل الرسول*، شیخ علی روحانی نجف‌آبادی، بی‌نا، قم، بی‌تا.

۵۳ـ *اهل البیت*، توفیق ابوعلم، چاپ اول، بی‌نا، قاهره ۱۳۹۰ هـ.ق.

۵۴ـ *اهل بیت فاطمة الزهراء*علیها السلام، دارالمعارف، مصر، بی‌تا.

۵۵ـ *اهل البیت منزلتهم و مبادئهم*، محمد جواد مغنیه، بی‌نا، بیروت ۱۹۵۶.

۵۶ـ *اهل البیت*علیهم السلام، عبدالحمید جوده السحار، بی‌نا، قاهره، بی‌تا.

۵۷ـ *اهل البیت*علیهم السلام، شهاب الدّین اشراقی و محمد فاضل لنکرانی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۵۸ـ *اهل البیت*علیهم السلام *فی سفینة نوح*، محمد ابراهیم موحد قزوینی، بی‌نا، بیروت، بی‌تا.

۵۹ـ *الائمة الاطهار*علیهم السلام، بیوک واعظ تبریزی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۶۰ـ *الائمة الاطهار*علیهم السلام *یا پاسداران وحی در قرآن*، شهاب‌الدین اشراقی و محمد موحدی، بی‌نا، قم، بی‌تا.

۶۱ـ *الائمة الاثنی عشر*، شمس‌الدین محمد بن طولون، به تحقیق صلاح‌الدین المنجد، دار بیروت ۱۹۵۸م.

۶۲ـ *امام در عینیّت جامعه*، محمّدرضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی‌تا.

۶۳ـ *بحرالمصائب و کنز الغرایب*، محمدعلی تبریزی، بی‌نا، تبریز ۱۲۸۲.

۶۴ـ *برگزیدگان خدا از خاندان محمّدبن عبدالله*صلی الله علیه و آله، سید عباس مجذوب صفا، محمدی، تهران ۱۳۴۶ ش.

۶۵ـ *بصائر الدرجات*، ابوجعفر محمدبن الحسن الصفّار القمی، ب نا، قم، بی‌تا.

۶۶ـ *بهجة الابرار فی تاریخ الائمة الابرار*علیهم السلام، سید محمد حسن فاضل، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

۶۷ـ *بحارالانوار*، ملا محمدباقر مجلسی، دارلتعارف، بیروت و دارالکتب الاسلامیة تهران ۱۳۵۶ هـ. ق.

۶۸ـ *البدایع المهدویّة*، مهدی مصطفی الحسینی التفرشی، بی‌نا، تهران ۱۳۰۴ هـ.ق.

۶۹ـ *بهجة الابرار فی تاریخ الائمة الاطهار*، حسن بن حسین الحسینی الفاضل الیزدی، بی‌نا، تهران ۱۳۱۹.

۷۰ـ *پرچمداران اسلام و یا چهارده معصوم* علیهم‌السلام، سید ابوالفضل ناصرچیان، احمدی، شیراز، بی‌تا.

۷۱ـ *پیشوایان*، عقیقی بخشایشی، بی‌نا، قم، بی‌تا.

۷۲ـ *پیشگویی پیشوایان*، احمد سیاح، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۷۳ـ *پیروزمندان مظلوم جهان*، سید کاظمی (بروجردی)، شمس، بی‌نا، بی‌تا، ۱۳۵۳.

۷۴ـ *تاریخ الموالید*، علامة الطبرسی، بصیرتی، قم ۱۳۹۶ ه.ق.

۷۵ـ *تاریخ الائمة*، ابن ابی الثلج البغدادی، مصطفوی، قم ۱۳۶۸ ه.ق.

۷۶ـ *تاریخ الائمة الاطهار* علیهم‌السلام، سید بیوک آقا واعظ تبریزی، مصطفوی ۱۳۷۹ ه.ق.

۷۷ـ *تاریخ ائمه* علیهم‌السلام، سید علی حیدر صاحب، بی‌نا، هند، بی‌تا.

۷۸ـ *تاریخ ائمه* علیهم‌السلام (مشهور به چهارده مجالس)، حسن وزیر، بی‌نا، هند، بی‌تا.

۷۹ـ *تاریخ اهل البیت* علیهم‌السلام (روایة کبار المحدثین والمورّخین)، بی‌نا، قم، بی‌تا.

۸۰ـ *تاریخ چهارده معصوم*، (مؤلف ناشناخته)، پاکستان.

۸۱ـ *تاریخ موالید الائمة و وفیاتهم*، ابومحمد عبدالله بن احمد، بی‌نا، قم، بی‌تا.

۸۲ـ *تاریخ مختصر اسلام*، میر خلیل نقوی، چاپ دوّم، اسلامیه، تهران ۱۳۳۱.

۸۳ـ *تاریخ آل محمّد* صلی‌الله‌علیه‌وآله، آقا بهلول بهجت، ترجمهٔ میرزا مهدی ادیب، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

۸۴ـ *تاریخ اعثم کوفی*، خواجه محمدعلی، ترجمهٔ احمدبن محمدبن مستوفی الهروی، کتابفروشی ادبیه، تهران، بی‌تا.

۸۵ـ *تاریخ بیهقی*، خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر، دکتر خلیل خطیب رهبر، سعدی، تهران ۱۳۶۸.

۸۶ـ *تاریخ روضة الصفا*، میر محمدبن سید برهان‌الدین خداوند شاه (میرخواند)، کتابفروشی مرکزی، تهران ۱۳۳۹.

۸۷ـ *تاریخ الشیعة*، محمدحسین مظفر، ترجمهٔ بصیرتی، بی‌نا، قم، بی‌تا.

۸۸ـ *تاریخ طبری*، ابوجعفر محمدبن جریر الطبری، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۹۸۸م.

۸۹ـ *تاریخ فخری*، محمدبن علی بن طباطبا (ابن طقطقی)، ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰.

۹۰ـ *تاریخ الکامل*، عزیزالدین ابوالحسن علی‌بن ابی‌الکرم الشیبانی، علی شیری، دارالاحیاء التراث العربی بیروت، ۱۹۸۹م.

۹۱ـ *تاریخ نائین*، سید عبدالحجّة بلاغی، چاپخانهٔ مظاهری، تهران ۱۳۶۹ هـ. ق .

۹۲ـ *تاریخ یعقوبی*، احمدبن ابی یعقوب، ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۶.

۹۳ـ *تذکرة الخواص*، سبط ابن الجوزی، نینوا، تهران، بی‌تا.

۹۴ـ *تذکرة الخواص*، به ضمیمهٔ *مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول*، ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، کمال‌الدین محمدبن طلحه، چاپ اول، بی‌نا، بی‌جا، ۱۲۸۷ - ۱۲۸۵ هـ.ق.

۹۵ـ *تتمة القصص*، قاضی زاهدی گلپایگانی، جعفری، مشهد ۱۳۵۰.

۹۶ـ *تحفة الرضویة*، نوروزعلی بن باقر بسطامی، بی‌نا، تبریز ۱۲۷۴ هـ.ق.

۹۷ـ *تحفة المجالس*، سلطان محمدبن تاج‌الدین حسن، بی‌نا، تبریز ۱۲۸۱ هـ.ق.

۹۸ـ *تذکرة الائمة* علیهم‌السلام، ملا محمدباقر مجلسی، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۲۴.

۹۹ـ *تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمّد* صلی‌الله‌علیه‌وآله، قاضی محمد زنگنه زوری، ترجمهٔ مهدی ادیب، فردوسی، مشهد ۱۳۴۵.

۱۰۰ـ *تذکرهٔ احوالات آل پیغمبر*، میرزا احمد هروی یزدی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۰۱ـ *تذکرة المعصومین*، سید علیقلی صاحب، بی‌نا، هند، بی‌تا.

۱۰۲ـ *تذکرة الهداة*، میرزا محمد نائینی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۰۳ـ *تجارب السلف*، هندوشاه بن سنجر عبدالله صاحبی نخجوانی، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، ظهوری، تهران ۱۳۵۷.

۱۰۴ـ ترجمهٔ *مقاتل الطالبیین*، ابوالفرج اصفهانی، ترجمهٔ هاشم رسولی محلاتی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۰۵ـ ترجمهٔ *المناقب*، علی‌بن حسین زواره‌ای، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۰۶ـ ترجمهٔ *ینابیع المودّة*، شیخ سلیمان حسینی، ترجمهٔ سیّد محمود موسوی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۰۷ـ *تفریح الاحباب فی مناقب الآل والاصحاب*، محمد عبدالله بن عبدالعلی، بی‌نا، هند، بی‌تا.

۱۰۸ـ *تقویم الائمة یا روزشمار دینی*، رضا شریعت‌زاده اصفهانی، بی‌نا، قم، بی‌تا.

۱۰۹ـ *جمهرة انساب العرب*، ابومحمد علی بن احمد الطاهری اندلسی، دارالمعارف، مصر، ۱۹۶۲م.

۱۱۰ـ *جلاء العیون*، السید عبدالله الشبر، بصیرتی، قم ۱۳۹۴.

۱۱۱ـ *جلاء العیون*، ملا محمدباقر مجلسی، بی‌نا، تهران ۱۲۹۶.

۱۱۲ـ *جنات الخلود*، محمدرضا الامامی المدرس، ادبیه، تهران ۱۳۷۸ هـ.ق.

۱۱۳- *جواهر الولایة*، محمدعلی کاظمینی بروجردی، بی‌نا، تهران، بی تا.

۱۱۴- *جامع المعجزات*، صبور عرب، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۱۵- *چهارده معصوم علیهم‌السلام، خورشیدهای تابان عالم تشیّع*، محمدباقر رفیعی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

۱۱۶- *چهارده معصوم علیهم‌السلام*، محمدعلی صفوت تبریزی، بی‌نا، قم ۱۳۲۹.

۱۱۷- *چهارده معصوم علیهم‌السلام، یا دو هفت نور*، محمدعلی صفوت تبریزی، بی‌نا، قم، بی‌تا.

۱۱۸- *چهارده معصوم علیهم‌السلام*، آقا علی قاضی زاهدی گلپایگانی، جعفری، مشهد، بی‌تا.

۱۱۹- *چهارده معصوم علیهم‌السلام*، حسین مظاهری، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۲۰- *چهارده معصوم علیهم‌السلام*، سید ابوالفضل ناصرچیان، بی‌نا، شیراز، بی‌تا.

۱۲۱- *چهارده معصوم علیهم‌السلام*، عمادالدین حسین اصفهانی عماد زاده، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۲۲- *چهارده معصوم علیهم‌السلام یا تربیت در اسلام*، محمدعلی صفوت، بی‌نا، قم، بی‌تا.

۱۲۳- *چهره‌های تابان اسلام*، سیدعلی رضوی‌زاده، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۲۴- *حدیقة الشیعة*، احمدبن محمد (مقدس اردبیلی)، علمیه اسلامیه، تهران، بی‌تا.

۱۲۵- *حزن المتقین*، میرزا محمد ملک الکتاب، بی‌نا، بمبئی، بی‌تا.

۱۲۶- *حلیة الابرار*، السید هاشم الحسینی البحرانی، چاپ اول، علمیه، قم ۱۳۹۷.

۱۲۷- *حقوق آل البیت*، ابن تیمیه، بی‌نا، بیروت، بی‌تا.

۱۲۸- *خلفاء الرسول الاثنی عشر*، محمدعلی الموسوی الحائری البحرانی، بی‌نا، بغداد ۱۳۸۸ هجری.

۱۲۹- *خاندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله*، محمد خلیلی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۳۰- *خاندان نبوّت*، محمد جواد مغنیه، ترجمهٔ سید جعفر غضبان، بی‌نا، تهران ۱۳۴۱.

۱۳۱- *خلاصه‌ای از زندگانی پیشوایان بزرگ اسلام*، محمدعلی انصاری اراکی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

۱۳۲- *خلاصة المقال فی احوال الائمة والآل*، عباس فیض قمی، بی‌نا، قم ۱۳۳۰.

۱۳۳- *خاندان وحی*، سید علی اکبر قریشی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۳۴- *خزائن رضوی علیه‌السلام*، شیخ نصرالله، بی‌نا، مشهد، بی‌تا.

۱۳۵- *خزینة الفضائل*، السید محمد، بی‌نا، هند، بی‌تا.

۱۳۶- *خصائص الائمة*، محمدبن موسی الموسوی، بی‌نا، مشهد، بی‌تا.

۱۳۷- *خصائص الائمة*، الشریف الرضی، نجف.

۱۳۸- *در پیشگوییهای پیشوایان*، احمد سیاح، اسلام، تهران ۱۳۵۰.

۱۳۹- دعوت حق، محمد جعفر نجفی تبریزی، مکتبة النجاح، تهران ۱۳۵۴.

۱۴۰ـ *دائرة المعارف شیعه*، سید محمدرضا جوهری زاده، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۴۱ـ در مکتب *اهل بیت*علیهم‌السلام، محمدتقی رهبر، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۴۲ـ *دُرّ منظوم تاریخ مختصر چهاره معصوم*علیهم‌السلام، حاج سیدعلی مولانا، تبریز.

۱۴۳ـ *دلائل الامامة*، ابوجعفر محمدبن جریر طبری، بی‌نا، قم، بی‌تا.

۱۴۴ـ *دوازده امام*، خواجه نصیرالدین طوسی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۴۵ـ *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی*، محبّ‌الدین احمدبن عبدالله الطبری، بی‌نا، قاهره ۱۳۵۶ ه.ق.

۱۴۶ـ *روضة الواعظین و بصیرة المتعلمین*، ابوجعفر محمدبن حسن فتال نیشابوری، ترجمهٔ دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران ۱۳۶۶.

۱۴۷ـ *روضة الاحباب فی سیر النبی والآل والاصحاب*، عطاءالله جمال الحسینی، چاپ دوم، بی‌نا، لکنهو ۱۳۱۰ق.

۱۴۸ـ *روضة‌الصفا فی سیرة الانبیاء والملوک والخلفاء*، میر محمدبن خاوند شاه، خیام ۱۳۳۸.

۱۴۹ـ *زبدة التواریخ یا ستارگان درخشان*، محمد جواد نجفی، اسلامیه، تهران ۱۳۴۴.

۱۵۰ـ *زندگانی ائمهٔ معصومین یا چهارده معصوم*علیهم‌السلام، عمادالدین حسین عمادزاده اصفهانی، مکتب قرآن، تهران، بی‌تا.

۱۵۱ـ *زندگانی چهارده معصوم*علیهم‌السلام، حسن حماسیان، اقبال، تهران ۱۳۵۷.

۱۵۲ـ *زندگانی چهارده معصوم*علیهم‌السلام، سید محمد صحفی، سیمان و فارسیت دورود، ۱۳۵۳.

۱۵۳ـ *زندگی پیشوایان*، عقیقی بخشایشی، شهید، تهران ۱۳۵۹.

۱۵۴ـ *زندگی رهبران اسلام (ترجمهٔ انوار البهیة)*، حاج شیخ عباس قمی، ترجمهٔ سید محمد صحفی، اسلامیه، تهران ۱۳۷۵ ه. ق.

۱۵۵ـ *زندگانی تحلیلی پیشوایان ما*، عادل ادیب، ترجمهٔ دکتر اسدالله مبشری، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۱۵۶ـ *زندگانی چهارده معصوم*علیهم‌السلام، قاضی زاهدی گلپایگانی، بی‌نا، مشهد، بی‌تا.

۱۵۷ـ *زندگانی چهارده معصوم*علیهم‌السلام، امین‌الاسلام طبرسی، ترجمهٔ عزیزالله عطاردی، اسلامیه، تهران، ۱۳۹۰ ه. ق.

۱۵۸ـ *زندگانی خاندان پیغمبر*، حسین جلالی شاهرودی، بی‌نا، مشهد، بی‌تا.

۱۵۹ـ *ستارگان اسلام*، محمدعلی کراچی (سبزواری)، بی‌نا، مشهد ۱۳۴۹.

۱۶۰ـ *سیمای جوانان در قرآن و تاریخ اسلام*، علی دوانی، بی‌نا، تبریز ۱۳۴۸.

۱۶۱ـ *سیرة الائمة*، محسن الامین، دارالمعارف، بیروت ۱۴۰۰ ه. ق.

۱۶۲ـ *سیرةالائمة الاثنی‌عشر*، هاشم معروف‌الحسنی، چاپ اول، بی‌نا، بیروت ۱۳۹۷.

۱۶۳ـ *ستارگان درخشان*، محمد جواد نجفی، تهران، بی‌تا.

۱۶۴ـ *سخنان برگزیده از برگزیدگان جهان* (چهارده معصوم)، سید ابراهیم میانجی، تهران.

۱۶۵ـ شمس *الضحی فی مناقب النبی والائمة الهدی* علیهم‌السلام، سید مرتضی نجفی مرعشی، قرشی، تبریز ۱۳۹۶ هـ. ق.

۱۶۶ـ شجرة *طوبی*، محمد مهدی مازندرانی حائری، بی‌نا، نجف ۱۳۶۹.

۱۶۷ـ شیوهٔ *امامان*، سادات حسینی، تهران، بی‌تا.

۱۶۸ـ صحیفة *الابرار*، میرزا محمدتقی بن محمدبن حسین، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۱۹.

۱۶۹ـ *طلعت* حق، احسان الله علی استخری، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۸۹ هـ. ق.

۱۷۰ـ *طوالع الانوار*، سید مهدی بن سید محمد جعفر موسوی، رشدیه، تهران، بی‌تا.

۱۷۱ـ عمدة *الطالب فی انساب آل ابی‌طالب*، الشیخ علی‌بن الحسین‌بن علی‌بن مهنابن عنبة الاصغر الداودی الحسنی، بمبئی، ۱۳۱۸ هـ ق.

۱۷۲ـ عیون *المعجزات*، حسین بن عبدالوهاب، بی‌نا، نجف، بی‌تا.

۱۷۳ـ *عبقات الانوار فی مناقب الائمة الاطهار* علیهم‌السلام، میر سیدحامد حسین موسوی هندی، تهران، بی‌تا.

۱۷۴ـ *فضائل آل الرسول* صلی‌الله‌علیه‌وآله، حسون ملارجی الدلفی، مؤسسه الاعلمی، بیروت ۱۹۷۳.

۱۷۵ـ *فاطمه* دختر *امام* حسین علیه‌السلام، محمدعلی دخیل، ترجمهٔ صادق آیینه‌وند، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱.

۱۷۶ـ *فرازهای حساس زندگانی پیشوایان*، حیدری قزوینی، تهران، بی‌تا.

۱۷۷ـ *فرازنامهٔ* رهبران، میرزا احمد آشتیانی، تهران.

۱۷۸ـ کشف *الغمة فی معرفة الائمة*، بهاءالدین ابوالحسن علی‌بن عیسی‌بن ابی‌الفتح الاربلی، بی‌نا، بی جا، بی‌تا.

۱۷۹ـ *کفایة الخصام*، محمدتقی بن علی دزفولی، تهران ۱۲۷۷ هـ. ق.

۱۸۰ـ کشف *الغمة فی معرفة الائمة* علیهم‌السلام، علی‌بن عیسی الاربلی، ترجمهٔ علی‌بن حسین زواره‌ای، تهران، بی‌تا.

۱۸۱ـ *لسان الذاکرین*، محمدهادی نائینی، چاپ سنگی، تهران ۱۲۹۶.

۱۸۲ـ مدینة *المعاجز*، هاشم بن سلمان بن اسماعیل بن عبدالجواد الحسنی البحرانی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

۱۸۳ـ مروج *الذهب و معادن الجوهر*، ابوالحسن علی‌بن حسین مسعودی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۶۰.

۱۸۴ـ *مقاتل الطالبیین*، ابوالفرج اصفهانی، ترجمهٔ سید هاشم رسولی محلاتی، کتابفروشی

صدوق، تهران، بی‌تا.

۱۸۵ـ معصومین چهارده‌گانه، جواد فاضل، انتشارات کتب ایران، بی‌جا، بی‌تا.

۱۸۶ـ مناقب *آل ابی طالب*، الامام الحافظ ابن شهرآشوب، المطبعة الحیدریة، نجف، ۱۳۵۷ هـ. ق.

۱۸۷ـ مناقب *اهل* بیت علیهم‌السلام، سید خلیل نجفی یزدی، چاپخانهٔ حیدری، تهران ۱۳۶۴.

۱۸۸ـ *مآثر الباقریّة*، سید اولاد حیدر، شاه‌آباد، بی‌جا، ۱۳۲۶ هـ. ق.

۱۸۹ـ *ماتمکده*، محمدبن علی‌اکبر، چاپ سنگی، بی‌جا، ۱۲۹۷ هـ. ق.

۱۹۰ـ مجموعهٔ زندگانی چهارده معصوم علیهم‌السلام، عمادالدین حسین اصفهانی (عمادزاده)، چاپ پنجم، مکتب قرآن، تهران، بی‌تا.

۱۹۱ـ محرق *القلوب*، مهدی بن ابی‌ذر نراقی، چاپ سنگی، بی‌جا، ۱۲۴۸ هـ. ق.

۱۹۲ـ مشکوة *الجنان*، حاج شیخ علی، بی‌نا، تهران ۱۳۲۵.

۱۹۳ـ *مصائب الهدی*، سید صدرالدین احمد حسینی، بی‌نا، تهران ۱۳۲۵.

۱۹۴ـ مظاهر *الانوار فی مناقب الائمة الاطهار* علیهم‌السلام، رضاقلی هدایت، بی‌نا، چاپ سنگی ۱۲۸۰هـ. ق.

۱۹۵ـ مناقب *اهل البیت* علیهم‌السلام، جلیل نجفی یزدی، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۵۴ هـ. ق.

۱۹۶ـ مناقب *المعصومین* علیهم‌السلام، عبدالخالق عبدالکریم، بی‌نا، چاپ سنگی ۱۳۱۳.

۱۹۷ـ منتخب *التواریخ*، محمد هاشم خراسانی، اسلامیه، تهران ۱۳۸۲ هـ. ق.

۱۹۸ـ منتهی *الآمال*، حاج شیخ عباس قمی، تهران ۱۳۵۷ هـ. ق.

۱۹۹ـ مختصر *الکلام فی وفیات النبی* صلی‌الله‌علیه‌وآله *والزهراء والائمة*، سید محمدشاه عبدالعظیمی، حبل المتین، نجف ۱۳۳۰ هـ. ق.

۲۰۰ـ مجموعهٔ *وفایات الائمة* علیهم‌السلام، جمعی از علماء نجف، چاپ چهارم، بی‌نا، نجف ۱۳۷۳.

۲۰۱ـ *مرآت الجنان و عبرة الیقظان*، عبدالله بن اسعد الیافعی، چاپ دوم، الاعلمی، بیروت ۱۳۹۰ هـ. ق.

۲۰۲ـ مثیر *الاحزان*، شریف الجواهری، اعلمی، تهران ۱۳۸۶ هـ. ق.

۲۰۳ـ *مصائب المعصومین*، عبدالخالق عبدالرحیم یزدی، بی‌نا، تبریز، بی‌تا.

۲۰۴ـ *مصابیح الهدایة*، السید عبدالحسین الموسوی الحائری، نجف، بی‌تا.

۲۰۵ـ مقتضب *الاثر فی النص علی عدد الائمة الاثنی عشر*، ابوعبدالله احمدبن محمدبن عبدالله بن ایوب، علویه، نجف ۱۳۴۶.

۲۰۶ـ مواهب *الواهب فی فضائل علی بن ابی طالب* علیه‌السلام، محمد جعفر نقدی، مرتضویه، نجف ۱۳۴۱ هـ. ق.

۲۰۷ـ *مشاهدة العترة الطاهرة واعیان الشیعة*، سید عبدالرزاق کمونه حسینی، نجف، بی‌تا.

۲۰۸ـ *مصائب المعصومین*علیهم‌السلام، الوثیق بن عبدالرحیم الیزدی، تهران، بی‌تا.

۲۰۹ـ *مناقب المعصومین*علیهم‌السلام، عبدالخالق بن عبدالکریم، تهران، بی‌تا.

۲۱۰ـ *منهاج الکرامة فی اثبات الامامة*، العلامة الحلّی شیخ حسن بن یوسف بن مطهر، تهران، بی‌تا.

۲۱۱ـ میلاد معصومین، سید احمد صغیر بلگرامی، هند، بی‌تا.

۲۱۲ـ *ناسخ التواریخ*، عباسقلی‌خان سپهر، اسلامیه، تهران ۱۳۴۸.

۲۱۳ـ *نقش ائمه در احیاء دین*، سید مرتضی عسکری، کتابخانهٔ بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۷.

۲۱۴ـ *نزل الابرار بماصح فی مناقب اهل البیت الاطهار*، بی‌نا، بمبئی، بی‌تا.

۲۱۵ـ *نظم درر السمطین*، جمال‌الدین محمدبن یوسف الزرندی، امینی، نجف ۱۳۷۷.

۲۱۶ـ *نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار*صلی‌الله‌علیه‌وآله، سید الشبلنجی، چاپ هشتم، بی‌نا، مصر ۱۳۸۴ هـ. ق.

۲۱۷ـ *وسیلة النجاة*، ملا محمّد مبین، بی‌نا، لکنهو، بی‌تا.

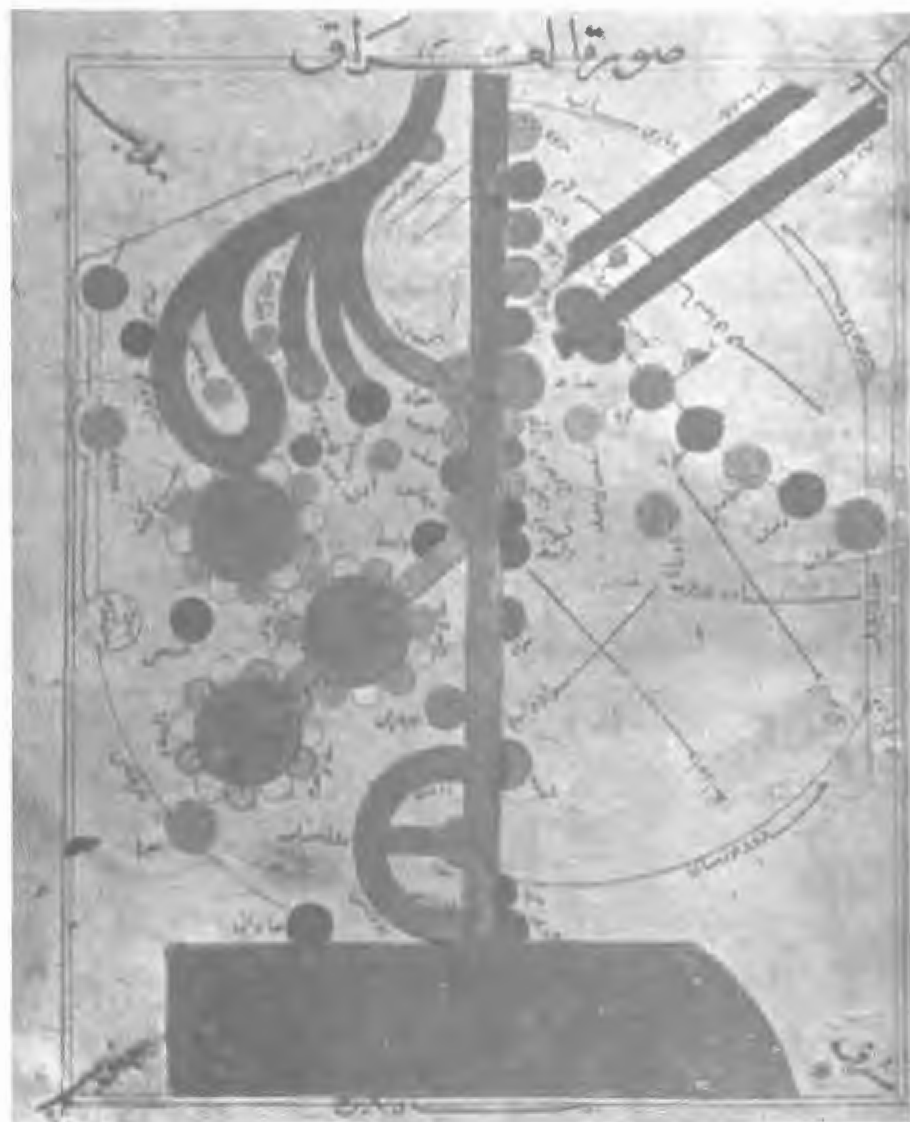
۲۱۸ـ *وسیلة النجاة*، السید فخرالدین امامت کاشانی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

۲۱۹ـ *هدیة الابرار*، مهدی حائری مازندرانی، نجف، بی‌تا.

۲۲۰ـ ینابیع *المودّة*، سلیمان بن خواجه کلان حسینی النجفی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.

ضمایم

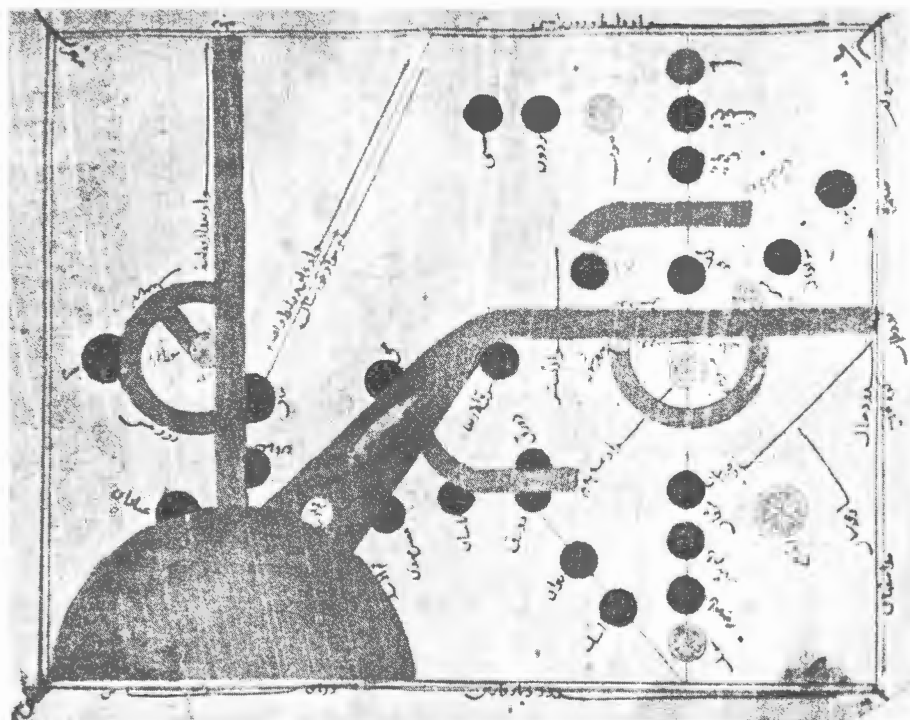
- نقشه‌ها
- تصاویر



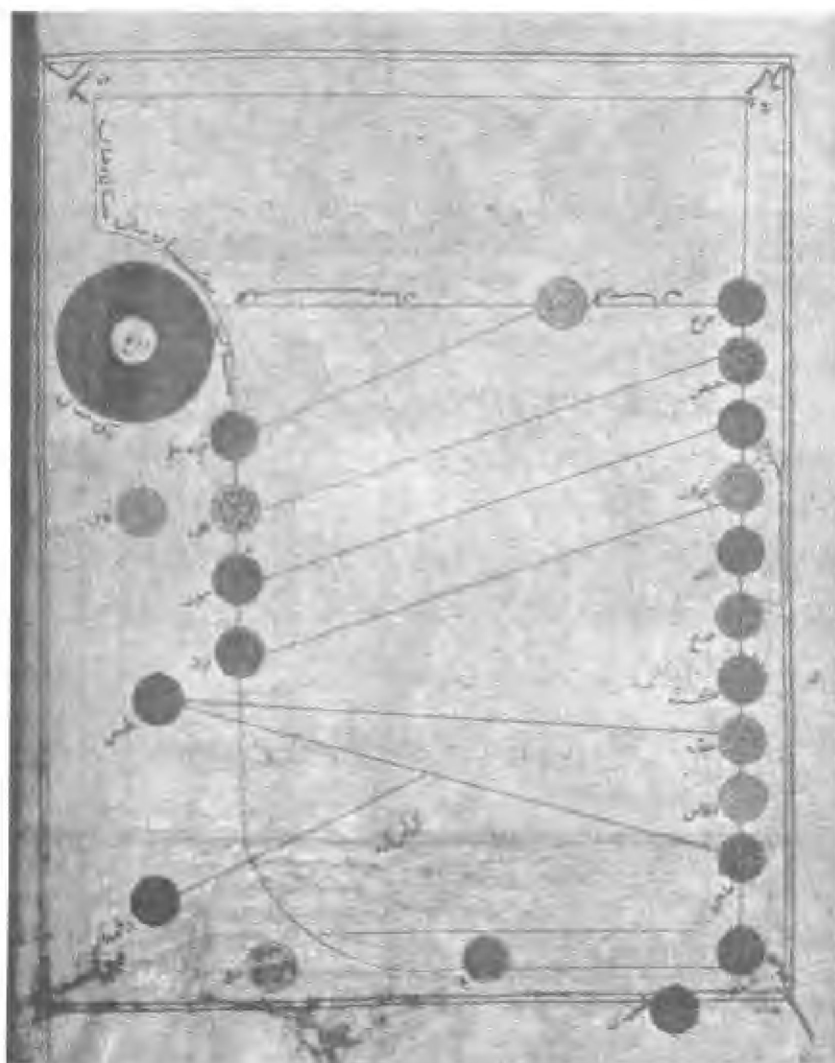
نقشهٔ شمارهٔ ۱ : عراق



نقشهٔ شمارهٔ ۲ : دریای فارس

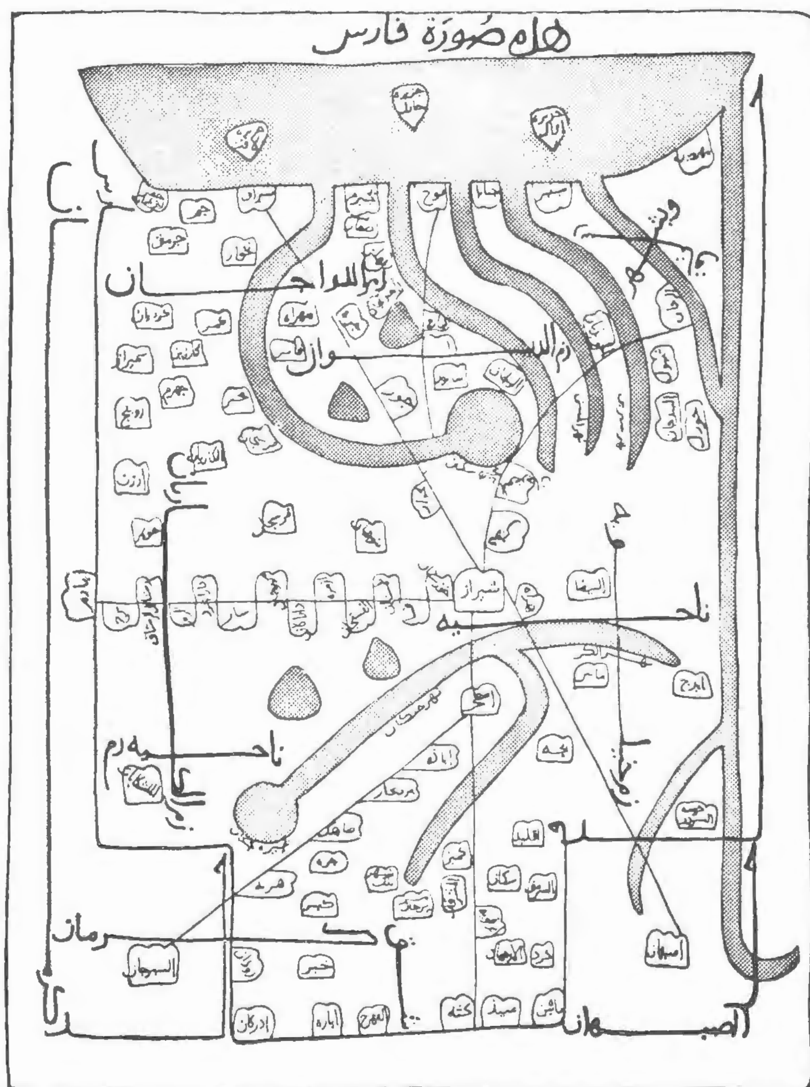


نقشهٔ شمارهٔ ۳: خوزستان

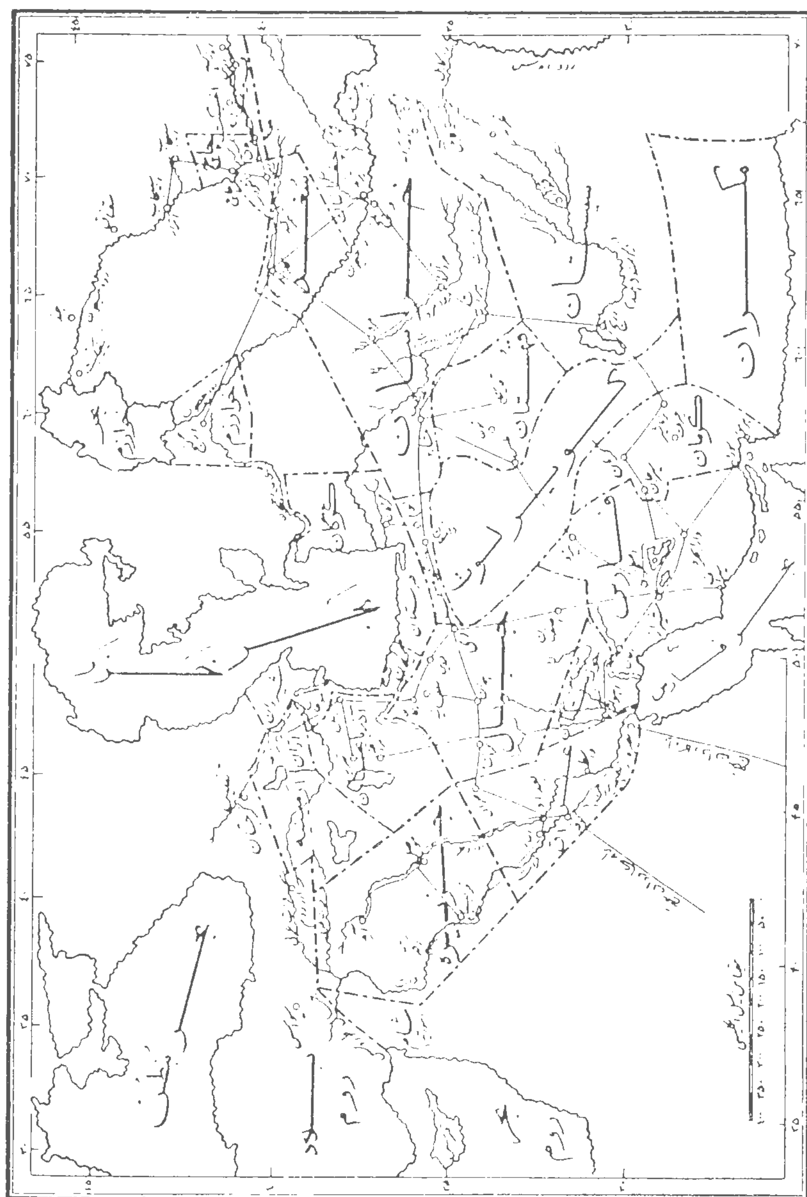


نقشهٔ شمارهٔ ۴ : بیابان خراسان

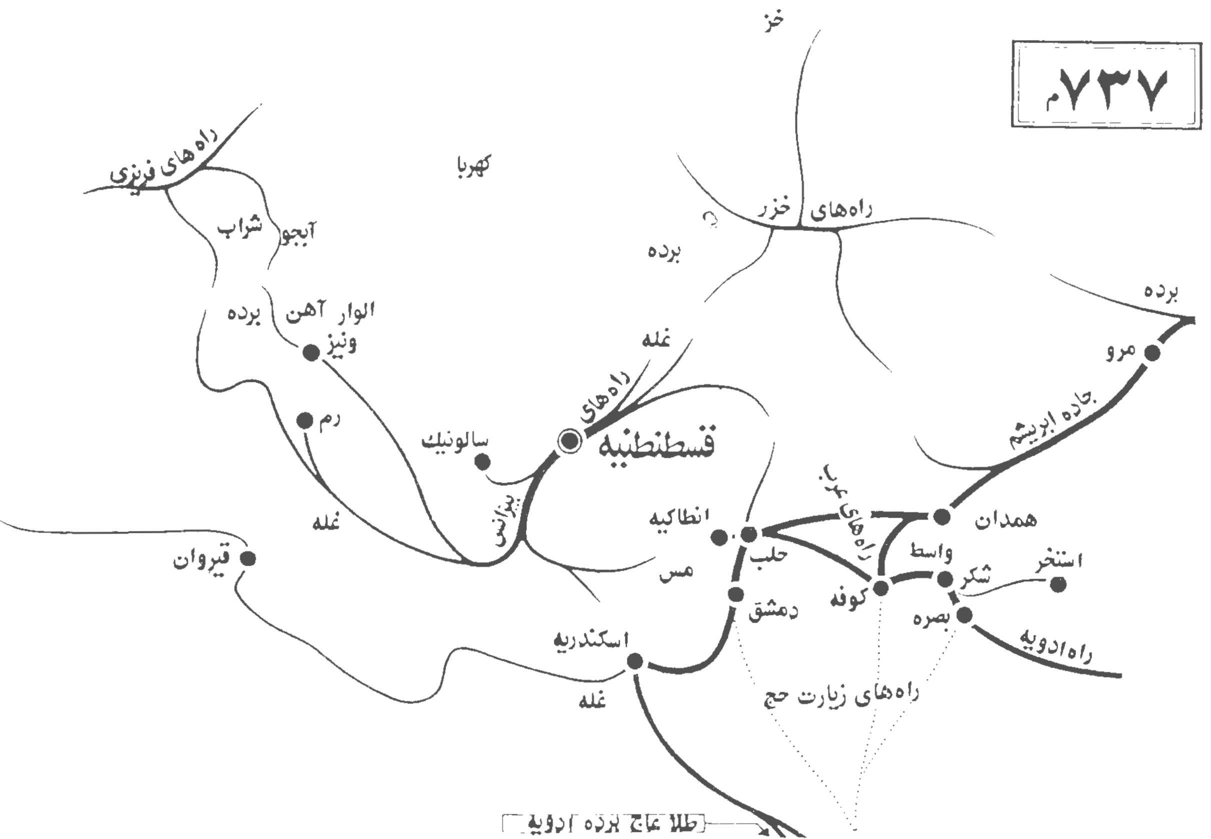
نقشهٔ شمارهٔ ۵ : خوزستان



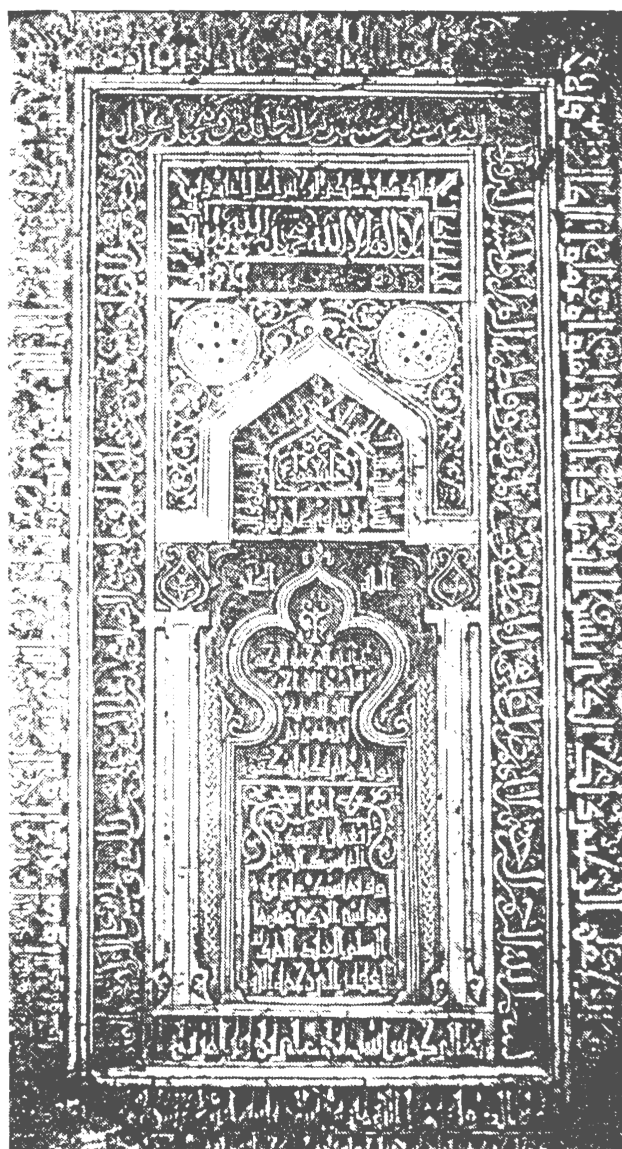
نقشهٔ شمارهٔ ۶: فارس



نقشهٔ شمارهٔ ۷: ایران در قرن چهارم هجری



نقشهٔ شمارهٔ ۸: بخشی از راههای تجاری ایران باستان و روم در سال ۷۳۷ میلادی (۱۱۶ هـ.ق)



تصویر شمارهٔ ۱: سنگ محراب قدمگاه امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام واقع در فراشاه (یزد)



تصویر شمارهٔ ۲ : سنگ محراب نمازگاه امام رضا علیه‌السلام (مشهدک) خرانق (یزد)



تصویر شمارهٔ ۳ : منظره‌ای از روستای خرانق (یزد)



تصویر شمارهٔ ۴: سنگ قبر قرن پنجم واقع در رباط پشت بادام (یزد)



تصویر شمارهٔ ۵: رباط شورو (یزد)



تصویر شمارهٔ ۶: کتیبهٔ قدمگاه امام رضا علیه‌السلام واقع در مسجد بیرون، ابرقوه (فارس)



تصویر شمارهٔ ۷: کتیبهٔ قدمگاه امام رضا علیه‌السلام واقع در مسجد بیرون، ابرقوه (فارس)



تصویر شمارهٔ ۸: رباط قدیم انجیره (یزد)



تصویر شمارهٔ ۹: امامزاده قاسم واقع در ساغند (یزد)



تصویر شمارهٔ ۱۰: مسجد جامع شوشتر



تصویر شمارهٔ ۱۱: کتیبه‌ای در مسجد جامع شوشتر



تصویر شمارهٔ ۱۲: کتیبهٔ سر در مسجد جامع شوشتر



تصویر شمارهٔ ۱۳: کتیبه‌ای در مسجد شوشتر



تصویر شمارهٔ ۱۴ : کتیبهٔ سردر بقعهٔ امام رضا دیمی (شوشتر)



تصویر شمارهٔ ۱۵ : بقعهٔ شاه خراسون، قدمگاه منسوب به امام رضا علیه‌السلام (دزفول)



تصویر شمارهٔ ۱۶ : پل شادروان (شوشتر)





تصاویر شمارهٔ ۱۷ و ۱۸: قدمگاه امام رضا علیه‌السلام ـ ابرقوه (فارس)





تصویر شمارهٔ ۱۹: کتیبهٔ سردر قدمگاه امام رضا علیه‌السلام ـ ابرقوه (فارس)



تصویر شمارهٔ ۲۰: تصویر دیگری از قدمگاه امام رضاعلیه‌السلام، ده‌شیر (یزد)



تصویر شمارهٔ ۲۱: شبستان مسجد جامع ابرقوه (فارس)



تصویر شمارهٔ ۲۲: محراب قدیمی مسجد جامع ابرقوه



تصویر شمارهٔ ۲۳: گرمابهٔ امام رضا علیه السلام ـ نائین



تصویر شمارهٔ ۲۴: قدمگاه امام رضا علیه السلام ـ ابرقوه (فارس)





تصاویر شمارهٔ ۲۵ و ۲۶: قدمگاه امام رضا عليه السلام ـ فراشاه (یزد)



تصویر شمارهٔ ۲۷ : مسجد جامع یزد



تصویر شمارهٔ ۲۸ : مسجد جامع یزد





تصاویر شمارهٔ ۲۹ و ۳۰: درخت موم رضا، قدمگاه منسوب به امام رضا علیه‌السلام در ۸ کیلومتری نائین



تصویر شمارهٔ ۳۱: مسجد امام رضا (قدمگاه) ـ نائین



تصویر شمارهٔ ۳۲: محل قدمگاه امام رضا علیه‌السلام ـ مسجد امام رضا علیه‌السلام ـ نائین





تصاویر شمارهٔ ۳۳ و ۳۴: مسجد جامع (قدمگاه) نائین





تصاویر شمارهٔ ۳۵ و ۳۶: محراب مسجد جامع نائین





تصاویر شمارهٔ ۳۷ و ۳۸: امامزاده محروق ـ نیشابور



تصویر شماره ۱۱ : قدمگاه رضوی ـ ۲۴ کیلومتری نیشابور





تصاویر شمارهٔ ۴۰ و ۴۱: کاروانسرای قدمگاه امام رضا علیه‌السلام ـ نیشابور



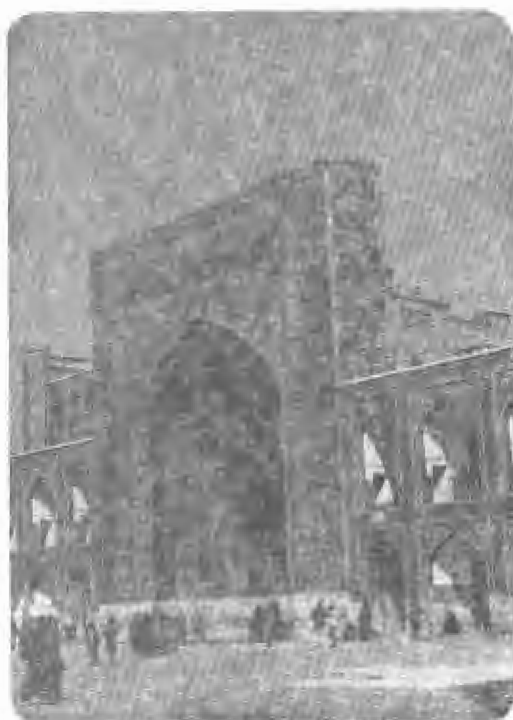


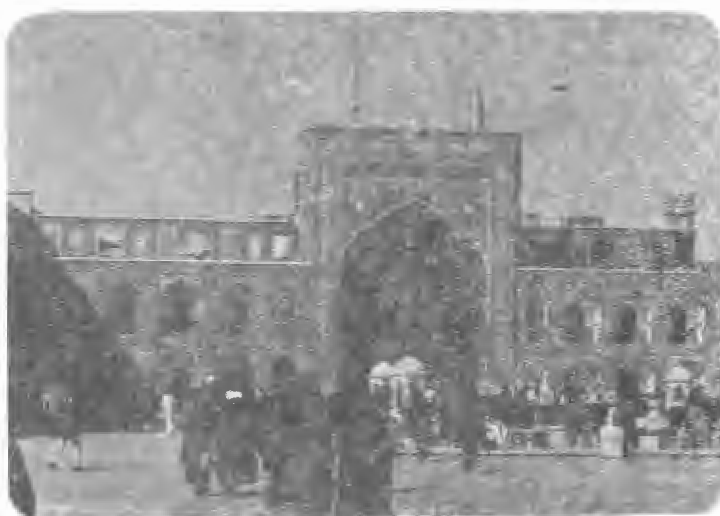
تصاویر شمارهٔ ۴۲ و ۴۳: کاروانسرای شاه عباس بین راه سبزوار و شاهرود





تصاویر شمارهٔ ۴۴ و ۴۵: هارونیه ـ طوس





تصاویر شمارهٔ ۴۶ و ۴۷: تصاویری از حرم مطهّر حضرت علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام ـ مشهد



تصویر شمارهٔ ۴۸ بارگاه مطهر حضرت علی بن موسی الرضا (ع)



تصویر شماره ۴۹ [illegible] ماهون [illegible]س

